سخن سردبیر

استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی

ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم، لکن از شر تربیت‌یافتگان غرب و شرق به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت. اینان برپا دارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند و سرسپردگانی می‌باشند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند و هم اکنون با تمام ورشکستگی‌ها دست از توطئه علیه جمهوری اسلامی و شکستن این سد عظیم الهی بر نمی‌دارند. **امام خمینی**[1]

بحران نظام‌های وابسته به غرب عمیقا در سوء پیشینه تاریخی آنها ریشه دارد. جاذبه اولیه فرنگستان و نظام‌های لیبرالی و سوسیالی تا حد زیادی از این واقعیت ناشی می‌گردید که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی بسیاری از نظام‌های موجود، استعداد و شرایط حل مشکلات ملت‌های خود را نداشتند. اما دیگر این افسانه که پیشرفت و توسعه در گرو تقلید از غرب بوده، به پایان رسیده است.

---

۱. صحیفه امام، ج۱۵، ص٤٤٧.

هیچ ملتی اگر به حال خود گذاشته شود از طریق ابراز آزادانه اراده خود به سمت الگوهای غربی نخواهد رفت. پیروزی انقلاب اسلامی و تحولاتی که در طول این دو دهه در کشور ایران اتفاق افتاد، این حقیقت را اثبات کرد. جهان آزاد مدیون آرمان‌های امام خمینی و انقلاب اسلامی است.

اگر چه امکان دارد نظام‌های وابسته به غرب چند صباحی دیگر با سرکوب ملت‌های خود و یا با حربه‌های زنگ‌زده‌ای چون «حقوق بشر»، «آزادی»، «دموکراسی»، «جامعه مدنی»، «لیبرالیسم»، «جهانی شدن»، «پیشرفت» و «توسعه» و غیره به حکومت خود ادامه دهند، اما هیچ تضمینی وجود ندارد که این حکومت‌ها به سرنوشت شاه ایران، دیکتاتور نیکاراگوئه یا دیکتاتور عراق گرفتار نشوند.

سوء پیشینه نظام‌های وابسته به غرب در سطح زندگی مردم کشورهای فقیر منعکس است. پس از گذشت دو تا سه قرن از شعارهای تجدد و ترقی در جهان، فقر، بحران امنیت غذایی، بحران محیط زیست، بحران مردم‌سالاری، بحران تولید سلاح‌های کشتار جمعی، بحران تولید سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی و میکروبی، بسیاری از مردم جهان علی‌الخصوص کشورهای فقیر را تهدید می‌کند. اینها محصول مدرنیته است.

علی رغم گذشت نزدیک به دو قرن از شعار تجدد و ترقی در ایران، کشور ما در آخرین دوران حکومت وابسته شاه از جنبه توسعه انسانی، اقتصادی، سیاسی و روستایی یکی از کشورهای عقب‌مانده‌ترین جهان محسوب می‌شد.

نمی‌توان این حقیقت را انکار کرد که علم جدید در پاره‌ای از زمینه‌ها به ویژه تکنولوژی و اطلاعات، گام‌های بلندی برداشته است. با وجود این پیشرفتی که در این زمینه به دست آمده از نظر انسانی به ویژه برای کشورهای عقب نگه‌داشته شده و کشورهای وابسته به غرب، که با نظام‌های دیکتاتوری اداره شده و می‌شوند، به بهای حیرت‌انگیزی تمام شده است. در سراسر تاریخ بشر هیچ تجربه‌ای در زمینه بازسازی اجتماعی به اندازه لیبرالیسم و کمونیسم و فاشیسم ضایعات انسانی در بر نداشته و همه اینها محصول غرب است. جهان نمی‌تواند بهایی

را که برای تکنولوژی و توسعه پرداخته است دقیقا مشخص کند؛ زیرا رسانه‌های غربی، جهان را در اختفای شدید به پرداخت این تاوان انسانی ناگزیر ساختند. ضایعات روانی و فرهنگی وارده نیز از نظر کمی قابل محاسبه نیستند.

ملت ما وقتی این ضایعات سنگین را درک کرد که به همت آرمان‌های اسلامی و رهبری‌های امام خمینی از زیر سلطه نظام وابسته پادشاهی و فشارهای فکری، فلسفی، فرهنگی و سیاسی غرب و غرب‌گرایان بیرون آمد و نظام جمهوری اسلامی را به عنوان نظامی آزاد و مستقل و برآمده از آرمان‌های ملی و مذهبی خود در کشور مستقر کرد.

چرا رژیم مشروطه سلطنتی و الگوهای غرب‌گرایی در ایران شکست خورد و انقلاب اسلامی پیروز شد؟ چرا ملت ایران در میان همه الگوهای نظام‌های سیاسی موجود در جهان به جمهوری اسلامی رأی داد؟ جهان غرب نزدیک به سیصد سال حملات سنگینی را علیه مذهب ساماندهی کرد و آن را افیون توده‌ها برای رشد و پیشرفت معرفی نمود، اما ملت ایران با بهره‌گیری از فرهنگ اسلامی و آموزه‌های دینی و رهبری مراجع دینی دست به یک انقلاب بزرگ اجتماعی زد؟ اینها سؤالاتی است که نمی‌توان با ساده کردن صورت مسأله از کنار آن گذشت. اگر متفکران و پژوهشگرانی که دل به آرمان‌های این ملت بسته‌اند محققانه به این سؤالات پاسخ ندهند به نسل‌های آینده خیانت می‌کنند.

از بین رفتن خیزش انقلابی مشروطه در ایران در کمتر از یک سده پس از پیروزی این نهضت اجتماعی، رابطه نزدیکی با عدم تناسب آشکار این نظام با آرمان‌های ملت ایران، شکست فکری و ساختاری نظام مشروطه در بهره‌برداری از دستاوردهای جهان جدید و عدم توانایی و استعداد نخبگان این نظام در ایجاد یک جامعه فعال، مستقل، آزاد و متحد دارد. ایدئولوژی مشروطه یک ایدئولوژی غربی بود و نمی‌توانست محیط «چند فرهنگی»، «چند قومی» و کاملا مذهبی و عاطفی ایران را به وحدت استراتژیک برای تأمین استقلال و آزادی رهنمون باشد. اساس بحران نظام مشروطه سلطنتی و رژیم پادشاهی در ایران معاصر، ناشی از فقدان خلوص عقیدتی و وحدت نظری ملت ایران در مفهوم مشروطه بود.

دیوان‌سالاری ظالمانه، ناشی‌گری‌های عقیدتی، خشونت‌های پلیسی، سستی‌های سیاسی، بی‌اعتنایی به آرمان‌های مردم، نادیده گرفتن پیوند ناگسستنی مذهب با ارکان زندگی اجتماعی در ایران و از همه مهم‌تر وابسته بودن به سیاست‌های استعماری مربیان نظام مشروطه سلطنتی فرایند فروپاشی این نظام را تسریع ساخت. از نخستین سال حکومت مشروطه تا فروپاشی رژیم پهلوی پیروان مشروطه نه فقط بر سیادت و سروری عقیدتی غرب بلکه بر تبعیت سیاسی عملی مشروطه‌خواهان از منافع غرب و نادیده گرفتن منافع ملت ایران تأکید ورزیده بودند. این امر اعتماد ملت ایران را نسبت به این نظام و تجدد و ترقی وابسته به آن و کلیت غرب از بین برد و طبعا با مشاهده کوچک‌ترین نشانه تزلزل در این نظام ملت ایران علیه آن قیام کرد.

پدیده نظام مشروطه سلطنتی برای ایران معاصر یک فاجعه تاریخی بود. انقلاب اسلامی اسطوره برتری‌جویی فکر و فرهنگ غربی را در ایران شکست و با بازخوانی تعالیم اسلام در حوزه زندگی اجتماعی، نشان داد که راه‌های دیگری نیز برای پیشرفت وجود دارد. عصبیت برتری فکر غربی، بی‌تردید چنین شکست سنگینی را تحمل نخواهد کرد. همچنان که در این بیست و هفت سال نشان داده است که از هر وسیله و ابزاری برای شکست دادن جمهوری اسلامی استفاده خواهد کرد.

برژینسکی در کتاب «خارج از کنترل» به حقیقتی اشاره می‌کند که پژوهشگران و استراتژیست‌های غربی کمتر به چنین حقایقی اعتراف می‌کنند. او می‌نویسند:

> **اسلام در مقام یکی از مهم‌ترین مذاهبی که گرایش به آن شدید است... در عصر حاضر به نیروی محرکی تبدیل شده است که نابرابری را از طریق انکار نوگرایی غربی طرد می‌کند. زیرا از نظر اسلام معاصر، نوگرایی غربی اساسا فاسد است و از فرهنگ تسلیم سریع به هوای نفس نشأت می‌گیرد ... در عصر حاضر متفکران اسلامی در تلاش تدوین نوعی از مفهوم نوگرایی هستند که اجازه می‌دهد جوامع اسلامی از دستاوردهای تکنولوژیکی تمدن غربی منهای مفاسد فرهنگی آن بهره‌مند شوند. در این تلاش،**

اندیشمندان اسلامی فصلی از تاریخ گذشته اسلامی را نجوا می‌کنند که در آن دوران جهان اسلام پیشرو علم و دانش خلاق در جهان بوده است. در این مسیر، تلاش متفکران اسلامی در نوگرایی فلسفی ـ اجتماعی اسلام با تلاش برای خنثی کردن چیزی که از نظر بسیاری از مسلمانان در مقایسه با برتری غرب شرایط نابرابر سیاسی و فرهنگی تلقی می‌شود، همراه است.[۱]

تردیدی نیست که امام خمینی و انقلاب اسلامی در ایران آغازگر این نوگرایی فلسفی ـ اجتماعی در جهان اسلام برای گسستن بندهای توسعه به تقلید غربی هستند. امام با بیان یک نظریه پویا و برخاسته از گرایش‌های مذهبی ملت ایران که نافی نفوذ تباه کننده غرب بود، به احساس یأس توام با خشم ملت‌های مسلمان از خیانت حکام خود و رابطه نابرابر غرب با دنیای اسلام پاسخ مناسبی داد.

برژینسکی می‌نویسد:

جهان اسلام از حمله گسترده به ارزش‌ها و سنت‌های خود بویژه در امریکا عمیقا مطلع است. موفقیت‌های اخیر اسلام به عنوان مذهبی که فوج فوج به آن می‌گروند. اگر چه تا حدودی از بیزاری فوق الذکر سرچشمه می‌گیرد لیکن موفقیت اسلام بیش از هر چیز مدیون دیدگاه جامعی است که به عنوان یک شیوه زندگی جایگزین ارائه می‌شود.[۲]

این «شیوه زندگی جایگزین»، شیوه‌ای است که امام تحت عنوان «جمهوری اسلامی» به دنیا عرضه کرد. حساسیت شدید اسلام به «بی‌عدالتی» که بحران زندگی غربی است و تأکیداتی که امام خمینی در بهره‌گیری از این مفهوم به عنوان یک مفهوم استراتژیک مقابل فکر غربی ارائه داد، تمامی جهان غرب را متوجه خطری نمود که از ناحیه انقلاب اسلامی برای لیبرال ـ دموکراسی غربی ایجاد خواهد شد..

---

۱. ر.ک: زی بیگنیو برژینسکی، خارج از کنترل، اغتشاش جهانی در طلیعه قرن بیست و یکم، ترجمه عبدالرحیم نوه ابراهیم، انتشارات اطلاعات، تهران: ۱۳۷۲. ص۲۰۵.

۲. همان، ص۲۰٦.

مهم‌ترین مسأله غرب این است که انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی تبدیل به یک نمونه اسلامی برای الگوی توسعه در یک جامعه جدید نشود.

اگر مشاهده می‌کنیم که رسانه‌های غربی تبلیغات دامنه‌داری را علیه پیامبر رحمت و مهربانی، پیامبر مکرم اسلام حضرت محمد بن عبدالله (ص) ساماندهی می‌کنند به علت خطری است که غرب در مفهوم عدالت‌طلبی، استقلال‌خواهی اسلام و پیام صلح و دوستی فرهنگ اسلامی مشاهده می‌کند.

چرا امریکا و اروپا حاضرند میلیاردها دلار برای لشکرکشی به افغانستان و عراق هزینه کنند؟ چون می‌دانند که خیزش اسلام با شعار عدالت‌خواهی در محور انقلاب اسلامی ایران و مذهب شیعه است. هر چه حاشیه‌های جمهوری اسلامی در تصرف نیروهای نظامی غرب باشد ناامنی، از بین رفتن امنیت اجتماعی، توسعه فقر و بسیاری از فشارهای دیگر شیعیان را خسته و مسلمانان را از پیگیری آرمان‌های مشروعشان دور می‌کند. حرکت‌های تروریستی زیر سایه اشغال نظامی امریکاییان و اروپاییان در عراق و جسارت به حرم امام هادی (ع) و امام حسن عسگری (ع) در سامرا و سایر مکان‌های مذهبی شیعیان و مسلمانان نمونه بارزی از این اقدامات است.

استراتژیست‌های امریکایی در سند استراتژی ملی امریکا برای عراق علنا به این اهداف اشاره می‌کنند. غرب با تمام امکاناتش مقابل موفقیت اسلام‌گرایان و نظام‌های اسلامی ایستاده است تا از حیثیت ساختارهای دموکراتیک غربی که اعتبار و ارزش خود را در جهان اسلام از دست داده‌اند، حمایت کند.

برژینسکی می‌نویسد که دو پدیده در حال رشد به صور گوناگون نظام لیبرال ـ دموکراسی غرب را تهدید می‌کند؛ یکی توجه به مسائل محیط زیست در کشورهای ثروتمند به عنوان مذهب جدید ثروت و دیگری توجه ادیان بزرگ علی‌الخصوص اسلام به مسأله بی‌عدالتی اجتماعی در نظامی‌های لیبرالیستی او معتقد است که دامن زدن به توجه جهانی نسبت به مسأله نابرابری و فقدان عدالت اجتماعی از ناحیه مسیحیت، برای غرب چندان محل خطر نیست. چون در نهایت

ممکن است وجدان غرب را بیدار کند. اما اسلام با طرح مسأله عدالت اجتماعی خشم مسلمانان را بسیج می‌کند.[۱]

البته از دیدگاه برژینسکی، به دلیل عدم برخورداری جهان اسلام از یک نمونه اسلامی الگوی رشد، این خطر بالفعل نیست. علت اصلی سنگ‌اندازی‌های غرب در مسأله فن‌آوری هسته‌ای ایران تجهیز شدن مسلمانان به انرژی هسته‌ای، دامن زدن به جنگ‌های زرگری، ادعای فقدان حقوق بشر، آزادی و دموکراسی در ایران، مسأله حقوق زن و سایر حربه‌های قدیمی و شناخته شده غرب در ترور فرهنگی ایران اسلامی، همه و همه تلاش برای جلوگیری از شکل‌گیری این الگوی اسلامی در ایران می‌باشد. موفقیت ایران به منزله بسیج هر چه بیشتر جهان اسلام به سوی انتخاب یک الگوی اسلامی برای نظام‌های سیاسی است.

در سند استراتژی ملی امریکا برای عراق که جدیدترین شیوه تجاوزطلبی به حقوق یک ملت است در استراتژی کوتاه‌مدت، خنثی‌سازی فعالیت‌های اسلامی برای ساخت نهادهای دموکراتیک غربی، اصلاحات اقتصادی و بنیان نهادن یک اقتصاد کاملا وابسته به غرب در نظر گرفته شده است.

در استراتژی میان‌مدت این سند به دنبال ایجاد یک دولت مشروطه کاملا غربی و منتخب الگوی الهام‌بخشی برای هواداران اصلاحات (یعنی غرب‌گرایان) در منطقه می‌باشد.

در استراتژی درازمدت، عراق باید یک عراق خنثی، متحد غرب، با ثبات برای فعالیت‌های اقتصادی غرب، دموکراتیک به شیوه غربی و امن برای فعالیت‌های ژاندارمری امریکا در منطقه خلیج فارس باشد تا از این طرق با جامعه جهانی یکپارچه شده، موتوری برای رشد اقتصادی مورد نظر غرب در منطقه باشد (یعنی همان رشدی که رژیم شاه در ایران ایجاد کرد!) و فواید حکومت دموکراتیک بر منطقه را به کشورهای منطقه بنمایاند.[۲]

---

۱. همان، ص۲۰٦و ۲۰۷.

۲. برای مطالعه سند استراتژی ملی امریکا در عراق ر.ک: روزنامه شرق، چهارشنبه ١٤ دی ١٣٨٤، صفحه ۹، ترجمه احسان صحافیان.

ما نمی‌دانیم مردم عراق و افغانستان آیا ننگ مستعمره بودن امریکا و اروپاییان را خواهند پذیرفت یا نه؟! اما آنهایی که هنوز ساده‌لوحانه در کشور ما در حسرت از دست رفتن رابطه امریکا با ایران می‌سوزند و عظمت انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی و نظریه‌های سیاسی امام را درک نمی‌کنند و جاهلانه مبشر حقوق بشر، آزادی، دموکراسی و جامعه مدنی غربی در ایران هستند، آیا چشم بصیرت برای دیدن این حقایق را ندارند؟

پیروزی الگوهای رشد جمهوری اسلامی به مثابه شکست سنگین سیاست غرب در منطقه است. شکست غرب در منطقه یعنی هزینه‌های غیر قابل محاسبه برای امنیت و موقعیت امریکا و اروپا در جهان. روشنفکرنمایان این مرز و بوم تا کی می‌خواهند مبشران بی‌جیره و مواجب تئوری‌های استعماری در مملکت خود باشند؟ آیا هنوز از سرنوشت شاه و صدام و همه دیکتاتورهای وابسته به غرب عبرت نگرفته‌اند؟ آنهایی که مبلغ افکار و سیاست‌های غربی در ایران هستند بالاترین ارزشی که غرب برای آنها قائل است کالایی و مصرفی بودن آنهاست.

شاه و صدام تا وقتی برای امریکا و اروپا ارزش داشتند که حافظ منافع آنها در منطقه بودند، آیا غرب‌گرایان این مملکت تصور می‌کنند ارزش‌های آنها برای امریکا و اروپا بیش از شاه و صدام است؟

آیا نمی‌خواهند باور کنند که عصر ایجاد اصلاحات بر اساس الگوهای غربی در ایران سپری شده است؟ ایران اسلامی راه خود را برگزیده و با همه مشکلات و موانعی که در این راه ایجاد می‌کنند، ملت ما در راهپیمایی‌ها، انتخابات، دفاع یکپارچه از تحولات علمی و پیشرفت‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی و بالاخره در حمایت از سیاست‌های رشد و توسعه و شعارهای عدالت‌طلبی اجتماعی جمهوری اسلامی نشان داده است که راه رستگاری خود را انتخاب نموده است. این راه، راهی جز راه امام خمینی و انقلاب اسلامی نیست یعنی راه **استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی**؛ و این، راه حسین و عاشورائیان است و با نگاهی گذرا به قیام حسینی و نهضت خمینی این واقعیت به درستی نمایان می‌شود که نهضت امام خمینی از نظر شرایط، هدف و روش با قیام حضرت اباعبدالله الحسین (ع) هماهنگی داشت و مردم ایران آنگاه که

عاشورایی شدند و از مکتب خون رنگ عاشورا پیروی کردند توانستند بر نظـام شاهنـشاهی و استکبار جهانی چیره شوند و نظام دو هزار و پانصد ساله را با دست خالی و بـا سـلاح ایمـان واژگون سازند و بار دیگر این واقعیت را به اثبات برسانند که خون بر شمشیر پیروز است.

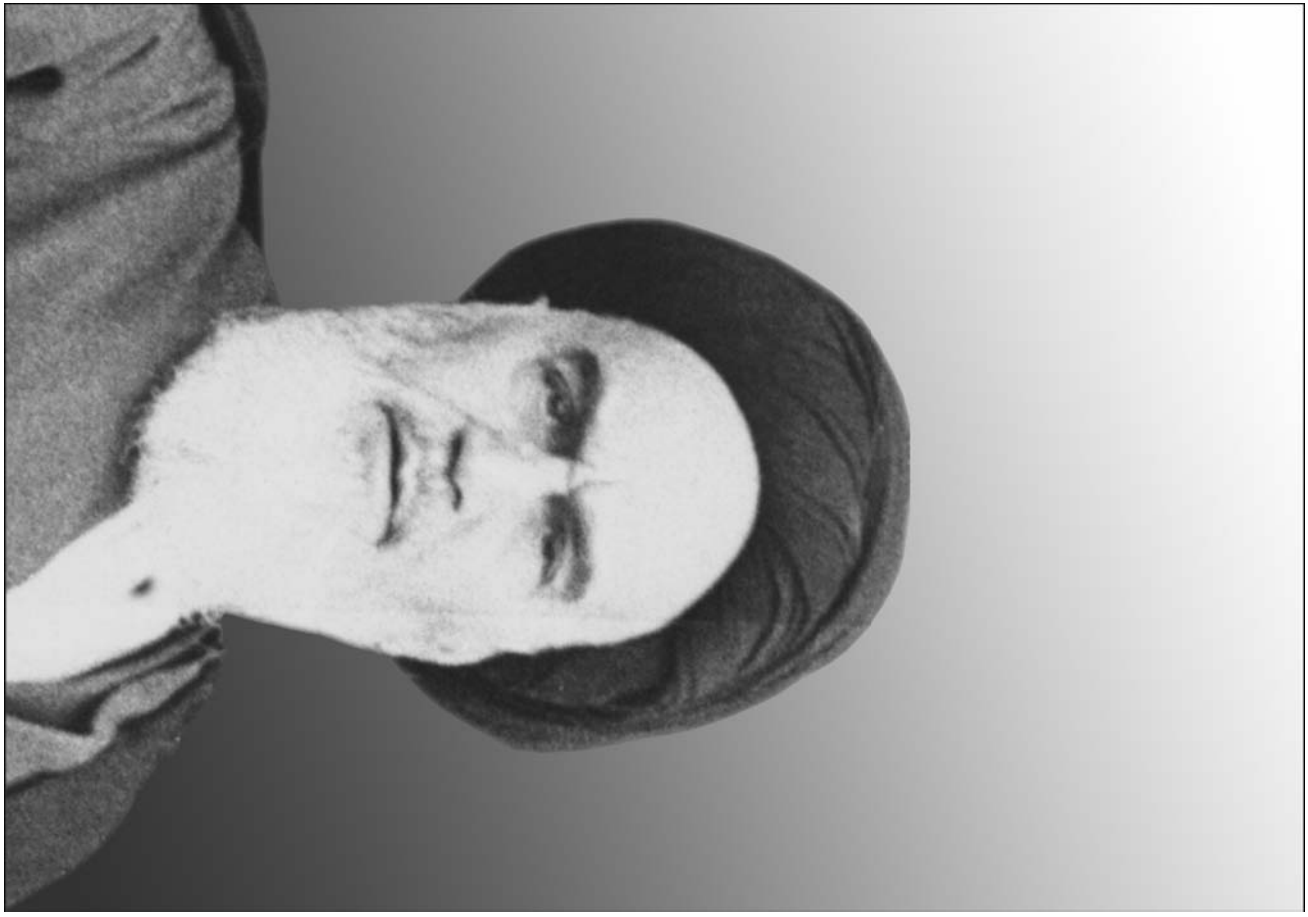

سخن سردبیر

انقلاب اسلامی، شکست تجربه غرب‌گرایی و زوال پادشاهی در ایران

دکتر مظفر نامدار[1]

شکست تجربه غرب‌گرایی، عامل تسریع زوال پادشاهی در ایران است. اکنون که وارد بیست و هفتمین سال پیروزی انقلاب اسلامی شده‌ایم، باور کردن اینکه الگوی تجدد و ترقی (مدرنیته) در ایران زمانی جاذبه داشته و شایسته تقلید پنداشته شده‌است، دشوار به نظر می‌رسد. از اینجا می‌توان فهمید که تجربه نظام مشروطه سلطنتی به عنوان یک الگوی دولت غربی تا چه حد ارزش خود را در نزد افکار عمومی ملت ایران از دست داده است. اگر چه در گذشته‌ای نه چندان دور و حتی امروز هم به شکل پراکنده جریاناتی در ایران وجود دارند که باورشان نشده است که اندیشه تجدد و ترقی در این دویست سال هر چه در اندوخته خود داشته در ایران خرج کرده و نه تنها مشکلی از مشکلات این ملت را حل نکرده است بلکه نظامی به مراتب مستبدتر از نظام قاجاری را بر ملت ایران تحمیل کرده است.

---

۱. دکترای علوم سیاسی.

با این وصف، هنوز الگوی غرب‌گرایی تحت عناوین جدیدی چون ملی ـ مذهبی، روشنفکری دینی یا جامعه مدنی و یا شعار زیبای اصلاحات، مورد تجلیل و تحسین و حتی رقابت پاره‌ای از جریانات سیاسی ـ فکری در ایران می‌باشد. برای تفکر درباره شکست مدرنیته و مدرنیسم و جریانات غرب‌گرایی در ایران شرح یک سیر تاریخی ضروری است، لیکن هدف آن منظور این مقاله نیست.

وقایعی که بعد از انقلاب اسلامی در ایران رخ داد برای کسانی که با افکار و اندیشه‌های امام خمینی از گذشته دور آشنایی دارند و آثار ایشان را خوانده‌اند مایه تعجب نیست، رهبر انقلاب اسلامی و پایه‌گذار جمهوری اسلامی در جهان، در واقع هیچ ابهامی را در مورد آرمان‌ها، انگیزه‌ها، بینش‌ها و گرایش‌های خود به جا نگذاشت.

امام بارها در نوشته‌ها، سخنرانی‌ها و اعلامیه‌های متعدد خویش آن دسته از نخبگان سیاسی ـ اجتماعی ایران را که به شیوه غربی خواسته یا می‌خواهند مسائل ایران را حل کنند به باد انتقاد گرفت. امام بارها اعلام کرد که تجربه دویست سال اخیر نشان داده است ایران کشوری نیست که بتوان به مردم آن گفت برای حل مسائل خود فکر نکنید، به معنویت، اخلاق و دین کاری نداشته باشید، در مقابل ظلم و بی‌عدالتی سکوت کنید و در قبال چپاول ثروت ملی توسط بیگانگان ایستادگی ننمایید. به عقیده امام همان‌طوری که آرمان‌ها، انگیزه‌ها، ساخت سیاسی، اجتماعی، فکری و فرهنگی ایران از نظر شرایط تاریخی برای پذیرش بی‌چون و چرای غرب در ایران مستعد نبود، نظام مشروطه سلطنتی و رژیم پادشاهی و طبقه حاکمه ایران نیز از نظر سیاسی، ساختاری و فکری رژیمی نبود که استعداد ایجاد دگرگونی در ایران را داشته باشد.

به همین جهت از دیدگاه غرب لازم بود که یک شاه مستبد و خشن با یک الیگارشی استبدادی حرکت تاریخی توسعه را در ایران تسریع کند. رژیمی که باید از عناصر غرب‌گرایی تشکیل می‌شد که ضمن وقوف کامل به رسالت غیر تاریخی خویش، آماده باشند تا نقش کارگزاران خودخوانده تاریخ را ایفا کرده و ایران را یکی از اقمار نظام سرمایه‌داری جهانی غرب سازند.

همکاری غرب با نظام پادشاهی و شاهان مستبد در یکصد و پنجاه سال اخیر ایران به منظور

ایجاد یک نظام دیکتاتوری، مقتدر و منضبط و حرف‌گوش‌کن، متشکل از سیاستمداران حرفه‌ای وابسته به خانواده‌های اشراف ایران و تحصیل‌کرده‌های غرب که جسارت تردید در ایدئولوژی‌های لیبرال ـ دموکراسی یا سوسیال ـ دموکراسی را نداشته باشند بر همین اساس بود.

دراینجا، بحث درباره اینکه تعهد شاه و نظام پادشاهی تا چه حد با حقوق بشر یا دموکراسی یا لیبرالیسم تطبیق می‌کرد، لزومی ندارد. در دیده کسانی که عمیقا به حقوق بشر یا دموکراسی یا لیبرالیسم اعتقاد دارند چنین باوری در مورد نظام‌های دیکتاتوری کفرآمیز است. اما جالب اینجاست که شاه و نظام پادشاهی و الیگارشی وابسته به سلطنت و مدافعان مشروطه سلطنتی و از همه مهم‌تر امریکا و اروپا (حداقل در ظاهر) شاه را متجدد و اقدامات او را در وابستگی مطلق به غرب اقداماتی انقلابی و سیاست‌های او را سیاست‌های مبتنی بر پیشرفت و توسعه در ایران القا می‌کردند.

آنتونی پارسونز آخرین سفیر انگلیس در دربار شاه در کتاب خاطرات خود می‌نویسد:

در متن این کتاب من غالبا واژه انقلاب را برای تشریح وقایعی که در فاصله سال ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ در ایران روی داد به‌کار برده‌ام. در واقع همان‌طور که قبلا هم اشاره کرده‌ام زلزله سیاسی که در ایران به وقوع پیوست و چشم‌انداز کاملا متفاوتی از ایران بر جای نهاد، اگر از دو انقلاب بزرگ تاریخ معاصر اروپا، یعنی انقلاب فرانسه و انقلاب روسیه وسیع‌تر و عظیم‌تر نبوده باشد با آنها برابری می‌کند. با وجود این من امروز بر این عقیده هستم که از قرن شانزدهم به این طرف فقط یک انقلاب در ایران روی داده و

آن انقلابی است که رضا شاه پهلوی در ایران به راه انداخت و پسرش محمد رضا شاه پهلوی آن را دنبال کرد.[۱]

البته بر سیاستمداران غربی، بویژه سیاستمداران انگلیسی، نمی‌توان خرده گرفت که چرا یک نظام مستبد، رانت‌خوار و وابسته به غرب را یک نظام و بلکه تنها نظام انقلابی در ایران قلمداد کرده‌اند. چون رضاخان و پسرش در هر صورت با حمایت و کودتای انگلیس به روی کار آمده‌اند و اسطوره‌سازی‌های رژیم پهلوی با تمام وجوهش بر اساس تئوری‌های نظام مشروطه سلطنتی انگلیس شکل می‌گرفت. تحقیر این دو پادشاه فاسد از طرف انگلیس و غرب به نوعی تحقیر نظام غربی است که عموما از این گونه رژیم‌ها در جهان سوم حمایت کرده و می‌کنند. آنچه اهمیت دارد اسطوره‌سازی‌های نیروها و جریانات مدافع روشنفکری، اصلاح‌طلبی و قانون‌گرایی در ایران است. نخبگان شبه روشنفکر ایران هر اندازه خود را بیشتر با غرب تطبیق می‌دادند بیشتر مورد اقبال شاه در داخل و امریکا و اروپا در خارج قرار می‌گرفتند و لاجرم به پشتوانه‌ای برای دفاع از دیکتاتوری در ایران تبدیل شدند. اسطوره‌ای را که خود ساخته بودند باور کردند و بدین طریق اسیر پندارگرایی‌های «دیکتاتوری منور» و یا «دولت مطلقه مدرن!» شدند.

بسیاری از کسانی که در ایران، جهان اسلام و حتی غرب، در انتظار شکست نظام استبدادی پادشاهی بودند در عین حال از ظهور قریب‌الوقوع یک نظام اسلامی غیر غربی در ایران متعجب شدند.

برای روشنفکران داخلی، نظام مشروطه سلطنتی و قانون اساسی آن علی‌رغم تمام نقایص و دست‌اندازی‌هایی که مستبدان به آن داشتند، طلیعه یک نظام دموکراتیک (ولو در ابتدا به صورتی ناقص) به نظر می‌رسید.

با وجودی که تمرکز قدرت سیاسی در دست افراد معدود و تکیه بر ارعاب و زور و کشتار

۱. آنتونی پارسونز، غرور و سقوط، ترجمه منوچهر راستین، انتشارات هفته، تهران: ۱۳٦۳. ص ۲۲۱.

مخالفان از مهم‌ترین ویژگی‌های نظام مصیبت‌بار مشروطه سلطنتی برای ایران بود اما جریانات روشنفکری غرب‌گرای ایران هیچ‌گاه جسارت تردید در ناکارآمدی چنین نظامی برای ایران و امکان جایگزینی یک نظام جدید را به خود راه نداد.

اکنون که نزدیک به سه دهه از سقوط نظام مشروطه سلطنتی در ایران می‌گذرد می‌توانیم این سؤال را طرح کنیم که آیا پادشاه، نظام مشروطه سلطنتی را نظام استبدادی کرد یا اینکه نظام مشروطه سلطنتی در ایران، جز پادشاه مستبد به وجود نمی‌آورد؟!

نظام مشروطه سلطنتی نظامی بود که رضاخان و سلسله پهلوی را به وجود آورد و آن را در ایران قانونی کرد. سپس رضاخان به نوبه خود نظامی را ایجاد کرد که جنایات او را نسبت به ملت ایران امکان‌پذیر ساخت. بنابراین مشروطه‌خواهان سلطنت‌طلب، ظهور رضاخان و سلسله پهلوی را امکان‌پذیر ساختند، بلکه با تعصب نسبت به مشروطه سلطنتی و تساهل در مقابل قانون‌شکنی‌های سلسه پهلوی تا حد زیادی مانع از بروز اندیشه جدید یا راه حل جدیدی برای چاره‌جویی دیکتاتوری و عقب‌ماندگی ایران شدند.

ناسیونالیزم نژادپرستانه که اساسا میراث مشروطه سلطنتی است قوی‌ترین کیفرخواست در مورد نقش روشنفکران غرب‌گرا در بقای استبداد سلسله پادشاهی در ایران معاصر می‌باشد.

نبوغ رضاخان در آن بود که مفهوم باطنی میراث مشروطه سلطنتی را خوب درک کرد. ستایش دولت و استفاده از قدرت آن به عنوان وسیله تجدد و بازسازی اجتماعی ایران به سبک صورت ظاهری غرب، در دوره او به اوج خود رسید. همه چیز به وجود شخص دیکتاتور و حکومت تحت فرمانش بستگی داشت. رضاخان در همه جا حضور داشت در مدح او شعر سروده می‌شد، آهنگ‌ها تصنیف می‌گردید و ده‌ها بنای یادبود برپا شد. رضاخان با وجودی که یک پادشاه مستبد کم نظیر در تاریخ ایران بود، متأسفانه از طریق روشنفکرانی فرمان می‌راند که ساختاری پیچیده، ریاکارانه و فاسد و روحیه‌ای سخت دیوان‌سالارانه داشتند. از آنجا که جامعه برای تحقق اهداف رضاخان یعنی برای بنای یک کشور کاملا غربی، سکولار و ضد اخلاق زیر و رو شده بود، «اژدهای دولت» یا همان «لویاتان» توماس هابز از نظر موقعیت،

ثروت، قدرت و امتیاز بر تمام تار و پود ایران حاکم شده بود.

هرم قدرت پهلوی را نظامی از ارعاب پشتیبانی می‌کرد که هیچ کس حتی نزدیک‌ترین یاران شاه از گزند آن در امان نبودند. همه بازیچه هوی و هوس فرمانروای خودکامه تخت طاووس بودند و چنین بود که ایران در نظام مشروطه سلطنتی به جای اینکه در قبال یک پروسه علمی و تاریخی و مبتنی بر نظریه‌های کاملا تحلیل شده به پیش رود بر اساس هوس‌های دیکتاتوری زیر و رو شده و تمام زیر ساخت‌های خود را برای پیشرفت و توسعه از دست داد.

بیان میزان واقعی خسارت‌هایی که نظام مشروطه سلطنتی و رژیم پهلوی در ایران به بار آوردند، اساسا ناممکن است. هزاران خانواده کشاورز ایران به نام اصلاحات ارضی و انقلاب شاه و ملت نابود شدند.

مسئولیت عقب‌ماندگی، فقر و ناکامی‌های ایران در پیشرفت متوجه نظام مشروطه سلطنتی و رژیم پهلوی است. هزاران نفر در ایران به معنای واقعی کلمه نابود شدند. روشنفکران و نخبگان جامعه که خود زمینه‌های ظهور دیکتاتوری پهلوی را فراهم ساخته بودند به مصیبت گرفتار آمده و در زندان‌های رژیم شاه فرسوده شدند. وقتی زمزمه انقلاب اسلامی در سال ۱۳٥٦ جنبش بزرگی را در ایران پدید آورد سیل خاطرات، گزارشات و مقالات سیاسی در مطبوعات سرازیر شد. خیلی از روشنفکران انتظار داشتند در چنین شرایطی، تعدیل در قدرت دیکتاتوری به وجود آید و بر اساس قانون اساسی مشروطه، شاه سلطنت کند نه حکومت.

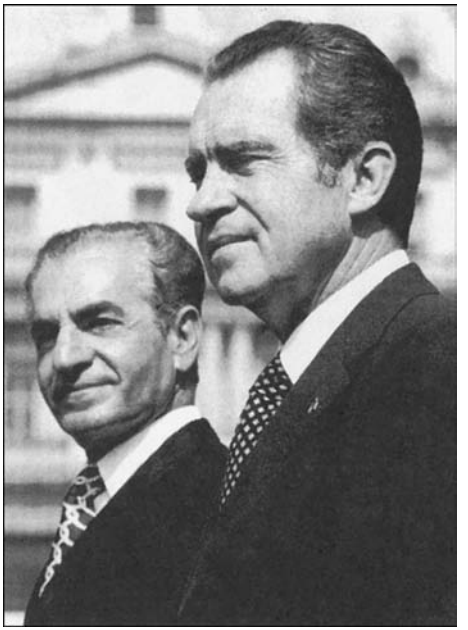

هیچ‌کس باور نمی‌کرد که امکان ساقط کردن نظام پادشاهی در ایران وجود دارد.

حمایت قدرت‌های غربی و در رأس آن امریکا و انگلیس و حتی شوروی از بنیادهای نظام پادشاهی و محمدرضا پهلوی مزید بر علت بود و جسارت لازم را از نخبگان سیاسی و فکری ایران برای دادن شعار سقوط نظام پادشاهی گرفت. در این میان فقط یک صدا بود که سازش نمی‌پذیرفت و به چیزی کمتر از سقوط نظام پادشاهی در ایران رضایت نمی‌داد و آن امام‌خمینی (ره) بود.

آگاهی ملت ایران از ضرورت تغییر و دگرگونی نظام پادشاهی و دیکتاتوری وقتی به وجود آمد که امام خمینی(ره) رهبر جنبش انقلابی ملت ایران شد. تا آن موقع بیش از چند دهه وقت تلف شده بود و میراثی که باید در انقلاب عدالتخانه (انقلاب مشروطه) ملت ایران، دور انداخته می‌شد با حاکمیت جریانات غرب‌گرا و طرفدار سلطنت، متراکم‌تر و عظیم‌تر گشته بود. نظام مشروطه سلطنتی محصول چند مرحله متداخل و کاملا مرتبط با هم بود:

۱. تحت حکومت مشروطه‌خواهان مرحله تشکیل یک نظام توتالیتر با هدف غربی کردن کل ایران فراهم شد.

۲. تحت حکومت رضاخان، مرحله تشکیل یک دولت توتالیتر و کاملا مسلط بر جامعه تحقق پیدا کرد.

۳. تحت حکومت محمدرضا پهلوی مرحله شکل‌گیری یک دولت کاملا وابسته به غرب، راکد رانت‌خوار و تحت سلطه یک دیوان‌سالاری خودکامه فاسد کامل شد.

نابودی نظام موجود مستلزم مبارزه با هر سه پدیده بود. ولی چنین مبارزه‌هایی می‌توانست مخالفت نهادهای دولتی وابسته به نظام استبدادی و حکومت آن دسته از روشنفکران را که به نظام مشروطه سلطنتی، فرهنگ غربی، عقاید تجددطلبی رضاخان و محمدرضا متمایل بودند را برانگیزاند. نتیجتا هر نوع مبارزه‌ای برای اینکه به موفقیت بینجامد می‌بایستی مبتنی بر اصولی کاملا محکم، مردم‌پسند، آرمانی و دارای رهبری سازش‌ناپذیر باشد، تا همان‌طوری که قدم به قدم پیش می‌رود ضمن تثبیت پیشرفت‌های خود، از جلب خصومت همزمان صاحبان منافع عینی و ذهنی موجود پرهیز کند. همه این خصلت‌ها در انقلاب اسلامی و رهبری امام جمع

گردید.

برای امام مبارزه با میراث رژیم پهلوی کار پیچیده‌ای نبود. مبارزه با رژیمی که فساد، رکود اجتماعی، عقب‌ماندگی فزاینده اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی آن مشهود بود چندان دشوار نبود. مشکل اصلی تأثیر بر اذهان بسته شبه روشنفکرانی بود که اگر چه از رژیم شاه دل خوشی نداشتند اما تمایلی نیز به تغییرات انقلابی و ساختاری در سرنگونی رژیم مشروطه سلطنتی از خودنشان نمی‌دادند. مقام مشروطه سلطنتی عالی‌ترین آرمان سیاسی این جریان در ایران بود و امام برای باز کردن این ذهن‌های بسته مشکلات زیادی را سر راه ملت ایران می‌دید.

از آن طرف مهم‌ترین سؤالی که مخالفان انقلاب اسلامی را اذیت می‌کرد این بود که مرزهای خواسته‌های اصلاحات امام کجا هستند؟

امام مانند یک استراتژیست پر قدرت با حریفان خود مبارزه می‌کرد. ناتوانی حریفان در شناخت حدود آرمان‌ها و خواسته‌های امام و شیوه مبارزه و مقابله او توان برنامه‌ریزی نیروهای حامی و هوادار سلطنت و غرب را گرفته بود و این بزرگ‌ترین رمز پیروزی رهبری امام بود. هدف امام مبنی بر ایجاد یک فرهنگ سیاسی نوین بی‌نهایت دشوار بود، زیرا نقایصی که امام از وجود آنها رنج می‌برد صرفا از میراث رژیم پهلوی ناشی نمی‌شد بلکه در تاریخ دویست ساله ایران ریشه عمیق داشت.

دستگاه اداری دولت و روشنفکران وابسته به این دستگاه که بر شالوده‌هایی از بی‌نظمی، تقلیدپذیری محض، فقدان تفکر و خودباختگی قرار داشتند بزرگ‌ترین مشکل تلقی می‌شدند. اینها تنها زمینه‌هایی بودند که استبداد و استعمار برای تداوم قدرت خود در آن ابتکار عمل نشان می‌دادند. خودکامگی، استعمار و روشنفکری هنگامی‌که ادعای خیرخواهی و علم‌گرایی و خرافه‌زدایی داشته باشد به اوج خود می‌رسد. زیرا در آن صورت به بهانه نیات خوب خویش، شنیع‌ترین اعمال خود را توجیه خواهد کرد و آن شرارتی که مرهم تلقی شود هیچ حد و مرزی را نخواهد شناخت و این بزرگ‌ترین معضلی بود که امام خمینی(ره) و انقلاب اسلامی با آن دست به گریبان بودند.

تاریخ در ایران، مایملک پادشاه بود و او آن‌گونه حقایق تاریخی را به مردم عرضه می‌داشت که با افسانه‌ها، اسطوره‌ها و قصه‌های رایج زمانش همساز باشد.

شاید زیباترین بیت الغزل امام در انقلاب اسلامی این بود که چگونه در دنیایی که مذهب را از همه حوزه‌های اجتماعی خارج کرده است و آن را افیون توده‌ها می‌داند، می‌تواند یک نظام سیاسی مبتنی بر مذهب پایه‌ریزی کند و در عین حال جهان غیر مذهبی این نظام را بپذیرد و با آن ارتباط آزادانه و منصفانه و انسانی برقرار سازد؟!

بنابراین اگر گفته شود که تکوین یک فرهنگ سیاسی جدید در ایران پس از صدها سال نظام پادشاهی و دویست سال غرب‌گرایی، مستلزم یک ساختارشکنی یا شالوده‌شکنی بنیادین در باورهای رسمی بود، حرفی به گزاف نیست. امام متکی به ملت بزرگی بود و می‌دانست که این اتکا بسیار پرقدرت و قابل دوام است. یکی از حرکت‌های زیبای امام در مات کردن مخالفان ملت ایران این بود که مناقشه نظام جمهوری اسلامی را از سطح نخبگان به سطح مردم کشاند و دفتر دیوان جمهوری اسلامی را با مردم مفتوح کرد نه با نخبگان. امام نخبگان را که همیشه حلقه واسط بین حکومت و آرمان‌های اجتماعی بودند از صحنه حذف کرد و مستقیما به سراغ ملت رفت و پیمان جمهوری اسلامی را با مردم منعقد کرد نه با نخبگانی که استعداد پذیرش اندیشه‌های جدید را نداشتند.

این سخنان حتی اگر مبالغه‌آمیز هم باشند باز تضاد ضمنی میان رهبری مردم‌سالارانه امام را با رهبری نخبه‌سالارانه تکنوکرات‌ها نشان می‌دهد. رهبری که نظام را مردم‌سالار می‌کند و رهبری که صرفا در پی دادن امتیازاتی به مردم است تا آنها را آرام نماید. رهبری که نظام را مردم‌سالار می‌کند برای موفقیت مایل است که به‌طور کلی با نظام گذشته قطع رابطه کند در حالی که رهبر دوم با تأکید روی عوامل تداوم بخش به دنبال حفظ نظام گذشته است و تنها می‌خواهد نظام موجود را اصلاح کند.

تفاوت رهبری امام با جریان‌های دیگر در همین بود. رهبران جبهه ملی، نهضت آزادی و غیره به دنبال این بودند که نظام مشروطه سلطنتی باقی بماند، امتیازاتی به مردم داده شود و

شاه به جای حکومت، سلطنت کند. اما، امام خمینی(ره) از اساس به دنبال تغییر نظام پادشاهی بود و اعتقاد داشت که تعلل در این کار چیزی جز فریب مردم، نادیده گرفتن حقوق آنها و از دست‌دادن فرصت‌های تاریخی نیست، فرصت‌هایی که در جنبش‌های گذشته نیز از دست رفت.

توافق درباره ضرورت اصلاحات نشان‌دهنده یک مصالحه درباره نظم موجود بود، مصالحه‌ای که اختلاف نظر درباره گذشته را تا حد قابل ملاحظه‌ای از نظرها پنهان می‌کرد. این مصالحه نتیجه‌اش این بود که به مردم اجازه داده می‌شد تا انتقاداتی را متوجه خطاهای دوره گذشته نمایند اما تجربه مشروطه سلطنتی و نظام پادشاهی بیش از پیش اعتبار خود را حفظ می‌کرد.

امام هوشیارانه متوجه چنین توافقی بین نیروهای جبهه ملی، نهضت آزادی و رژیم شاه بود. لذا اجازه نداد که استراتژی مردم‌سالاری جای خود را به استراتژی مردم فریبی بدهد.

عظمت کار امام از زمانی که وارد صحنه مبارزات آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبانه ملت ایران شد آنچنان همه را تحت تأثیر قرار داد که حتی دشمنان او نیز نتوانستند این عظمت را نادیده بگیرند.

فرمانفرمائیان در کتاب «خون و نفت» می‌نویسد:

حمله امام به کاپیتولاسیون فریادی از ته دل بود اما خیلی از ما آن را نشنیدیم... اما حالا که سخنانش را می‌خوانم متوجه می‌شوم که او چگونه از همان دردهایی سخن می‌گفت که همه ما احساس می‌کردیم. او از تصویب قانونی حرف می‌زد که ما هیچ‌گاه چیزی درباره‌اش نشنیده بودیم. مطبوعات حتی یک بار از آن سخن به میان نیاوردند و در مجلس مورد بحث قرار نگرفت. این قانون به امریکایی‌ها حقوقی اعطا می‌کرد که هیچ کشور دیگری در دنیا به یک خارجی واگذار نکرده بود.[1]

امام در رهبری انقلاب اسلامی، ایران را به سوی آینده ناشناخته‌ای هدایت کرد اما کامیابی

---

۱. خون و نفت، خاطرات یک شاهزاده ایرانی، منوچهر فرمانفرمائیان، رخسان فرمانفرمائیان، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، ققنوس، چاپ دوم، تهران: ۱۳۷۷. ص٤٣٥.

در این راه پرتلاطم به توانمندی امام در تجسم و درک دنیای اطرافش بستگی داشت. دنیایی پیچیده و انباشته از ظرافت‌ها، ناپایداری‌ها، دیوان‌سالاری‌ها، تحرکات سیاسی و واقعیت‌های انکارناپذیر.

امام با دنیایی پر از ابهام سر و کار داشت و در این ابهام انقلاب اسلامی را رهبری می‌کرد. رهبری انقلاب اسلامی از جنبه مدیریت استراتژیک در ظاهر پر از ابهامات به نظر می‌رسید زیرا متفکران استراتژیک معتقدند که استراتژی‌های بزرگ با ابهامات سر و کار دارد. از این رو مدیری که در پی تدوین استراتژی برای پیروزی یک انقلاب بزرگ اجتماعی است باید به تحلیل مسائل، احساس موقعیت‌ها، تجربه شخصی و شم سیاسی بسیار بالایی تکیه داشته باشد تا با تصمیماتی آگاهانه به درون پیچیدگی‌های رهبری یک انقلاب راه یابد.

رهبری یک انقلاب اجتماعی با گستردگی‌ها و پیچیدگی‌های ویژه‌ای سر و کار دارد. کسی که این رهبری را به عهده دارد نمی‌تواند با رویکردی ساده در برابر رخدادها عمل کند. انقلاب‌ها در مرز واقع‌بینی و آرمان‌گرایی قرار دارند و برقراری رابطه بین واقعیت‌ها و آرمان‌ها کار ساده‌ای نیست.

در رهبری انقلاب برانگیختن دیگران، یکپارچگی و به هم پیوستگی، عاطفه انسانی، نرمش و گرایش، قاطعیت و شجاعت، تحلیل مسائل پیچیده و خلاصه خیلی از چیزها باید با هم جمع شوند. رهبران جنبش‌های انقلابی باید به گونه‌ای عمل کنند تا علاوه بر تأثیر بر سیر رویدادها، تحولات مطلوب را پدید آورند، باید میان ابعادی از محیط خود که نفوذ چندانی بر آن ندارند و ابعادی که زیر نفوذ قدرت و شخصیت آنها است پیوند برقرار سازند. برای چنین کاری رهبری باید به گونه‌ای واقع‌بینانه نه فقط نیروهای مکانیکی موجود بلکه کاربست‌ها و محدودیت‌های قدرت و مواردی را که دخالت‌های مختلف ممکن است مانع ایجاد تحول و دگرگونی باشند، درک کند. [۱]

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک، مدیریت استراتژیک «فرآیند استراتژی» تالیف جیمز براین کویین، هنری چنتس برگ و

امام با مجموعه‌ای از عوامل پیچیده و در عین حال حرفه‌ای برای حفظ نظام پادشاهی در ایران سر و کار داشت. شاه برای اینکه بتواند در مقابل سیاست‌های براندازی امام ایستادگی کند ترفندهای بسیار پیچیده‌ای به کار گرفت. یکی از این ترفندها این بود که از امریکا تقاضا کرد برای ایجاد یک سیستم کنترل و فرماندهی و ایجاد دکترین و اصول و وظایف عملیاتی سازمان نیروهای مسلح در مقابل بحران‌ها، یک استراتژیست حرفه‌ای را به ایران بفرستید. امریکا ژنرال هایزر، یکی از فرماندهان نیروهای ناتو در اروپا را به این مأموریت حیاتی اعزام می‌کند. ژنرال هایزر استراتژیستی بود که وظیفه داشت برنامه‌های نظامی شاه را در تقویت ارتش و مقابله با نهضت امام خمینی(ره) تئوریزه کند.

او که سال‌ها در عالی‌ترین سطوح مطالعات استراتژیک در غرب تحصیل کرده بود وقتی وارد میدان مبارزه با امام خمینی(ره) شد با همه ادعاهایش تبدیل به مهره پیاده شطرنج گردید. او که آمده بود شاه‌مهره غرب در حفظ رژیم پادشاهی در ایران باشد، آن چنان بازیچه دست امام قرار گرفت که در خاطرات خود می‌نویسد:

به هارولد براون تأکید کردم که به حداکثر اطلاعات ممکن از تحرکات خمینی نیازمندیم. همه منابع موجود باید دست به کار شوند تا سر از کار او درآورند. عدم اطلاع از فعالیت‌های خمینی برایمان تحمل کننده نبود.[1]

غرب با همه عظمت ابرقدرتی و ساختار اطلاعاتی خود در مقابل امام زانو زد. هایزر اضافه می‌کند:

یکی از چیزهایی که واقعا برای ما مشکل می‌آفریند این است که واشنگتن اطلاعیه روشنی برای مقابله با بیانیه‌های خمینی نمی‌دهد.[2]

دیگران، ترجمه محمد صائبی، مرکز آموزش مدیریت دولتی تهران، ۱۳۷۳.

۱. مأموریت مخفی هایزر درتهران، خاطرات ژنرال هایزر، ترجمه سیدمحمدحسین عادلی، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم، تهران: ۱۳٦٦، ص ۲۰۷.

۲. همان، ص ۲۰۸.

امام نه تنها بر رژیم کهنسال پادشاهی در ایران مهر بطلان زد بلکه طراحی‌های مدیریت استراتژیک، مدیریت بحران و بسیاری از تئوری‌های حوزه مطالعات استراتژیک و مدیریت بحران غربی را که سالیان دراز آن را در مستعمرات خود تجربه کرده بودند، به مسخره گرفت.

روش‌های امام در مبارزه با غرب و رژیم پهلوی در ابتدا متوجه وحدت نظریه و تصمیم‌گیری و مدیریت ارگان‌های داخلی و خارجی نظام پادشاهی و رهبری‌های پشت پرده امریکا گردید. امام اولین ضربه را بر این وحدت وارد کرد و آن چنان تفرقه‌ای در ارکان تصمیم‌گیری شاه و حتی دولت کارتر ایجاد کرد که در نوع خود بی‌نظیر بود. داستان تضاد برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر با سایروس ونس وزیر امور خارجه و ویلیام سولیوان در دربار شاه و تضاد الکساندر هیگ و ژنرال هایزر با ویلیام سولیوان و خلاصه درگیری کارتر با همه اینها، توان وحدت استراتژیک امریکا را در مقابله با انقلاب اسلامی آن چنان مسدود کرد که هایزر در خاطرات خود بارها تکرار می‌کند که علت اصلی شکست مدیریت بحران امریکا در جریان سقوط رژیم پادشاهی عدم توانایی نیروهای استراتژیک امریکا در شناخت صحیح از اوضاع ایران، انقلاب اسلامی و رهبری امام خمینی بود.

الکساندر هیگ فرمانده کل قوای متحدین در اروپا که هایزر معاون او بود می‌نویسد:

وقتی هایزر وارد ایران شد با حوادث تراژیک و حماسه‌ای روبه‌رو شد که نشان می‌داد چگونه تردید واشنگتن در تحلیل انقلاب اسلامی و ناتوانی در مقابله با رهبری‌های امام خمینی بزرگ‌ترین فاجعه را برای امریکا به وجود می‌آورد. فاجعه از دست دادن سرسپرده‌ترین و ثروتمندترین مشتری کالاهای نظامی و تئوری‌های نظامی‌گری غرب در منطقه حساس خاورمیانه یعنی رژیم شاه.

غرب نه تنها بزرگ‌ترین متحد خود را از دست داد بلکه در تئوری‌های انقلاب اسلامی استحاله ایدئولوژیک شد و به ناگهان معروف‌ترین شعارهای لیبرال ـ دموکراسی و سوسیال ـ دموکراسی غرب که با آنها دنیا را به دو قطب تقسیم کرده و به جهالت رهبران جهان سوم می‌خندیدند، رنگ باخت. انقلاب اسلامی ادعای حقوق بشر، دموکراسی، پلورالیسم، آزادی و

بسیاری از مفاهیم فریبنده را بی‌اعتبار کرد.

همه چیز در غرب و در داخل دست به دست رژیمی داده بود که نه تنها مردمش هیچ مشروعیت قانونی و دینی برای آن قائل نبودند بلکه از بدو پیدایش تا آخرین لحظه نیز دستش به خون هزاران اتباع کشورش آلوده بود. رژیمی که با نابودی منابع ملی، ثروت‌های عمومی و سرکوب اندیشه‌ها، افکار، آزادی‌ها، حقوق اجتماعی و فردی و حتی استعدادی‌های ایران بازدهی‌ای جز ویرانی و فقر برای ملت خود نداشت.

امریکا و اروپا به توهم سال ۱۳۳۲ آمده بودند که با مداخله در سرنوشت تاریخی ملت ایران بار دیگر نظام استبدادی را در ایران زنده نگه دارند، اما نفهمیده بودند که نه ایران انقلاب اسلامی، ایران دوره جنبش ملی نفت بود و نه رهبری انقلاب اسلامی هیچ شباهتی به رهبران جنبش ملی نفت داشتند.

انقلاب اسلامی نشان داد که شاهرگ حیاتی غرب در خاورمیانه خوابیده است و اگر مردم این منطقه بیدار شوند و به حقوق انسانی خود آگاهی یابند، تورم، بحران انرژی، بحران بدهی و رکود اقتصادی بین‌المللی، بحران حقوق بشر، آزادی و دموکراسی سراسر غرب را فراخواهد گرفت.

هیگ می‌نویسد:

نتیجه بحران ایران فراتر از تعیین سرنوشت شاه رفت. باعث افزایش دیگر در قیمت نفت شد و دوره تورمی دیگری به وجود آورد، بحران بدهی و رکود اقتصادی بین‌المللی

را به وجود آورد که هنوز ما از آن بهبود پیدا نکردیم... پرستیژ و اعتبار امریکا را کاهش داد و ما را در جریان گروگانگیری ... تحقیر نمود.[۱]

انقلاب اسلامی اسطوره ابرقدرتی امریکا را از هم پاشید. چقدر ساده‌لـوح بودنـد، آنهـایی کـه تصور می‌کردند اگر امریکا اراده کند می‌تواند جلوی وقوع انقلاب اسلامی را بگیرد. امریکا اراده کرد اما اراده امریکا در مقابل اراده امام خمینی و ملت ایران چیزی نبود.

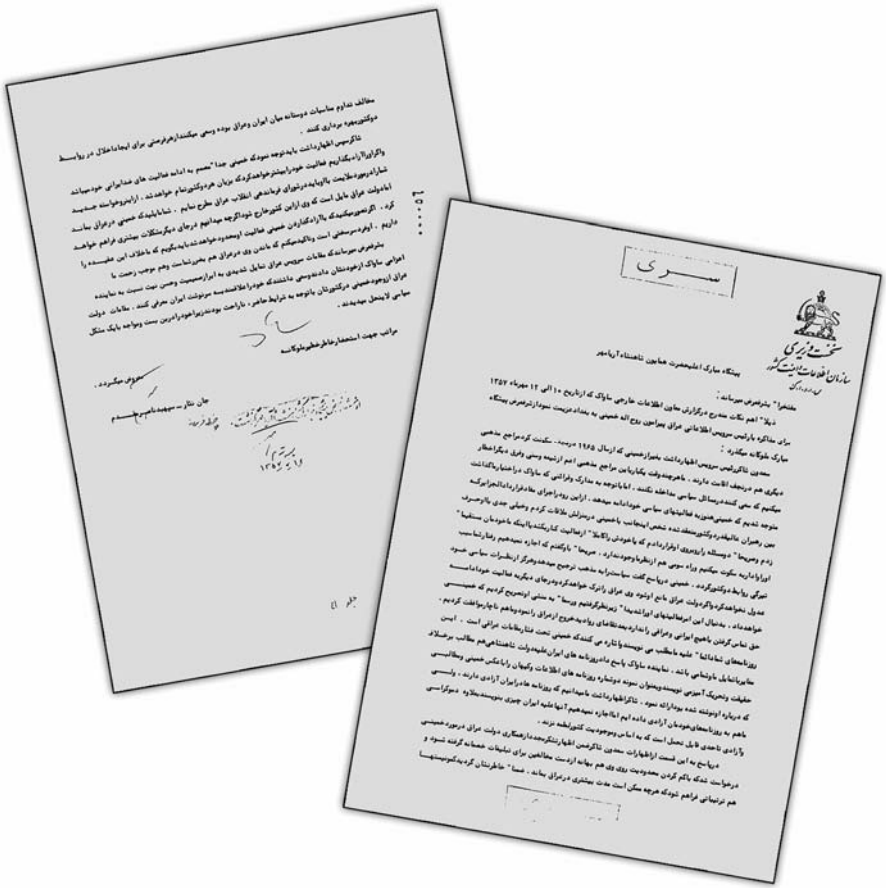

سری

سخت محرمانه
سازمان اطلاعات و امنیت کشور
س.ا.و.ا.ک

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر

۱۰۰۰۵۶

۱. مقدمه خاطرات هایزر، همان، ص۱۶.

امریکا برای کمک به رژیم شاه و تحت فشار قرار دادن امام خمینی در عراق و فرانسه به هر وسیله‌ای متوسل شد اما در مقابل استراتژی‌ها و تاکتیک‌های مبارزاتی امام نتوانستند کاری از پیش ببرند. غرب ابتدا تصور می‌کرد که با اخراج امام از عراق و دور کردن او از مرزهای ایران می‌تواند بر بحران غلبه کند و بلا را از دامن رژیم پادشاهی و شاه فاسد دور سازد.

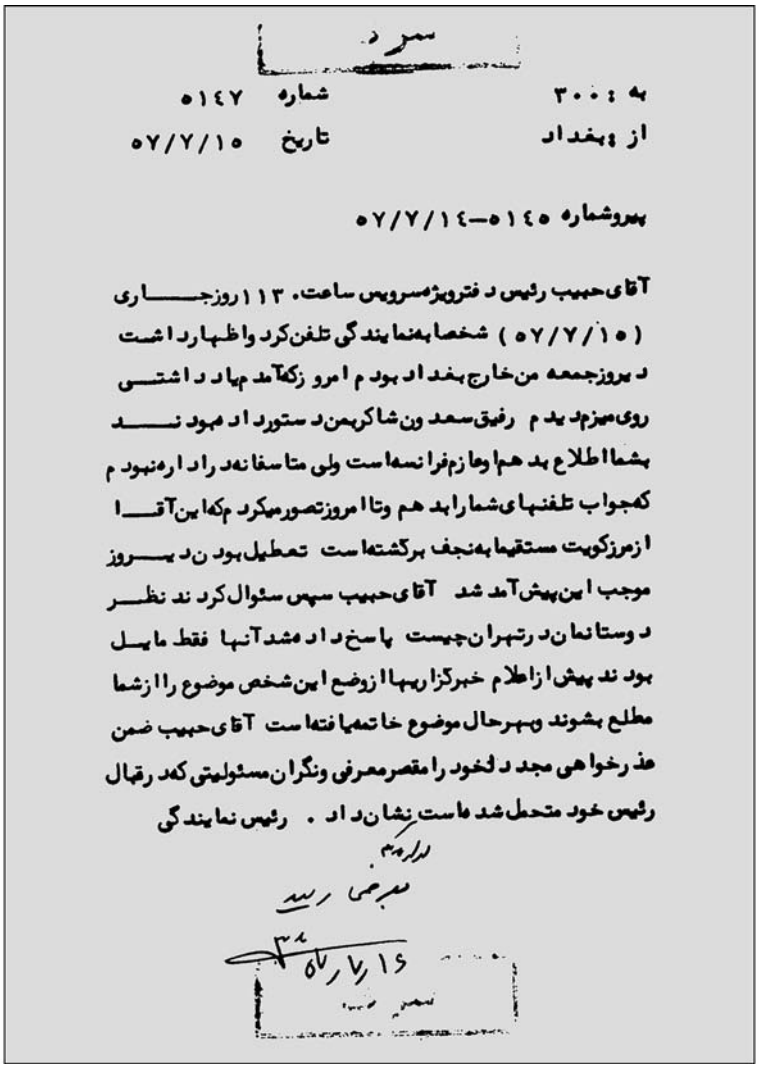

سری

به : ۳۰۰ شماره ۵۱۴۷

از : بغداد تاریخ ۵۷/۷/۱۵

پیرو شماره ۵۱۴۵-۵۷/۷/۱۴

آقای حبیب رئیس دفتر ویژه سرویس ساعت ۱۱۳۰ روز جاری (۵۷/۷/۱۵) شخصا به نمایندگی تلفن کرد و اظهار داشت دیروز جمعه من خارج بغداد بودم امروز که آمدم یادداشتی روی میزم دیدم رفیق سعدون شاکر بمن دستور داده بود نسبت بشما اطلاع بدهم اوازم فرانسه است ولی متاسفانه در اراده نبودم که جواب تلفنهای شما را بدهم و تا امروز تصور میکردم که این آقا از مرز کویت مستقیما به نجف برگشته است تعطیل بودن دیروز موجب این پیش آمد شد آقای حبیب سپس سئوال کردند نظر دوستانمان در تهران چیست پاسخ داده شد آنها فقط مایل بودند پیش از اطلام خبرگزاریها از وضع این شخص موضوع را از شما مطلع بشوند و بهرحال موضوع خاتمه یافته است آقای حبیب ضمن عذرخواهی مجددا خود را مقصر معرفی و نگران مسئولیتی که در رقبال رئیس خود متحمل شده است نشان داد . رئیس نمایندگی

۵۷/۷/۱۶

بر همین اساس روابطی را با رژیم صدام حسین برقرار کردند و بر اساس توافقـاتی امـام را در معرض فشارهای زیادی قرار دادند تا یا از فعالیت‌های سیاسی خود علیه رژیم پهلوی دست بردارد یا خاک عراق را ترک کند.

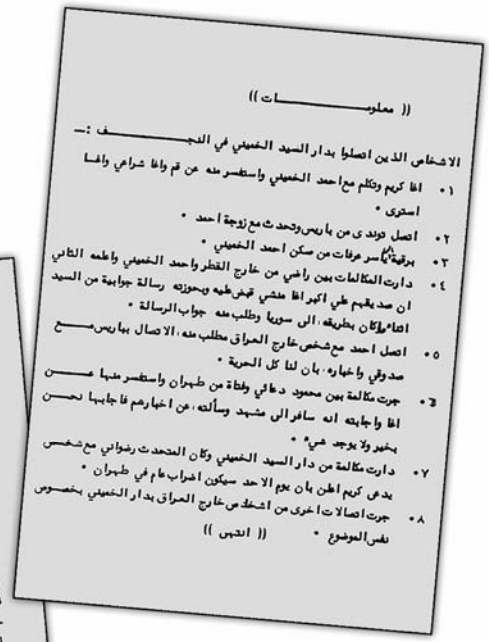

((معلومـــــــــات))

الاشخاص الذين اتصلوا بدار السيد الخميني في النجـــــــف :ـ

١. انا كريم وتكلم مع احمد الخميني واستفسر منه عن قم وانا شراعي وانما استرى .
٢. اتصل دوندى من باريس وتحدث مع زوجة احمد .
٣. برقية ٨ سر عرفات من سكن احمد الخميني .
٤. دارت المكالمات بين راضي من خارج القطر واحمد الخميني واعلمه الثاني ان صديقهم علي اكبر انا منشي قبض عليه وبحوزته رسالة جوابية من السيد اصفهان بطريقه الى سوريا وطلب منه جواب الرسالة .
٥. اتصل احمد مع شخص خارج العراق مطلب منه الاتصال بباريس مـــع صدوقي واخباره بان لنا كل الحرية .
٦. جرت مكالمة بين محمود دعائي ولفاة من طهران واستفسر منها عـــن انا واجابته انه سافر الى مشهد وسألته عن اخبارهم فاجابها نحـــن بخير ولا يوجد شيء .
٧. دارت مكالمة من دار السيد الخميني وكان المتحدث رضواني مع شخـــص يدعى كريم اعلن بان يوم الاحد سيكون اضراب عام في طهران .
٨. جرت اتصالات اخرى من اشخاص خارج العراق بدار الخميني بخصوص نفس الموضوع .

((انتهى))

٩٧٨/١٠/٨

الاخ الفريـــق ناصـــر مقـــدم المحتـــرم

بعد التحيـــــة

حضر الجنرال علي محمد كاوة الى بغداد بتاريخ ٩٧٨/١٠/٢ وطرح وجهة نظركم والحكومة الايرانيه بشأن العالم الخميني ، وقـــد اوضحنا له موقف القيادة الـــياسيه في العراق وموقفنا ايضا والاجراءات التي اتخذناه اتجاهه ، استنادا الى رسالتكم لنا وما نقله سفيركم في بغـــداد الى السيد نائب رئيس مجلس قيادة الثورة ، وبعد اجراءاتنا طلب الخميني السفـــر الى خارج العراق ، وانتم تعرفون اننا لا نستطيع منعه من السفـــر وبنفس الوقت لا نطلب منه أن يغادر العراق ، وانصبت اجراءاتنا بمنعـــه من القيام بأي نشاط معادي الى ايران من داخل العراق ، ولعلاتوجـــه الخميني الى الكويت واخبرنا الجنرال علي كاوة بذلك وراجعت السلطـــات الكويتيه منعه تأشيرة الدخول على الحدود الكويتية وطلب العودة للعـــراق وسمحنا له حيث انه حرّم في دخوله العراق او مغادرته واخبرنا سفارتكـــم في بغداد بذلك على اساس ان يقوم في النجف ولكنه عدل عن رأيـــه حيث طلب السفر الى باريس وفعلا غادر العراق يوم الجمعه المصـــادف ٩٧٨/١٠/٦ الى فرنسا ، وكان يرافقه في سفره كل من سيد احمـــد روح الله مصطفى والسيد اسماعيل غلام علي والسيد محمد حسين رمضان علـــي والدكتور ابراهيم محمد صادق والسيد محمد رضا سيد عباس ، كما ونرســـل لكم اخر المعلومات حول المكالمات الملفونيه مع العالم الخميني اثنـــاء وجوده في النجـــف .

تحياتي لكـــم ولكافـــة الاخـــوان

سعدون شاكـــر
رئيس المخابرات العراقية العامـــة

اقتدار امام در شیوه مبارزه آن چنان وحشتی در غرب ایجاد کرد که حتی دشمنان خـونی را نیز به وحدت کشاند تا جلوی جنبش اسلامی در حال نضج را سـد نمایـد. رژیـم شـاه و رژیـم صدام که دشمنان خونی یکدیگر بودند در مقابله با نهضت امام خمینی به وحدت رسیدند.

اظهار نظر کرد که او فرد لجوجی است و بنظر میرسد قانع ساختن
او دشوار میباشد . صدام حسین درضمن مصلحت آمیزی
اظهار داشت که اعطای امتیازاتی که مخالفت ها را فرونشاند
ولی موجب تثبیت اوضاع گردد مفید خواهد بود . چهارماه اوضاع
فعلی ممکن است بمیگانگان بهانه‌هائی بدست دهد . صدام
حسین دربایان برای ایران آرزوی موفقیت وشکوفائی نمود .
ابتدا قرار بود عصر صدام حسین با علیاحضرت شهبانو
ملاقات تشریفاتی داشته باشد ولی دیدار شخص صدام حسین
صدری بود بنظر میرسد که درنظر داشت مطالب فوق را بعرض
اعلیحضرت برساند .

۵۷/۸/۲۸
زند فرد

ج ح
آقای صدام حسین صبح امروز درکاخ محل اقامت علیاحضرت شهبانو
با معظم لها دیدار نمود و پیرامون تحولات مدولی را حوالی بررسی از
شاهنشاه آریامهر از اوضاع ایران جویا شد که علیاحضرت پاسخ
مقتضی دادند سپس اظهار داشت که برزنف درباره ایران مطالبی
گفته که حائز اهمیت است و ضمن بیان اظهارات او افزود که این امر
درواقع عکس العمل مطالبی است که طرفهای دیگر گفته‌اند و بهرحال
هرگونه حادثه‌ای در ایران باعراق در سراسر منطقه اثر میخشد در
صورتیکه سایر کشورهای منطقه ازچنین اهمیتی برخوردار نیستند و
اتخاذ هرگونه تصمیمی درباره اوضاع داخلی که از دخالت بیگانگان
جلوگیری کند بمصلحت است . آنگاه صدام حسین سئوال نمود که آیا
میتوانیم نسبت باوضاع ایران مطمئن باشیم علیاحضرت پاسخ
دادند خوشبختانه مردم متوجه شده‌اند که اما اعتصاب و اعمال
تخریبی نه فقط اقتصاد مملکت را فلج میکند بلکه استقلال ایران را
بخطر میاندازد و احساس میشود که مردم ازاین آشفتگی و التهاب
خسته شده‌اند و امیدواری فراوان وجود دارد که مشکلات کنونی برطرف
گردد . در باره شخص مقیم پاریس صحبت بمیان آمد و صدام حسین
...

گزارشات دفتر سرویس ویژه ایران در عراق و در نهایت فراهم‌کردن زمینه‌های سفر فرح (شهبانو) به عراق در آبان سال ۵۷ از جمله سیاست‌های این اتحاد نامقدس و ناپایدار بود.

رژیم شاه و امریکا بزرگ‌ترین خطای استراتژیک خود را در اخراج امام از عراق مرتکب شدند. امام یک رهبر استراتژیک بود و رهبران استراتژیک از فرصت‌ها به نحو احسن استفاده می‌کنند. اخراج امام از عراق دقیقا همان فرصتی بود که امام منتظر آن بود.

سـری

گـزارش

درباره: موضوع مسافرت روح‌اله خمینی به کویت وعدم اجازه ورود وی از طرف مقامات کویتی

محترماً باستحضار میرساند:

در اجرای اوامر صادره بمنظور بررسی چگونگی تصمیم مسافرت روح‌اله خمینی به کویت واقدامات مقامات دولتی کشور مذکور و امکان نفوذ اطلاعاتی، در روز ۵۷/۷/۱۳ به کویت عزیمت نمودم. نتیجه بررسی و تحقیقات بشرح زیر باستحضار میرسد:

خمینی با اتکاء به هواداران که در کویت دارد و اینکه بتواند موقتاً از فشار مقامات عراقی در امر ایجاد محدودیت طیه خود، رها شود، تصمیم عزیمت به کویت را اتخاذ نموده و در صدد بوده در کشور اخیر، بررسیهای لازم انجام و احیاناً با هواداران خود که از نقاط دیگر به کویت فرا میخوانده، مقصد بعدی خود را معین کند. بهمین جهت عازم کویت شده است.

مقامات کویتی تا ساعت ۱۳۰۰ روز ۵۷/۷/۱۲ (بوقت محلی) از قصد ورود وی باین کشور بی اطلاع بوده‌اند. بنا باظهار سفیر شاهنشاه آریامهر که مبتنی بر گفته های آقای عبدالطیف شوبنی معاون وزارت کشور کویت میباشد، چگونگی اطلاع مقامات مذکور باین صورت بوده که ساعت ۱۲۰۰ روز ۵۷/۷/۱۲ سفیر شاهنشاه آریامهر در کویت با سفیر کویت در دربار شاهنشاهی که در کشور خود ش بوده، ملاقات داشته است. در این دید ار سفیر شاهنشاه آریامهر ضمن صحبت اظهار میدارد که شایع است خمینی در راه ورود به کویت میباشد. شیخ ناصر سفیر کویت با شنیدن این مطلب با دفتر امیر کویت تماس تلفنی گرفته و موضوع را گزارش و ۱۰ دقیقه بعد، از دفتر امیر پاسخ میدهند که موضوع صحت دارد، اما دستور داده شده که تحت هیچ شرایطی خمینی را به کویت راه ندهند.

متعاقباً در روز ۵۷/۷/۱۳ عبدالطیف شوبنی معاون وزارت کشور کویت با سفیر شاهنشاه آریامهر ملاقات و اظهار میدارد:

جریان مسافرت خمینی به کویت باین طریق بوده که شخصی بنام حاج عباس مهری که ضمن اینکه روحانی است، دارای مغازه فروش لوازم زندگی در کویت است، دعوتنامه‌ای

سـری

شاه با وجودی که امام خمینی را می‌شناخت فریب مشاوران کم عقل خود را خورد و وارد فرایند شتاب‌آلود سقوط شد. او که به هایزر گفته بود من از این می‌ترسم که غرب به طور کامل معنی این تهدید را که **آیت‌الله خمینی گفته من سلطنت پهلوی را نابود خواهم کرد**،

-۲-

بنام حاج سید روح اله خزروقی و همراهان تهیه کرده و به تایید وزارت امور خارجه کویت رسانیده و به عراق فرستاده است. باین ترتیب چون نام " خمینی " در دعوتنامه نبوده مقامات این کشور متوجه موضوع نشده اند .

پس از آنکه سفیر کویت در دربار شاهنشاهی بوسیله سفیر شاهنشاه آریامهر در جریان قرار گرفته و موضوع را اطلاع داده ، امیر کویت دستور رسیدگی داده و ضمن آن به مرزهای ورودی دستور جلوگیری صادر نموده است. در رسیدگی به موضوع مشخص شده که حاج عباس مهری (کارگزار خمینی در کویت) ، اقدام به فریب مقامات این کشور نموده است.

دولت کویت به سه دلیل اجازه ورود به خمینی نداده است :

۱- امیر کویت شخصاً دستور جلوگیری داده و نظر به خصومت خمینی نسبت به شاهنشاه آریامهر و دولت ایران ، و برای اصالح برای ورود به کویت ندانسته است.

۲- اخیراً که امیر کویت و سایر مقامات این کشور و همچنین عربستان سعودی از خمینی انتقاداتی کرده اند ، خمینی از ممالک مزبور بعنوان " کشورهای ارتجاعی " منطقه نام برده و بآنان توهین کرده و این توهین برای مقامات کویتی قابل تحمل نبوده است.

۳- خمینی و دعوت کننده او که مقیم کویت است، برای ورود مشارالیه باین کشور مرتکب جعل و تزویر شده و بجای خمینی از نام " خزروقی " استفاده کرده اند .

بعلاوه دولت کویت دستور داده که هرگز خمینی را باین کشور راه ندهند .

متعاقب برگشت دادن خمینی که در محل مرز کویت ـ عراق انجام شده و به وضع موهنی بوده ، از ایران به روحانیون کویت تلفن شده و سید محمد شیرازی روحانی سرشناس کویت که در باطن با خمینی مخالف است، از جهت اینکه کاری کرده باشد ، سه نفر را در ساعت ۱۰۰ روز ۵۷/۷/۱۳ به مرز فرستاده و دنفر آنان تا بصره رفته اند ولی موفق به دید ار خمینی نشده و مراجعت کرده اند .

از صبح روز ۵۷/۷/۱۳ تاکنون حدود ۰۰ فقره تلگراف اعتراض آمیز از محافل مختلف به کویت مخابره شده که بیش از ۹۰ ٪ آنها از سوی سازمانهای ایرانی مخالف دولت ایران در ممالک اروپائی و امریکا بوده است.

مقامات کویتی در ملاقات روز ۵۷/۷/۱۴ ، از اینکه جراید ایران مطالب مربوط به

متوجه نشود و آن را در حد یک مسأله مذهبی یا سیاسی کوچکی تلقی کند و اگر این‌گونه فکر کند اشتباه خواهد کرد،[1] خود مرتکب این اشتباه بزرگ شد و امام را به سوی یک موقعیت

۱. ر.ک: خاطرات هایزر، صفحه ٣٤.

سری

-۳-

جلوگیری از ورود خمینی را همراه با انتقاد اتی طیه کویت، درج نموده اند ، اظهار گله وشکایت کرده اند که بآنها پاسخ داده شده ، جراید در ایران آزاد هستند ودولت فعلا" نمیتواند مانع درج مطالب آنها بشود .

بطور کلی در کویت افکار موافق خمینی در میان ایرانیان ، خیلی شدید نیست وهواداران او بعلت نظامات داخلی این کشور ، قادر به فعالیت موثری نیستند .

ضمنا" همانطورکه باستحضار رسید مقامات کویتی به سه دلیل اشاره شده در رفع مانع ورود خمینی شده اند وسفیر شاهنشاه آریامهر در این مورد درخواستی نکرده وحتی گفته ازلحاظ ایران ورود او مانعی ندارد .

درخاتمه باستحضار میرساند که سفیر شاهنشاه آریامهر در کویت وسایر اعضاء نمایندگی شاهنشاهی به اوضاع تسلط کافی دارند وسفیر با هیئت نمایندگی ساواک روابط بسیار حسنه وهمکاری نزدیک دارد .

مراتب جهت استحضار از عرض گذشت .

عطاپور
۱۵ ارد ۵۰

۳۰
۱۵ ارد ۵۰

بعرض تیمسار ریاست ساواک رسید. تاریخ ۱۵ ارد ۵۰

سری

استراتژیک سوق داد.

دومین خطای استراتژیک شاه و غرب این بود که مقامات کویتی را وادار کردند که از پذیرش امام در کویت سرباز زنند.

اما در یک مبارزه استراتژیک با متفکری چون امام، مگر می‌توان دو خطای استراتژیک مرتکب شد؟ دست سرنوشت امام را به فرانسه برد و هیچکس جز خود امام در تعیین این مقصد دخیل نبود. اگر چه عده‌ای تلاش کردند در انتخاب فرانسه به عنوان یک موقعیت استراتژیک خود را سهیم بدانند اما امام وارد فرایندی از مبارزه شده بود که برای او فرقی نداشت در کجای زمین قرار بگیرد. امام رهبری بود که برای مبارزه وابسته به زمین نبود.

او وقتی وارد فرانسه شد خیلی‌ها تصور می‌کردند با دور شدن او از یک سرزمین اسلامی و وارد شدن به کشور پر هیاهویی چون فرانسه در فرایندی از دنیای پرغوغای غرب محو خواهد شد.

آنتونی پارسونز سفیر انگلیس در دربار شاه می‌نویسد:

آیت‌الله خمینی با انتخاب یک پایتخت غربی که از تمام امکانات ارتباطی مدرن جهان برخوردار بود و خبرنگاران رسانه‌های خبری از چهار گوشه دنیا در آن حضور داشتند پرشنونده‌ترین منبر خطابه جهان را در اختیار گرفت. منبری که هرگز در یک کشور اسلامی مانند سوریه و الجزایر در اختیار او قرار نمی‌گرفت. در واقع اشخاصی مانند خود من که فکر می‌کردند خمینی با خروج از دنیای اسلام و انتخاب پایتخت یک کشور

مسیحی برای فعالیت‌های خود علیه شاه راه خطا پیموده است خود مرتکب خطا و اشتباه بزرگی شده بودند.[۱]

پارسونز از جمله کسانی بود که در قانع کردن رژیم شاه برای فشار آوردن عراق جهت اخراج امام خمینی از عراق مؤثر بود. اما وقتی مدیریت استراتژیک امام را در این کشور مسیحی دید متوجه خطاهای استراتژیک خود شد.

هایزر می‌نویسد:

خمینی از عراق اخراج شد و به ویلایی در نوفل لوشاتو حومه پاریس رفت و از آنجا فشارهای برنامه‌ریزی شده و سازمان‌یافته‌ای علیه شاه وارد کرد... او جنگ بدون اسلحه، یعنی جنگ اعتصاب به راه انداخته بود، مهمات او اعلامیه‌ها و نوارهای قاچاق بود، اسلحه او بلندگوهایی بودند که در مساجد نقاط مختلف ایران نصب می‌شد.[۲]

وقتی رژیم شاه و غرب متوجه خطای استراتژیک خود در اخراج امام از فرانسه شدند انواع روش‌ها را از کنترل تلفن، فشار بر اطرافیان، ناراضی کردن همسایه‌ها و حتی پرداخت رشوه‌های کلان به مأموران سرویس اطلاعاتی فرانسه برای ایجاد اختلال در فعالیت‌های امام و یا تبلیغ به نفع رژیم پهلوی را به کار گرفتند. در اسناد ساواک گزارش‌های جالبی از اخاذی کنت الکساندر دومرانش رئیس سرویس فرانسه از رژیم شاه وجود دارد.

این فرد با گرفتن پول‌های کلانی به صورت مستمری ماهانه به شاه قول داده بود که فعالیت‌های امام را در فرانسه کنترل و اخبار آن را به تهران ارسال کند ولی ظاهرا علی‌رغم دریافت مبالغ کلان، نتوانسته بود اطلاعات ارزشمندی ارسال کند و در نهایت رژیم شاه عصبانی شده و مستمری این فرد را قطع کرد.

همچنین در گزارش‌های ساواک اطلاعاتی از اخاذی و بهره‌برداری سرویس اطلاعاتی غرب و فرانسه از رژیم شاه برای گرفتن امکاناتی جهت جنگ در زئیر، عملیات پنهان سرویس اطلاعاتی

---

۱. آنتونی پارسونز، غرور و سقوط، همان، ص۱۳۶.

۲. هایزر، همان، ص ۳۸.

سری

نخست وزیری
سازمان اطلاعات و امنیت کشور
ساواک

سازمان اطلاعات خارجی

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر

مفتخراً بشرفعرض میرساند :

تلگرام مشروحه زیر در تاریخ یکشنبه ۲۱ آبانماه/ ۵۷ ازسرویس اطلاعاتی فرانسه جهت تقدیم به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر واصل گردیده است :

رئیس سرویس فرانسه بعد ازمراجعت ازتهران با رئیس جمهوری فرانسه ملاقات نمود .

رئیس سرویس فرانسه افتخار دارد بشرفعرض پیشگاه مبارک شاهانه برساند که رئیس جمهور فرانسه همانطورکه خواسته شده بود موافقت نموده که فشارهای لازم برخمینی اعمال گردد .

مراتب جهت استحضار خاطرخطیرملوکانه معروض میگردد .

جان نثار- سپهبد ناصرمقدم

[illegible]

سپهبد [illegible]
۵۷/۸/۲۱

سری

فرانسه در زئیر و تأمین هزینه‌های این عملیات توسط شاه. تأمین هزینه‌های انتخاباتی حزب دست راستی اسپانیا علیه کمونیست‌ها و دست چپی‌ها و از همه مهم‌تر کمک مالی شاه به ژاک شیراک برای پیروزی در انتخابات عمومی ماه مارس ۱۹۷۸/۱۳۵٦ علیه ژیسکار دستن و غیره

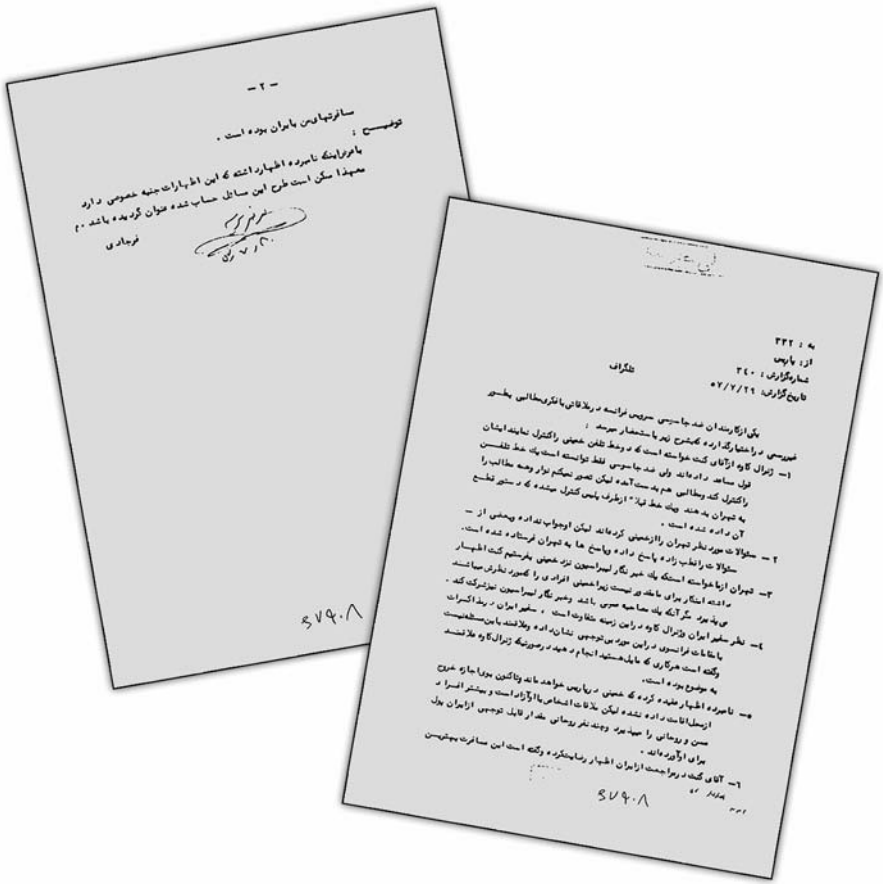

وجود دارد.

این اسناد نشان می‌دهد که شاه به عنوان یک متحد استراتژیک غرب برای بقای منافع استعماری دولت‌های غربی در مستعمرات افریقا مثل مراکش و زئیر و یا پیروزی دولتمردان اروپایی چه هزینه‌های کلانی را از سرمایه‌های ملت ایران به جیب حامیان غربی خود می‌ریخت تا رژیم پوشالی خود را حفظ کند. رژیمی که اگر می‌خواست بخشی از این سرمایه‌های کلان را برای ملت خود هزینه می‌کرد، بی‌تردید اوضاع حکومتی وی این چنین متزلزل نمی‌گردید و

بیوگرافی کنت دومرانش رئیس سرویس فرانسه

کنت الکساندر دومرانش رئیس سرویس فرانسه در سال ۱۹۲۱ در پاریس متولد شده است. در سال ۱۹۳۹ با درجه ستوانی وارد ارتش فرانسه شد وبعد از آن در نیروی مقاومت فرانسه خدمت نموده است. وی در حال حاضر سرهنگ احتیاط نیروی زرهی وسواره نظام میباشد. در پایان جنگ جهانی دوم آجودان اول مارشال ژوئن رئیس ستاد ارتش دفاع ملی فرانسه بوده است. نامبرده بسمت رابط دائمی میان ژنرال دوگل - مارشال ژوئن وژنرال آیزنهاور خدمت کرده است. بعد از جنگ فعالیت خود را متوجه صنایع خصوصی نمود ولی دولت فرانسه ماموریتهای استراتژیکی وسیاسی مهمی در نقاط مختلف دنیا بوی محول نمود. وی در زمان ریاست جمهوری پمپید و بسمت رئیس سرویس فرانسه منصوب گردید وهنوز نیز در این سمت انجام وظیفه میکند.

از شما فرض پیشگاه مبارک شاهنشاه آریامهر گذشت.
مقرر فرمودند به آنها گفته شود که دیگر ما پول نداریم

سپهبد تهم
۱۳۵۷/۶/۲۹

رابطه ملت با او به کلی منقطع نمی‌شد. شاه ایران حاضر بود میلیون‌ها دلار برای نابودی مخالفان خود در خارج هزینه کند اما یک ریال آن را در داخل صرف آبادانی مملکت نکند. اهمیت چنین رژیمی برای غرب که بخشی از ریخت و پاش‌های تبلیغاتی یا دخالت‌های نظامی

تلگرام

نمایندگی ساواک در فرانسه

رمز

بفرموده تیمسار ریاست ساواک مقرر است پیام زیر با رعایت کامل حفاظت به آقای کیکاووسی در رباط ابلاغ شود :

" چون در نشریات فرانسه (حتی دست راستی) مطالبی علیه ایران درج و در تبلیغات مخالف ایران دست دارند لذا دیگر پولی برای آقای کنت فرستاده نمیشود البته این مطلب صرفاً" برای اطلاع خود جنابعالی است ولزومی ندارد که موضوع باطلاع آقای کنت برسد ".

محیط

خود در سرنوشت ملت‌های دیگر را از طریق این رژیم‌ها تأمین می‌کردند به خوبی مشخص بود. رژیم شاه برای دور کردن امام از فرانسه حتی امکان انتقال او به امریکا را با سرویس اطلاعاتی فرانسه به مذاکره می‌گذارد اما به جایی نمی‌رسد.

مرگ بر فرانسه

مفتخراً بشرفعرض پیشگاه مبارك ملوكانه میرساند

گزیده مطالبی که " کنت دومرانش " رئیس سرویس اطلاعاتی فرانسه درشرفیابی روز ۲۵۳۶/۱/۲۷ خود بصورت پیشنهاد ازشرفعرض پیشگاه مبارك ملوكانه گذراند ذیلاً فهرست واربخاکپای مبارك تقدیم میگردد تابهرنحوکه اراده شاهانه تعلق پذیرد عمل شود :

۱- تامین یك یادو فروند هواپیمای باربری C-130 به دولت مراکش ازطریق دولت مصرجهت استفاده درجنگهای زئیر بطوریکه این هواپیماها دارای علائم (MARKING) مراکشی باشند .

رئیس سرویس فرانسه درمسافرت جاری خود به عربستان سعودی ازآن دولت نیزدرخواست خواهد کرد که دوفروند ازاین هواپیماها راازطریق مصرد راختیار دولت مراکش قرار دهد .

۲- عملیات پنهانی سرویس اطلاعاتی فرانسه درزئیر ازقبیل اعزام استادان جنگهای چریکی - تامین کمکهای فنی - جمع آوری اطلاعات - هدایت عملیات جنگی ارتش زئیرعلیه شورشیان ونیز انجام جنگهای روانی ظرف ششماه اول نبرد حدود یك میلیون دلار برآورد شده است . " کنت دومرانش " استدعا دارد که هزینه ششماه اول عملیات (یك میلیون دلار) وسیله ایران تامین شود وهزینه ششماه دوم که آنهم یك میلیون دلار خواهد بود قرار است وسیله وی طی سفر جاری ازدولت عربستان سعودی درخواست گردد . کنت خاطرنشان ساخته که وی مجازبه استفاده ازبودجه سرویس فرانسه برای عملیات پنهانی درزئیر نمیباشد ودراین مورد مقررات مالی دولت فرانسه محدودیتهائی رااعمال میکند .

۳- تامین یك یادو میلیون دلار به حزب دست راستی اسپانیا جهت استفاده در انتخابات آینده علیه کمونیستها ودست چپی ها . دراینمورد " کنت دومرانش " اظهارمیدارد که " سوارز " نخست وزیراسپانیا که خود یك سوسیالیست است " خوان کارلوس " پادشاه اسپانیا راازکمك به حزب دست راستی این کشورمنصرف خواهد کرد ، بعلاوه " سوارز " دارای رفیقه ای است بنام

CARMA DE RIVERA

در اسناد دیگری که از ساواک به دست آمد توطئه دیگری که بین رژیم شاه با سرویس اطلاعاتی فرانسه برای خاموش کردن صدای امام مورد مذاکره قرار گرفت انتقال امام به ایتالیا و کشتن امام در آنجا بود.

-۲-

که ضمن جاه طلبی فراوان وهوش وزیبائی تمایلات شدید سوسیالیستی واحتمالا" کمونیستی دارد وباارتباطاتی که ممکن است با منابع کمونیست داشته باشد ونیز نفوذ فوق‌العاده ای که روی نخست وزیراسپانیا دارد نخواهد گذاشت که دولت اسپانیاتنها حزب دست راستی این‌کشوررا یاری نماید . دراین‌مورد سرویس فرانسه ترجیح میدهد که چنانچه اراده سنیه ملوکانه به انجام آن‌استقرارپذیرد وجه مورد نظردر درجه اول ترجیحا" وسیله یکی ازفرستادگان ساواک بطورپنهانی یا در درجه دوم سفیرشاهنشاه آریامهرد راسپانیاطی ملاقاتی دراختیار دبیرکل حزب مورد نظرآقای FRAGA IRIBARNE که جمهوریخواه ولی دست راستی است گذارده شود .

٤- انتخابات عمومی آینده فرانسه درمارس ۱۹۷۸ برگزارخواهد شد وتنهاعنصر نیرومند ودست راستی موجود درفرانسه " ژاك‌شیراك" میباشد . چنانچه ذات اقدس ملوکانه لزوم کمك مالی به " شیراك " راتائید فرمایند (خودکنت قویا" باین موضوع اعتقاد دارد) " کنت دومرانش" افتخارخواهد داشت که یك جلسه خصوصی وغیررسمی (باتوجه باینکه وی ظاهرا" باید هواخواه‌پرپیسکاردستن‌باشد) دردفتر خود باشرکت" ژاك شیراك " یا دبیرکل حزب اوونیزنماینده اعزامی ایران‌تشکیل دهد تامیزان‌کمك ایران ونحوه پرداخت‌آن (بطوریکجایاداری) موردبررسی قرارگیرد . بدیهی است که دراینمورد شروع مذاکرات ونحوه تماس با" ژاك شیراك " مطلقا" منوط به اراده سنیه ملوکانه است .

جان‌نثار- ارتشبد نصیری

.....

کنت دومرانش در ملاقاتی که با کاوه معاون اطلاعات خارجی ساواک در فرانسه دارد به کاوه پیشنهاد می‌کند که وسایل رفتن امام را به ایتالیا فراهم کنیم و با استفاده از هرج و مرجی که در ایتالیا حاکم است عوامل ایران می‌توانند به آسانی او را از بین ببرند.

امام در چنین بحرانی و در چنین دنیای پر از توطئه و دسیسه و مزدوری، تنها به پشتوانه ملت ایران یک انقلاب اجتماعی بزرگ را رهبری کرده و راه نجات را برای ملت ایران از شر دیکتاتوری باز می‌کند.

امام مانند یک متفکر استراتژیک و با اتکال به خدا، تمام نقاط ضعف رژیم شاه را علیه این رژیم بسیج می‌کند و یکی پس از دیگری ضربات خود را بر سیستم عصبی و قدرت برنامه‌ریزی مخالفان انقلاب اسلامی وارد می‌سازد. هایزر در خاطرات خود می‌نویسد:

ما همه تلاش خود را به کار گرفتیم تا امام را دو روز بیشتر در فرانسه نگه داریم. می‌دانستیم اگر او به ایران بیاید شیرازه رژیم پادشاهی از هم خواهد پاشید و همه چیز به زیان ما نقش بر آب می‌شود.[1]

امام با هوش سرشار خود متوجه این نقطه ضعف شد و با اعلام پیوسته اینکه به زودی به ایران خواهد آمد سیستم عصبی رژیم شاه را از کار انداخت. استراتژیست‌های امریکایی برای مقابله با امام باید پیوسته خود را کنترل و به روز می‌کردند. سؤالاتی از قبیل اینکه آیا نقص یا

۱. هایزر، همان، ص ۲۰۷.

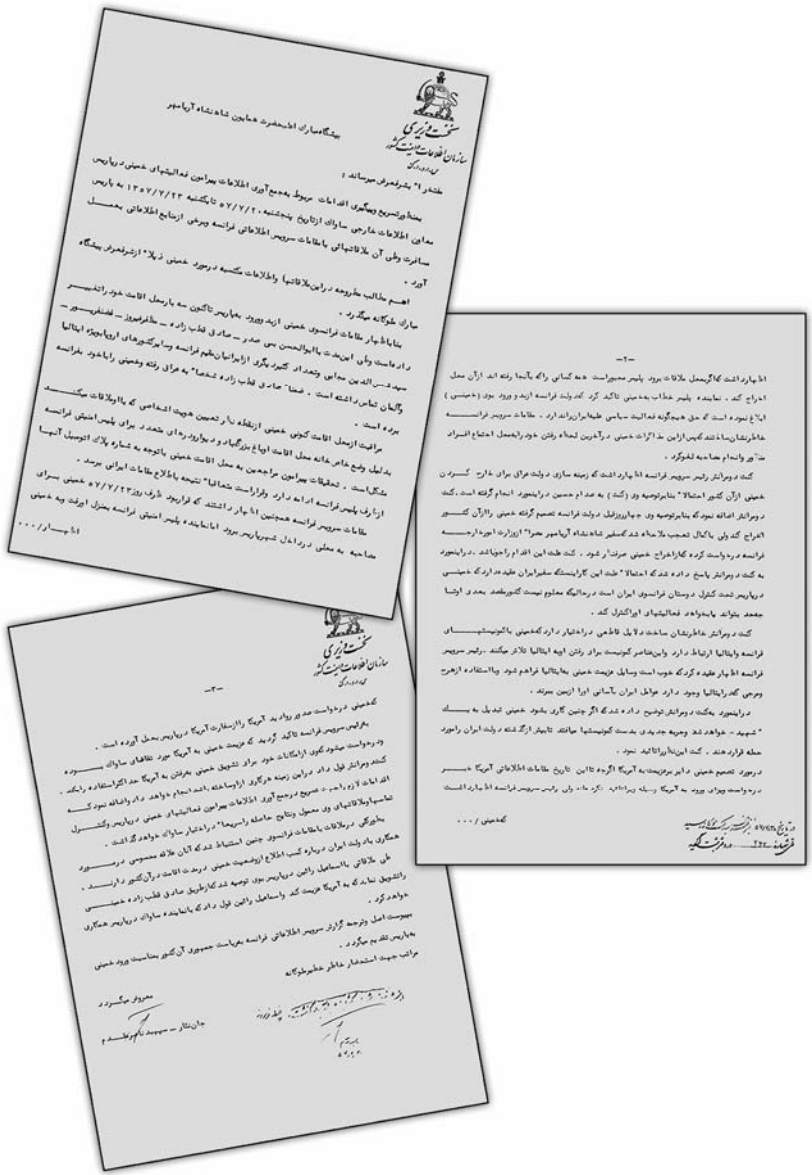

راه گریزی دارد؟ چه چیزی را جا انداخته‌ایم؟ آیا واقعا فکر همه احتمالات ممکن را کرده‌ایم؟ و از این قبیل سؤالات پیوسته و خسته کننده امان تفکر را از رژیم شاه و امریکا سلب کرد.

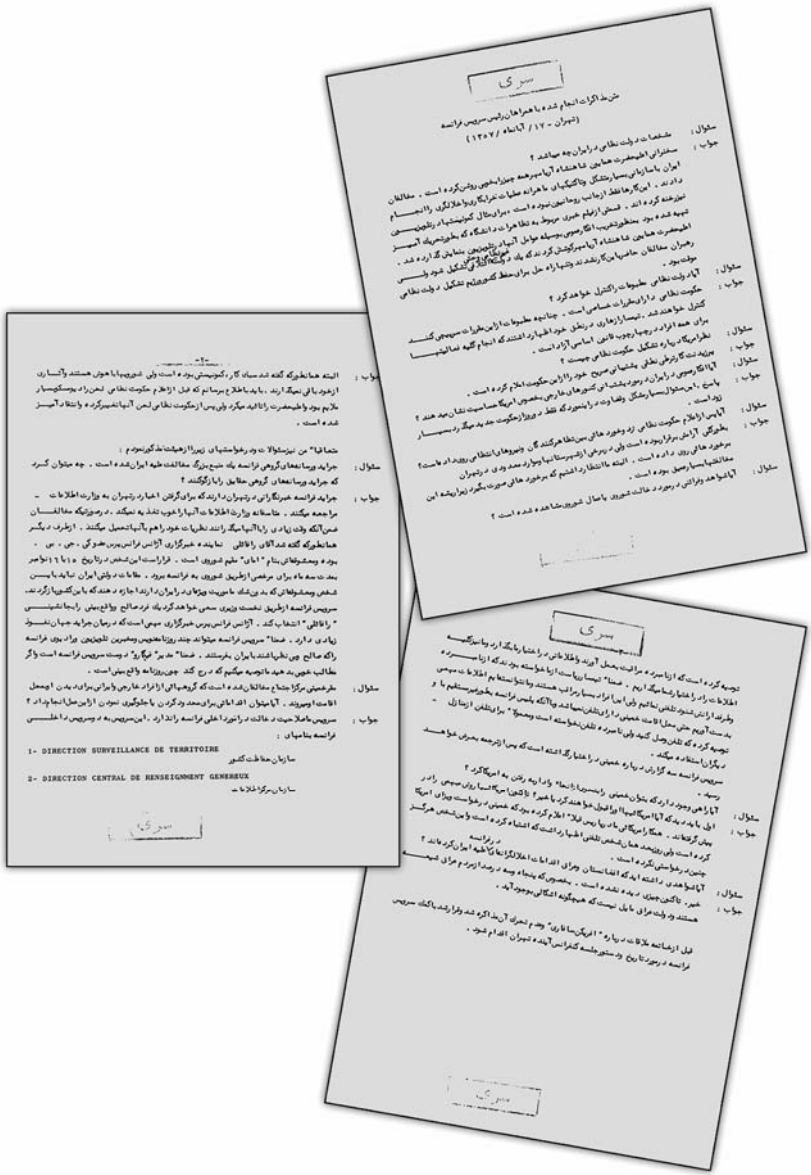

حرکت امام در جلب قلوب افسران رژیم شاه، برنامه‌ریزی‌های فرستادگان امریکا را که بر روی کودتا در آخرین مرحله سازماندهی شده بود نقش بر آب کرد. هیچ روزنه‌ای برای

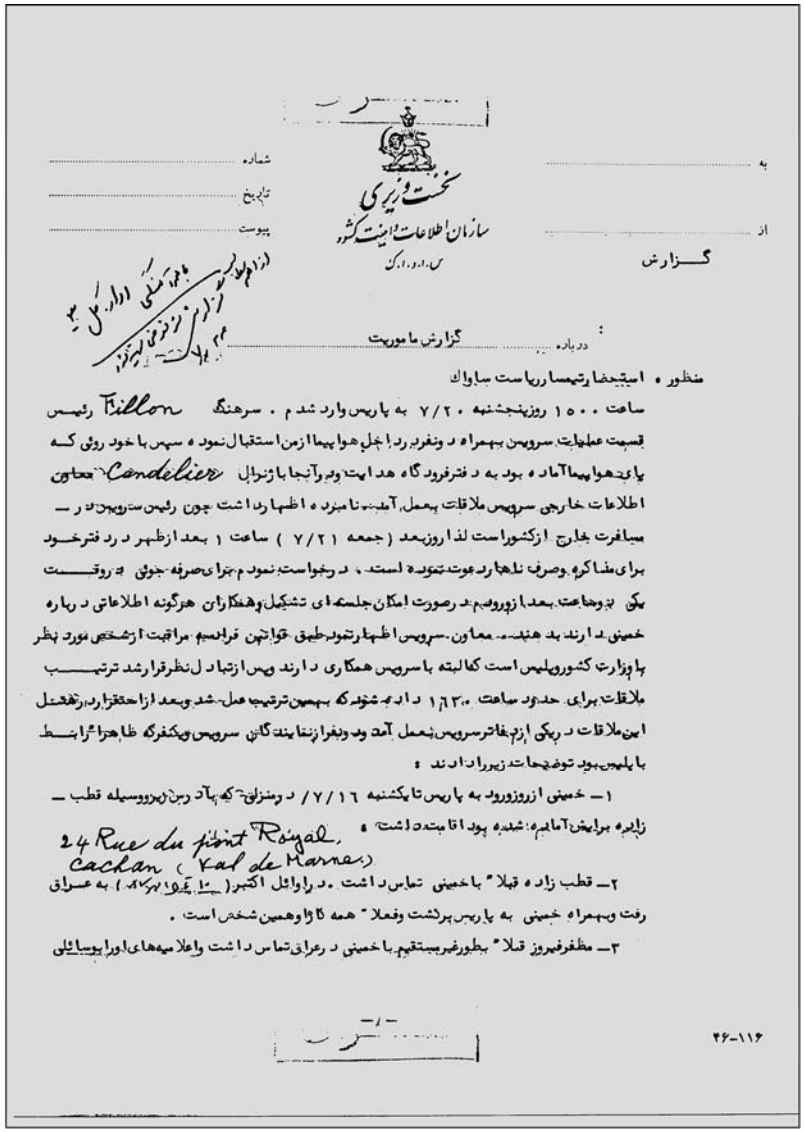

نخست وزیری
سازمان اطلاعات و امنیت کشور
س.ا.و.ا.ک

به .....
از .....
شماره .....
تاریخ .....
پیوست .....

گزارش

در باره : گزارش ماموریت

منظور : استحضار ریاست ساواک

ساعت ۱۵۰۰ روز پنجشنبه ۷/۲۰ به پاریس وارد شدم . سرهنگ Tillon رئیس قسمت عملیات سرویس بهمراه دو نفر در فرودگاه هدایت و مرا آنجا با ژنرال Candelier معاون اطلاعات خارجی سرویس ملاقات بعمل آمد. نامبرده اظهار داشت چون رئیس سرویس در مسافرت خارج از کشور است لذا روز بعد (جمعه ۷/۲۱) ساعت ۱ بعد از ظهر در دفتر خود برای مذاکره و صرف ناهار دعوت نموده است. درخواست نمودم برای صرفه جوئی در وقت یکی دو ساعت بعد از ظهر در صورت امکان جلسه‌ای تشکیل و همکاران هرگونه اطلاعاتی درباره خمینی دارند بدهند. معاون سرویس اظهار نمود طبق قوانین فرانسه مراقبت از شخص مورد نظر با وزارت کشور پلیس است کما لیته با سرویس همکاری دارند پس از تبادل نظر قرار شد ترتیب ملاقات برای حدود ساعت ۱۶۳۰ داده شود که بهمین ترتیب عمل شد و بعد از حقوق در رفتن این ملاقات در یکی از دفاتر سرویس بعمل آمد و نفر از نمایندگان سرویس و یکنفر که ظاهراً رابط با پلیس بود توضیحات زیر را دادند :

۱ـ خمینی از روز ورود به پاریس تا یکشنبه ۷/۱۶ در منزلی که پاد رین بوسیله قطب زاده برایش آماده شده بود اقامت داشت : 24 Rue du point Royal, Cachan (Val de Marne)

۲ـ قطب زاده قبلاً با خمینی تماس داشت . در اوائل اکتبر (۱۰ مهر ۵۷) به عراق رفت و بهمراه خمینی به پاریس برگشت و فعلاً همه کاره او همین شخص است .

۳ـ مظفر فیروز قبلاً بطور غیر مستقیم با خمینی در عراق تماس داشت و اعلامیه‌های او را بوسائلی

۴۶-۱۱۶

شناخت و تحلیل این رفتارها وجود نداشت.

کابوس بازگشت قریب الوقوع امام به وطن، ارتش شاه را متزلزل کرد. هایزر می‌نویسد:

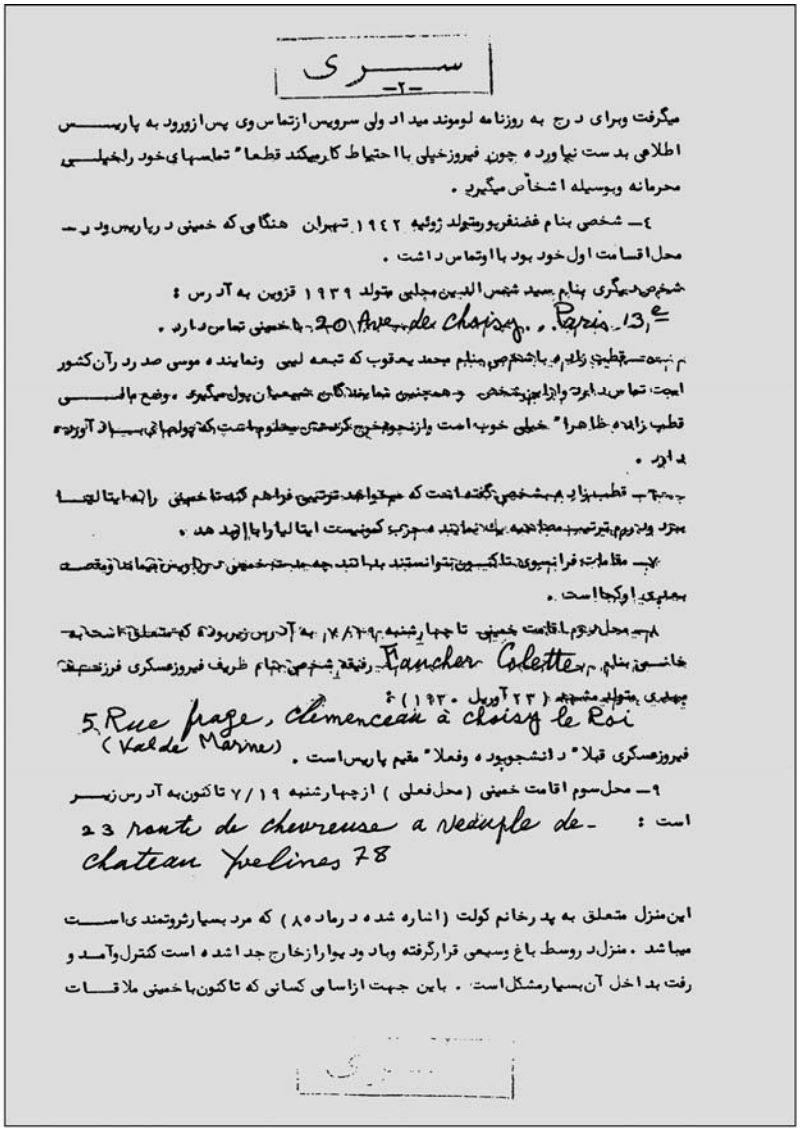

سری
-۲-

میگرفت وبرای درج به روزنامه لوموند میداد ولی سرویس ازتماس وی پس ازورود به پاریس اطلاعی بدست نیاورده چون فیروزخیلی بااحتیاط کارمیکند قطعاً تماسهای خود راخیلی محرمانه وبوسیله اشخاص میگیرد .

۴ــ شخص بنام غضنفرپورمتولد ژوئیه ۱۹۴۲ تهران هنگامی که خمینی درپاریس ودر محل اقامت اول خود بود بااوتماس داشت .

شخص دیگری بنام سید شمس الدین مجلی متولد ۱۹۳۹ قزوین به آدرس : 20 Ave de Choisy, Paris 13e باخمینی تماس دارد .

۵ــ سید قطب زاده باشخصی بنام محمد یعقوب که تبعه لیبی ونماینده موسی صدر درآن کشور است تماس دارد وازاین شخص وهمچنین نمایندگان شیعیان پول میگیرد . وضع مالی قطب زاده ظاهراً خیلی خوب است وازنحوه خرج کردنش معلوم است که پولهائی بیاد آورده دارد .

۶ــ قطب زاده بشخصی گفته است که میخواهد ترتیبی فراهم کند تا خمینی رانهایتاً بیرون ولزوماً ترتیب مصاحبه یک نماینده مجرب کمونیست ایتالیا را باو بدهد .

۷ــ مقامات فرانسوی تاکنون نتوانستند بدانند چه مدت خمینی درپاریس خواهد ماند ومقصد بعدی او کجا است .

۸ــ محل دوم اقامت خمینی تا چهارشنبه ۱۴/۹/۷۹ به آدرس زیر بوده که متعلق باشخاص خانوم بنام Francher Colette رفیقه شخص بنام ظریف فیروزعسکری فرزند عبدالمهدی متولد مشهد (۲۳ آوریل ۱۹۳۰) :

5 Rue Jorge, Clemenceau à Choisy le Roi
(Val de Marne)

فیروزعسکری قبلاً دانشجوبوده وفعلاً مقیم پاریس است .

۹ــ محل سوم اقامت خمینی (محل فعلی) ازچهارشنبه ۷/۱۹ تاکنون به آدرس زیر است :

23 route de Chevreuse a Neauple de-
chateau Yvelines 78

این منزل متعلق به پدرخانم کولت (اشاره شده درماده ۸) که مرد بسیارثروتمندی است میباشد . منزل دروسط باغ وسیعی قرارگرفته وباد ودیوارازخارج جدا شده است کنترل وآمد و رفت بداخل آن بسیارمشکل است . باین جهت ازاساسی کسانی که تاکنون باخمینی ملاقات

آنها (افسران شاه) شروع کردند به حدس زدن درباره حرکت بعدی خمینی. این موضوع به یک بحث بسیار تند و فشرده‌ای تبدیل شد. آنها مطمئن بودند که او به زودی خواهدآمد. چه چیزی او را باز می‌دارد؟ چرا او اکنون برنمی‌گردد؟ بحث طوری شد

سری
-۳-

نمود ماند اطلاع صحیحی ندارند . البته شماره اتومبیلهائی راکه بآن‌منزل آمد ورفت مینمایند تهیه نمود ماند ومیدانند متعلق به چه کسانی است ولی ازاسامی سرنشینان‌آن‌اتومبیلها بدرستی اطلاع ندارند . تاکنون تعداد زیادی اتومبیلهای‌شخصی وپاپلاك سیاسی بآن‌منزل‌آمد ورفت نمود ماند .

توضیح : درخواست کردم هرگونه اطلاعاتی راکه ازطریق کنترل تلفن‌منزل خمینی بدست میآورند ومشخصات اشخاصی که بآنجاآمد ورفت مینمایند (ایرانیان ــ خارجیان ازجمله فلسطینی اعم ازمقیم فرانسه ویاکسانی که ازکشورهای دیگرمیآیند) دراسرع وقت دراختیارگذارند ــ وعده مساعد دادند .

۱۰ــ فهرست نیازمندیهای ساواك درباره فعالیتهای‌خمینی بسرویس داده شد وتاکید گردید روش ارتباطی سریعتری برقراروجوابها هرچه زودتر داده شود .

ملاقات باکنت دومرانش

ازساعت ۱۳۰۰تا ۱۶۳۰ روزجمعه ۷/۲۱ دردفتر (کنت) ملاقات بعمل آمد وناهار هم درسالن جنب دفترصرف شد . این‌ملاقات ابتدابین ایشان ومن بطورونفره بعمل آمد . ابتدا (کنت) مطالب خود رابشرح زیربیان‌نمود :

۱ــ پانزده روزقبل نماینده مخصوص ومورداعتمادم رابه بغداد فرستادم وبه صدام‌حسین پیغام دادم ماندن (خمینی) درعراق جززحمت ودردسربرای‌شمانتیجه‌ای ندارد چراا ورابترتیبی اخراج نمیکنید ؟ فکرمیکنم دراثرتوصیه من (کنت) بود که عراقیها زمینه‌هائی فراهم کردند تا (خمینی) خارج شود .

۲ــ چهارروزقبل بنابه توصیه من (کنت) دولت فرانسه تصمیم گرفت (خمینی) رااخراج کند ولی باکمال‌تعجب ملاحظه شد که سفیرایران مصراً ازوزارت امورخارجه فرانسه خواست ازاخراج اوصرفنظرشود . برای‌من علت این‌درخواست‌معلوم نیست مگرآنکه دلائل موجهی وجود داشته باشد . نمیدانم اشتباه آقای‌سفیربوده یاوزارت خارجه ماراست نمیگوید . جواب دادم من (کاوه) هنوزباآقای‌سفیرشاهنشاه آریامهر ملاقات ننمود ام ونمیدانم موضوع چیست . اگرچنین‌اقدامی شده باشد شاید علتش‌این‌است که ایشان (آقای‌سفیر) فکرکرده اند (خمینی) دراینجاتحت کنترل ــ دوستان‌ما است درحالیکه معلوم نیست مقصد بعدی‌وی‌کجااست وکشورمیزبان‌آینده اوتاچه حد بتواند یابخواهد فعالیتهای‌اوراکنترل کند .

۳ــ مادلائل قطعی داریم که (خمینی) باکمونیستهای‌فرانسه وایتالیاتماس وارتباط دارد

سری

که من مجبور شدم کمی تند شوم... نگرانی در خصوص بازگشت خمینی تقریبا قابل کنترل نیست.[1]

۱. هایزر، همان، ص ۲۲٤.

سری

و این اشخاص برای رفتن اوبه ایتالیا تلاش میکنند . بعقیده من (کنت) خوب است وسائل رفتن اوبه ایتالیافراهم شود وبااستفاده ازهرج ومرجی که درآنجااست عوامل شما (ایران) بآسانی میتوانند اورااز بین ببرند .

من (کاوه) سئوال کردم اگرچنین کاری بشود آیاتصور نمیکنید ازاین شخص یك (شهید) ساخته شود وحربه جدیدی بدست کمونیستهادا ده شود که بااستفاده ازروشهای خاص تبلیغاتی خود ازآن بهره برداری نمایند ؟ واضافه نمودم چند ماه قبل شیخ بدنام وفاسدی بنام (کافی) درراه مشهد دراثرتصادف اتومبیل فوت شد .تامدتها مخالفین ماتبلیغات براه انداخته بودند که ساواك او راکشته است . (کنت) گفت صحیح است . این کاردرستی نیست . (کنت) اضافه نمود که گزارشی برای رئیس جمهورتهیه نموده (نسخه‌ای ازآنراتسلیم نمود که اصل وترجمه آن به پیوست است)وباطلاع ایشان رساندم که اقامت (خمینی) درفرانسه جزمزاحمت ودرگیری برای دولت نتیجه‌ای ندارد و کمونیستها ـ چپی ها ـ مخالفین ایران چون مگسهائی بدورشیرینی اطراف اوجمع میشوند وتوصیه کردم به اواجازه اقامت داده نشود .

دراینجامن (کاوه)به کنت گفتم طبق اطلاع (خمینی) ازسفارت امریکادرپاریس تقاضای ویزاکرده آیا شمااطلاع دارید ؟ موافقت شده است یاخیر؟ کنت به یکی ازکارمندانش اشاره‌ای کرد واوپس ازمکالمه تلفنی (گویابایکی ازهمکاران امریکائی خود) جواب داد . درخواست ویزادرست است . یکباروقتی درعراق بود تقاضاکرد وپس ازاینکه بپاریس آمد درخواستش راتکرارنمود ولی هنوز جوابی ازوزارت خارجه امریکانیامده است .

دراینجابه (کنت) گفتم باتوجه باینکه رفتن (خمینی) به امریکاازکشورهای دیگری که امکان دارد باواجازه اقامت بدهند (احیاناً الجزایر ـ لیبی ـ سوریه) بهتراست واعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهربی میل نیستند که اوبه امریکابرود باین جهت ازشماتقاضامیشود بنحومقتضی اوراتشویق نمائید که به امریکابرود وبرای صدورویزای وی تسهیلاتی فراهم نمائید . کنت سئوال نمود چگونه این کارممکن است ؟ به اوجواب دادم مثلاً بانفوذ دراطرافیانی مانند قطب زاده وبنی صدرکه شماخودا شاره نمودهاید دراونفوذ فوق العاده دارند ومیتوانند بوی القاءنمایند که ماندنش درفرانسه بصلاح نیست و رفتن به امریکاراتوصیه نمایند وحتی وسیله بکارگرفتن عوامل درجه ۲ یعنی کسانی که بنحوی ازانحاء ـ میتوانند قطب زاده راتحت تاثیرقرارد هند واضافه نمودم درصورتیکه این عملیات هزینه‌هائی دارد ممکن است ازطرف ما (ساواك) تامین شود . کنت جواب داد هزینه مسئله‌ای نیست باید راهی پیدا کرد و گفت تلاش خود راخواهد کرد . تاکید شد که تهران منتظرجواب آقای کنت است .ایشان وعده مساعد داد .

سری

امام راه را بر رژیم شاه و امریکا بست. آرزوی یک تماس مستقیم با او بر دل امریکا ماند. آنها از اینکه می‌دیدند این پیرمرد سر هیچ چیزی با آنها معامله نمی‌کند کلافه بودند. هایزر در خاطراتش می‌نویسد:

سری

-۵-

ازگفت درخواست شد با همکاریهای صمیمانه‌ای که قطعاً بین سرویس فرانسه واداره پلیس وجود دارد تلفن آقای خمینی راکنترل کند وهمچنین اسامی کسانی راکه بمنزل اوآمد ورفت مینمایند ویابا او مصاحبه میکنند بما بدهند. جواب داد متاسفانه دموکراسی (لق) ما اجازه نمیدهد دستگاههای امنیتی کارشان را بخوبی انجام دهند وموانع بسیار قانونی پیش پای آنها میگذارد. دوسال قبل وزیرکشور وقت به اتهام صدور دستوربرای کنترل تلفن اشخاص سخت مورد حمله مردم قرارگرفت وکارش بهافتضاح کشید ولی سعی خود راخواهم کرد.

گفت اضافه نمود همان سئوالاتی راکه درباره خمینی ساواک ازما نمود ماست دولت ایران عیناً ازوزارت کشورپلیس خواسته واین درباره وسه باره کاری درعمل مشکلاتی رابرای مافراهم میکند وخطرات حفاظتی بیارخواهد آورد ـ وموکداً درخواست نمود چون کمونیستها دراکثرد ستگاههای دولتی فرانسه ازجمله وزارت امورخارجه ـ وزارت کشورـ پلیس نفوذ دارند درارتباط بین ساواک وسرویس بمسئلهفاظت فوق‌العاده اهمیت داده شود وازتماس‌تلفنی قویاً خودداری شود. جواب دادم متاسفانه ارتباط بین نماینده شما درتهران باپاریس خیلی کند است. مثلاً ساواک ازروزورود خمینی بپاریس مرتباً سئوالاتی درباره اونموده وبه رابط شماتاکید نموده است هرچه زودتر ازپاریس جواب بخواهد ولی تاروزحرکت من بپاریس (پنجشنبه ۷/۲۰) یک کلمه بما جواب نرسید. گفت گفت این تقصیراونیست تهران باپاریس باد وخط (تلکس وبی سیم) ارتباط دارد. خط تلکس کند تراست. بعلاوه ماباید جواب شمارا ازپلیس بگیریم که طول میکشد. پس ازبحث وتبادل نظرقرارشد درموارد اضطراری (ازجمله تاموقعی که موضوع خمینی ادامه دارد) ارتباط هاسربمتروبابی سیم انجام شود.

ملاقات باآقای اسمعیل رائین

بانامبرده بالا درطی دوجلسه (صبح جمعه ۷/۲۱ وعصرشنبه ۷/۲۲) ملاقات وتبادل نظربعمل آمد. آدرس دقیق محل اقامت خمینی وبرخی ازاطرافیانش به اوداده شد وتوصیه گردید هرچه زودتر ارتباط خود راباقطب زاده (که اخیراً قطع شده است) برقرارونحومقتضی اوراتشویق نماید که تمایل خمینی رابه رفتن به امریکا جلب کند. ضمناً اطلاعات خود راوسیله نماینده مرکزد ریاپس (آقای فرجادی) بفرستد ـ درمذاکرات چنین استنباط شد که وضع مالی اوخوب نیست. بعلاوه نیاز به تشویق ودلگرمی دراد. ضمناً مطالبی درباره دخالت امریکا وانگلستان درحوادث اخیراظهار ودلایلی راعنوان نمود که نیازبه تعمق وبررسی بیشتردارد. ازایشان خواسته شد نظرات خود راگزارش ویابنحومقتضی بمرکزمنعکس نمایند تامورد بررسی وبهره‌برداری قرارگیرد.

سری

چرا خمینی توجهی به این همه توصیه‌های پیروان خود نمی‌کند؟... در خلال پنج الی شش ماه گذشته او تصمیماتی گرفته که به نظر عاقلانه نمی‌رسد و حتی مورد مخالفت

سری

-٦-

آخرین تماس نماینده سرویس

سرهنگ (فیون) نماینده سرویس در ساعت ۰۹۰۰ روز ۷/۲۳ هنگامیکه برای خداحافظی به فرودگاه آمده بود اظهار داشت :

۱- قرار است امروز (روز ۷/۲۳) جلسه ای در محل زیر :
4 Place Saint German des pres Salle de l'encouragement

تشکیل وخمینی هم برای مصاحبه به آنجا برود - نماینده پلیس را مخفیتی فرانسه بمنزل اورفت ودر حضور قطب زاده گفت اگرخمینی به محل ملاقات برود پلیس مجبوراست همه کسانی راکه به آنجا رفته اند ازآن محل خارج کند . خمینی یك کلمه حرف نزد ولی قطب زاده ازطرف اوگفت وزارت امورخارجه فرانسه ازبد وورود (خمینی) به اروپا وعده آزادی عمل داده است . نماینده پلیس جواب داد دولت فرانسه ازبد وورود بشما ابلاغ نموده است حق هیچگونه فعالیت سیاسی علیه ایران نداریدباین جهت پلیس وظیفه خود راانجام میدهد . رابط سرویس اضافه نمود - پس ازاین مذاکرات خمینی در آخرین لحظه رفتن خود رالغونمود .

۲- طبق اطلاع روز ۷/۲۲ دویست نفرازایرانیان مقیم آلمان غربی بااتوبوس بپاریس آمده وباخمینی در منزلش ملاقات نموده اند . (ازجریان ملاقات اطلاعی ندارد) .

تشریفات وپذیرائی

ازطرف سرویس مراسم استقبال وبدرقه به گرمی انجام گرفت . یك خودروبا راننده دراختیارمن گذارده شد وهزینه هتل راهم پرداخت نمودند .

هدایائی که بهمراه بود (دوکیلوخاویار- پنج بسته جعبه های نقره) ازطرف تیمسار ریاست ساواك به آقای کمت وپنج نفربشرح زیرداده شد .

۱- ژنرال کاندلیه
۲- سرهنگ فیون
۳- سرهنگ لامور
٤- آقای روسن
٥- آقای پتی

مراتب جهت استحضار بعرض رسید .

معاون اطلاعات خارجی ۷/۲۴

سری

مشاورانش واقع شده بود اما عجیب بود که بعدا درست بودن آنها اثبات شده است.[۱]

۱. هایزر، همان، ص۲۹۵.

پارسونز می‌نویسد:

به تدریج این موضوع روشن شد که کلید حل بحران نه در دست رهبران جبهه ملی، نه گروه‌های افراطی چپ و راست و نه حتی در دست دولت است. آینده به روش رهبران مذهبی بستگی داشت. آیا دکترین بنیادگرایانه و ضد پهلوی خمینی همه چیز را زیر و رو خواهدکرد یا هنوز شانسی برای آیت‌الله‌های معتدل قم و مشهد باقی مانده است که با اجرای دقیق اصول قانون اساسی سال ۱۹۰۶ و محدود ساختن اختیارات شاه بحران را فیصله دهند؟[۱]

شاه محور رابطه سیستماتیک ایران با غرب بود که برکناری ناگهانی‌اش خلائی ایجاد کرد که پرکردنش مشکل‌ترین کار برای غرب بود. تاج نظام پادشاهی دیگر در ایران فروغی نداشت. انقلاب اسلامی معجزه‌ای بود که در فاصله کمتر از چند ماه توهم جزیره ثبات رژیم شاه برای غرب را در منطقه پرآشوب خاورمیانه بر هم زد. انقلاب اسلامی رژیمی را ساقط کرد که سال‌ها موفق شده بود هم مردم خود را فریب دهد و هم جهان پیرامونش را. جهانی که تصور می‌کرد نظام پادشاهی در ایران نظامی نیرومند، پرجاذبه، توانمند با نیروهای مسلح آماده و آموزش‌دیده و مجهز و درآمدهای اقتصادی هنگفت و مطمئن راه ترقی و پیشرفت را بر ملت خود می‌گشاید اما وقتی انقلاب اسلامی به پیروزی رسید همه دیدند که از ایران جز ویرانه‌ای برجای نمانده است.

عظمت کار امام خمینی این بود که نهال جمهوری اسلامی را در شوره‌زار استبداد مشروطه سلطنتی به بار نشاند.

۱. پارسونز، غرور و سقوط، همان، ص ۱۳۰.

اندیشه تحریم و گوشه‌ای از مبارزات ملت مسلمان ایران در دوران پهلوی

درباره سه اعلامیه طلاب در تحریم پاره‌ای از مؤسسات وابسته به بهاییان قبل از نهضت ۱۵ خرداد

حجت‌الاسلام سید هادی خسروشاهی[1]

شاید وقتی مرحوم میرزای شیرازی فتوای تحریم تنباکو را صادر می‌کرد تا از این طریق با تهاجمات پیچیده سیاسی، فرهنگی و اقتصادی استعمار انگلیس و ذات تهاجمی تمدن جدید غرب مقابله کند، هیچ‌گاه تصور نمی‌کرد که روش تحریم در مبارزه، بعدها به عنوان اندیشه‌ای کاملا کارآمد بخش مهمی از تاریخ معاصر ایران و پاره‌ای از کشورهای زیر نفوذ استعمار را تحت تأثیر قرار دهد.

اکنون به راحتی می‌توان معنای این اظهارات پاره‌ای از کارگزاران سیاست‌های نظام استبدادی پادشاهی در ایران و روش‌های غرب را در غارت منابع ملی این کشور درک کرد که بعد از نهضت تنباکو گفتند:

---

۱. مدیر مرکز بررسی‌های اسلامی قم.

دخالت اضطراری میرزای شیرازی در امر سیاست گرچه بـرای حفـظ اسـتقلال مملکـت و نگـه داری از تجاوزات بیگانگان بسی سودمند بود ولیکن بذری در مزرعه روحانیت پاشیده شد که معلوم نیـست چـه حاصلی برویاند و چه نتیجه در آینده برای سیاست و روحانیت این مملکت داشته باشـد و کـدام دسـت قوی بتواند این خلط و مزج را بر هم زده و هر یک از سیاسیون و روحانیون را به ادای وظیفه خود وادارد.[۱]

گفتمان رسمی غرب تحت عنوان تجدد و ترقی و اصلاح‌طلبی آمده بود که تکلیف سیاست در شریعت را جدا کند اما میرزای شیرازی با پیوند زدن یک عمل سیاسی ـ اقتصادی به اعتقادات مسلمان نـشان داد که فهم مسلمانان و عالمان اسلامی از نسبت سیاست و شریعت سنخیتی بـا فهـم مـسیحیان و پـدران کلیسا ندارد.

دلداگان به غرب تبلیغ می‌کردند که امتزاج سیاست و شریعت نه تنها دامـان شـریعت را لکـه‌دار بلکـه اساس سیاست را هم متزلزل می‌سازد.[۲]

اما مجتهدان شیعی با پیوند زدن آسـمان سیاسـت بـه ریـسمان شـریعت نـشان دادنـد کـه مرحـوم صدرالمتألهین بی‌ربط هم نگفته بود که:

سیاست هیچ راهی ندارد مگر اینکه در ظل شریعت قرار گیرد. زیرا اینها مانند روح و جـسد هـستند در یک کالبد. سیاست عاری از شریعت مانند جسدی است که روح در وی نباشد... نهایت و غایت سیاسـت، اطاعت از شریعت است و سیاست برای شریعت مانند عبد است نسبت به مولای خـود کـه گـاهی از وی اطاعت می‌کند و گاهی معصیت و نافرمانی می‌کند. پس اگر سیاست از شریعت اطاعت کرد، ظـاهر عـالم مطیع و منقاد باطن عالم می‌گردد و محسوسات در زیر سایه و ظل معقولات قرار می‌گیرد و اجزا به جانب کل حرکت می‌کند.[۳]

چرا این پیوند ضروری است؟ چون آن کسی که از طرف رسول اکرم صلی الله علیه و آلـه و سـلم نیابـت داشت باید بتواند ضبط سیاستی که وظیفه‌اش نگاهداری فضای زندگی برای مسلمانان است بنماید.[۴]

---

۱. میرزا یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، جلد دوم، انتشاارت عطار، تهران، ۱۳۶۱، ص۱۳۷.

۲. همان، ص۱۳۶.

۳. محمد بن ابراهیم، معروف به ملاصدرا، شواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، ترجمه جواد مصلح، تهران، سروش، ۱۳۶۲، ص۴۹۶.

۴. ملاصدرا، شرح اصول کافی، جلـد ۲، ترجمـه محمـد خواجـوی، انتـشارات پژوهـشگاه علـوم انـسانی و مطالعـات

اگر یک رهبر دینی اختیار این را نداشته باشد که فضای زندگی پیروان آن دین را در مقتضیات زمان حفظ کند و آنها را در مقابل حوادث واقعه به اتخاذ تصمیم درست رهنمون شود، آن دین چگونه دینی در ارتقای زندگی مادی و معنوی پیروان خود خواهد بود؟

استعداد مذهب شیعه در انطباق با مقتضیات زمان، رمز کارآمدی تعلیمات فقهای ما در عصر مقابله همه جانبه با حضور دین در زندگی اجتماعی مسلمانان است.

اندیشه تحریم در تاریخ سیاسی ایران یکی از روش‌هایی است که فقهای شیعه بارها از آن برای حفاظت از فضای زندگی مسلمانان بهره گرفتند.[۱]

نان خود بر سفره مردم خوردن، به نعت خویش منت از دیگری بردن، خانه همسایه سوختن و چراغ اجانب برافروختن و جامه خویش دریدن و کلاه بیگانه دوختن نه کار عقلا است.[۲]

این شعار اساسی و اصلی اندیشه تحریم در تاریخ معاصر ایران بود که در سخت‌ترین شرایط به یاری استقلال، آزادی و امنیت سیاسی و اقتصادی جامعه در مقابل تهاجمات دولت‌های بیگانه آمد و تمامیت ارضی ایران را در دوران تهاجم ایدئولوژیک غرب علیه دنیای آزاد حفظ نمود.

آنچه در این مقاله عرضه می‌شود گوشه دیگری از مبارزات علمای دینی و مردم ایران در مقابله با جریانات وابسته به نظام صهیونیستی و لیبرالیستی غرب است که قبل از نهضت امام خمینی تلاش می‌کردند به نوعی دست مسلمانان را از شاهرگ‌های حیاتی سیاسی و اقتصادی کشور کوتاه کنند. این اسناد نشان می‌دهد که علمای دین همیشه با بیداری کامل همه حرکات جریان‌های منحرف وابسته به بیگانگان را زیر نظر داشته و اجازه نمی‌دادند فضای زندگی مسلمانان آنچنان آلوده به سیاسی‌های استعماری گردد که دیگر امکان پیدا کردن راه چاره برای آن میسر نباشد.

از حضرت حجت الاسلام والمسلمین آقای سید هادی خسروشاهی در ارسال این مقاله به فصلنامه پانزده خرداد سپاسگزاریم.

فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳، ص۲۱۲.

۱. برای آشنایی از نحوه عملکرد این اندیشه در تاریخ معاصر ایران ر.ک: موسی نجفی، متون، مبانی و تکوین اندیشه تحریم در تاریخ سیاسی ایران، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۱.

۲. همان، ص۹.

◆ اعلامیه «ملت مسلمان ایران»

در اوج ترکتازی! حزب بهایی وابسته به صهیونیسم بین‌المللی، علاوه بر اداره تلویزیون اختصاصی و ویژه و در اختیار داشتن امکانات بی‌حد و حصر برای فعالیت‌های مختلف این حزب مشکوک، مسأله انحصارطلبی آنها در امور اقتصادی کشور امر مهمی بود که به وضوح در همه سطوح دیده می‌شد تا آنجا که در پروژه‌های صنعتی، کشاورزی و فنی و غیره، و یا در تأسیس شرکت‌ها و مقاطعه‌کاری‌ها سهم کلی و یا عمده، نصیب بهائیان می‌شد و البته این امر، بدون پرداخت! پورسانت به دربار و ژنرال‌های شاه و دیگر اوباش وابسته به رژیم، مقدور و عملی نبود!

شرکت زمزم یا پپسی کولا، به طور انحصاری در اختیار «حبیب ثابت پاسال» بود که کانال ۲ تلویزیون کشور را هم در اختیار داشت!

پس از آغاز مبارزه با این حزب سیاسی وابسته به صهیونیسم، توسط مرحوم آیت‌الله بروجردی و به خاموشی‌گراییدن تدریجی آن، با دخالت و شیطنت عناصر مشکوکی چون ژنرال باتمانقلیج و امثال او «پپسی کولا» به عنوان سمبل بهائیت در ایران، در شبکه وسیعی در سراسر کشور، حتی دهات و روستاها، توزیع و پخش می‌شد که این امر موجب نگرانی بود بویژه که گفته می‌شد از فروش هر بطری نوشابه، مبلغی به «بیت الفسق» حزب بهایی پرداخته می‌شد.

در چنین جوی و با احساس مسئولیت، اعلامیه‌ای در رمضان سال ۱۳۷۷ هـ توسط اینجانب تهیه و در چاپخانه‌های «علمیه» و سپس «حکمت» و بعد «دارالعلم» چاپ و در سراسر کشور توزیع گردید که علی‌رغم اظهار مخالفت بعضی از آقایان علما در قم، به تدریج آثار مثبتی از اعلامیه ظاهر شد و مرحوم آیت‌الله سید رضا صدر که یکی از معترضین به حقیر بود! پس از مسافرت تابستانی به دماوند و ییلاق‌های اطراف تهران، وقتی در بقالی‌ها و فروشگاه‌های آنها پپسی کولا را نمی‌بینند، به تحقیق می‌پردازند و طبق گفته خودشان به اینجانب، معلوم شده بود

خیلی فوری
گزارش اطلاعات داخلی
سند شماره ۲/۹۹

نخست وزیری
سازمان اطلاعات و امنیت کشور
سند شماره ۲/۱۰۰

که مردم با دریافت اعلامیه و آگاهی از فتوای آیت‌الله بروجردی در فروشگاه‌های خود از عرضه پپسی کولا خودداری می‌ورزند و آنهایی هم که آن را عرضه می‌کنند با استقبال مردم رو به رو نیستند.

برای آخرین بار تعداد ۵ هزار نسخه از اعلامیه در چاپخانه دارالعلم قم، به هزینه مردم مسلمان اصفهان ـ توسط مرحوم حسین عبدالهی خوروش ـ چاپ نموده بودم که اینجانب در خیابان ارم قم توسط دو مأمور شهربانی قم دستگیر شدم!

اتفاقا محل دستگیری مقابل کتاب فروشی عدالت، مربوط به آقای حبیب الله ترکمنی، از فدائیان

اسلام بنام قم بود... من طبق معمول زیر بغل کتابی داشتم که مملو از اعلامیه بود... به مأمورها گفتم این کتاب چون سنگین است، به این کتاب فروشی تحویل می‌دهم و بعد با شما می‌آیم!...

آنها هم پذیرفتند و من داخل کتاب فروشی عدالت رفتم، اولا موضوع دستگیری را خبر دادم و ثانیا کتاب را تحویل دادم و گفتم اعلامیه‌ها را بردارد و کتاب را نگه دارد.

مأموران مرا سوار تاکسی کردند و در باجک که مرکز شهربانی قم بود ـ پیاده شدیم! مأموران گفتند که کرایه تاکسی را باید بدهی! ـ که به نظرم ۱۰ ریال می‌شد؟ ـ گفتم: چرا من بدهم؟ یکی گفت: چون تو مجرم هستی باید بپردازی!، من عصبانی شدم گفتم، مؤدب حرف بزن! مجرم تو هستی که مرا بدون حکم و مدرک کتبی جلب کرده و به اینجا آورده‌ای؟... بالاخره کرایه تاکسی را دادند و گفتند بعد از شما می‌گیریم!

مرا به اداره آگاهی بردند که رئیس آن شخص بدنامی به نام کامکار بود.

«کامکار» به ظاهر احترام کرد و گفت که شما را از تهران خواسته‌اند، باید به تهران اعزام شوید! گفتم اشکالی ندارد ولی من باید به بیت آیت‌الله بروجردی اطلاع دهم تا بدانند که مرا به خاطر چاپ فتوای ایشان، دستگیر کرده‌اند!

کامکار ناراحت شد و گفت چه لزومی دارد؟ گفتم بالاخره سرپرست و مسئول ما طلبه‌ها ایشان هستند... کامکار با سرهنگ سجادی رئیس شهربانی خبیث که به شیخ محمد! معروف بود و هر روز و شب در صف اول نماز آقای بروجردی و یا آقای نجفی حضور می‌یافت! تماس گرفت و گفت که فلانی می‌خواهد با بیت آقا تماس بگیرد!

سرهنگ سجادی اجازه نداد و گفت او را بفرست به بالا. مأموری مرا به طبقه بالا برد. در طبقه دوم اطاق سرهنگ سجادی قرار داشت... وارد شده و سلام کردم! پاسخی نداد! رفتم روی یک صندلی نشستم! خیلی ناراحت شد! گفت چرا نشستید؟ گفتم صندلی برای نشستن است! شما جواب سلام مرا که واجب است نمی‌دهید، نباید توقع داشته باشید که برای نشستن از شما اجازه بگیرم... من نه می‌دانم که اتهامم چیست؟ و نه حکم کتبی برای جلب من در اختیار است و نه...

سرهنگ سجادی گفت: زیاده حرف نزن. این چه اعلامیه‌ایست که تو منتشر کرده‌ای؟ مگر تو مجتهد و صاحب فتوا هستی که اعلامیه صادر می‌کنی؟

گفتم اعلامیه من شامل فتوای من نیست بلکه اگر دقت کنید شامل فتوای آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله زاهدی قمی است، اگر فتوای آنها به نظر شما صحیح نیست، باید به آنها مراجعه کنید نه اینکه ناشر آنها را دستگیر کنید!

سرهنگ سجادی که نخست خیلی تند و اهانت‌آمیز و بی‌ادبانه برخورد کرده بود، کمی نرم شد و گفت شما را مرکز خواسته است؟ و از طرفی اگر آقا بداند (مرادش آیت‌الله بروجردی بود) من به ایشان چه بگویم؟... پیشنهاد می‌کنم موضوع را همین جا ختم کنیم، با این شرط که شما اولا به هیچ کس حتی رفقای طلبه نگویی که به شهربانی جلب شدی! و ثانیا همه اعلامیه‌هایی را که الان در «چاپخانه دارالعلم» داری چاپ می‌کنی! تحویل ما بدهی و دیگر چاپ نکنی تا ما بتوانیم پاسخگوی مرکز باشیم!

گفتم موضوع اول در اختیار من نیست... چون طلبه‌ها در خیابان ارم دیدند که مرا مأمورین شما دستگیر کردند، وقتی سؤال کنند، من باید پاسخ درست بدهم!

در مورد دوم اشکالی ندارد! دو هزار نسخه دیگر دارند چاپ می‌کنند (تعداد واقعی ۵ هزار نسخه بود) که آنها را می‌گویم چاپخانه برای آقای کامکار بفرستند!...

به ظاهر تشکر! کرد و من هم به وعده خود عمل کردم و دو هزار نسخه از اعلامیه‌ها را به باربری دادم که به شهربانی ببرد و گفتم که حق باربری را هم از کامکار بگیرد!!

و بقیه را بلافاصله به خانه امنی بردم و دو روز بعد به اصفهان فرستادم.. داستان این اعلامیه و واکنش دستگاه و گزارش‌های ساواک در این زمینه در کتاب برادر ارجمند جناب آقای دکتر جواد منصوری آمده است که من از نقل تفصیل آن می‌گذرم.[1]

البته در اعلامیه «ملت مسلمان ایران» به ظاهر هدف تحریم پپسی کولا و معامله و خرید

۱. مراجعه کنید به کتاب: تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، تألیف دکتر جواد منصوری، ج ۱، چاپ تهران.

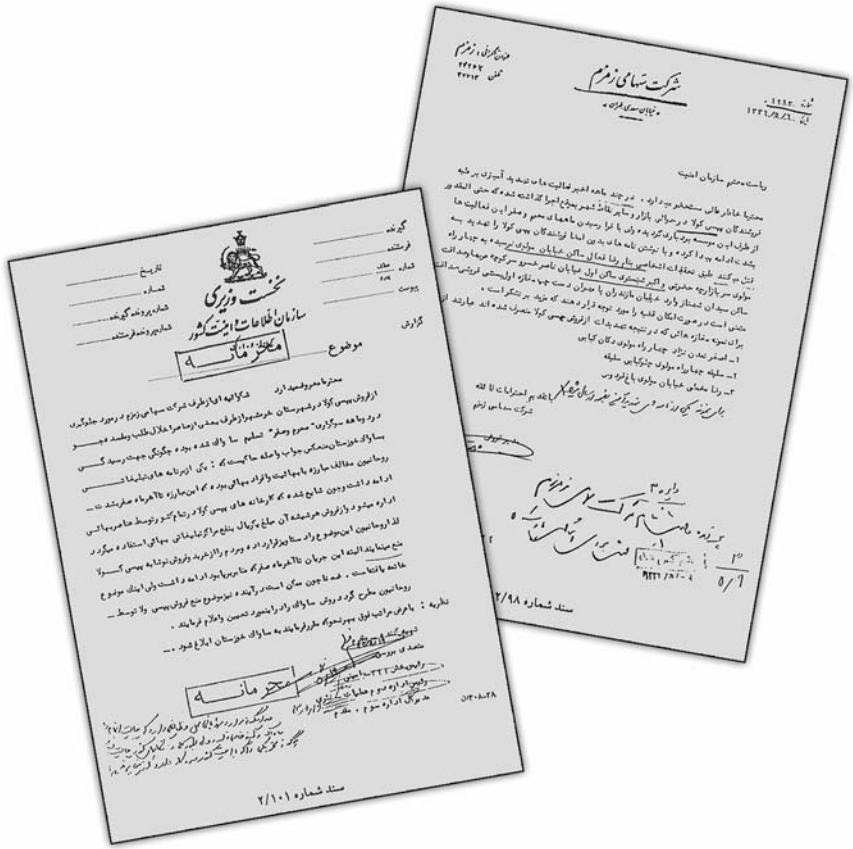
شرکت سهامی زمزم

نخست وزیری
سازمان اطلاعات امنیت کشور
محرمانه
موضوع
گزارش
سند شماره ۲/۱۰۱

کالاهای بهاییان بود، ولی در واقع هدف اصلی مبارزه با ایادی استکبار و صهیونیسم و قطع ید سارقین بیت‌المال و تضعیف بنیه اقتصادی حزب بهایی وابسته به اسرائیل را داشت و به یاری حق در این زمینه با موفقیت هم همراه بود که بعدها، اسناد ساواک و گزارش‌های شهرستان‌ها نشان‌دهنده نوع تأثیر و نگرانی‌های مقامات امنیتی است... در اعلامیه اینجانب علاوه بر متن فتوای آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله زاهدی قمی، چنین آمده بود:

... در ماه مبارک... باید حقایق را بی‌پرده گفت و مردم را بیدار ساخت و البته امر به معروف و نهی از منکر دو رکن مهم و اساسی از ارکان اسلامی است پس بر همه افراد

مسلمان واجب بوده و منحصر به یک عده مخصوص نیست.

موضوع خرید و فروش پپسی کولا که مدیر شرکت آن یک نفر بهایی سابقا یهودی است و روی همان سابقه دشمنی یهودیان با اسلام و مسلمین، مدیر پپسی کولا از هر بطری پپسی کولا یک ریال به نفع تبلیغات بهایی‌گری اختصاص داده و سازمان جاسوسی بهاییان هم آن را علیه اسلام و مسلمین صرف می‌کند... آیا وجدان مردم مسلمان اجازه می‌دهد... که به دستگاه خیانت و جنایت بهایی‌گری که توسط دشمنان اسلام به وجود آمده است، کمک کنند؟...

نشر و توزیع این اعلامیه، در سطح کل کشور و توسط مردم و طلاب حوزه‌های علمیه بلاد و تأثیر مثبت آن در سقوط بازار فروش پپسی کولا باعث می‌شود که «شرکت زمزم!» طی نامه‌ای به رئیس ساواک، ضمن شکایت و گزارش درباره بعضی از افراد می‌نویسد:

در چند ماهه اخیر فعالیت‌های تهدیدآمیزی بر علیه فروشندگان پپسی کولا در حوالی بازار و سایر نقاط شهر به موقع اجرا گذاشته شده. ولی با فرارسیدن ماه‌های محرم و صفر این فعالیت‌ها به شدت ادامه پیدا کرده... و با نوشتن نامه‌های بدون امضا فروشندگان پپسی کولا را تهدید به قتل می‌کنند...

در یکی از گزارش‌های ساواک در این رابطه آمده است:

سهامداران شرکت زمزم (پپسی کولا) قریب به اتفاق بهایی می‌باشند و از بدو تأسیس نمایندگی پپسی کولا در شهر مذهبی قم مواجه با مخالفت آیت‌الله بروجردی گردیده ساواک مزبور (قم) نمایندگی پپسی کولا را در شهر قم فوق‌العاده مضر و موجب بدبینی محافل روحانیت با اولیاء امور تشخیص داده بود...

این نکته اساسی و مهم را، امام خمینی قدس سره، طی سخنانی چنین تبیین نمودند: «اینجانب حسب وظیفه شرعیه به ملت ایران و جهان اعلام خطر می‌کنم قرآن کریم و اسلام در خطر است. استقلال مملکت و اقتصاد در معرض قبضه صهیونیست‌ها است که در ایران به حزب بهایی ظاهر شدند و مدتی نخواهد گذشت که با این سکوت مرگبار مسلمین تمام اقتصاد این مملکت را با تأیید عمال خود قبضه می‌کنند و ملت مسلمان را از هستی در تمامی شئون ساقط

می‌کنند. تلویزیون ایران پایگاه جاسوسی یهودیت است و دولت‌ها ناظر آن هستند و از آن تأیید می‌کنند. ملت مسلمان تا رفع این خطرها نشود سکوت نمی‌کنند... »[1]

این بود خلاصه داستان اعلامیه «ملت مسلمان ایران» با امضای اینجانب که در ۷۷/۹/۱۵ ه. ق ـ یعنی نیم قرن پیش ـ از «حوزه علمیه قم» منتشر گردید.

متن کامل اعلامیه که بی‌تردید در ده‌ها هزار نسخه در سراسر ایران منتشر گردید، به قرار زیر است:

اسلام برتر و بالاتر از همه:

بسم الله الرحمن الرحیم

مردم مسلمان ایران پپسی کولا نمی‌نوشند

توجه فرمایید: با فرارسیدن ماه مبارک رمضان باید تبلیغات همه جانبه‌ای مسلمین در سراسر ایران، علیه دشمنان اسلام شروع شود زیرا در ماه‌های دیگر امکانات موجوده به ما اجازه نمی‌دهد که حقایق را آن‌طور که لازم است، به همه مردم برسانیم ولی در ماه مبارک که خوشبختانه مسلمانان روز و شب در مجالس و مجامع عمومی شرکت می‌کنند، باید حقایق را بی‌پرده گفت و مردم را بیدار ساخت و البته توجه دارید که امر به معروف و نهی از منکر که دو رکن مهم و اساسی از ارکان اسلامی است، بر همه افراد مسلمان واجب بوده و منحصر به یک تیپ و یک عده مخصوصی نیست...

از جمله مسائلی که متأسفانه مورد ابتلاء همه مردم مسلمان ایران شده، موضوع خرید و فروش و استعمال پپسی کولا است که مدیر شرکت آن یک نفر بهایی معلوم‌الحالی است که سابقا هم یهودی بود و روی همان سابقه دشمنی که یهودی‌ها با اسلام و مسلمین داشته و دارند، مدیر پپسی کولا نیز از هر بطری پپسی کولا ۱ ریال به نفع تبلیغات بهایی‌گری اختصاص داده و سازمان جاسوسی بهاییان هم آن را علیه اسلام و مسلمین صرف می‌کنند (و البته در اینکه مدیر پپسی کولا یک نفر بهایی است معروف به «ثابت پاسال» هیچ گونه شکی نیست و هر کسی می‌تواند در تهران از کسبه و بازاریان تحقیق کند).

---

۱ . صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۱۱، آذرماه۱۳٤۱.

اسلام برتر و بالا تراز همه : بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

مردم مسلمان ایران پپسی کولا نمی‌نوشند

توجه فرمائید : با فرا رسیدن ماه مبارك رمضان باید تبلیغات همه جانبه‌ای مسلمین درسراسر ایران ، علیه دشمنان اسلام شروع شود زیرا درماههای دیگرامکانات موجوده بما اجازه نمیدهد که حقایق‌را آنطورکه لازم است ، بهمه‌مردم برسانیم ولی در ماه مبارك‌که خوشبختانه مسلمانان روز و شب در مجالس ومجامع عمومی شرکت میکنند ، بایدحقایق‌را بی‌پرده گفت ومردم را بیدار ساخت والبته توجه داریدکه امر بمعروف ونهی‌ازمنکر که دو رکن مهم واساسی از ارکان اسلامی است ، بر همه افراد مسلمان واجب بوده ومنحصر به‌یك تیپ ویکعده مخصوصی نیست ...

ازجمله مسائلی که متاسفانه مورد ابتلاء همه مردم مسلمان ایران شده ، موضوع **خرید وفروش‌واستعمال‌پپسی کولااست** که مدیرشرکت آن یکنفربهائی معلوم‌الحالیست که سابقاهم یهودی بود وروی همان سابقه دشمنی که یهودیها با اسلام و مسلمین داشته و دارند ، مدیرپپسی کولا نیز از هربطری پپسی کولا ۱ ریال بنفع تبلیغات بهائیگری اختصاص داده و سازمان جاسوسی بهائیان هم آنرا علیه‌اسلام ومسلمین صرف میکنند (والبته دراینکه مدیرپپسی کولا یك‌نفر بهائی‌است معروف به «ثابت‌پاسال» هیچگونه شکی نیست وهرکسی میتواند درتهران ازکسبه وبازاریان تحقیق کند) ، روی همین‌اصل‌است که **علماء اعلام‌ازخرید وفروش واستعمال پپسی کولا منع کرده‌اند** ، و در اینصورت آیا وجدان مردم مسلمان اجازه میدهد که پپسی را استعمال کنند و با استعمال هربطری ۱ ریال بدستگاه خیانت و جنایت بهائیگری که توسط دشمنان‌اسلام بوجودآمده‌است، کمك کنند؟!.

اینك ما دراینجا متن فتوای حضرت آیة‌اله‌العظمی آقای بروجردی رهبر بزرك مردم ایران را که در باره لزوم ترك معامله با بهائیان صادرفرموده‌اند درج میکنیم . والبته فتوای حضرت معظم‌له یك فتوای کلی‌جامع و کاملیست و تعیین مصداق آن در خارج ، وظیفه خود مسلمانهاست . (سئوال)

حضرت آیة‌اله‌العظمی آقای بروجردی مدظله‌العالی علی رؤس‌المسلمین بحق محمد و آله

چه میفرمایید راجع بمعاشرت ومعامله با بهائیان ازقبیل اکل ومشرب با آنها و مهمانی کردن‌آنها وبمهمانی رفتن وزن‌دادن بآنان و زن‌گرفتن ازآنها و دخول حمامات آنان و راه دادن آنها بحمامات مسلمین وخرید وفروش با آنها و کرایه واجاره دادن املاك و وسائط نقلیه ازآنها ومعالجه نزدآنها واصلاح سر وصورت آنان وکارکردن برای آنها مجانا ویا تحت هر یك ازعناوین معاملات شرعیه ازقبیل جعاله ومزارعه و مساقات و شرکت وصلح ونحو این امور از انحاء معاشرت و معامله با آنها مستدعی است نظرشریف را مرقوم دارید . ادام‌اله ظلکم . (جواب)

« بسمه تعالی : لازم است مسلمین نسبت باین فرقه معاشرت ومخالطه ومعامله را ترك‌کنند فقط از مسلمین تقاضا دارم آرامش وحفظ انتظام را از دست ندهند . حسین‌الطباطبائی (محل‌مهرمبارك)

فتوای آیه‌اله‌العظمی آقای بروجردی وظیفه هرمسلمان با ایمان را در مقابل بهائیان که برخلاف شایعات دروغ یکمشت معدود پیش نیستند . معلوم میکند واینك ما در اینجا متن نظریه حضرت حجه‌الاسلام آقای حاج شیخ ابوالفضل قمی دام بقائه را که یکی ازعلماء ومدرسین ومفسرین حوزه علمیه قم هستند درباره خصوصی‌پپسی کولا درج میکنیم تا حقیقت‌مسئله برای همه‌مردم مسلمان ایران روشن شود

بسمه‌العالی حضرت حجة‌الاسلام والمسلمین آیة‌اله آقای حاج میرزا ابوالفضل‌قمی دام بقائه

فتوائی که حضرت‌آیه‌اله‌العظمی آقای بروجردی درباره لزوم ترك معامله ومخالطه ومعاشرت با بهائیان صادرفرموده‌اندذهن مسلمین را دراین‌قسمت روشن کرده است ولی تقاضا میشود که نظرشریف‌را درخصوص پپسی کولا (که‌مدیرشرکت‌آن وکارگران کارخانه‌آن بهائی هستند) مرقوم فرمائید : ادام‌اله بقائکم‌الشریف ۲۹ شعبان ۱۳۷۷

« بسمه تعالی : اقدامات بنده راجع به‌ممنوع الشرب والبیع بودن پپسی کولا معروف است ومتعلق بودن آن بآن طایفه خبیثه روشن است **از این جهت لازم است برجمیع مسلمین از آن احترازکنند ابوالفضل‌القمی»**

برادران مسلمان :

(۱) این بیانیه را بخوانید وبدهید دیگران نیز بخوانند وبرفقای خود درشهرستانهانیزبفرستید. (۲) در مجالس‌ومجامع برادران مسلمان خود نیزموضوع را گوشزدکنید . (۳) اگرممکن شد در شهرستان خود عین بیانیه را چاپ وپخش‌کنید . (٤) اگرفروشندگان پپسی گوش بحرف شما ندادند آنها را بقطع معامله تهدید کنید زیرا مرد مسلمان با غیرت با افراد بی‌مبالات معامله نمیکند . (٥) فریب تبلیغات وآگهی‌های پپسی کولا را نخورید واگربالای‌تابلوهای پپسی کولا بسم‌اله‌الرحمن‌الرحیم‌دیدید بدانید که برای گول‌زدن‌شما نوشته‌اندزیراهمین‌شرکت‌پپسی کولااست که‌تابلوهای‌مشروب‌فروشهای‌تهران‌راداده‌است.(٦)اگردرمکه معظمه ومدینه طیبه و عتبات عالیات مردم پپسی کولا مینوشند باید توجه داشته باشید که مدیر کارخانه‌های آنها بهائی نیست و افراد مسلمان است (۷) برای مبارزه با دستگاه جاسوسی بهائیان بدستور **حضرت آیة‌اله‌العظمی آقای بروجردی درقم تمام تلویزیون‌ها** که متاسفانه آنهم متعلق به ثابت پاسال است و برنامه‌های‌ضداسلامی‌داشت‌جمع‌آوری شد.

حق سرانجام پیروزمیشود رمضان‌المبارك ۱۳۷۷ قم حوزه علمیه . **سیدهادی‌خسروشاهی**

روی همین اصل است که علمای اعلام از خرید و فروش و استعمال پپسی کولا منع کـرده‌انـد، و در ایـن صورت آیا وجدان مردم مسلمان اجازه می‌دهد که پپسی را استعمال کنند و با استعمال هر بطـری یـک ریال به دستگاه خیانت و جنایت بهایی‌گری که توسط دشمنان اسلام به وجود آمده است، کمک کننـد؟!

بسم الله الرحمن الرحیم

ملت مسلمان ایران

«تعاونوا علی البر و التقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان واتقوا الله ان الله شدید العقاب»
(قرآن کریم سورهٔ مائده)

قال رسول‌الله‌ص : اذاظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل فعلیه لعنة‌الله

(اصول کافی چاپ جدید جلد اول صفحه ٥٤)

ازجمله مسائلی که مورد ابتلاء همه مردم‌مسلمان ایران شده است موضوع خرید وفروش واستعمال «پپسی کولا» است که‌مدیرشرکت‌آن یکنفر بهائی معلوم‌الحالیست که سابقاً یهودی بود و روی همان سابقه دشمنی که یهودیها بااسلام و مسلمین داشته ودارند مدیرپپسی‌کولانیزاز هربطری‌پپسی‌۱۰سال‌بنفع تبلیغات بهائیها اختصاص داده وسازمان جاسوسی حزب بهائی آنرا علیه‌اسلام ومسلمین صرف میکند (دراینکه‌مدیر پپسی‌کولا عضو حزب‌بهائی است معروف به ثابت پاسال هیچگونه شکی نیست زیرا بارها اعلام شده که اگرعضو حزب بهائی‌نیست تکذیب کند ولی‌تاکنون تکذیب نکرده‌است، وحتی‌از ابراز اینکه عضوحزب بهائی است خودداری‌نمیکند والبته‌هرکسی‌میتواندتهران‌ازمردم‌بی‌غرض وبااطلاع بالخصوص بازاریها تحقیق‌کند)

وروی‌همین اصل‌است که‌علماء اعلام مردم مسلمان‌را ازخرید وفروش واستعمال پپسی‌کولا منع کرده‌اند ودر اینصورت آیاوجدان مسلمان غیرتمند اجازه میدهد که پپسی کولا رااستعمال‌کند وبااستعمال هربطری آن‌یک ریال‌بدستگاه خیانت وجنایت بهائیگری‌که‌توسط دشمنان‌خونخوار اسلام بوجود آمده است کمک‌کند و در واقع بدینوسیله عملا درتقویت مبادی و دستگاه کفرویدنی که باجماع تمام فقها حرام است بکوشد

واینک مادر اینجا عین‌فتوای حضرت آیة‌الله العظمی آقای بروجردی راست‌برگانه راکه درباره‌لزوم ترک‌معامله بابهائیها صادرفرموده‌اند درج‌میکنیم والبته‌فتوای حضرت معظم‌له یک‌فتوای کلی جامع وکاملیست که‌شامل همه‌گونه معامله بااعضاء این‌حزب میشود وتعیین مصداق‌آن در خارج وظیفه‌خود برادران دینی‌است

حضرت آیة‌العظمی آقای بروجردی مدظله العالی علی‌رؤس المسلمین بحق محمد وآله

چه‌میفرمایید راجع‌بمعاشرت ومعامله بابهائیان از قبیل‌اکل و شرب باآنها و مهمانی‌کردن آنها و بمهمانی رفتن و زن دادن بانان وزن گرفتن ازآنها و دخول حمامات آنان و راه دادن آنها بحمامات مسلمین وخرید و فروش با آنها وکرایه و اجاره دادن املاک ووسائط‌نقلیه ازآنها ومسافرت نزد آنها واصلاح سر وصورت آنان وکمک‌کردن برآنها مجاناً ویا تحت هریک از عناوین معاملات شرعیه از قبیل حباله و مزارعه ومساقات وشرکت ومنح ونحواین اموراز‌انحاء معاشرت ومعامله باآنها مستدعی است نظر شریف رامرقوم دارید ادام‌الله ظلکم

بسمه تعالی

لازم است مسلمین نسبت باین فرقه معاشرت ومخالطه ومعامله را ترک‌کنند فقط از مسلمین تقاضا دارم آرامش وحفظ انتظام رااز دست‌ندهند حسین الطباطبائی «محل مهرمبارک»

فتوای حضرت آیة‌الله‌العظمی آقای‌بروجردی وظیفه‌هرمسلمان بااینان رادرمقابل بهائیان که بکمشت معدود پیش نیستند معلوم میکند واینک مادراینجا متن نظریه حضرت حجه الاسلام‌آقای حاج میرزا ابوالفضل قمی دام‌بقاه را که یکی از علمای حوزه علمیه قم هستند در باره خصوص پپسی‌کولا درج‌میکنیم تااتمام حجت‌برای همه مسلمانان ایران بشود

بسمه العالی حضرت حجة الاسلام والمسلمین آیت‌الله آقای حاج میرزا ابوالفضل‌قمی‌دام‌بقاه

فتوائی‌که حضرت آیة‌الله العظمی آقای‌بروجردی درلزوم ترک معامله ومخالطه ومعاشرت بابهائیان صادرفرموده‌اند ذهن مسلمین رادر این قسمت روشن کرده‌است ولی تقاضا میشودکه نظرشریف را درخصوص پپسی کولا (که‌مدیر شرکت‌آن وکارگران کارخانهٔ آن‌بهائی هستند) مرقوم دارید ادام‌الله‌بقائکم الشریف ۲۹ شعبان‌العظم.

بسمه تعالی . اقدامات بنحو راجع به‌منوع الشرب والبیع بودن پپسی‌کولا معروف‌است ومنطق بودن آن‌بآن طایفه خبیثه روشن است از این جهت لازم است برجمیع مسلمین ازآن‌احتراز کنند

«ابوالفضل القمی‌الزاهد»

برادران مسلمان :

۱- قرآن‌کریم مارا دستور میدهد که بدستگاه دشمنان اسلام کمک‌نکنیم‌پس‌بایدبامقاومت منفی در مقابل دستگاه پپسی کولا که تنها راه عملی شکست‌این دستگاه است‌دربرچیدن‌بساط آن‌بکوشیم

۲- این اعلامیه را بخوانید وبدهید بدیگران نیزبخوانند ودرمجالس ومجامع عمومی برای‌برادران دینی‌خودنیز قرائت‌کیدتااز‌موضوع مطلع شوند والبته معلوم است‌که امر بمعروف و نهی از منکر بر همه افراد مسلمان واجب است و بیک عده معدود و یک تیپ مخصوص اختصاص ندارد .

۳- هرکسی‌موضوع‌رابداند وبمردم نرساندشایدبه‌مشمول‌مضمون‌حدیث شریف‌فون‌الذکر بشود

٤- درشهرستان‌خود متن‌بیانیه راچاپ‌وپخش کنید

٥- موضوع‌را بازبان نرم بفروشندگان پپسی کولا گوشزدکنیداگر بحرف‌حق‌عمل‌نکردند باآنها حتی‌القدورمعامله نکنیدزیراهیچ‌مسلمان باغیرتی نمیتواند بااین‌قبیل‌افرادبی‌مبالات‌معامله‌کند

ودرخانه چون دکترهاتمام مشروبات‌باصطلاح غیرالکلی‌راکه‌مواد‌کولادار‌ندوارای‌مواد‌مسموم‌کننده میدانند برای‌حفظ‌بهداشت‌عمومی‌خود وفرزندان خود ازاستعمال‌آنها نیز خودداری‌فرمایید

(برای‌مزید‌اطلاع‌دراین‌باره‌به‌جلداول‌کتاب‌دکترهاوژز بنام «گذرنامه برای‌پاک‌زندگی‌نوین» وکتاب «اعجازخودرا بیهای» تالیف‌آقای دکتر جزائری‌و«دنیای‌علم»شماره۲۰منتشره‌ازطرف‌آقای‌دکتر مصطفوی و نشریه‌دینی«ندای‌حق»مراجعه‌کنید)

حق سرانجام پیروز میشود

قم - حوزه‌علمیه :
۲۲-۹-۱۵

سید هادی خسروشاهی

چاپخانه والرالعلم
قم

اینک ما در اینجا متن فتوای حضرت آیت‌الله العظمی آقای بروجردی رهبر بزرگ مردم ایران را که درباره لزوم ترک معامله با بهاییان صادر فرموده‌اند درج می‌کنیم و البته فتوای حضرت معظم له یک فتوای کلی جامع و کاملی است و تعیین مصداق آن در خارج، وظیفه خود مسلمان‌هاست.

(سؤال)

حضرت آیت‌الله العظمی آقای بروجردی مدظله‌العالی علی رؤس‌المسلمین بحق محمد و آله

چه می‌فرماید راجع به معاشرت و معامله با بهاییان از قبیل اکل و شرب با آنها و مهمانی کردن آنها و به مهمانی رفتن و زن دادن به آنان و زن گرفتن از آنها و دخول حمامات آنان و راه دادن آنها به حمامات مسلمین و خرید و فروش با آنها و کرایه و اجاره دادن املاک و وسایل نقلیه از آنها و معالجه نزد آنها و اصلاح سر و صورت آنان و کار کردن برای آنها مجانا و یا تحت هر یک از عناوین معاملات شرعیه از قبیل جعاله و مزارعه و مساقات و شرکت و صلح و نحو این امور از انحاء معاشرت و معامله با آنها. مستدعی است نظر شریف را مرقوم دارید.

ادام‌الله ظلکم.

(جواب)

بسمه تعالی

لازم است مسلمین نسبت به این فرقه معاشرت و مخالطه و معامله را ترک کنند فقط از مسلمین تقاضا دارم آرامش و حفظ انتظام را از دست ندهند.

حسین الطباطبایی (محل مهر مبارک)

فتوای آیت‌الله العظمی آقای بروجردی وظیفه هر مسلمان باایمان را در مقابل بهاییان که بر خلاف شایعات دروغ یک مشت معدود بیش نیستند، معلوم می‌کند و اینک ما در اینجا متن نظریه حضرت حجت الاسلام آقای حاج شیخ ابوالفضل قمی دام بقائه را که یکی از علما و مدرسین و مفسرین حوزه علمیه قم هستند درباره خصوص پپسی کولا درج می‌کنیم تا حقیقت مسأله برای همه مردم مسلمان ایران روشن شود.

بسمه العالی

حضرت حجت الاسلام والمسلمین آیت‌الله آقای حاج میرزا ابوالفضل قمی دام بقائه

فتوایی که حضرت آیت‌الله العظمی آقای بروجردی درباره لزوم ترک معامله و مخالطه و معاشرت با بهاییان صادر فرموده‌اند ذهن مسلمین را در این قسمت روشن کرده است ولی تقاضا می‌شود که نظر شریف را در خصوص پپسی کولا (که مدیر شرکت آن و کارگران کارخانه آن بهایی هستند) مرقوم فرمایید:

ادامه الله بقائکم الشریف ۲۹ شعبان ۱۳۷۷

بسمه تعالی

اقدامات بنده راجع به ممنوع الشرب و البیع بودن پپسی کولا معروف است و متعلق بودن آن به آن طایفه خبیثه روشن است از این جهت لازم است بر جمیع مسلمین از آن احتراز کنند.

ابوالفضل القمی

برادران مسلمان:

۱. این بیانیه را بخوانید و بدهید دیگران نیز بخوانند و به رفقای خود در شهرستان‌ها نیز بفرستید.

۲. در مجالس و مجامع به برادران مسلمان خود نیز موضوع را گوشزد کنید.

۳. اگر ممکن شد در شهرستان خود عین بیانیه را چاپ و پخش کنید.

۴. اگر فروشندگان پپسی گوش به حرف شما ندادند آنها را به قطع معامله تهدید کنید زیرا مرد مسلمان باغیرت با افراد بی‌مبالات معامله نمی‌کند.

۵. فریب تبلیغات و آگهی‌های پپسی کولا را نخورید و اگر بالای تابلوهای پپسی کولا بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم دیدید بدانید که برای گول زدن شما نوشته‌اند زیرا همین شرکت پپسی کولا است که تابلوهای مشروب فروش‌های تهران را داده است.

۶. اگر در مکه معظمه و مدینه طیبه و عتبات عالیات مردم پپسی کولا می‌نوشند باید توجه داشته باشید که مدیر کارخانه آنها بهایی نیست و افراد مسلمان است.

۷. برای مبارزه با دستگاه جاسوسی بهاییان به دستور حضرت آیت‌الله العظمی آقای بروجردی، در قم تمام تلویزیون‌ها که متأسفانه آن هم متعلق به ثابت پاسال است و برنامه‌های ضد اسلامی داشت، جمع‌آوری شد.

حق سرانجام پیروز می‌شود

رمضان المبارک ۱۳۷۷، قم، حوزه علمیه

سید هادی خسرو شاهی

◆ اعلامیه «پیام»

بعد از مدتی، اعلامیه‌ای با امضای آقای سید صادق زیارتی منتشر شد که خیلی تند و حماسی بود و البته در واقع می‌توانست نشان دهنده روحیه مبارزه جویانه نویسنده آن باشد.

آقای زیارتی در مدرسه «حجتیه» هم حجره مرحوم شیخ علی آقا تهرانی[1] و حجت الاسلام جناب آقای شیخ هادی فقهی آذرشهری بود و من هم با هر دو بزرگوار رفیق بودم و برای شنیدن مطالب عرفانی آقای تهرانی تقریبا بعضی روزها به نزد ایشان می‌رفتم.

این رفت و آمد، به طور طبیعی به رفاقت با آقای زیارتی هم انجامید و ما روابط صمیمانه‌ای داشتیم، ولی بعدها به علت ارتباط من با آیت‌الله شریعتمداری، آقای زیارتی به تدریج در همکاری با ما(؟!) ملاحظات و تحفظاتی!! پیدا کرد که علی رغم عدم اظهار موضوع، با توجه به نوع برخوردهای سرد! برای من کاملا روشن بود. و البته هر کسی تشخیصی دارد که برای او حجت است و جای گله و ایراد هم نیست. به هر حال اعلامیه «پیام» با امضای آقای زیارتی منتشر شد و طبعا ما هم موافق آن بودیم!

اعلامیه ایشان تحت عنوان «پیام» شامل نکات زیر بود:

۱. لزوم بازگشت اهل قرآن و ایمان به سوی خدا و انجام وظایف شرعی، بویژه امر به معروف و نهی از منکر و هشدار به اینکه در صورت عدم اقدام به واجب، دچار عذاب الهی در دنیا و آخرت خواهند شد.

۲. خطاب به حامیان قرآن ـ که قاعدتا مراد علما و روحانیون هستند ـ که در قبال ظلم و ستم و حمله دشمنان اسلام به سرزمین‌های اسلامی سکوت اختیار کرده‌اند... و اشاره به این نکته که این سکوت مورد رضایت خدا و پیامبر نبوده و مطابق دستورات الهی نیست.

۳. جامعه فاسد، با موعظه و پند اصلاح پذیرنیست و راه حل اصلاح بنیادی، یک جنبش حاد دینی است که دامنه این جنبش، به طور طبیعی، وسیع تواند بود!

٤. عهد و پیمان با خدای واحد ـ پیمانی محکم و استوار برای ادامه مبارزه ـ تا آخرین نفس و عدم اعتنا به اهانت‌ها و تهمت‌ها و توطئه‌ها در طی مسیری که در پیش پای مجاهدان قرار دارد.

٥. استمرار جهاد همه جانبه بر ضد دشمنان داخلی و خارجی تا سر حد وصال به حق، یعنی

۱. آیت‌الله سعادت پرور.

شهادت... و بی‌باکی مطلق در پیمودن این راه. زیرا آنچه که در نظر ما بی‌اهمیت است، جان است و مال است و خون و ایمان مطلق هم هست که پیروزی یا شهادت هر دو موجب سعادت خواهد بود و افتخارآمیزترین راهیست که بشر متفکر آن را برای زندگی خود انتخاب می‌کند...

٦. دعوت هواداران راه حق، برای پیوستن به این نوع جهاد ـ یا جنبش حاد دینی؟! ــ تا همدوش و هم قدم در یک جنبش عالم‌گیر همگام شوند.

این پیام در متن خود ابهامی ندارد و نشان‌دهنده خواسته‌ها و آرزوها و آمال نویسنده آن است و البته آقای زیارتی پس از انتشار این اعلامیه ـ که از نظر من امضای صریح آن به صلاح نبود ـ و اقداماتی عملی در این راه و فعالیت‌های دیگر، مجبور به هجرت به عراق شد و توفیق اقامت و زیارت در نجف اشرف، سالیانی دراز نصیب و همراه وی گردید.

لازم به یادآوری است که این اعلامیه یا پیام که سال‌ها قبل از آغاز نهضت اسلامی و حرکت ۱۵ خرداد منتشر شده، تاریخ انتشار ندارد...

متن پیام به این شرح است:

پیام

ای آنان که خود را مسلمان و پیرو مکتب قرآن می‌دانید، باید یقین کنید و ایمان بیاورید که عظمت و احترام شما برتری و استقلال شما، زمانی باز می‌گردد که به سوی خدا باز آیید، از امر به معروف و نهی از منکر به واسطه ریاست و جاه‌طلبی و به ملاحظه حفظ شخصیت خود، خودداری نکنید، و بدون کوچک‌ترین واهمه از لغزش هر کس که می‌لغزد جلوگیری کنید، ستمکاران را از کردار ناسزاوارشان نهی کنید، با دست و زبان و با قلب و اراده سخت مخالفت خود را ابراز دارید. قطع داشته باشید که این راه پست و ننگینی که می‌پیمایید از مرگ حتمی شما جلوگیری نمی‌کند. بدانید که موجب این همه بدبختی‌ها شما هستید. شمایی که هزاران عمل فجیع و کردار ظالمانه و ضد انسانی را ندیده می‌گیرید، و غافل از اینکه فردا در دادگاه عدل الهی سرافکنده و روسیاه خواهید بود، شمایی که از وظایف مسلمه خویش شانه خالی کرده و فرار می‌کنید، و غافل از اینکه فردا در روز حساب راه فرار و بهانه‌ای نخواهید داشت.

پیام

ای آنانکه خودرا مسلمان وپیرو مکتب قرآن میدانید، بایدیقین کنید وایمان بیاورید که عظمت و احترام شما برتری واستقلال شما، زمانی بازمیگردد که بسوی خدا بازآئیید، ازامر بمعروف ونهی ازمنکر بواسطه ریاست وجاه طلبی وبملاحظه حفظ شخصیت خود، خودداری نکنید، و بدون کوچکترین واهمه ازلغزش هر کس که میلغزد جلوگیری کنید، ستمکاران را از کردارناسزا وارشان نهی کنید، بادست وزبان وباقلب واراده سخت مخالفت خودرا ابراز دارید قطع داشته باشید که این راه پست وننگینی که می پیمائید ازمرك حتمی شما جلوگیری نمیکند. بدانید که موجب اینهمه بدبختی هاشما هستید شمائیکه هزاران عمل فجیع و کردار ظالمانه وضد انسانی را ندیده میگیرید، وغافل از اینکه فردا دردادگاه عدل الهی سرافکنده وروسیاه خواهید بود، شمائیکه از وظایف مسلمه خویش شانه خالی کرده و فرار میکنید، وغافل ازاینکه فردادر روز حساب راه فرار وبهانه‌ای نخواهید داشت.

وای بر شما ای کسانیکه خودرا حامی قرآن میدانید، آیا سکوت درقبال اینهمه ظلم وستم وحمله‌های علنی و مخفیانه دشمنان اسلام بممالك وسر زمین‌های مسلمانان وغارت بیت المال و توهین بمقدسات مذهبی واشاعه فحشاء ازدستورات قرآن است؟ وازقرآن بشماچه دستوری داده‌شد؟ آیا قرآن واسلام همیشه شمارا امربسکوت میکند؟ وباازدیاد منکرات امربمعروف راقلماً، قدماً، زباناً، عملاً بهمه کس اعم ازبزرگ وکوچك، بازاری وکارگر، مجتهد و محصل، واجب ولازم نمیداند؟

باید بدانید که امروز برای اصلاح جامعه پراز فساد جزیك جنبش حاددینی هیچ موعظه ونصیحتی تاثیر نداشته ووضع فعلی رابحد اعتدال نخواهد آورد..

روی همین است که ما باخدای خود پیمان بسته‌ایم، پیمان اصیل و پابرجا، پیمان محکم وخلل ناپذیر که درراه او تا آخرین نفس بکوشیم والبته هیچ فحش و توطئه ناجوانمردانه و اشکال تراشی جاهلانه درروحیه خلل ناپذیر تربیت یافتگان مکتب انقلابی اسلام تاثیر سوئی ندارد علاوه آنان را درمبارزه‌ای که برای اجرای احکام قرآن درسرزمین های عزیز اسلام شروع کرده‌اند پابرجا ومصمم ترمیگرداند فکر ما، روح ما بالاتر از آنست که باانتقاد ناروائی سست ومتزلزل شود آری تشبثات جاهلانه وحسودانه ما را از ادامه راهی که درپیش گرفته‌ایم باز نمیدارد، ومابجهاد همه جانبه خود علیه دشمنان داخلی وخارجی اسلام تاسرحد وصال بخدا یعنی تاسرحد شهادت ادامه خواهیم داد، وازهیچ نیرو وقدرتی ترس وهراسی بخود راه نداده، مردانه بجانب مقصود پیش خواهیم رفت، **وآنچه درنظر ما بی اهمیت است جان است ومال است وخون وایمان داریم که شهادت یاپیروزی هردو بنفع ما وبین سعادت ما است**

این راه ما افتخار آمیز ترین راهیست که بشر متفکر که تمامی جوانب کار وزندگی خودرا دونظر بگیرد نمیتواند برای خود جزاین راه را انتخاب کند. **ما این راه را بایستی برویم زیرا وظیفه خود را در قبال عزت اسلام چنین تشخیص داده‌ایم**

وامید واریم که همه مسلمانان و طرفداران راه حق وحقیقت همدوش وهمقدم بامجاهدین تزلزل ناپذیر راه خدا گام برداشته وبایك جنبش عالمگیر بپاخیزند، و ازهیچ نیرو وقدرتی ترس وهراس نداشته باشند

دانشجوی علوم دینی سیدمحمد صادق زیارتی

وای بر شما ای کسانی که خود را حامی قرآن می‌دانید، آیا سکوت در قبال این همه ظلم و ستم و حمله‌های علنی و مخفیانه دشمنان اسلام به ممالک و سرزمین‌های مسلمانان و غارت بیت‌المال و توهین به مقدسات مذهبی و اشاعه فحشا از دستورات قرآن است؟ و از قرآن به شما چه دستوری داده شده؟ آیا

قرآن و اسلام همیشه شما را امر به سکوت می‌کند؟ و با ازدیاد منکرات امر به معروف را قلما، قدما، زبانا، عملا به همه کس اعم از بزرگ و کوچک، بازاری و کارگر، مجتهد و محصل، واجب و لازم نمی‌داند؟

باید بدانید که امروز برای اصلاح جامعه پر از فساد جز یک جنبش حاد دینی هیچ موعظه و نصیحتی تأثیر نداشته و وضع فعلی را به حد اعتدال نخواهد آورد...

روی همین است که ما با خدای خود پیمان بسته‌ایم، پیمان اصیل و پا برجا، پیمان محکم و خلل‌ناپذیر که در راه او تا آخرین نفس بکوشیم و البته هیچ فحش و توطئه ناجوانمردانه و اشکال‌تراشی جاهلانه در روحیه خلل‌ناپذیر تربیت‌یافتگان مکتب انقلابی اسلام تأثیر سوئی ندارد علاوه آنان را در مبارزه‌ای که برای اجرای احکام قرآن در سرزمین‌های عزیز اسلام شروع کرده‌اند پا برجا و مصمم‌تر می‌گرداند. فکر ما، روح ما بالاتر از آن است که با انتقاد ناروایی سست و متزلزل شود. آری تشبثات جاهلانه و حسودانه ما را از ادامه راهی که در پیش گرفته‌ایم باز نمی‌دارد و ما به جهاد همه جانبه خود علیه دشمنان داخلی و خارجی اسلام تا سر حد وصال به خدا یعنی تا سر حد شهادت ادامه خواهیم داد و از هیچ نیرو و قدرتی ترس و هراسی به خود راه نداده، مردانه به جانب مقصود پیش خواهیم رفت. و آنچه در نظر ما بی‌اهمیت است جان است و مال است و خون و ایمان داریم که شهادت یا پیروزی هر دو به نفع ما و عین سعادت ما است.

این راه ما افتخارآمیزترین راهی است که بشر متفکر که تمامی جوانب کار و زندگی خود را در نظر بگیرد نمی‌تواند برای خود جز این راه انتخاب کند. ما این راه را بایستی برویم زیرا وظیفه خود را در قبال عزت اسلام چنین تشخیص داده‌ایم و امیدواریم که همه مسلمانان و طرفداران راه حق و حقیقت، هم‌دوش و هم‌قدم با مجاهدین تزلزل‌ناپذیر راه خدا گام برداشته و با یک جنبش عالم‌گیر به پا خیزند، و از هیچ نیرو و قدرتی ترس و هراس نداشته باشند.

دانشجوی علوم دینی

سید محمد صادق زیارتی

◆ اعلامیه بدون عنوان

سومین اعلامیه با امضای رسمی یکی دیگر از طلاب حوزه علمیه قم که متأسفانه مانند اعلامیه دوم، فاقد تاریخ است، با امضای آقای «میر ابوالفتح دعوتی» منتشر گردید.... آقای

دعوتی از جمله طلاب جوان و جدید الورود! والاسلام ! به حوزه علمیه قم بود و همراه دوستان جوان دیگر، چون آقایان میرباقری، سید رسول تهرانی، حسین کبیر، سید حسن معین، عبدالحسین معزی و غیرهم، جزء اصحاب دعای ندبه، دعای سمات و دعای کمیل بود که توسط «ما»: مرحوم آقا شیخ علی آقا پهلوانی، مرحوم آقا شیخ قاسم تهرانی، آقا سید محسن خرازی، آقا رضا استادی و حقیر و چند نفر دیگر ـ در مسجد و کتابخانه مدرسه حجتیه ـ و یا منزل آقا سید محسن خرازی، متصل به مدرسه ـ برگزار می‌شد.

آقای دعوتی همیشه نیم ساعتی قبل از وقت نماز ظهر و عصر و یا مغرب و عشا ـ در مسجد حجتیه حضور می‌یافت و به اقامه «نماز» مشغول می‌شد؟! من فکر می‌کردم که «نوافل» را ادا می‌کند ولی بعدها روشن شد که علاوه بر «نوافل» به ادای «قضا»ی نمازهای فوت شده چند ساله دوره دبیرستان می‌پردازد! و این «اقامه نماز» گاهی حتی بعد از اتمام نماز جماعت و متفرق شدن افراد هم استمرار می‌یافت.

به هر حال آقای دعوتی با روحیه‌ای خاص و معنوی و روشی مؤدب و اخلاقی با همه دوستان جوان می‌جوشید! ولی گاهی بی‌دلیل می‌خروشید! و تکیه کلامش هم این بود که «باید»! چنین و چنان شود! یا «باید» چنان کنیم و چنین ...

برای شناخت روحیه این «طلبه جوان» می‌توان نگاهی کوتاه به اعلامیه بدون عنوان ـ ولی به امضای ایشان ـ داشته باشیم.

این اعلامیه که با «بسم الله الرحمن الرحیم» آغاز می‌شود شامل نکات زیر است:

۱. نخست اشاره‌ای به هجمه و «استعمار صلیبی» که از قرن نهم هجری آغاز شده و اینکه کشورهای اروپایی ـ مسیحی، در سایه کوشش و تلاش به پیشرفت‌هایی نائل آمده و موفق شده‌اند که کشورهای اسلامی به خواب رفته را مورد هجمه و تجاوز قرار دهند.

۲. استعمار صلیبی با کمک اسلحه «پیشرفت علوم» به دور ساختن نسل جوان مسلمان، از اسلام‌گرایی پرداخته و در اثر غفلت مسلمین! در اجرای این توطئه تا حدود زیادی موفق شده است.

۳. استعمار صلیبی باز در اثر توطئه‌های برنامه‌ریزی شده، توانسته اوضاع داخلی کشورهای بسیاری را از لحاظ دینی، اقتصادی، نظامی و... مختل سازد و این البته نتیجه غفلت و سستی مسلمانان بود.

٤. در مقابل این وضع چه باید کرد؟... نخست باید مسلمانان بدانند که دشمن زیادی دارند و باید به وسیله تحقیق و «جاسوس‌ها»! دشمن‌شناسی کنند و آن‌گاه از علوم و اختراعات آنها بهره گیرند! و سپس مردم را بیدار سازند و به پیشرفت و پیشی جستن از آنها بپردازند!

٥. این غفلت مسلمین، محصول روش حکومتی «پادشاهان و خلفای اسلامی» بوده که «لکه ننگی» بر دامان آنان خواهد بود ولی البته این وظیفه «دانشمندان اسلام» است که باید به فکر چاره باشند و جوانان اسلام را متناسب با زمان پرورش داده و تربیت نمایند!... که متأسفانه مدت ٥٠٠ سال از آن غفلت کرده و اصولا به فکر چاره نبوده‌اند... و اکنون راه چاره چیست؟

٦. باید مسلمین و دانشمندان یأس و ناامیدی را از خود دور کنند و به «یاری» خداوند امیدوار باشند و افکار عمومی را روشن سازند و سطح علوم را بالا ببرند و گرنه نتیجه نهایی سستی‌ها و تن‌آسایی‌ها «چیزی جز نابودی در راه غیر خدا» نخواهد بود!

٧. نکته مهم و پایانی آن که: برای پایان دادن به این سقوط و انقراض! «دانشمندان اسلام» سهم خاصی دارند و باید وارد صحنه عمل شوند و از «زحمت‌ها و تهمت‌ها و تمسخرها و آزارها و اذیت‌ها» نهراسند تا این «نواقص» را که ناشی از «فقدان علم و دانش است جبران کنند و کسانی که سستی نمایند در حقیقت از روح اسلام بهره‌ای نبرده‌اند.»

این خلاصه محتوای خواست‌های آقای دعوتی در آن بیانیه بود که اشاره شد متأسفانه تاریخ ندارد... آقای دعوتی در این راستا که قرار بود «جزوه‌های زیادی»! هم منتشر سازند با توجه به شرایط و جو حاکم بر اوضاع ارتجاعی محافل ما! شاید چندان موفق نبوده‌اند... ولی همواره کوشیده‌اند که «قلم بزنند» و حتی با استفاده از «شعر» هدف را دنبال کنند که بهترین نمونه آن شعر بلندی ـ سبک نو ـ است که تحت عنوان «جمال الدین» و با امضای مستعار «صالح امین» درباره نهضت اسلامی سید جمال الدین حسینی اسدآبادی سروده‌اند که نخست

به شکل رساله‌ای چاپ شد و سپس در ویژه نامه «تاریخ و فرهنگ معاصر»، شماره ۱و۲ سال پنجم، مورخ ۱۳۷۵ نقل گردید.

پس از انقلاب، آقای دعوتی مدتی در نهادهای مختلف از جمله وزارت امور خارجه، به کار فرهنگی پرداخت و اکنون نیز علی رغم بازنشستگی؟! در جراید خاصی از جمله «یالثارات الحسین» مقالاتی منتشر می‌سازد.

متن کامل بیانیه آقای دعوتی چنین است:

بسم الله الرحمن الرحیم

از آغاز قرن نهم هجری بود که کشورهای اروپا «یعنی ممالک مسیحی» شروع به فعالیت‌هایی نمودند و در اثر جد و جهد شبانه‌روزی خویش پی در پی موفق به اکتشافات و اختراعات و تحقیقات تازه و بدیعی شدند که برای آگاه شدن به کارهای آنان باید به تاریخ‌های مفصل رجوع شود. باری پس یک دو قرن که گذشت ممالک مسیحی که رقیب اسلام و اسلامیان بودند و واجد هزاران صنعت و علم و هنر گشته قوای طبیعت را به نفع خود استخدام کردند و در این ایام مشغول نقشه‌کشی برای ریشه‌کن ساختن ممالک اسلامی گردیدند و متأسفانه در سراسر این مدت کشورهای اسلامی در خواب گرانی فرو رفته بودند و هرگز از پیشرفت‌های رقیب خود خبری نداشتند. این بود که در نتیجه این غفلت‌ها رقیب چندین ساله مسلمین یعنی اروپا دست همت و شجاعت بر کمر زده یکباره بر آب و خاک ممالک مسلمین حمله آورده دین و ناموس و مرز و بوم آنان را متزلزل ساخت و برای اسلامیان جای فرار و راه چاره نماند زیرا دول اروپایی از یک طرف با اظهار سخنان پسندیده و عقاید ظاهرا منطقی و فرضیه‌های فریبنده خود موفق شدند که عقاید مسلمین را متزلزل کرده کم و بیش روش خویش را بر آنان تحمیل کنند و چنان در این مورد زبر دست و با نقشه پیش آمدند که بیشتر جوانان مسلمین اروپایی‌گری را برای خود یک نوع افتخار شمردند و از طرف دیگر اروپاییان توانستند با پخش سرمایه و اسلحه افراد ناراضی و اقلیت‌های هر کشوری را علیه آن کشور بشورانند و در هر سرزمینی صدها فرقه و هزاران تفرقه پدید آوردند و از اختلافات مردم استفاده کنند و از طرف دیگر توفیق یافته که با اعمال سیاست‌های گوناگون و نقشه‌های منظم خود اوضاع اقتصادی و لشکری و کشوری و دینی هر سرزمینی را مختل سازند و مردم را به میل خود منقلب کنند.

بسم الله الرحمن الرحیم

ازآغازقرن نهم هجری‌بود که کشورهای اروپا، یعنی‌ممالك مسیحی ، شروع بفعالیتهائی نموده‌ند ودراثرجد وجهد شبانه روزی‌خویش پی‌درپی موفق‌باکتشافات واختراعات‌وتحقیقات تازه‌وبدیعی شدند که‌برای آگاه شدن‌بکارهای‌آنان باید بتاریخهای مفصل رجوع‌شود. باری‌پس‌یك‌دوقرن که گذشت ممالك‌مسیحی که‌رقیب‌اسلام و اسلامیان بودند وواجد هزاران صنعت وعلم وهنر گشته‌قوای طبیعت‌رابنفع‌خوداستخدام کردند ودراین ایام‌مشغول‌نقشه کشی برای ریشه کن ساختن‌ممالك‌اسلامی گردیدند متأسفانه درسراسر این مدت کشورهای‌اسلامی در خواب گرانی‌فرو رفته بودند وهرگز از پیشرفتهای‌رقیب‌خود خبری‌نداشتند . این‌بود که درنتیجه این‌غفلتها رقیب‌چندین‌ساله مسلمین یعنی‌اروپادست همت وشجاعت بر کمر زده یکباره برآب‌وخاك ممالك مسلمین حمله‌آورده دین وناموس ومرزوبوم‌آنانرا متزلزل ساخت وبرای‌اسلامیان جای‌فرارو‌راه‌چاره‌نماندزیرادون‌اروپائی‌ازیك‌طرف‌باظهارسخنان‌پسندیده‌وعقائدظاهراً‌منطقی‌وفرضیه های فریبنده‌خود موفق شدند که‌عقائدمسلمین‌رامتزلزل کرده که‌وبیش‌روش خویش‌رابرآنان تحمیل کنندوچنان دراین‌موره زبردست وباتقشه‌پیش آمدند که بیشترجوانان‌مسلمین اروپائی گری‌رابرای‌خودیك نوع‌افتخارشمردند وازطرف دیگر اروپائیان توانستند باپخش سرمایه واسلحه‌افرادناراضی‌واقلیتهای‌هر کشوری‌راعلیه‌آن کشور بشورانندودرهرسرزمینی صدهافرقه‌وهزاران‌تفرقه‌پدیدآورندوازاختلافات‌مردم‌استفاده کنندوازطرف‌دیگرتوفیق‌یافته که‌بااعمال‌سیاستهای گوناگون ونقشه‌های‌منظم‌خوداوضاع‌اقتصادی ولشکری و کشوری ودینی‌هرسرزمینی رامختل‌سازند ومردم‌رابمیل‌خودمنقلب کنند

همه این وقایع اسفناك واقع شد وهمگی‌دراثرسستیهاوتن‌آسائیهای مسلمین بود وحالا آنچه بایدنشوده شده وآنچه نبایدبیاید آمده‌است واینك باید‌ببینیم مسلمین درمقابل‌این‌پیش‌آمدهامیبایست‌چه‌کار کرده‌باشندواینك میبایدچه‌کاربنمایند

میگوئیم اولا بایست مسلمین متذکر شده باشند که دارای دشمنان فراوانی میباشند که‌آن دشمنان‌شبوروزدر کمین ومنتظرفرصت نشسته‌اند که هرگاه موقع‌مناسب شود حمله‌آورده اسلام‌را ریشه کن کنند ثانیاًبایدتحقیق کرده‌بوسیله جاسوسها وعمال‌خود ازچگونگی دشمنان خودآگاهی یافته‌باشند وثالثاًبایدافرادلایقی‌رابرانگیخته‌صنایع‌واکتشافات واختراعات‌آنانرابوده باشند ورابعاً باید خود بتفکر واندیشه پرداخته افکارمردم‌رامتوجه وبیدارساخته‌باشندوخود را هوشاندوش رقیب نیرومند کرده و ازآنان پیش افتاده باشند اگر مسلمین باین وظائف عمل میکردند آنگاه‌امید آن بود که استقلال فکری ودینی ومذهبی وملی‌خود را بتوانند حفظ کنند ، ولی مسلمین هیچگاه بفکر این سخنان نیافتاده‌اند قرنهائی‌را درخواب گران‌سپری کرده تاریخ اسلام‌را لکه دار کردند‌واین ننگ‌ها دامن پادشاهان وخلفای اسلامی‌را میگیرد ازآنروی که در اندیشه حفظ مرزوبوم کشورهای اسلامی نبوده‌اند وقوای ارتشی جنگی‌را تکمیل نکرده‌اند ونیزدامن دانشمندان اسلام را میگیرداز‌اینروی که‌در تعالی‌وترقی علوم‌جامعه نکوشیده‌اند زیراهنگامیکه رقیب اسلام اسرار موجودات راکشف میکند وابزار ووسائل گوناگون رااختراع میسازد وعقائد ونظرات جالبی را بیان می دارد برآسمانها پرواز میکند ودریاهارا میشکافد و کوهها‌را استخدام میکند دراین هنگام پرواضح استکه دانشمندان اسلام باید خطر پیشرفت رقیب‌را حس کرده بفکر علاج افتاده جوانان اسلام را پا به پای رقیب تربیت کرده دانشها آموزند

دانشمندان‌اسلام میبایست دراین موضوعات اندیشه‌ها کرده باشند که متأسفانه درطی این چندقرن یعنی‌از ۵۰۰ سال پیش‌باین طرف دراین موارد کمتراندیشه‌ای شده است وبهمین روی جوانان اسلام دسته دسته در چنگ اروپائیان ومادیین افتادند . این تقصیراتی استکه از پیشینیان سرزده‌وآنچه نباید بشود فلاشده است ولی باید ببینیم اکنون بایدچه کرد

می گوئیم‌اولابایدصفه‌یاس‌راکه موجب دوری‌ازخداست کناره‌کرده یری خداوندامیدوارشد وثانیا بایدبدانست که‌امروز چاره‌ای جز مجهزشدن ومردانه وارد میدان‌عمل‌کشتن وروشن کردن‌افکاره‌ومی و بالاآوردن سطح علوم‌نیست وثالثا بایدقبول کرد ودریافت که پایان سستیها وبزدلی های کنونی ما چیزی جز نابود شدن در راه غیر خدا نیست وباید فهمید که‌در آینده نزدیکی سستیهای ما موجب پیشرفت رقیب سرسخت‌ما یعنی کمونیزم‌خواهد شد سخنانی که باید گفته شود فراوانست وفعلا مجال درج‌آنها نیست ولی تنها یك موضوع‌رابایدمتذکرشویم وآن‌اینکه این‌سقوط واعراض وخفقانی که‌فعلا‌بسردم‌مسلمان‌روزگاررا تلخ کرده‌است‌مطلبی‌است که‌ازحیث‌اسلام‌قابل‌اهمیت‌است وهمگی‌مردم بویژه دانشمندان‌اسلام باید براین اعراض بیاندیشند و وارد عمل‌شوند وپیداست که دراین راه زحمتها وتهمتها وتمسخرها وآزارهاواذیتهاخواهدبود ومع‌ذلك بایدکوشندگان دراین راه بکوشندواین‌نواقص‌راکه ازفقدان علم ودانش است جبران کنند وکسانیکه سستی نمایند درحقیقت ازروح اسلام بهره‌ای نبرده‌اند

دراین باره جزوه‌های زیادی منتشر خواهد شد

میر ابوالفتح دعوتی

همه این وقایع اسفناک واقع شد و همگی در اثر سستی‌ها و تن‌آسایی‌های مسلمین بود و حالا آنچه باید نشود، شده و آنچه نباید بیاید آمده است و اینک باید ببینیم مسلمین در مقابل این پیشامد می‌بایست چه کار کرده باشند و اینک می‌باید چه کار بنمایند.

می‌گوییم اولا بایست مسلمین متذکر شده باشند که دارای دشمنان فراوانی می‌باشند که آن دشمنان شب و روز در کمین و منتظر فرصت نشسته‌اند که هر گاه موقع مناسب شود حمله آورده اسلام را ریشه‌کن کنند. ثانیا باید تحقیق کرد، به وسیله جاسوس‌ها و عمال خود از چگونگی دشمنان خود آگاهی یافته باشند و ثالثا باید افراد لایقی را برانگیخته صنایع و اکتشافات و اختراعات آنان را ربوده باشند و رابعا باید خود به تفکر و اندیشه پرداخته افکار مردم را متوجه و بیدار ساخته باشند و خود را دوشادوش رقیب نیرومند کرده و از آنان پیش افتاده باشند اگر مسلمین به این وظایف عمل می‌کردند آن گاه امید آن بود که استقلال فکری و دینی و مذهبی و ملی خود را بتوانند حفظ کنند. ولی مسلمین هیچ گاه به فکر این سخنان نیفتاده‌اند. قرن‌هایی را در خواب گران سپری کرده تاریخ اسلام را لکه‌دار کردند و این ننگ دامن پادشاهان و خلفای اسلامی را می‌گیرد از آن روی که در اندیشه حفظ مرز و بوم کشورهای اسلامی نبوده‌اند و قوای ارتشی جنگی را تکمیل نکرده‌اند و نیز دامن دانشمندان اسلام را می‌گیرد از این روی که در تعالی و ترقی علوم جامعه نکوشیده‌اند زیرا هنگامی که رقیب اسلام اسرار موجودات را کشف می‌کند و ابزار و وسایل گوناگون را اختراع می‌نماید و عقاید و نظرات جالبی را بیان می‌دارد بر آسمان‌ها پرواز می‌کند و دریاها را می‌شکافد و کوه‌ها را استخدام می‌کند در این هنگام پر واضح است که دانشمندان اسلام باید خطر پیشرفت رقیب را حس کرده به فکر علاج افتاده جوانان اسلام را پا به پای رقیب تربیت کرده، دانش‌ها آموزند.

دانشمندان اسلام می‌بایست در این موضوعات اندیشه‌ها کرده باشند که متأسفانه در طی این چند قرن یعنی از ۵۰۰ سال پیش به این طرف در این موارد کمتر اندیشه‌ای شده است و به همین روی جوانان اسلام دسته دسته در چنگ اروپاییان و مادیین افتادند. این تقصیراتی است که از پیشینیان سر زده و آنچه نباید بشود فعلا شده است ولی باید ببینیم اکنون باید چه کرد.

می‌گوییم اولا باید صفت یأس را که موجب دوری از خداست کنار گذارده به یاری خداوند امیدوار شد و ثانیا باید دانست که امروز چاره‌ای جز مجهز شدن و مردانه وارد میدان عمل گشتن و روشن کردن افکار عمومی و بالا آوردن سطح علوم نیست و ثالثا باید قبول کرد و دریافت که پایان سستی‌ها و بزدلی‌های کنونی ما چیزی جز نابود شدن در راه غیر خدا نیست و باید فهمید که در آینده نزدیکی سستی‌های ما موجب پیشرفت رقیب سرسخت ما یعنی کمونیزم خواهد شد.

سخنانی که باید گفته شود فراوان است و فعلا مجال درج آنها نیست ولی تنها یک موضوع را باید متذکر شویم و آن این که این سقوط و انقراض و خفقانی که فعلا به مردم مسلمان، روزگار را تلخ کرده است

مطلبی است که از حیث اسلام قابل اهمیت است و همگی مردم به ویژه دانشمندان اسلام بایـد بـر ایـن انقراض بیندیشند و وارد عمل شوند و پیداست که در این راه زحمت‌ها و تهمت‌ها و تمسخرها و آزارها و اذیت‌ها خواهد بود و معذلک باید کوشندگان در این راه بکوشند و این نواقص را که از فقدان علم و دانش است جبران کنند و کسانی که سستی نمایند در حقیقت از روح اسلام بهره‌ای نبـرده‌انـد. در ایـن بـاره جزوه‌های زیادی منتشر خواهد شد.

میر ابوالفتح دعوتی

اسنادی از نوفل لوشاتو

گروه پژوهش بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر

اسناد این بخش شامل پنج نامه منتشر نشده از کسانی است که در دوران اقامت امام خمینی در نوفل لوشاتو، با انگیزه‌های مختلف، برای معظم له ارسال کرده‌اند.

این نامه‌ها ــ که گزیده‌های مختصری است از صدها نامه در اعلام حمایت از مبارزات مذهبی ملت ایران برای استقرار حکومت اسلامی و یا بازداشتن امام خمینی از ساقط کردن رژیم شاه ــ از این جهت انتخاب گردید تا نشان دهد چگونه در آن دوران حماسه‌ساز، امام خمینی به منزله رهبر یکی از جنبش‌های عظیم اجتماعی قرن، کانون توجه دوستداران، مخالفان و دشمنان انقلاب بوده است و چه امیدهایی که از این حرکت در دل محرومان جهان ایجاد کرده است و چه دست‌هایی که حتی به نام مذهب و به نام ایران به دنبال این بودند که به نوعی امام را به سازش کشند.

در میان این نامه‌ها دو نامه حکایت از دو نوع نگرش به حوزه اجتماعی در میان پیروان ادیان توحیدی دارد؛

نامه رئیس، دبیر کل و منشی شورای اسلامی آفریقای جنوبی (سند شماره ۱) به امام خمینی که نشان می‌دهد مسلمانان با هر مرام و انگیزه‌ای در هر نقطه‌ای از دنیا باشند چگونه از مبارزات یک رهبر مسلمان در پایه‌ریزی یک نظام اسلامی در گوشه‌ای از دنیا حمایت می‌کنند.

و نامه دیگر نامه‌ای است که یک کشیش مسیحی از کانادا برای امام ارسال می‌کند (سند شماره ۲). سیاق نامه نشان می‌دهد که این کشیش مسیحی ایرانی است. این کشیش با این که از جنایت‌های نظام شاهنشاهی و ستمی که پلیس مخفی این رژیم علیه ملت ایران روا داشته است آگاهی دارد و می‌داند که فساد و فحشا سراسر این رژیم را آلوده کرده اما هنوز خود را وفادار نظام شاهنشاهی باستانی ایران‌زمین! دانسته و به عنوان خدمتگزار حضرت مسیح (ع) از امام می‌خواهد که برای رهایی ایران از بحران و طغیان علیه دولت قانونمند ایران و سلطنت شاهنشاهی از مریدان خود و از مردم بخواهد که از ساقط کردن این رژیم صرف‌نظر کنند.

تفاوت این دو نامه تفاوت دو نوع نگرش به حوزه سیاست و نسبت دین با سیاست است. عالم مسیحی با وجود آگاهی از جنایت و فساد و ظلم و کشتار مردم بی‌گناه شهامت این را ندارد که جنایتکاران را مورد خطاب قرار دهد و از آنها بخواهد که دست از فساد برداشته و ملت خود را قتل عام نکنند. او به جای مبارزه با ظالم و فاسد به سراغ مظلوم می‌آید و از مظلوم می‌خواهد تن به ظلم دهد و مقابل ظالم سکوت کند.

این کشیش مسیحی از قانونی بودن نظام شاهنشاهی در ایران سخن به میان می‌آورد، اما ظاهرا نسبت به این مسأله تجاهل می‌کند که اصولا رژیم پهلوی از طریق کودتا یعنی یک اقدام غیر قانونی علیه نظام قانونی گذشته به قدرت رسیده است!

چرا بین فهم یک عالم مسلمان حتی در دورترین نقاط آفریقا با یک عالم مسیحی در کشوری مثل کانادا در فهم حقیقت و واقعیت تا این حد اختلاف وجود دارد؟ منشأ این اختلاف به چه چیزی بر می‌گردد؟ آیا به مبانی معرفت‌شناسی دو دین اسلام و مسیحیت ربط دارد یا به خاستگاه اجتماعی عالمان دینی در این دو دین؟

از جنبه ذاتی، چون ماهیت همه ادیان توحیدی یکی است، امکان ندارد فرمان الهی در احقاق حقوق خلق الله متضاد و متفاوت باشد. اگر خداوند از پیامبری می‌خواهد که مقابل ظلم ظالم و ناله مظلوم سکوت روا نداشته و نظم و امنیت و آرامش را بهانه قرار ندهد و داد مظلوم از ظالم بازستاند چگونه امکان دارد همین

خدا به پیامبر دیگری فرمان داده باشد اگر ظالمی به یک طرف صورت تو سیلی زد تو طرف دیگر را هم در اختیار او قرار ده؟!

به نظر می‌رسد کلام مسیحی از حل این دوگانگی در فرمان الهی عاجز باشد. پس باید تفاوت را در خاستگاه اجتماعی عالم مسیحی و عالم مسلمان دید. عالم مسیحی در عصر حاضر به هر دلیلی وابسته به قدرت و توجیه‌گر وضع موجود است. عموما، نسبت عالم مسیحی در کلیسا با معضلات و مسائل اجتماعی گسسته است. او اجازه ندارد در امور اجتماعی و سیاسی دخالت کند و این فرمان را نیز از ناحیه قدرت پذیرفته است و ظاهرا از وضع موجود راضی بوده و آن را قانونی نشان می‌دهد. اما عالم مسلمان نه متصل به قدرت است، نه اسیر و فرمانبر قدرت. عالم مسلمان در هر شرایط و موقعیتی به تکلیف و حق دینی خود عمل می‌کند.

بنابراین تفاوت نامه اول از چند عالم مسلمان در آفریقا با نامه دوم از یک کشیش مسیحی در کانادا در خاستگاه اجتماعی آنهاست.

نکته دیگری که در این نامه‌ها وجود دارد و نشان‌دهنده سطح شعور اجتماعی و هوش عالمان مسیحی و مسلمان است، سطحی‌نگری عالم مسیحی نسبت به مسائل و رخدادهاست. این کشیش مسیحی به امام می‌نویسد واضح است که یکی از دلایل ستیز شما با شاه فساد و رشوه‌خواری در حکومت، ستم پلیس مخفی ایران علیه زندانیان سیاسی یا مجرمین قوانین استبدادی شاه و ... است. او می‌گوید حال که شاه آشکارا به وجود برخی از این کاستی‌ها اعتراف کرده و کمیسیونی را جهت اصلاح و رسیدگی تعیین نموده و دولت خود تمایل دارد اشکالات را برطرف کند و ما اطمینان داریم که این اصلاحات تحت سلطه دولت نظامی حاضر انجام خواهد گرفت، چرا شما مریدان را دعوت به ساقط کردن چنین رژیمی می‌کنید و چرا به این رژیم فرصت نمی‌دهید که عیب‌ها و خطاهای خود را برطرف کند؟

این عالم مسیحی آن چنان خود را به بی‌خیالی و بی‌اطلاعی زده که ظاهرا دوست ندارد به یاد آورد که همیشه جنایتکاران و دزدان وقتی دستگیر می‌شوند ردای توبه بر تن می‌کنند و شعار اصلاح امور را سرلوحه ناله‌های خود قرار می‌دهند. این عالم مسیحی آن‌قدر از تاریخ ملت خود بی‌خبر است که نمی‌داند همین رژیم در سال ۱۳۳۲ نیز چنین وعده‌هایی را به ملت ایران داد، اما وقتی با قدرت کودتا برگشت و به کمک مستشاران امریکایی و اروپایی و ارتش تا دندان مسلح، قدرت خود را تثبیت کرد چه به روز این ملت آورد!

اگر چه تحلیل تفاوت خاستگاه عالم مسیحی به سرنوشت اجتماعی جامعه با خاستگاه یک عالم مسلمان نیاز به پژوهش‌های عمیق‌تری دارد، به این مقدار بسنده کرده و خواندن این نامه‌ها را خالی از لطف نمی‌دانیم.

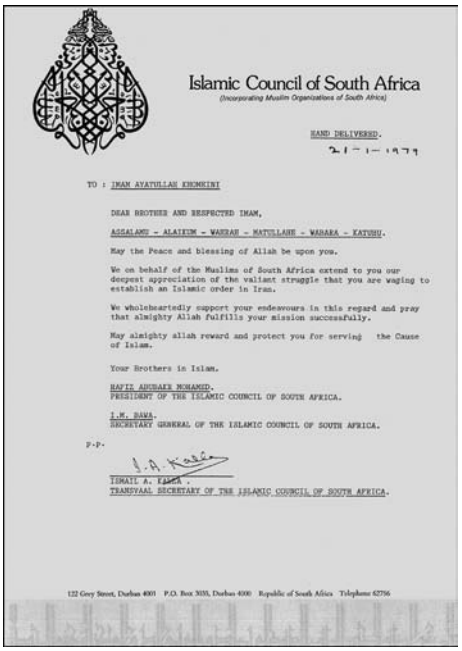

Islamic Council of South Africa
(Incorporating Muslim Organisations of South Africa)

HAND DELIVERED.
21-1-1979

TO : IMAM AYATULLAH KHOMEINI

DEAR BROTHER AND RESPECTED IMAM,

ASSALAMU - ALAIKUM - WAHMAH - MATULLAHE - WABARA - KATUHU.

May the Peace and blessing of Allah be upon you.

We on behalf of the Muslims of South Africa extend to you our deepest appreciation of the valiant struggle that you are waging to establish an Islamic order in Iran.

We wholeheartedly support your endeavours in this regard and pray that almighty Allah fulfills your mission successfully.

May almighty allah reward and protect you for serving the Cause of Islam.

Your Brothers in Islam.

HAFIZ ABUBAKR MOHAMED.
PRESIDENT OF THE ISLAMIC COUNCIL OF SOUTH AFRICA.

I.M. DAWA.
SECRETARY GENERAL OF THE ISLAMIC COUNCIL OF SOUTH AFRICA.

P.P.

I.A. Kader

ISMAIL A. KADER.
TRANSVAAL SECRETARY OF THE ISLAMIC COUNCIL OF SOUTH AFRICA.

122 Grey Street, Durban 4001 P.O. Box 3035, Durban 4000 Republic of South Africa Telephone 62756

پیام شورای اسلامی آفریقای جنوبی

۲۱ ژانویه ۱۹۷۹

بسم اللّه الرحمن الرحیم

امام آیت‌الله خمینی

برادر عزیز و امام محترم

السلام علیکم و رحمت الله و برکاته

ما از طرف مسلمانان جنوب آفریقا عمیق‌ترین تشکرات خود را به خاطر جهاد ارزشمندی که برای ایجاد حکومت اسلامی در ایران دارید تقدیم می‌داریم. ما از صمیم قلب حمایت خود را از کوشش‌های شما در این را، اعلام می‌داریم و از درگاه قادر متعال موفقیت شما را در انجام این رسالت خواستاریم. ان‌شاالله که خداوند قهار نگهبان شما در خدمت به اسلام باشد و به شما

اجر دهد.

برادران اسلامی شما
حفیظ ابوبکر محمد (رئیس شورای اسلامی آفریقای جنوبی)
ابراهیم محمد باوا (دبیر کل شورای اسلامی آفریقای جنوبی)
اسماعیل ابوبکر کالا (منشی شورای اسلامی آفریقای جنوبی)

***

دوشنبه ۲۲ صفر ۱۳۹۹ هـ ق برابر با ۱۹۷۹/۱/۲۲ میلادی

به محضر عالم جلیل القدر «آیت‌الله خمینی» پیشوای نهضت اسلامی و احیاگر دین در قرن حاضر و رهایی بخش ایران، خدا شما را برای دین و بشریت حفظ کند و به عمر شما برکت دهد و قدم‌هایتان را استوار کند و توفیق را همراهتان سازد و سلام و رحمت و برکات الهی بر شما و کسانی که در جوار نورانی شما هستند.

ما اعضای جمعیت هدایت اسلامی مقیم پاریس از طرف خود و هزاران نفر از مؤمنینی که عضو جمعیت ما بوده و در کشورهای آفریقایی از جمله مغرب عربی ساکن‌اند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. بویژه به شما تبریک می‌گوییم به خاطر پیروزی بزرگتان که دلیل خلوص اعمال شما برای خدای متعال و پیروی کامل شما از صاحب شریعت، سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم و درستی انتساب شما به اهل بیت رضوان الله علیهم (که خداوند ما را از محبت ایشان بهره‌مند فرماید) می‌باشد و ما از مواضع جهادی و مبارزات پیروزمندانه شما پیروی می‌کنیم و در خلوت

بسم الله الرحمن الرحيم - اللهم صل وسلم على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه وأمته

Au nom d'Allah, le Maître des Mondes

La Cultuelle
AL HIDAYAH AL ISLAMIYAH
25, rue de l'Abbé Lemire
ASNIERES - 92600 PARIS

جمعية
الهداية الاسلامية

مالي سماحة الشيخ الجليل "آية الله الخميني" زعيم الحركة
الإسلامية ومجدد أمر الدين على رأس هذا القرن ومحرر إيران الشقيقة ، جعله الله قدوة
وللإنسانية وبارك لنا في عمره المبارك المجيد ، ومد في أعماره وحفظكم وجعل التوفيق حليفكم ،
ومقيم وعلى من يحوم في فجر يقظتكم النورانية ، وسلام الله تعالى ورحمته وبركاته ،
وبعد ، فنحن - أعضاء جمعية الهداية الإسلامية مقرها الأنيق - باريس -
نتقدم إلى جنابكم الربانية بالتهنئة الإسلامية والأمانيّ الطيبة ، وباسم الأعداء المؤمنين
التابعين لجمعيتنا من بقاع أقطار إفريقيا ومن المغرب العربي على الخصوص نهنئكم بما حققتم
عليه من نجاح باهر يُنزهون على الإخلاص هكذا الدنيا وكمالا وكمال اتباعكم لصاحب الشريعة سيد
الوجود صلى الله عليه وآله وسلم وصحة تعلقكم بآل البيت عليهم رضوان الله تعالى ونفسنا بحبهم لكن
وإننا نتتبع خطوات جهادكم المبارك وكفاحكم الموفق ونقوي أملنا ومنا
العلانية - في مسجد إمام رومن الملا - بأن يرزقكم نصراً وعزيزاً وأن يجمع أجلكم حتى ترون هلال عزة
الإسلامية تعلو صاعدة بقرن الإسلامية وتقعدوا وحكم العزيز بدستور إسلامي تحمل معه أولئك الذين
المدعون للإسلام ومحكومين بغير ما أنزل الله تعالى .
ونرجو المولى الكريم أن يمد العالم الإسلامي بالأمد به سيكم الجليل من
توفيق وتأييد ، وأن يجعلكم لنا قادة النصر الإسلامي منقذاً وأن يجعلنا كم خلفاً .
"إن تنصروا الله ينصركم ويثبت أقدامكم" "يا أيها الذين آمنوا صبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلكم تفلحون"
"ربنا افتح بيننا وبين قومنا بالحق وأنت خير الفاتحين" "يا أيها الذين آمنوا كونوا أنصار الله كما قال عيسى ابن مريم للحواريين من أنصاري إلى الله قال الحواريون نحن أنصار الله فآمنت طائفة من بني إسرائيل وكفرت طائفة فأيدنا الذين آمنوا على عدوهم فأصبحوا ظاهرين"
صدق الله العظيم !
وأخيراً ، نسألكم الدعاء - ودعاؤكم - إن شاء الله لا يرد - كيف وأنتم المجاهدون في
سبيل الله الذين أنشئتم لإعلاء كلمة الله ورفع راية الإسلام ، ونسأل الله أن يرزقنا نحن كما رزقكم لنا والإسلام !

مرشد الجمعية وإمامها الأنيس ، مدير ديوانها
أحمد بن علي خطاب
من أبناء الإمام الإسلام ، من كانت صلاته
صلى الله عليه وآله وسلم وعليهم جميعاً

رئيس الجمعية : الحاج عبد القادر حبيبو

و جلوت (در مسجدمان به صورت عمومی) پیروزی روزافزون شما را از خدای متعال می‌خواهیم و امیدواریم به زودی هلال ماه آزادی اسلامی را بر فراز آسمان ایران اسلامی ببینید و کشور عزیزتان را با تعالیم اسلامی آباد سازید تا حاکمان مدعی اسلام که بر خلاف احکام خداوند عمل می‌کنند، رسوا شوند.

و امیدواریم که خدای کریم همان توفیقی را که به شما مرحمت فرموده به دنیای اسلام نیز عنایت فرماید و شما را برای ما پیشرو و ما را رهرو شما قرار دهد.

ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح

انا فتحنا لک فتحا مبینا

ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفتحین

ان ینصرکم اللّه فلا غالب لکم

نصر من اللّه و فتح قریب و بشر المؤمنین

صدق اللّه العظیم

و در پایان از شما التماس دعا داریم و ان‌شاءالله دعای شما رد نخواهد شد چگونه رد شود در صورتی که شما مجاهد راه خدائید و ابتلائات زیادی را در راه اعلای کلمه حق و برافراشتن پرچم اسلام متحمل شده‌اید. خداوند ما را موفق بدارد و به عمر شما برای ما و اسلام برکت دهد.

رئیس جمعیت: حاج عبدالقادر عشبوش
امام جماعت و سخنران جمعیت: احمد بن علی خطاب (از نوادگان آل پیامبر (ص))

***

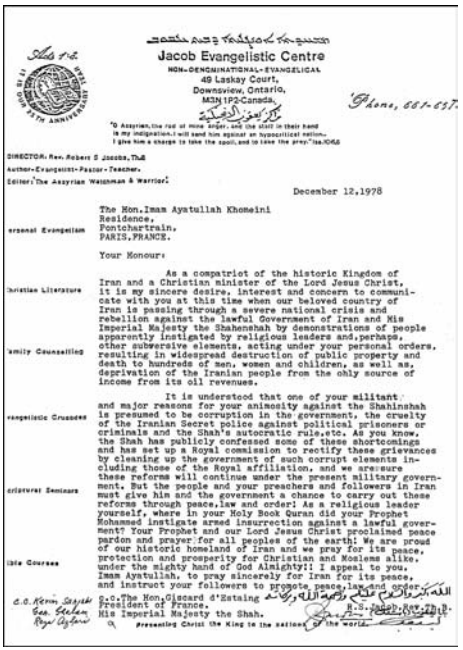

Jacob Evangelistic Centre
NON-DENOMINATIONAL-EVANGELICAL
49 Laskay Court,
Downsview, Ontario,
M3N 1P2-Canada,

Phone, 661-657

"O Assyrian, the rod of mine anger, and the staff in their hand is my indignation. I will send him against an hypocritical nation, I give him a charge to take the spoil, and to take the prey." Isa.10:5

DIRECTOR: Rev. Robert S Jacobs, ThB
Author-Evangelist-Pastor-Teacher.
Editor: "The Assyrian Watchman & Warrior"

December 12,1978

The Hon. Imam Ayatullah Khomeini
Residence,
Pontchartrain,
PARIS, FRANCE.

Your Honour:

As a compatriot of the historic Kingdom of Iran and a Christian minister of the Lord Jesus Christ, it is my sincere desire, interest and concern to communicate with you at this time when our beloved country of Iran is passing through a severe national crisis and rebellion against the lawful Government of Iran and His Imperial Majesty the Shahenshah by demonstrations of people apparently instigated by religious leaders and, perhaps, other subversive elements, acting under your personal orders, resulting in widespread destruction of public property and death to hundreds of men, women and children, as well as, deprivation of the Iranian people from the only source of income from its oil revenues.

It is understood that one of your militant and major reasons for your animosity against the Shahinshah is presumed to be corruption in the government, the cruelty of the Iranian Secret police against political prisoners or criminals and the Shah's autocratic rule, etc. As you know, the Shah has publicly confessed some of these shortcomings and has set up a Royal commission to rectify these grievances by cleaning up the government of such corrupt elements including those of the Royal affiliation, and we are sure these reforms will continue under the present military government. But the people and your preachers and followers in Iran must give him and the government a chance to carry out these reforms through peace, law and order! As a religious leader yourself, where in your Holy Book Quran did your Prophet Mohammed instigate armed insurrection against a lawful government? Your Prophet and our Lord Jesus Christ proclaimed peace pardon and prayer for all peoples of the earth! We are proud of our historic homeland of Iran and we pray for its peace, protection and prosperity for Christian and Moslems alike, under the mighty hand of God Almighty!! I appeal to you, Imam Ayatullah, to pray sincerely for Iran for its peace, and instruct your followers to promote peace, law and order.

الله اکبر والحمد لله وصلی الله علی محمد

c.c. The Hon. Giscard d'Estaing
President of France.
His Imperial Majesty the Shah.

H.S. Jacobs, ThB.

Presenting Christ the King to the nations of the world

Evangelism
Christian Literature
Family Counselling
Evangelistic Crusades
Scripture Seminars
Bible Courses

کانادا، مرکز مبلغان مسیحی یعقوب ـ ۱۲ دسامبر ۱۹۷۸

حضرت آیت‌الله امام خمینی ـ پاریس، فرانسه

عالی‌جناب

به عنوان یک هم‌وطن وفادار به نظام شاهنشاهی باستانی ایران زمین و خدمتگزار حضرت مسیح (ع)، کشور عزیزمان ایران را در یک بحران ملی شدید و طغیان علیه دولت قانونمند ایران و سلطنت شاهنشاهی می‌بینم. تظاهرات مردم که توسط رهبران مذهبی تحریک شده‌اند یا شاید دیگر عناصر خرابکار آنان را تحریک نمودند، همگی زیر نظر و دستور شما انجام می‌شود که

منجر به انهدام گسترده اموال عمومی و مرگ صدها زن و مرد و کودک بـه عـلاوه محرومیـت مردم ایران از منبع درآمد نفتی خواهد شد.

واضح است که یکی از دلایل ستیز شما با شاه، رشـوه‌خـواری و فـساد دولـت، سـتم پلـیس مخفی ایران علیه زندانیان سیاسی یا مجرمین و قوانین اسـتبدادی شـاه اسـت. همـان‌طـور کـه می‌دانید شاه آشکارا اعتراف کرده است که برخی از این کاستی‌ها وجود دارد و یک کمیـسیون سلطنتی جهت اصلاح آن و رسیدگی به این نارضایتی‌ها تشکیل داده است. دولت خود را از این تحریفات و عیوب جدا خواهد نمود و ما اطمینان داریم این اصلاحات تحت سلطه دولـت نظـامی حاضر انجام خواهد گرفت. اما مردم و سخنرانان و مریـدان شـما بایـد بـه شـاه و دولـت، ایـن فرصت را بدهند تا اصلاحات با آرامش و نظم قانونی انجام گردد. به شما به عنـوان یـک رهبـر مذهبی می‌گویم در کجای کتاب مقدستان قرآن و [تعالیم] پیامبرتان، محمد، شورش علیه دولـت قانونمند و رسمی تجویز شده است؟

پیامبر شما و سرور ما حضرت عیسی علنا اظهار داشته‌اند: آرامش، بخشش و عبـادت بـرای تمام مردم فضیلت است.

ما به کشورمان افتخار می‌کنیم و برای آرامش، موفقیت و امنیت مسیحیان و مـسلمانان دعـا می‌کنیم. من از شما تقاضا می‌کنم که خالصانه برای آرامش ایران دعا کنید و به پیروانتان رواج صلح و نظم و قانون را بیاموزید.

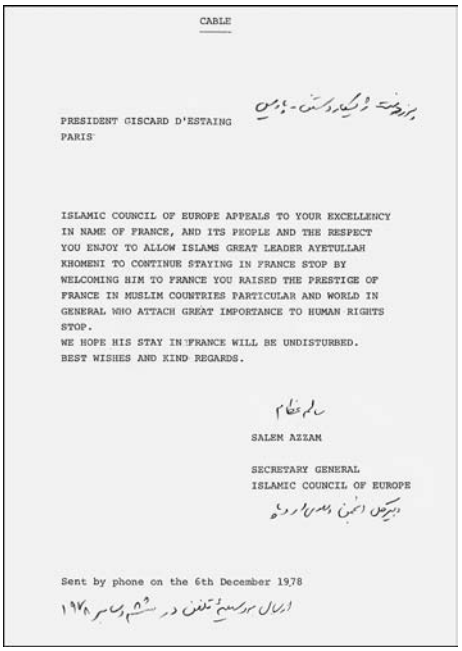

CABLE

PRESIDENT GISCARD D'ESTAING
PARIS

ISLAMIC COUNCIL OF EUROPE APPEALS TO YOUR EXCELLENCY IN NAME OF FRANCE, AND ITS PEOPLE AND THE RESPECT YOU ENJOY TO ALLOW ISLAMS GREAT LEADER AYETULLAH KHOMENI TO CONTINUE STAYING IN FRANCE STOP BY WELCOMING HIM TO FRANCE YOU RAISED THE PRESTIGE OF FRANCE IN MUSLIM COUNTRIES PARTICULAR AND WORLD IN GENERAL WHO ATTACH GREAT IMPORTANCE TO HUMAN RIGHTS STOP.
WE HOPE HIS STAY IN FRANCE WILL BE UNDISTURBED.
BEST WISHES AND KIND REGARDS.

SALEM AZZAM

SECRETARY GENERAL
ISLAMIC COUNCIL OF EUROPE

Sent by phone on the 6th December 1978

پریزیدنت ژیسکار دستن، پاریس

انجمن اسلامی اروپا تحت لوای فرانسه از جناب عالی تقاضا دارد اقامت آیت‌الله خمینی، رهبر بزرگ مسلمانان را در فرانسه تمدید نمایید. با پذیرش ایشان در آن کشور اعتبار فرانسه نزد کشورهای اسلامی به طور خاص و تمام دنیا به طور عام بالا خواهد رفت چرا که وی تأثیر مهمی بر عقاید عمومی مردم (انسان‌ها)گذارده است.

سالم عظام
دبیر کل انجمن اسلامی اروپا
ششم دسامبر ۱۹۷۸

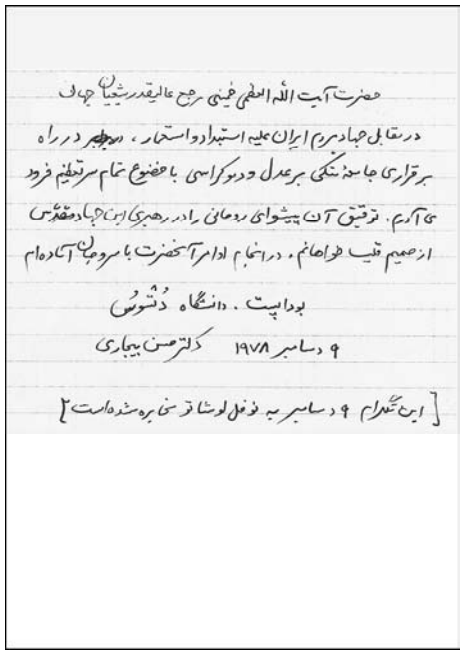
حضرت آیت الله العظمی خمینی مرجع عالیقدر شیعیان جهان
در مقابل جهاد مردم ایران علیه استبداد و استعمار، در راه
برقراری جامعه متکی بر عدل و دموکراسی با خضوع تمام سر تعظیم فرود
می آورم. توفیق آن پیشوای روحانی را در رهبری این جهاد مقدس
از صمیم قلب خواهانم. در انجام اوامر آنحضرت با سر و جان آماده ام
بوداپست. دانشگاه دُشوس
۹ دسامبر ۱۹۷۸ دکتر حسن بیجاری
[این تلگرام ۹ دسامبر به نوفل لوشاتو مخابره شده است]

حضرت آیت‌الله العظمی خمینی مرجع عالیقدر شیعیان جهان در مقابل جهاد مردم ایران علیه استبداد و استعمار، در راه برقرار جامعه متکی بر عدل و دموکراسی با خضوع تمام سرتعظیم فرود می‌آورم. توفیق آن پیشوای روحانی را در رهبری این جهاد مقدس از صمیم قلب‌خواهانم. در انجام اوامر آن حضرت با سرو جان آماده‌ام.

بوداپست، دانشگاه دستوس
۹ دسامبر ۱۹۷۸، دکتر حسن بیجاری
[این تلگرام ۹ دسامبر به نوفل لوشاتو مخابره شده است]

میشل فوکو و تحیر فلسفی ـ جامعه شناختی در تبیین انقلاب اسلامی

احسان شاکری[1]

می‌گویند غربی‌ها عادت دارند که موضوعات مشخص در حوزه اندیشه و فکر را علی‌رغم تفاوت‌های ماهوی جهان‌بینی‌ها و ایدئولوژی‌ها و بسترهای سیاسی و اجتماعی اندیشه‌ها، با پاسخ‌های کلیشه‌ای مشابه تحلیل کنند و اسم این تحلیل را نیز تحلیل علمی بگذارند. میشل فوکو در تحلیل رهیافت‌های انقلابی می‌گوید: ما در صورتی یک انقلاب را به رسمیت می‌شناسیم که دو دینامیک را در آن مشاهده کنیم: یکی، دینامیک تضادهای درون جامعه یعنی دینامیک مبارزه طبقاتی یا دینامیک رویارویی‌های بزرگ اجتماعی و دیگری، دینامیک سیاسی یعنی حضور یک پیشگام، یعنی یک طبقه، حزب یا ایدئولوژی سیاسی و خلاصه نیروی پیشتازی که همه ملت را به دنبال خود می‌کشد. اما آنچه در ایران روی داد هیچ یک از این دو دینامیک را که برای ما نشانه‌ها و علامت‌های روشن پدیده‌های انقلابی‌اند، ندارد. جنبش انقلابی که فقدان جایگاه مبارزه طبقاتی و تضادهای درونی جامعه و یک پیشگام را (که

---

۱. کارشناس ارشد علوم سیاسی و مدرس دانشگاه.

قالب عمومی رهیافت‌های غربی در تحلیل انقلابات است) در آن مشخص کرد، از نظر ما چه می‌تواند باشد؟

تحیر متفکرینی چون میشل فوکو در شناخت و تبیین انقلاب اسلامی اگر چه بیانگر عظمت انقلاب در دگرگونی‌های دوران جدید است اما از جهت دیگر نارسایی قالب‌های نظری فلسفه سیاسی غرب را در تبیین انقلاب اسلامی نیز اثبات می‌کند. فوکو حتی اگر در تبیین و تحلیل بنیادهای نظری انقلاب اسلامی به رهیافت جدیدی نرسیده باشد، شجاعت و جسارت او در ساختارشکنی سیطره قالب‌های نظری حاکم بر جنبش‌های انقلابی در غرب، قابل تقدیر است و تحیر فلسفی ـ جامعه‌شناختی او را در فهم انقلاب اسلامی، باید تحیر مبتنی بر معرفت‌شناسی انتقادی این متفکر دانست.

از این زاویه، نقد و توصیف چنین دیدگاه‌هایی در شناخت ماهیت منحصر بفرد انقلاب اسلامی بی‌تأثیر نیست. اگر چه، تأیید یا تکذیب این‌گونه نظریات هیچ تأثیری در اصالت انقلاب اسلامی ندارد. انقلاب اسلامی با همه ارکانش نمایان‌گر اراده مطلق جمعی مردم ایران در نفی رژیم کهنه و پوسیده شاهنشاهی، طرد نظریه‌های سیاسی و اجتماعی غرب و پایه‌ریزی یک نظم جدید مبتنی بر باورها و ارزش‌های نهادینه شده جامعه است. نظمی که آرمان‌های خود را در اعتقادات اسلامی جستجو می‌کند.

مقاله حاضر که توسط یکی از دانش‌پژوهان اندیشه‌های سیاسی اسلام و ایران به دفتر فصلنامه واصل شده است تلاش می‌کند تحیر فلسفی ـ سیاسی این متفکر فرانسوی را در تبیین انقلاب اسلامی نشان دهد. به امید اهتمام هر چه بیشتر دانش‌پژوهان در تبیین این‌گونه نظریات.

***

◆ درآمد

انقلاب اسلامی (۱۳۵۷ش) ایران فی الواقع یکی از تحولات بسیار شگرف و بنیادی در تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران معاصر و حتی تحولات جهانی محسوب می‌شود. این انقلاب علاوه بر تأثیراتی که در ایران به جای گذاشت منشأ اثرات فراوانی در منطقه و حتی دنیا شد. ایرانی که دارای فرهنگ و تمدن عظیم باستانی می‌باشد، چه قبل از ورود اسلام و چه بعد از آن در عرصه‌های علمی، ادبی و فرهنگی در دنیا جزو طلایه‌داران فرهنگ و هنر بود، اما از بد

حادثه و بنا به دلایل مختلف از حدود چهار الی پنج سده قبل دچار انحطاط و رکود و سستی علمی و فرهنگی شد. علل و ریشه‌های این عقب‌ماندگی هرچه که بود، این پیامد ناگوار و سخت ویرانگر را به ایران و ایرانی دیکته کرد؛ یعنی عقب‌ماندن از قافله علمی، هنری، ادبی و فکری تمدن بشر، یعنی سهم نداشتن در عرصه‌های مختلف فکری و اندیشه‌ای در کارزار فکر و اندیشه بشری.

تفکر فلسفی به عنوان یکی از پایه‌های استوار و قابل اعتنای بشر و به تبع آن وجوه دیگر اندیشه و فکر در ایران بعد از زمان ملاصدرای شیرازی به این طرف رو به خاموشی می‌گراید، فلذا اسمی و رسمی از ایرانیان را نمی‌توان آن‌گونه که شایسته این ملت بافرهنگ است در دوره‌های اخیر جستجو نمود، تا اینکه انقلاب ۱۳۵۷ به وقوع پیوست. انقلابی که دگربار ایرانیان را از حاشیه به متن کشاند. واقعه‌ای که کانون توجه دنیا را به سمت خود جلب نمود. رخدادی که سبب شد فیلسوف صاحب‌نام معاصر، یعنی میشل فوکو، دست به قلم برده و بنویسد: «ایرانیان چه رویایی در سر دارند؟» انقلاب ایران بدون اینکه بخواهیم کلیشه‌ای و شعاری صحبت بکنیم، منشأ اثرات زیادی چه در عرصه عمل و چه نظر بود.

نهضت‌ها و حرکت‌های زیادی با الهام‌گیری از انقلاب ایران پا به عرصه وجود نهادند یا اینکه به حرکات خود سرعت بخشیدند. در عالم تئوری و نظرات سیاسی و انقلابی نیز شاهد تأثیرات انقلاب ایران بودیم. چه بسیار تئوری‌ها و پارادایم‌هایی که به واسطه حرکت مردمی ایران تولید و ایجاد شد و چه نظریاتی که با انقلاب ایران توان پاسخگویی و توجیه نداشتند. در میان این تئوری‌ها، به نظر می‌رسد نظریه میشل فوکو از جایگاه رفیع و منیعی برخوردار باشد. البته فوکو نظریه‌پرداز انقلاب نیست ولی چون شخص شاخص و قابل اعتنایی در عرصه اندیشه می‌باشد؛ فلذا نظرات وی در خور توجه و امعان نظر می‌باشد. از این رهگذر است که به نظرات فوکو و خصوصا نظر وی درباره انقلاب اشاره می‌کنیم.

◆ نگاهی اجمالی به اندیشه‌های فوکو

میشل فوکو (١٩٨٤ ـ ١٩٢٦) در پواتیه فرانسه زاده شد. در دانشگاه سوربون فلسفه خواند و لیسانس خود را در سال ١٩٤٨ اخذ کرد. فوکو بعد از اخذ درجه دکترا در سال ١٩٦٤ استاد فلسفه دانشگاه کلرمون در فرانسه شد. فوکو به سرعت در حوزه روشنفکری فرانسه شهرت یافت و دیری نگذشت که نفوذی جهانی پیدا کرد. وی چشم‌اندازهای نوینی در فلسفه، تاریخ، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی گشود.[1]

فوکو از آبشخورهای مهم فکری در زمان خود سیراب شد. اندیشمندان و بزرگانی چون مارتین هایدگر، فروید، مارکس و خصوصا فردریش نیچه، بیشترین نفوذ را در فوکو داشته‌اند. میشل فوکو در طول حیات علمی و فکری خود نظریات و مفاهیمی را وارد عرصه علوم اجتماعی نمود که گامی بس مهم در پیشبرد این علوم محسوب می‌شد. در مرحله اول، فوکو وظیفه جامعه‌شناس و فیلسوف را چون «دیرینه‌شناس و باستان‌شناس» می‌داند که از گرد و غبار روزگار لایه‌های بر هم انباشته را شناسایی می‌کند فوکو با نقد توالی و پیوستگی تاریخ معتقد است هر عصر و هر دوره گفتمان و صورت‌بندی دانایی خود را دارد که این صورت‌بندی تشکیل هویت و فضای معنایی خود را می‌دهد و غیر خود را به کناری می‌زند.

چه بسیار تئوری‌ها و پارادایم‌هایی که به واسطه حرکت مردمی ایران تولید و ایجاد شد و چه نظریاتی‌که با انقلاب ایران توان پاسخگویی و توجیه نداشتند. در میان این تئوری‌ها، به نظر می‌رسد نظریه میشل فوکو از جایگاه رفیع و منیعی برخوردار باشد.

از نظر فوکو شکل‌گیری اندیشه و دانش ناشی از صورت‌بندی دانایی یا اپیستمه‌ای است که

---

۱ میشل فوکو فراسوی ساخت‌گرایی و هرمنوتیک، هیوبرت دریفوس / پل رابینو، ترجمه حسین بشیریه، نشر نی، ص ١٤.

در هر عصر مسلط می‌باشد و خود را بر وجود دیگر دیکته می‌کند. از نظر فوکو سوژه یا محقق و به تعبیری هر اندیشمند و دانش‌ورزی در درون این گفتمان یا اپیستمه است که اندیشه‌هایش شکل می‌گیرد. به بیان دیگر اندیشه‌ها و شکل‌گیری سوژه ملهم از این فضا و صورت‌بندی می‌شود.

در مرحله دوم، فوکو از نظریه «دیرینه‌شناسی» به سمت نظریه «تبارشناسی» سیر می‌کند. در تبارشناسی است که فوکو از رابطه قدرت و دانش صحبت می‌کند. روابط قدرتی که سازنده سوژه و ابژه است. در این مرحله فوکو معتقد است قدرت و روابط قدرت در ساختن دانش و اندیشه و سوژه نقش اساسی ایفا می‌کند. به این صورت که نمی‌توان اندیشه و دانش خالص را بدون توجه به روابط قدرت در نظر گرفت.

با تبارشناسی است که فوکو حقیقت و معنای غایی را منکر می‌شود و معتقد است اراده سیاسی و قدرت که در حوزه قدرت سیاسی شکل می‌گیرد، تعیین کننده حقیقت و معنای اصلی خواهد بود. بحث قدرت یکی از مباحث مهم و محوری فوکو می‌باشد. و از آنجایی که در تحلیل انقلاب اسلامی از نظر وی، بحث قدرت و ویژگی‌های آن اهمیت دارد، فلذا کمی در خصوص این مفهوم تأمل می‌نماییم. از جمله ویژگی‌های پست‌مدرنیسم و اندیشمندان فرامدرن توجه به حاشیه‌هاست به جای توجه به مرکز. یعنی پست‌مدرن‌ها در انتقاد به مدرنیست‌ها، اعلام می‌دارند که مدرنیته یک سری مفاهیم را جزو مفاهیم مرکزی و محوری قرار داد و نتیجتا برخی مفاهیم را که اتفاقا بسیار کلیدی و اساسی نیز بودند مورد غفلت قرار داد. در این راستاست که پست‌مدرن‌ها از علم‌باوری، عقل‌گرایی، انسان‌محوری و دیگر مفاهیمی که مدرنیته به آنها اصالت می‌بخشید احتراز می‌کنند[1] و به مفاهیم فراموش شده پیرامونی یا حاشیه‌ای روی می‌آورند.

---

۱. برای مطالعه گسترده در خصوص ویژگی‌های پست مدرنیسم ر. ک: پست مدرنیسم و علوم اجتماعی، پانولین مری روسنانو، ترجمه محمدحسین کاظم‌زاده، نشر آتیه، تهران: ۱۳۸۰.

نوع نگاه پست‌مدرن‌ها به مفهوم قدرت نیز برگرفته از مبنای معرفتی و روشی آنها است. به طور نمونه میشل فوکو قدرت را منحصرا در اختیار یک شخص، گروه یا طبقه نمی‌داند که به طور عریان و به صورت یک‌طرفه آن را اعمال کند. یعنی قدرت از نظر فوکو در اختیار و انحصار فقط یک گروه مثلا هیأت حاکمه نمی‌باشد که این قدرت را بر اتباع خود اعمال کند. در این نوع از قدرت با یک حالت سخت‌افزاری و ملموس، محسوس و مشاهده کردنی روبه‌رو هستیم. یعنی کسی که این قدرت را می‌پذیرد احساس پذیرش را می‌تواند لمس کند.

از نظر فوکو «قدرت» این‌گونه نیست که در دست حاکمان و در ملک شخصی اینان باشد بلکه قدرت حالت رابطه‌ای و شبکه‌ای دارد که چون سیستم‌های عصبی در جامعه پخش می‌شود و در انحصار یک گروه یا شبکه خاص نیست. از نظر فوکو چنین قدرتی ماهیت نرم‌افزاری داشته و قابل مشاهده و محسوس نیست. قدرت از نظر فوکو لزوما با ابزارهای خشونت‌آمیز اعمال نمی‌شود بلکه یک سخنرانی، نوار کاست، کتاب، اندیشه و... نیز می‌توانند منابع قدرت باشند. توجه به این نوع قدرت در تحلیل انقلاب اسلامی، فوکو را بسیار مدد رساند. به نظر فوکو این چهره از قدرت که در تمام جامعه و تک‌تک افراد پخش می‌باشد، اگر به وحدتی برسد، قدرتی ایجاد خواهد نمود که هیچ نیرو و توانی و هیچ ارتش و سلاح و قدرت عریانی را یارای مقابله با آن نخواهد بود.

◆ فوکو و انقلاب ایران

میشل فوکو در هنگام وقوع انقلاب ایران دو بار در سال ۱۳۵۷[1] به ایران می‌آید. در این سفرها به شهرهای تهران، قم و آبادان عزیمت کرده و با مردم آن شهرها مصاحبه می‌کند که

۱. بار اول از ۲۵ شهریور تا ۲ مهر ۱۳۵۷ (۱٦ تا ۲٤ سپتامبر ۱۹۷۸) و بار دوم از ۱۸ تا ۲٤ آبان ۱۳۵۷ (۹ تا ۱۵ نوامبر ۱۹۷۸).

حاصل این مصاحبه‌ها و گفتگوها را طی مقالاتی برای روزنامه معتبر «کوریـه ره دلاسـرا»[۱] در ایتالیا ارسال می‌کند.[۲]

نظریات فوکـو در خـصوص انقـلاب ایـران جدای از تفکـر و اندیـشه او نیـست. بـه بیـان دیگـر اعتقـادات فوکـو در خـصوص انقـلاب ایران ناشی از باورها و فلسفه‌ای است کـه او بدان تعلق دارد. در بخش اندیـشه‌هـای فوکـو اشـاره شـد کـه ماهیـت قـدرت از نظـر او از ماهیت و تعریـف «قـدرت» بـه صـورت رایـج متفاوت است. ویژگی‌های بسیار مهمـی را در نگاه فوکو به انقـلاب ایـران شـاهدیم. وی بـه نکـات بـسیار جالـب و قابـل اعتنـایی اشـاره مـی‌نمایـد کـه درخـصوص هـر کـدام انـدک توضیحی ارائه می‌شود.

فوکو در جاهای مختلف و در مقـالات متعـددی بـه نقـش تـاریخی امـام حـسین(ع) و قیـام ایـشان در برابـر فساد و ظلم و نیـز ایـام و مراسـمات مذهبی چون محرم، عاشورا و... اشاره می‌کند و معتقد است این مفاهیم بـه مثابه قدرت نرم‌افـزاری هـستند کـه توان مقابله با قـدرت‌هـای عریـان و خشن را دارا می‌باشد.

الف. رویکرد فرهنگی

فوکو از منظر فرهنگی، انقلاب ایران را تحلیل می‌کند. اندیشمندان مختلـف و صـاحب‌نـامی از مناظر متفاوت به پدیده انقلاب نگاه کرده‌اند. گروهی عامل وقـوع انقـلاب را اقتـصادی، گروهـی سیاسی، گروهی روان‌شناسانه (فردی و جمعی) و... دیده‌اند ولی فوکو به عامـل فرهنـگ امعـان نظر دارد. او از فرهنگ اسلامی و شیعی به عنوان یک پتانسیل قوی سخن بـه میـان مـی‌آورد و معتقد است مردم ایران با مذهب شیعی و اسلامی خود قدرت و نیرویی تولیـد مـی‌کننـد کـه بـه

۱. Corriere della sera.

۲. این مقالات در کتابچه‌ای تحت عنوان «ایرانی‌ها چه رویایی در سر دارند» توسط انتشارات هرمس ترجمه و منتشر شده است.

واسطه این نیرو رژیم تا دندان‌مسلح پهلوی وادار به تسلیم می‌شود. فوکو در مقاله‌ای تحت عنوان «دین بر ضد شاه» می‌نویسد:

هویت واقعی خود را کجا باید سراغ گرفت ؟ جز در این اسلامی که قرن‌ها پیش زندگی روزانه، پیوندهای خانوادگی و روابط اجتماعی را با مراقبت تمام سامان داده است ؟ اسلام این بخت را به سبب خشکی و بی‌تحرکی خود به دست نیاورده است.[۱]

فوکو به درستی اشاره می‌کند که هویت ایرانیان آمیخته با دین و مذهب است. ولی دین راکد، بی‌تفاوت و خشک و بی‌روح توان انقلابی شدن و به عبارتی «گریزگاه شدن مردم» را ندارد.

گفتیم از نظر فوکو قدرت رابطه‌ای است و به صورت رشته‌ها و تارهایی در هم‌پیچیده در اجتماع پراکنده است و در انحصار یک گروه و طبقه خاص نیست. فوکو با این بینش معتقد است که اسلام شیعی نیز در ذات خود، این قدرت و نیرو را دارد و در زمان مقتضی می‌تواند قدرت را جمع‌آوری کرده و علیه حکومتی یا رژیمی به کار گیرد. در قسمتی از همین مقاله می‌خوانیم:

در برابر قدرت‌های مستقر، تشیع پیروان خود را به نوعی بی‌قراری مدام مسلح می‌کند و در ایشان شوری می‌دمد که هم سیاسی است و هم دینی... این مذهب تنها زبان ساده‌ای برای بیان آرزوهایی که الفاظ دیگری پیدا نکرده‌اند، نیست. بلکه چیزی است که درگذشته هم بارها بوده: شکلی است که مبارزه سیاسی، همین که لایه‌های مردمی را بسیج کند، به خود می‌گیرد و از هزاران ناخرسندی، نفرت، بی‌نوایی و سرخوردگی یک نیرو پدید می‌آورد.[۲]

دین به عنوان یکی از عناصر تشکیل دهنده فرهنگ، به زعم فوکو نقش اساسی را در آگاهی

---

۱. ایرانی‌ها چه رویایی در سر دارند؟ میشل فوکو، ترجمه حسین معصومی همدانی، نشر هرمس، تهران: ۱۳۷۷. ص۲۷.

۲. همان، ص ۳۰ ـ ۳۲.

ملی ایرانیان ایفا می‌کند.[۱]

فوکو در جاهای مختلف و در مقالات متعددی به نقش تاریخی امام حسین (ع) و قیام ایشان در برابر فساد و ظلم و نیز ایام و مراسمات مذهبی چون محرم، عاشورا و... اشاره می‌کند و معتقد است این مفاهیم به مثابه قدرت نرم‌افزاری هستند که توان مقابله با قدرت‌های عریان و خشن را دارا می‌باشد. در یک نگاه کلی، از نظر فوکو دین چون ملجأ و پناهگاه و گریزگاهی بود که مردم ایران بدان واسطه خواهان تغییر و برکناری شاه و رژیم وی بودند و این دین مفهومی بود که تمام خواست‌ها و نیازهای مردم را از هر قشر و طبقه‌ای تأمین می‌کرد. فوکو، تمسک مردم ایران را به مذهب و دین نه به خاطر ارتجاعی و کهنه‌خواهی آنان و بازگشت به تعصب‌های دینی، بلکه آن را «واژگان، آئین و نمایش بی‌زمان می‌داند که می‌توان در درون آن نمایش تاریخی ملتی را جا داد که هستی‌شان را در مقابل هستی پادشاهشان قرار می‌دهند.»[۲] مذهب نمادی بود که ایرانیان مؤمن، مذهبی و نیز غیرمذهبی و لائیک یا بی‌تفاوت هستی و وجود ملی و تاریخی خود را در آن می‌دیدند.

ب. مفهوم قدرت در انقلاب ایران

گفتیم که برای فوکو قدرت معنای خاص خود را دارد. وی با این فهم از قدرت و ماهیت آن از تعاریف کلاسیک و سنتی قدرت خود را رها می‌سازد. برای فوکو چهره نرم‌افزاری و پراکنده قدرت در بین آحاد مردم که به صورت رابطه‌ای و شبکه گسترده و پراکنده شده‌اند، بسیار حائز اهمیت است. در انقلاب ایران نیز فوکو به ظهور این چهره

فوکو از امام با تعبیر «قدیس پیری که در پاریس است»، یاد می‌کند و معتقد است مردم ایران از هر قشری به او عشق می‌ورزند.

۱. همان، ص ۲۰.

۲. میشل فوکو، ایران: روح یک جوان بی‌روح، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاندیده، نشر نی، تهران: ۱۳۷۹، ص۵۶ ـ ۵۸.

نرم‌افزاری و در عین حال بسیار تأثیرگذار از قدرت اشاره می‌کند و معتقد است شاه قدرت‌های عادی و رسمی را حذف کرده بود، اما غافل از اینکه قدرت شبکه‌ای و پراکنده با این اقدام تقویت شده بود. فوکو صف‌آرایی دو تعریف و دو چهره از قدرت را به خوبی به نمایش می‌کشد. آنجا که شاه و ارتش را نماد قدرت عریان و خشونت محض می‌داند و در مقابل اراده عمومی مردم و قدرت تجمیع شده آنان را جنبه نرم‌افزاری قدرت می‌داند:

> **آنچه در ایران مرا شگفت‌زده کرده است این است که مبارزه‌ای میان عناصر متفاوت وجود ندارد. آنچه به همه اینها زیبایی و در عین حال اهمیت می‌بخشد این است که فقط یک رویارویی وجود دارد: رویارویی میان تمام مردم و قدرتی که با سلاح‌ها و پلیسش مردم را تهدید می‌کند. لازم نیست خیلی دور برویم، این نکته را می‌توان بی‌درنگ یافت؛ در یکسو کل اراده مردم و در سوی دیگر مسلسل‌ها.**[1]

فوکو معتقد است قدرت واقعی و اساسی را باید در همین جنبه نرم‌افزاری جستجو کرد و به راستی این چهره در ایران عیان شد. از نظر وی تفاوت انقلاب ایران با دیگر انقلاب‌ها در همین نکته است که یک طرف دعوا رژیمی تا دندان‌مسلح می‌باشد و طرف دیگر فاقد قدرت عریان، در

۱. همان.

عین حال دارای قدرت پنهان و نامرئی. فوکو یک مقاله از نوشته‌های خود را با عنوان «شورش با دست خالی» اختصاص به این مهم می‌دهد. از نظر فوکو حرکت مردمی ایران مایه تشویش و تعجب همگان می‌باشد، چرا که رویدادهای ایران در واقع «نه چیزی است که در چین یافت می‌شود، نه در ویتنام و نه در کوبا: یعنی موج عظیمی است بدون ابزار نظامی، بدون پیشگام، بدون حزب... نخستین پدیده متناقض‌نما و علت شتاب این رویدادها از این قرار است که ده ماه مردم با رژیمی که از مسلح‌ترین رژیم‌های جهان است و با پلیسی که از هولناک‌ترین پلیس‌های جهان است درافتاده‌اند، آن هم با دست خالی، بدون روی آوردن به مبارزه مسلحانه و با سرسختی و شجاعتی که ارتش را بر جای میخکوب کرده است.»[۱]

۱. ایرانی‌ها چه رویایی در سر دارند، همان، ص ۴۳، ٤٤.

فوکو به خوبی اشاره می‌نماید که فقط با ابزار و تجهیزات و ادوات نظامی نمی‌توان ارتش ساخت، نمی‌توان قدرت را صرفا در حضور و فراهم کردن این موارد دانست، بلکه باید به ایدئولوژی، اعتقاد و از این قبیل مسائل نیز اشاره نمود.

البته باید توجه کرد که فوکو متفکری مذهبی و دیندار نمی‌باشد ولی اهمیت این عوامل را منکر نیست:

ایران گویا پنجمین ارتش جهان را داشته باشد. از هر سه دلار درآمد کشور یک دلارش خرج این بازیچه‌های گران قیمت می‌شود. اما اصل قضیه این است: تنها با بودجه، با تجهیزات، با هواپیمای شکاری و با هاورکرافت، ارتش ساخته نمی‌شود. چه بسا وجود تجهیزات، جلوی ساخته شدن ارتش را بگیرد.[۱]

مشخص شد که از نظر فوکو انقلاب ایران تبلور و نماد ظهور قدرت نرم‌افزاری و پراکنده که در دست مالک و شخص و گروه خاص نمی‌باشد، در مقابل قدرت آشکار و ملموس رژیم تا دندان‌مسلح بود.

ج. ظهور اراده عمومی در انقلاب ایران

تا بدین جای گفتار حاضر، از اراده مردم، اراده عمومی و مفاهیمی از این قبیل صحبت شد، ولی به راستی اراده عمومی به چه معنا است؟ اساسا چه ضرورتی دارد که ما پیرامون آن بحث کنیم؟ یا اینکه اراده عمومی چه ربطی به انقلاب ایران دارد؟ پاسخ این پرسش‌ها را باید در عنایت و توجه فوکو به این مقوله مهم در انقلاب اسلامی یافت. فوکو معتقد است با ظهور حالت دو قطبی در جامعه ایران که یک قطب رژیم و عمالش بود و قطب دیگر همه مردم ایران، شاهد شکل‌گیری اراده عمومی در برکناری شاه و رژیم پهلوی می‌باشیم.

نفی رژیم در ایران پدیده‌ای است عظیم و اجتماعی، اما نه به این معنا که سردرگم و عاطفی باشد یا به خود چندان آگاهی نداشته باشد... پدیده متعارض‌نما این است که با این حال خواستی است جمعی و کاملا یگانه.... پزشک تهرانی و ملای شهرستانی، کارگر

۱. همان، ص ۱۱، ۱۲.

نفت و کارمند پست و دانشجوی چادری همه یک اعتراض و یک خواست دارند، در این خواست چیزی است که مایه تشویش خاطر است، یک چیز واحد و بسیار مشخص: شاه باید برود.[۱]

برای ایضاح مطلب و اینکه مقصود و توجه فوکو به مقوله «اراده عمومی» روشن شود، بحثی مختصر در خصوص ابعاد این موضوع ضروری به نظر می‌رسد. در خصوص مفهوم و معنای «اراده عمومی» در علم سیاست، حقوق و فلسفه و جامعه‌شناسی مباحث بسیار زیاد و پردامنه‌ای صورت پذیرفته است و شاید یکی از مفاهیم اجتماعی و سیاسی مهم همین اصطلاح باشد. به نظر می‌رسد نخستین بار این اصطلاح را ژان ژاک روسو فیلسوف نام‌آشنا و شهیر فرانسوی در قرن هجده بیان نمود. به نظر روسو «اراده عمومی را نمی‌توان از بیرون به صورت قانون درآورد، بلکه این اراده به صورت واقعیتی هنجاری و ایستاری اخلاقی است که در قلب‌های شهروندان وجود دارد.»[۲]

برای روسو جامعه و اجتماع اهمیت دارد و در قالب اجتماع و اراده عمومی است که انسان به محتوای اخلاقی خود می‌رسد. به تعبیری می‌توان اراده عمومی را با مفهوم «همبستگی» پیوند زد که این همبستگی بین افراد جامعه صورت می‌پذیرد. به نظر روسو «این همبستگی عبارت است از مشارکت مستمر و آزاد و خودبه‌خود و فزاینده در امری که به عنوان خیر حقیقی همه شریکان دانسته می‌شود.»[۳]

ژان ژاک روسو در کتاب معروف «قرارداد اجتماعی» خود که تأثیر فراوانی در مسائل فلسفه سیاسی و حقوق به جای گذاشت، بحث اراده عمومی را مطرح می‌نماید و معتقد است «اراده عمومی» را با اکثریت آرا و به اتفاق و اجماع همه نباید اشتباه گرفت. از نظر روسو «اراده

---

۱. همان، ص ٦٣، ٦٤.

۲. عبدالرحمن عالم، تاریخ فلسفه سیاسی غرب، ج ۲، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران: ۱۳۷۷. ص۳۵۳.

۳. و. ت جونز، خداوندان اندیشه سیاسی، ج دوم، ترجمه علی رامین، انتشارات علمی و فرهنگی تهران، ۱۳۷٦، چاپ دوم، ص ٤٦.

عمومی، فقط نفع مشترک عمومی را در نظر می‌گیرد... آنچه به اراده عمومیت می‌بخشد تعداد آرا نیست بلکه نفع مشترک است.»[۱]

چنان‌که ملاحظه می‌شود، اگر همه مردم یا اکثریت درخصوص بحثی نظر بدهند و یا رأی‌گیری شود، لزوما اراده عمومی را شکل نمی‌دهد، چرا که در پی اراده عمومی، مفهوم خیر، خرد و نفع مشترک نهفته است. میشل فوکو، در انقلاب ایران، ظهور این اراده عمومی را بیان می‌کند و معتقد است این مقوله فوق‌العاده مهم و قابل ارج است چرا که کمتر ملتی توفیق خواهند داشت تا اراده عمومی را به منصه ظهور برسانند. فوکو این مطلب را با بیان رسای خود چنین می‌آورد، که به رغم طولانی بودن سخن وی به دلیل اهمیت آن عینا نقل می‌نماییم:

یکی از چیزهای سرشت‌نمای این رویداد انقلابی این واقعیت است که این رویداد انقلابی اراده مطلقا جمعی را نمایان می‌کند، و کمتر مردمی در تاریخ چنین فرصت و اقبالی داشته‌اند. اراده جمعی اسطوره‌ای سیاسی است که حقوقدانان یا فیلسوفان تلاش می‌کنند به کمک آن نهادها و غیره را تحلیل یا توجیه کنند. اراده جمعی ابزاری است نظری: «اراده جمعی» را هرگز کسی ندیده است، و خود من فکر می‌کردم که اراده جمعی مثل خدا یا روح است و هرگز کسی نمی‌تواند با آن روبه‌رو شود. نمی‌دانم با من موافقید یا نه، اما ما در تهران و سراسر ایران با اراده جمعی و عمومی یک ملت روبه‌رو بودیم و خب باید به آن احترام بگذاریم، چون چنین چیزی همیشه روی نمی‌دهد.[۲]

اراده عمومی را می‌توان در اجماع مذهبی، غیرمذهبی، مرد، زن، فقیر، غنی و.... کلا در اقشار مختلف مردم دید که خیری مشترک و عمومی را می‌خواستند. یعنی از بین رفتن رژیم پهلوی که عین فساد، وابستگی به غرب، استبداد و بی‌هویتی بود و به درستی فوکو به همه این مسائل اشاره می‌نماید.

د. نقش رهبری در انقلاب اسلامی ایران

---

۱. قرارداد اجتماعی، ژان ژاک روسو، ترجمه مرتضی کلانتریان، نشر آگاه، تهران: ۱۳۸۰. ص۱۵۳.

۲. ایران: روح یک جهان بی‌روح، همان، ص ۵۷.

تفاوت نگاه فوکو با نگاه اکثر اندیشمندان غربی در این نکته نهفته است، که وی به مسأله رهبری و هدایت عملی انقلاب عنایت ویژه و مخصوص دارد. فوکو در کنار عوامل و علل مختلف وقوع انقلاب در ایران به عامل مهم رهبری و تأثیر بسزای امام خمینی (ره) اشاره می‌نماید. در خصوص اینکه افراد و یا به تعبیری سوژه انسان در تحولات اجتماعی و سیاسی و حتی در ساختن تاریخ به چه میزان و اندازه‌ای می‌تواند ایفای نقش بکند، مباحث عمیق و گسترده فلسفی، سیاسی و جامعه شناختی صورت پذیرفته است. به هر حال، فوکو نقش امام را پررنگ و پرتأثیر می‌داند. فوکو این مطلب را در مقاله «رهبر اسطوره‌ای شورش ایران» بیان می‌نماید.

فوکو از امام با تعبیر «قدیس پیری که در پاریس است»[۱] یاد می‌کند و معتقد است مردم ایران از هر قشری به او عشق می‌ورزند. فوکو می‌گوید:

شنیدن این حرف از دهان یک خلبان بوئینگ عجیب بود که از جانب همکارانش می‌گفت: گرانبهاترین ثروتی که ایران از قرن‌ها پیش تا کنون داشته در فرانسه پیش شماست خوب نگهداری‌اش کنید. لحن او آمرانه بود و از آن مؤثرتر حرف اعتصاب‌گران آبادان بود: ما چندان مذهبی نیستیم. به کسی اعتقاد نداریم. نه به یک حزب سیاسی و نه به یک شخص. به هیچ‌کس، به جز خمینی و فقط به او.[۲]

فوکو، معتقد است امام خمینی، به منزله رهبری کاریزما، با مردم ارتباط شخصی و عاطفی دارد:

شخصیت آیت‌الله خمینی پهلو به افسانه می‌زند. امروز هیچ رئیس دولتی و هیچ رهبر سیاسی، حتی به پشتیبانی همه رسانه‌های کشورش نمی‌تواند ادعا کند که مردمش با او پیوندی چنین شخصی و چنین نیرومند دارند.[۳]

---

۱. ایرانی‌ها چه رویایی در سر دارند، همان، ص ٥٦.

۲. همان، ص ٥٧، ٥٨.

۳. همان، ص ٦٤.

فوکو دلیل این همراهی و همگامی مردم با امام را در سه چیز خلاصه می‌کند:

۱. خمینی اینجا نیست، پانزده سال است که او در تبعید است.

۲. خمینی چیزی نمی‌گوید، چیزی جز نه ـ نه به شاه، به رژیم، به وابستگی.

۳. خمینی آدم سیاسی نیست، حزبی به نام خمینی و دولتی به نام خمینی وجود نخواهد داشت.[۱]

به طور خلاصه می‌توان دریافت که رهبری امام خمینی در کنار سایر عوامل از جمله دلایل مهم پیروزی انقلاب به شمار می‌رود.

هـ. انقلاب ایران و معنویت در عرصه سیاست

شاید مهم‌ترین بحث فوکو و عصاره مباحث وی را در تأثیر انقلاب بر سیاست روزگار دانست. فوکو معتقد است ایرانیان با انقلاب خود خواستار بازگرداندن معنویت به عرصه سیاست می‌باشند. گفتیم فوکو در کنار بزرگانی چون نیچه، هایدگر، دریدا، لاکان و... در زمره اندیشمندان و نظریه‌پردازانی قرار می‌گیرد که تفکرات پست‌مدرن مرهون آرای ایشان است. اگر جریان پست‌مدرن را جریانی بدانیم که علیه آموزه‌های مدرنیته و دوران مدرن شورید، یکی از این آموزه‌ها افراط در توجه به عقل، علم، سوژه خودآگاه، خودبنیاد و... بود، فلذا دور از انتظار نیست که فوکو به معنویت گم شده در عرصه سیاست که محصول دوران مدرنیته بود، نگاهی «نوستالژیک» داشته باشد.

فوکو معتقد است ایرانیان با انقلاب خود خواستار بازگرداندن معنویت به عرصه سیاست می‌باشند.

علاوه بر تأثیراتی که دین و مذهب شیعه و ایام محرم و عزاداری در گرایش‌های معنوی ایجاد می‌کند، از نظر فوکو خواست و اراده مردم نیز بسیار مهم بود. خواست مردم از نظر فوکو «حکومت اسلامی» است، اما معنای حکومت اسلامی محدود به حکومت مذهبیون

۱. همان، ص ٦٤.

نصر من الله و فتح قریب

نمی‌شود، بلکه منظور از این واژه آرمانی است که همه را با هر طیف و گروه و خواست و علایقی دور هم جمع می‌کند.

جنبشی را که ایرانیان به دنبال آنند به دنبال داخل کردن عنصری معنوی در زندگی سیاسی مردم است... من (فوکو) دوست ندارم که حکومت اسلامی را ایده یا حتی آرمان بنامم. اما به عنوان خواست سیاسی مرا تحت تأثیر قرار داده است... چون از این جهت کوششی است برای اینکه سیاست یک بعد معنوی پیدا کند.[۱]

فوکو ایجاد این روحیه معنوی و عرفانی را در ایرانیان حاصل عوامل متعددی می‌داند. فوکو در ادامه معتقد است معنویتی که ایرانیان آن را مطرح می‌نمایند. «جستجوی آن چیزی است که ما غربی‌ها امکان آن را پس از رنسانس و بحران بزرگ مسیحیت از دست داده‌ایم.»[۲]

این مطلب دقیقا حلقه مفقوده‌ای است که انسان با تحولات مدرنیته آن را از دست داد. یعنی توجه بیش از حد به علم، عقل و تجربه در عین حال کنار گذاردن محبت، عشق، معنویت و دین... . فوکو معتقد است بازگشت معنویت به عرصه سیاست توسط دین صورت می‌گیرد، ولی این دین نیز ویژگی‌های خاص خود را دارد و آن دین ارتجاعی و واپس‌گرا نیست: «اسلام در سال ۱۹۷۸ افیون مردم نبوده است، دقیقتا روح یک جهان بی‌روح بوده است.»[۳]

مذهب و معنویتی که ایرانیان خواهان آنند:

بیش از آنکه از عالم بالا سخن بگوید به دگرگونی این دنیا می‌اندیشد.[٤]

یعنی دینی که به واقعیت‌های روز و زمانه واقف است و به تعبیر دیگر دین روزآمد و کارآمد. میشل فوکو، در ادامه مباحثش به این نکته متفطن می‌شود که ایرانیان و انقلابشان به مثابه روح، مغز و گوهر جهانی است که بی‌روح و بی‌مغز و گوهر شده است. فوکو ادامه

---

۱. همان، ص ٤۱.

۲. همان، ص ٤۲.

۳. ایران، روح یک جهان بی‌روح، همان، ص ٦۱.

٤. ایرانی‌ها چه رویایی در سر دارند، همان، ص ٦٥.

می‌دهد که در بازگشت از ایران همه از او سؤال می‌کردند، آیا وقایع ایران را می‌تواند انقلاب بنامد؟ که فوکو ادامه می‌دهد:

انقلاب نیست، یعنی نوعی از جا برخاستن و برپا ایستادن نیست، بلکه قیام انسان‌های دست خالی است که می‌خواهند باری را که پشت همه ما، و بویژه پشت ایشان، بر پشت کارگران نفت، این کشاورزان مرزهای میان امپراطوری‌ها، سنگینی می‌کند از میان بردارند یعنی بار نظم جهانی را. شاید این نخستین قیام بزرگ بر ضد نظام‌های جهانی باشد، مدرن‌ترین و دیوانه‌وارترین صورت شورش.[۱]

با این عبارت است که فوکو قانع می‌شود انقلاب ایران مفاهیمی بنیادین و جهانی را مطرح می‌کند. انقلاب ایران یک تنه نظم جهانی مستقر را به چالش می‌کشد و پیام خود را با زبانی رسا اعلام می‌دارد.

◆ جمع‌بندی

در یک نگاه کلی و اجمالی، می‌توان نکات بدیع و موشکافانه‌ای را در خصوص انقلاب اسلامی ایران از زبان میشل فوکو یافت. نکاتی که از آبشخورهای مهم و اندیشه‌ای سیراب می‌شود.

این نکات را در پنج محور به طور خلاصه ذکر نمودیم. اما خواننده بایستی متوجه این نکته باشد که سخنان و نظرات فوکو نیز حرف اول و آخر نیست بلکه می‌توان در برخی از مطالب گفته شده توسط وی تأمل نمود. ضمن اینکه بعد از اعدام انقلابی تعدادی از مهره‌های رژیم، به زعم عده‌ای، فوکو از نظر مثبت و اولیه خود به انقلاب اسلامی روی برتافت، که البته رد یا اثبات این مطلب مقالی و گفتاری دیگر می‌طلبد. آنچه در آخر گفتنی است، اینکه انقلاب ایران به هر حال نقطه‌ای روشن در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران معاصر است که توجه بسیاری را به خود مشغول داشته است. آنچه باید برای نسل انقلابی ایران مهم باشد توجه به فرآیند

۱. همان، ص ٦٥.

شکل‌گیری این انقلاب عظیم اجتماعی و نظریه‌سازی این فرآیند در درجه اول و سپس توجه به مراحل بعدی، خصوصا آسیب‌شناسی انقلاب است تا از این رهگذر آسیب‌ها، آفات و موانع فراروی این انقلاب که می‌تواند جریان اصل انقلاب را منحرف کند بازشناسی و از این آفات جلوگیری گردد.

افول تمثال پادشاهی در ایران

انقلاب اسلامی در چشم‌انداز نشریات خارجی

گروه پژوهش بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر

هر چه از زمان وقوع انقلاب اسلامی دور می‌شویم تبیین آن پیچیدگی‌های بیشتری پیدا می‌کند، زیرا در بررسی انقلاب، در نقطه‌ای باز ایستاده‌ایم که انقلاب به بخش قابل توجهی از نیات و مقاصد و اهدافش رسیده و نظام اجتماعی نوینی به بار آورده است. اما این سؤال همیشه مطرح است که سرشت نظام جدید چه تفاوت‌هایی با نظام گذشته دارد؟ همانندی و تفاوت نظام پیشین و نظام جدید در کجاست؟ در واژگونی گسترده نظام پیشین چه چیزی از دست رفت و چه چیزی به دست آمد؟ آیا آرمان‌های رهبران انقلاب اسلامی و مردم در دوران واژگونی نظام پیشین، تحقق پیدا کرده است؟

اینها سؤال‌هایی است که پاسخ به آنها نیاز به بازکاوی آرمان‌های انقلاب اسلامی دارد. اما بازکاوی آرمان‌هایی که در حدود دو دهه گذشته پیوسته بر زبان مردم جاری بود، در این زمان چگونه امکان‌پذیر است؟ این واقعیت را نمی‌توان بیهوده انکار کرد که در بازکاوی آرمان‌های گذشته احساسات امروزین ما بی‌تأثیر نیست. کدام ایرانی مسلمان است که بتواند درباره کشورش، آرمان‌های خود و جامعه‌اش و از همه مهم‌تر عصری که در آن زندگی می‌کند، با بی‌طرفی محض بیندیشد و بنویسد؟ از همین روی باید اعتراف

کرد که در هنگام بررسی جنبه‌های گوناگون نظام اجتماعی پیشین و آرمان‌های دوران انقلاب هرگز از تأثیر ایران امروز برکنار نیستیم و نخواهیم بود.

اکنون در میان موافقان و مخالفان انقلاب اسلامی کسانی هستند که افکار، اندیشه‌ها، آرمان‌ها، بینش‌ها و گرایش‌های آنها نسبت به دوران انقلاب به کلی دگرگون گشته است. کسانی بودند که در گذشته شور انقلابی آنها به گونه‌ای بود که هیچ‌گاه کمترین تعللی را در تفسیر اسلامی آرمان‌های انقلاب بر نمی‌تابیدند، ولی امروز دیگر از آن شور و هیجان خبری نیست. از آن طرف هستند کسانی که شاید در آن دوران چشم‌انداز مثبتی نسبت به دگرگونی‌های ایران نداشتند ولی هنگامی که با دگرگونی‌های چشمگیر عمر نسبتا کوتاه جمهوری اسلامی روبه‌رو شدند نسبت به آن با انصاف بیشتر و داوری‌های عقلایی‌تر برخورد می‌کنند.

یکی از راه‌های بازکاوی آرمان‌های انقلاب اسلامی بازخوانی نوشته‌های آن دوران است. نوشته‌های این دوران به هر دلیل از احساسات امروزین خالی است و با اصالت بیشتری به دگرگونی‌های انقلاب اسلامی نظر دارد؛ دگرگونی‌هایی که نمایانگر اراده مطلق جمعی مردم ایران در نفی رژیم کهنه و پوسیده مشروطه سلطنتی، طرد نظریه‌های سیاسی و اجتماعی غرب و پایه‌ریزی نظام جدیدی مبتنی بر باورها و ارزش‌های نهادینه شده جامعه بود، نظامی که آرمان‌های خود را در اعتقادات اسلامی جستجو می‌کرد.

اگر ادعا کنیم که انقلاب اسلامی از جنبه نظری موجب تحقق حقیقت اجتماعی دین در ایران گردید، ممکن است عده‌ای ما را متهم کنند که در تبیین انقلاب به تاریخ‌نگاری ایدئولوژیک گرفتار شده‌ایم. این اتهام در ایران معمولا از ناحیه کسانی وارد می‌شود که عموما نگاه آنها به دگرگونی‌های اجتماعی تحت تأثیر قرائت‌های رسمی تفکر اروپایی و جوامع مسیحی است. مسیحیان در ظاهر سال‌هاست که دین را از ساحت زندگی اجتماعی خود خارج کرده‌اند و دین کارکرد اجتماعی خود را در غرب از دست داده است. اگر چه این اعتقاد صرفا در حوزه نظر می‌تواند به عنوان یکی از دیدگاه‌ها مورد تحلیل قرار گیرد اما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم متونی که زبان و ادبیات آنها زبان و ادبیات تفکر غربی است به این حقیقت اعتراف کنند که انقلاب اسلامی بار دیگر نگاه دینی به حوزه تحولات اجتماعی را در جهان زنده کرد.

با این همه، هیچ دلیل عقلی در دست نداریم که بپذیریم، نپرداختن چنین زبان و ادبیاتی در انقلاب اسلامی به منزله نفی اسلامی و دینی بودن انقلاب است. اگر چه ممکن است عده‌ای از چشم‌انداز همان زبان و ادبیات غربی تصور کنند که مسأله اساسی انقلاب عظیم مردم ایران در نفی نظام شاهنشاهی،

مسأله تجدد و ترقی بود. اما می‌توان گفت که در انقلاب اسلامی قبل از آنکه مسأله تجدد و ترقی به تعبیر غربی آن مطرح باشد آرایش شکلی و محتوایی آن مهم‌تر بود. مثلا در درک مفهوم تجدد بخش اعظمی از متفکران که تحت نفوذ زبان و ادبیات غربی هستند، معتقد بودند که ما باید تقلید کنیم و اصولا راهی جز تقلید برای ما وجود ندارد. به عبارت دیگر در باب مسأله دگرگونی سهل الوصول‌ترین راه را تقلید می‌دیدند. امام خمینی و پیروان انقلاب اسلامی به کلی چنین نظریاتی را مخدوش می‌دانستند. امام هم از جنبه فکری و فلسفی، هم از جنبه دینی و هم از جنبه تجربه تاریخی بر چنین نظریاتی اشکالات جدی وارد می‌کنند.

یا ممکن است عده‌ای معتقد باشند که در انقلاب اسلامی دینمداری اصل شد و ملیت در حاشیه قرار گرفت. اما از آن طرف به آنها پاسخ داده می‌شود آنچه در انقلاب اسلامی ایران در حاشیه قرار گرفت ناسیونالیسم بود. ناسیونالیسم ایدئولوژی نژادگرایانه‌ای بود که در رژیم پیشین مقابل هویت و ملیت ایرانی قرار گرفت. دین در رژیم پیشین در مقابل این پدیده قرار گرفت و در انقلاب اسلامی، ملیت به مفهوم ناسیونالیسم پهلوی نفی شد. همان طوری که در انقلاب اسلامی، اسلام در مقابل غرب‌گرایی قرار گرفت نه دانش غربی، غرب‌گرایی همیشه دانش غربی را در ایران در حاشیه قرار داد و در حقیقت انقلاب اسلامی آمد که این سیطره را به هم ریزد.

اوریانا فالاچی در مصاحبه‌ای از امام سؤال می‌کند که آیا انقلاب اسلامی و حکومت اسلامی موجب سلطه فاشیسم در ایران نمی‌شود؟

امام مقتدرانه جواب می‌دهد:

فاشیسم در غرب نزد شما تحقق می‌یابد نه در بین مردمی با فرهنگ اسلامی[1]... ما از علم و تکنولوژی شما نمی‌ترسیم. ما از ایده‌ها و رسوم شما می‌ترسیم، این به این معنی است که ما از نظر سیاسی و اجتماعی از شما می‌ترسیم، ما می‌خواهیم که مملکت مال خودمان باشد.[2]

چرا امام می‌گوید ما از نظر سیاسی و اجتماعی از غرب می‌ترسیم؟ چون فاشیسم، کمونیسم، لیبرالیسم، تولید جنگ‌افزارهای کشتار جمعی، سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی و میکروبی، فساد اخلاقی و اجتماعی،

۱. اوریانا فالاچی، گفتگوها، گردآوری و ترجمه غلامرضا امامی، انتشارات برگ، تهران، ۱۳۷۶، ص۸.

۲. همان، ص۲۲.

نابودی محیط زیست و خلاصه بسیاری از مصائبی که امروزه بشر با آن درگیر است زائیده نظام سیاسی و اجتماعی غرب است. نظامی با فرهنگ اسلامی هیچ‌گاه سراغ این چیزها نمی‌رود.

این مقدمه از آن جهت گفته شد که متوجه باشیم بازکاوی آرمان‌های انقلاب اسلامی در چشم‌انداز احساسات امروزین ایران و جهان، اگر چه می‌تواند روشی در میان روش‌های دیگر باشد اما بازکاوی اصیلی نیست. بازکاوی اصیل را تا حدودی باید در آرمان‌های دوران نفی رژیم گذشته و تأسیس نظام جدید جستجو کرد.

یکی از شیوه‌های مطالعه حقانیت آرمان‌های اسلامی در حرکت بزرگ اجتماعی مردم ایران در سال‌های ۵۶ و ۵۷، رجوع به نوشته‌های این دوران است. از میان نوشته‌های این دوران انعکاس انقلاب اسلامی در مطبوعات خارجی جلوه دیگری از ماهیت اسلامی جنبش این دوران است.

غیر ایرانیان در سراسر جهان توجه بیشتری به انقلاب اسلامی ایران از خود نشان دادند و این هم یکی از عجایب انقلابات بزرگ است. همان‌طور که انقلاب فرانسه نیز چنین بود. در این دوران، جهان احساس می‌کرد نظام نوینی در آستانه ساخته شدن است و به همان میزان نیز امیدهای جدیدی در زمینه دگرگونی و اصلاحات در حال ظهور بود. اگر چه هنوز هیچ کس با قاطعیت نمی‌توانست ادعا کند که این دگرگونی‌ها و اصلاحات به کجا منجر می‌شود اما در نوشته‌های مطبوعات خارجی در این دوران غالبا تصور می‌شود که جنس انقلاب اسلامی از جنس دگرگونی‌های غربی نیست.

آیا پدیده انقلاب اسلامی تا بدین اندازه که معاصرانش معتقدند خارق العاده است؟ سرشت واقعی این انقلاب چه بود؟ پیامدهای پایدار این انقلاب شگفت‌انگیز و هراس‌آور برای غرب چه بود؟ این انقلاب چه چیزی را به چالش کشید، چه نظامی را نابود کرد و چه چیزی آفرید؟

هنوز عده‌ای اعتقاد دارند که پاسخ به این سؤال‌ها زود است، چون ما هنوز در چشم‌انداز شور سودایی کسانی هستیم که شاهد این رویداد بودند. آنها می‌خواهند دوستداران انقلاب اسلامی را با دور کردن از احساسات بنیانگذاران انقلاب و هدف‌های آن در معرض چالش استحاله قرار دهند. چون به زودی با از بین رفتن نسل انقلابی کار بررسی انقلاب اسلامی دشوار خواهد شد. چرا؟ چون می‌گویند زمانی که انقلاب‌های بزرگ موفق شوند، علت‌های آنها دیگر ناپدید خواهند شد و همین ناپدیدی علت‌ها انقلابات را فهم‌ناپذیر خواهد ساخت.

برای اینکه در معرض چالش چنین استحاله‌ای نباشیم می‌خواهیم بخشی از آرمان‌های انقلاب اسلامی را نه از زبان نسل انقلابی ایران، بلکه از زبان غربی‌هایی مرور کنیم که همیشه نسبت به دگرگونی‌های خارج از قرائت‌های رسمی غرب، عصبیت داشته‌اند.

مقاله‌هایی که در این بخش آورده شده انعکاس بسیار کوچکی از دریای عظیم نوشته‌هایی است که پیرامون انقلاب اسلامی بین سال‌های ۵۶ و ۵۷ در غرب نوشته شد. در گزینش این مقاله‌ها هیچ انگیزه خاصی را دنبال نمی‌کنیم. اینها مقاله‌هایی است که در آرشیو بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر گردآوری شده و به نوعی با تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی نسبت دارد.

برای نسل جوان، که فضای شور انقلابی و آرمان‌های ملت ایران را در این دوران از نزدیک حس نکرده‌اند، مطالعه این نوشته‌ها خالی از لطف نیست. همان‌طوری که برای نسل اول انقلاب اسلامی که خالق آن حماسه بزرگ هستند نیز بازخوانی آرمان‌های انقلاب اسلامی در چشم‌انداز مطبوعات خارجی یادآور همدلی و هماهنگی آن دوران است.

در اغلب نوشته‌ها، هر نشریه‌ای بر اساس سیاست‌ها، سطح اطلاعات و علائق و سلایق خود، انقلاب اسلامی را منعکس کرده است. اما یک چیز در همه این نوشته‌ها مشهود است و آن حماسه بزرگی است که ملت ایران در سایه آرمان‌های اسلامی خلق کردند. اگر دنیا در مقام تحلیل انقلاب اسلامی در زمینه‌ها، علل و عوامل انقلاب اختلافات عمیقی داشته باشد در یک چیز اتفاق دارد و آن اسلامی بودن این انقلاب است.

در اینجا شایسته است از خانم سمیه صائمی که زحمت ترجمه بخشی از این مقالات را به عهده گرفتند تقدیر و تشکر شود.

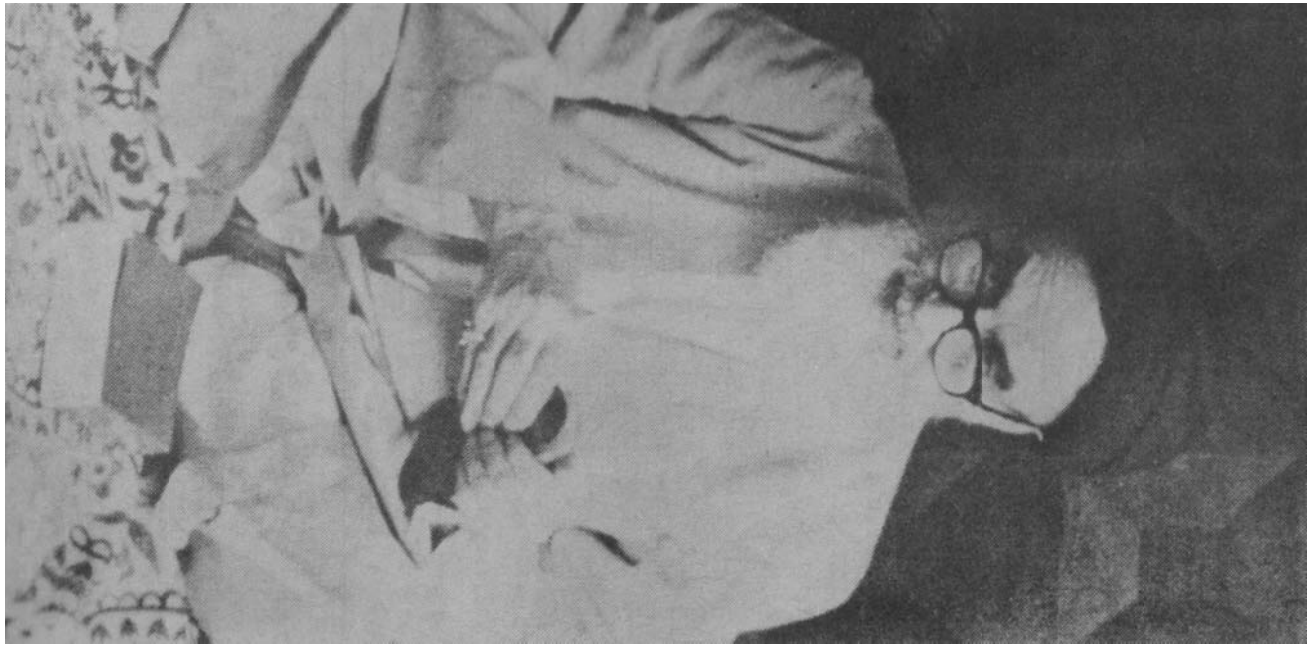

Los Angeles Times
Wednesday, Jan. 3, 1979 (front page)

500 Storm Hom
of Shah's Sister
in Beverly Hills

BY JERRY BELCHER
Times Staff Writer

A furious mob of at least 500 Ira
an students stormed the palatial B
erly Hills home of Princess Shuns
Iran Tuesday afternoon, shatter
several windows and setting at lea
dozen small fires on the ground
the estate before being driven b
by police and sheriff's deputies u
ret batons and tear gas.

At least 35 of the protesters w
injured during the wild 45-min
melee in the exclusive and expens
hillside residential neighborhood.

Beverly Hills police said two p
sons were arrested on suspicion of
son while the Sheriff's Departm
said it made five other arrests—
on suspicion of assault with a dea
weapon on a police officer and th
on charges of interfering with a po
officer.

Tuesday night, Los Angeles poli
confirmed that the Shah of Iran's a
ing mother, Taj Malek, was mov
out of the house under heavy sec
to an undisclosed location. Mea
while, the whereabouts of Prince
Shams, sister of the embattled sh
was unknown.

Whether either the monarch
mother or sister witnessed the atta
was not known, but a reliable sou
said both were inside the secluded
and heavily guarded house at t
time.

The queen mother, said to be in h
30s, came to Beverly Hills last we
to take refuge with Princess Shams
the posh mansion the younger wom
purchased four years ago for a re
ported $550,000.

Witnesses said at least two aut
mobiles were overturned and set al
by students.

One burned car, believed to be
U.S. State Department vehicle, w
inside the gate of the estate. The oth
er was on the street on Calle Vis
Drive.

Windows were smashed out of
Please Turn to Page 2, Col.

ACK—Rock-throwing mob of Iranian
-sters storms gates of Beverly Hills, man-
sion, top background. Police behind the gat
were driven back as mob surged onto ground
Times photo by Joe Kesser

۵۰۰ نفر به خانه خواهر شاه در بورلی هیلز یورش بردند

نویسنده: جری بیلچر
ترجمه: سمیه صائمی

اشاره **این مقاله در بعد از ظهر روز چهارشنبه سوم ژانویه ۱۹۷۹ جزو سرمقاله‌های روز لس‌آنجلس تایمز در امریکا بوده و نویسنده خشم دانشجویان ایرانی مقیم امریکا را نسبت به خاندان سلطنت پهلوی نشان می‌دهد. پلیس امریکا برای دفاع از پناهنده‌های سلطنت در بورلی هیلز و اعمال خشونت نسبت به تظاهرات‌کنندگان، ظاهرا تظاهرات آرام را تبدیل به یک تظاهرات خشونت‌آمیز می‌کند. این تظاهرات انعکاس بی‌سابقه‌ای در مطبوعات امریکایی داشته است به طوری که روزنامه‌های زیادی مقالات متعددی در مورد این حادثه نوشتند. رئوس مقالات چاپ شده درباره این حادثه در آرشیو بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر به شرح زیر است:**

۱. سوم ژانویه ۱۹۷۹ ــ گزارشی تحت عنوان «۵۰۰ نفر به خانه خواهر شاه در بورلی هیلز یورش می‌برند.»

۲. چهارم ژانویه ۱۹۷۹ ـ مقاله‌ای تحت عنوان «مقامات رسمی خواستار اخراج دانشجویان اغتشاش‌گر ایرانی شدند.»

۳. پنجم ژانویه ۱۹۷۹ ـ مقالاتی تحت عناوین «امریکا قول می‌دهد در مورد ایرانیان اغتشاش‌گر با شدت عمل رفتار کند.»، «مادر شاه در پالم اسپرینگز»، «ایرانیان در امریکا : بازی با ارقام»

۴. ششم ژانویه ۱۹۷۹ ـ مقاله‌ای تحت عنوان «جای امنی برای مادر شاه» و مقاله دیگری تحت عنوان «ایرانیان در امریکا : یک گروه در حال رشد»

۵. هشتم ژانویه ۱۹۷۹ ـ قسمت «نامه به تایمز» ۷ امریکایی در مورد تظاهرات دانشجویان اظهار نظر کرده‌اند.

ترجمه انبوه مردم خشمگین که قریب به ۵۰۰ دانشجوی ایرانی بودند بعد از ظهر سه‌شنبه به خانه مجلل شاهزاده شمس یورش بردند. تعدادی شیشه را شکستند و در آخر در چند نقطه آتش برپا کردند. خانه قبل از اینکه از بین برود توسط مأموران پلیس که از باتوم و گاز اشک‌آور استفاده می‌کردند، محاصره شد. نهایتا ۳۵ نفر از معترضین در مجاورت دامنه مسکونی و انحصاری طی ٤٥ دقیقه نبرد مجروح شدند. به گفته پلیس بورلی هیلز دو نفر با سوء ظن به یک پسر بچه دستگیر شدند، در حالی که اعضای نمایندگان رسمی دولت اذعان داشتند ٥ دستگیری دیگر نیز با سوء ظن به حمله با اسلحه مرگبار به یک افسر پلیس و به اتهام مداخله در کار پلیس صورت گرفته است. سه شب پلیس لس‌آنجلس تأکید کرد که مادر شاه، تاج الملک تحت محافظ بسیار شدید به مکانی نامعلوم

Los Angeles Times page 3, Part I wed. Jan. 3, 1979

500 Storm Home of Shah's Sister in Beverly Hills

Continued from First Page

least a half dozen sheriff's patrol cars.

The Beverly Hills fire department said the brush and shrubs set afire by the students on and near the estate were quickly extinguished.

As far as could be determined, the mansion itself was not damaged by flames, but reporters at the scene believed several windows in the house were knocked out by rocks, sticks and clubs hurled by students as their rallies changed.

Although some reporters at the scene said they thought they heard the sound of gunfire during the melee, several police sources said they had no reports of anyone being hit by gunshots.

Sheriff's Inspector Jim Clare said that "at least a couple of shots were fired" but he didn't know who fired them.

At one point, witnesses said, a woman deputy was dragged from her car by students, but was rescued a short time later by other deputies.

Some of the troublemakers on the grounds of the Calle Vista estate were set off by tear gas grenades hurled by police and State Department security officers trying to rescue the attack, according to Capt. Lee Troy of the Los Angeles Fire Department.

However, most of the estimated 35 fires were set by demonstrators, who used cardboard placards bearing anti-shah slogans as torches.

After the students were repulsed from the estate grounds at about 1:30 p.m., officers forced them back down Calle Vista to Schuyler Road, down Sunset Blvd., and finally herded them into a small park at Beverly Drive.

Deputies and other officers repeatedly threw tear gas canisters to keep the demonstrators moving.

At the park, the students were organized into small groups, then released one by one. Only two persons were arrested there.

In the park, a man who identified himself as Mehdi Mohsen, 25, a leader of the Iranian Students Assn. said young Iranians had come from all over the United States to protest the harboring of the shah's mother in Beverly Hills.

He claimed the demonstration would have been peaceful if police had not provoked the humans.

"It was the police who drove us," he said. He charged that police cars coming into the Calle Vista neighborhood interfered over several students.

Sheriff's Information Officer Chet Bairow said that sheriff's cars responding to the radio report of the woman deputy being dragged from her car did in fact knock down several students as they spent to help her. He said the patrol car had been surrounded by demonstrators and it was therefore necessary to "floor the accelerator" to get through the mob.

Bairow said the woman deputy was injured unharmed.

Reporters near the front gate of the mansion said demonstrators began throwing rocks and fist clubs in front of the mansion at about 1:30 p.m., when security men made the low walls of the estate at about 1 p.m.

Beverly Hills Fire Capt. Lee Troy said that although the demonstrations began peacefully some time ear-

Please Turn to Page 28, Col. 1

CONFRONTATION—Sheriff's deputies facing demonstrators, one of whom has injured at right.
Times photo by Joe Kennedy

بیرون از خانه شاهزاده شمس رفته‌اند. در ضمن محل اقامت فعلی شاهزاده شمس، خواهر شاه نیز نامعلوم است. اما به نقل از یک منبع موثق در حال حاضر آنها به تنهایی در یک خانه شدیدا حفاظت شده به سر می‌برند. مادر ملکه که گفته می‌شد در سن ۹۰ سالگی است هفته گذشته به بورلی هیلز آمد تا به همراه شاهزاده شمس پناهنده شود. گزارشات حاکی از آن است که ٤ سال پیش زن جوان‌تر (شاهزاده شمس) این کاخ مدرن را به بهای ۵۵۰/۰۰۰ دلار ابتیاع کرده است.

به گفته شهود دو اتومبیل توسط دانشجویان واژگون و به آتش کشیده شد. به نظر می‌رسد یکی از اتومبیل‌های سوخته از وسایل نقلیه اعضای دولتی است که داخل محوطه کاخ بوده و دیگری در خیابان کال ویز بوده است.

شیشه‌های بیرونی دست کم ٦ ماشین گشت مأموران پلیس شکسته شده بود. به گفته بخش اطفای حریق بورلی هیلز علفزارها و بوته‌های اطراف عمارت آتش گرفتند و شعله‌های کنار به

سرعت خاموش شد. تا آنجا که مشخص است (از قرار معلوم) عمارت در اثر آتش آسیب ندیده است. اما گزارشگران حاضر در محل حادثه اذعان داشتند که چندین پنجره خانه با چوب و سنگ و کلوخی که توسط دانشجویان متهم پرتاب شده بود از بین رفته است.

اگر چه برخی از این گزارشگران بیان داشتند که صدای تیراندازی را طی نبرد و ستیز شنیده‌اند اما چند منبع پلیس هر گونه تیراندازی که منجر به آسیب شده باشد را رد کردند. به گفته جیم کلین، حداکثر دو گلوله شلیک شده که وی از هویت شلیک‌کننده آن خبری نداد. از سوی دیگر شاهدان گفتند یک نماینده زن توسط دانشجویان از اتومبیل بیرون کشیده شد. اما چند لحظه بعد توسط دیگر طرفدارانش نجات یافت.

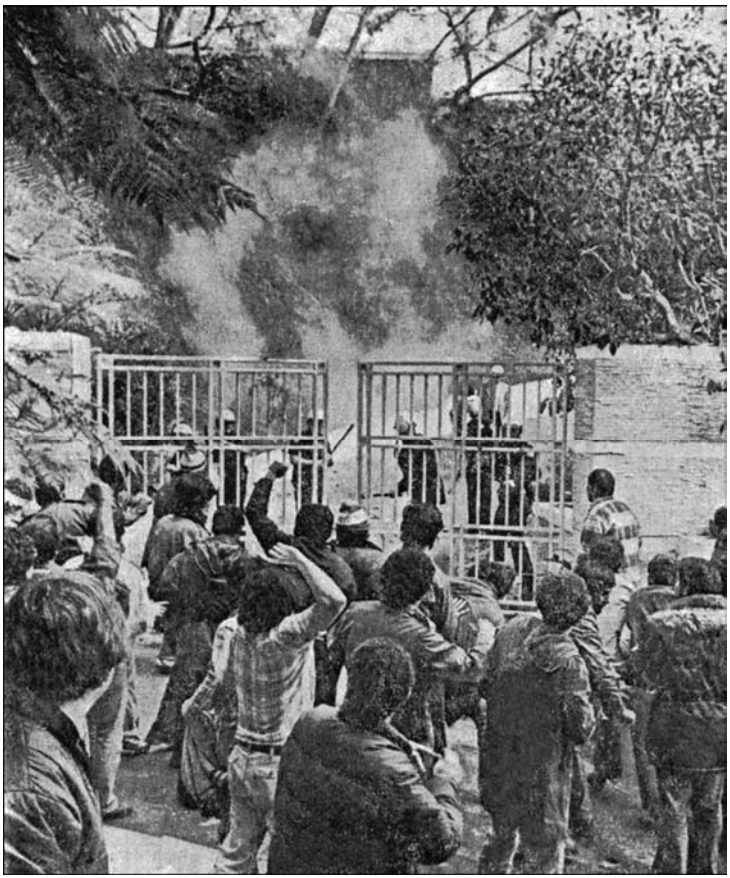

IMPACT INTERNATIONAL 10 23 NOVEMBER 1978

IRAN

Shah's last straw

IRAN TODAY is in the grip of self-propelling revolutionary situation. The Shah's response to this has been to clutch the last straw of military rule, but it is doubtful if that is going to save the monarchy. Shah or not, that is no more the question. The question is what political structure would or should replace in Pahlavi monarchy.

As far as the Iranian people are concerned they are saying it loud and clear that they want Iran to be an Islamic Republic. The demand has been so overwhelming that the country's opposition politicians, in the National Front and outside, many of whom can be described as nationalist, secular or leftist, dare not propose any solution without the sanction of the movement's dominating leader Ayatollah Khomeini. Yet this is not to say that the Iranian Islamic Republic is necessarily imminent.

The recent events have compelled both the western powers and the Russians to begin to have a second look at the indispensability of the Shah. They have not been shaken, however, in their deep-seated contempt and hostility against Islam as an economic and political order. The British foreign secretary Dr David Owen was quite frank to admit that in a recent TV interview. The other day The Times (1 November) dismissed Khomeini's objection to being labelled reactionary because such answers as he is willing to give about the "Islamic Republic" are not exactly liberal in the generally understood term of that word. It is fairly obvious that insofar as the will of the "arms-carrying" western powers and the Russians are concerned, the Iranian people are not going to be allowed the freedom to determine the economic, social and political structure of their country in accordance with their wishes.

Iranian students waving banners and shaking fists against military helicopters overflying to enforce martial law. The slogan on the banner reads: Iranian Millat wants Islamic State.

The number of ways in which this fear of the Islamic Republic may manifest itself is not too difficult to envisage, but only in grossly diabolical terms.

The Iranian situation has been developing at a frenetic pace, but if there has to be — as it ought to — an Iranian solution of the problem, then it must be arrived at urgently, by the Iranians themselves, helped if needed by Muslim powers friendly to Iran.

Instead of brooding over the situation and planning some belated and isolated moves to deflect, contain or appease, the Shah can yet seize the initiative by acceding to the popular win in one single bold decision. By 'sacrificing' the monarchy, which only a miracle can now save, he can become the founder of a new Iran in the proper sense of the word. There is little evidence though that he is capable of doing that.

The Iranian Muslims too need to take a realistic view of their struggle, particularly in the religio-political context of the present day international relations, otherwise regarded as secular and religious. Islamic Republic is not one long jump. They have already made many big and heroic strides, but there must be some way of stopping the attrition without stopping the march. The present attrition constitutes an open invitation for a variety of forces to try to intervene and frustrate the Iranian will. □

BANGLADESH

Familiar syndrome

BANGLADESH'S STRONGMAN Maj Gen Ziaur Rahman who had himself elected as president — ninth within seven years of the country's existence — and was looking comfortably seated in power hardly five months ago received a literal knocking about two weeks ago at the hands of Dacca university students. The president was rough-handled and pieces of stone were thrown at him.

The development must be seen as ominous not only for the shy and ambitious soldier but for the country itself. Bangladesh is a unique country in that it was catapulted into 'independence' not because its people really wanted it to be free and independent. The 'independence' of Bangladesh was made possible because it suited the designs of some others. Having created an unnatural entity, the designers game now was to put it on a self-liquidating course.

Maj Gen Ziaur Rahman who had managed to make for the top rung of the Bangladesh ladder through his own commando skills as well as Indo-US patronage seems now to be in real dilemma. While the US appears to have withdrawn its protection and put its stakes on other horses, Ziaur Rahman seems now to have run out of his familiar tricks, obliging some, ditching others and playing one against the other. He has taken turns to flirt with every political party or faction to split them into various factions, to float the idea of an Indonesian Golkar-type party, and to try to regroup the parties in his favour. This over-manoeuvre however proved counter-productive. The result is that none of the political groupings of the country, the leftists, the secularists, the pro-Indians, the Muslim nationalist and the Islamists are prepared either to place reliance on him or to give sufficient backing to his policies.

This has made president Ziaur Rahman politically rootless, and at policy level, a complete captive of his bureaucracy. An inefficient and dishonest servant is only too interested in having his master changed before the latter comes to realise what has been happening under his nose. Ironically Zia too happened to be a bureaucrat, albeit of the military type.

One can well see Bangladesh entering the by-now familiar syndrome of change by upheaval with consequent social and political destabilisation, though clearly that is no answer to its undoubtedly complex problems of identity and survival. Change of figurehead does not necessarily bring about a change of policy.

While the oncoming turmoil is in gestation, the question in Bangladesh today is not whether President Ziaur Rahman can survive long or not. The real question is What can Bangladesh do to stop this slide towards another spell of unrest and turmoil? □

آخرین حربه شاه

روزنامه ایمپکت اینترنشنال۲۳ـ۱۰ نوامبر ۱۹۷۸

ترجمه: سمیه صائمی

اشاره در این مقاله نویسنده ضمن انعکاس تظاهرات خودجوش مردم تهران در ماه‌های آذر و دی سال ۵۷ به این پرسش مهم پرداخته است که در صورت سقوط ساختار سیاسی رژیم مشروطه سلطنتی در ایران چه رژیمی جایگزین خواهد شد؟ آنچه در این مقاله جلب توجه می‌کند این است که انگیزه جمهوری اسلامی توسط تظاهرات‌کنندگان کاملا عیان است و این نشان می‌دهد بر خلاف ادعای کسانی که معتقدند شعار جمهوری اسلامی بعد از پیروزی انقلاب وارد شعارها شد، این شعار از همان ابتدای تظاهرات مردم ایران در سرلوحه آرمان‌های جنبش قرار داشت. نویسنده تأکید می‌کند که در پاسخ به جایگزینی ساختار سیاسی جدید به جای ساختار پوسیده نظام شاهنشاهی، ایرانیان به وضوح اعلام کرده‌اند که خواهان جمهوری اسلامی هستند.

از نکات جالب توجه دیگر در این مقاله این است که نویسنده تردید دارد که آیا امکان دارد با توجه به سلطه قرائت‌های رسمی لیبرال ـ دموکراسی و کمونیسم در جهان، امریکا و شوروی به ملت ایران اجازه دهند که ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشورشان را مطابق با آرمان‌هایشان (آرمان‌های مذهبی) تغییر دهند؟!

پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار جمهوری اسلامی در ایران و طرد ایدئولوژی‌های غربی توسط ملت ایران نشان داد که تحلیل‌گران غربی تا چه میزان در توهم اقتدار دولت‌های غربی در تعیین سرنوشت ملت‌ها غوطه‌ور بوده و اراده عمومی ملت‌ها را نادیده می‌گیرند.

ترجمه

امروز تهران شاهد تظاهرات خودجوش مردم بود. شاه در پاسخ به این تظاهرات قوانین حکومت نظامی را به کار بست. در اینکه او بتواند حکومت سلطنتی خود را حفظ کند تردید وجود دارد ـ بودن یا نبودنش ـ پرسش این است که کدام ساختار سیاسی باید جایگزین قدرت مطلقه پهلوی شود. **ایرانیان به وضوح اعلام کرده‌اند که خواهان جمهوری اسلامی هستند. درخواست مردم ایران آن قدر سرسختانه است که حتی سیاستمداران جناح مخالف در داخل و خارج کشور و بسیاری از آنها که آنان را ملی‌گرا یا چپ‌گرا می‌نامیدند جرأت پیشنهاد هیچ راه حلی را بدون در نظر گرفتن فتوای رهبر مذهبی ندارند.** با این وجود به نظر نمی‌رسد ظهور جمهوری اسلامی در ایران قریب الوقوع باشد. حوادث اخیر، قدرت‌های غربی و روسیه را وادار کرده است به ضرورت وجود شاه از چشم‌انداز دیگری بنگرند.

SUDAN

Camp David divides

PRESIDENT NIMEIRI's request for the Camp David accords seems to have thrown the Sudanese regime into a political crisis the proportions of which is not as yet clear. Two of the leaders of the former opposition, National Front, Sadiq al-Mahdi and Dr Hassan Turabi who had joined the regime as a result of political reconciliation earlier this year have authorized their resignation in protest against the official Sudanese view of the Camp David accords. According to one report, the country's vice-president, foreign minister, Mashaf Taliq al-Bashir who had played a considerable role in bringing about the reconciliation was also unhappy about the issue and requested to resign.

Another very important body to independently reject the accords were the foreign relations committee of the Sudanese Socialist Union and the Peoples Assembly and national defence committee of the Peoples Assembly which had been entrusted by President Nimeiri himself to study the agreements.

These developments have led President Nimeiri to explain that Sudan still adheres to the resolutions adopted by the Algiers and Baghdad Arab Summits in 1973-1974 respectively which recognized the Palestine Liberation Organisation as the sole representative of the Palestinian people. The ministry of foreign affairs also issued public assurance that Sudan would do its utmost to attain the objectives of Arab struggle and seek its own withdrawal from all occupied Arab lands including Jerusalem and restoration of legal rights of Palestinians to self determination and establishment of their state. However minister of state for foreign affairs Dr Francis Deng has underscored the need for an overall evaluation of the conflict since the emergence in 1948 and an effective international conference of Camp David accords to determine their positive aspects and abide by them as preliminary steps towards a just and durable peace.

MUSLIM INDIA

Memorandum on Aligarh riots

Mahabir Mohammad Yusuf president of Jamat-e-Islami of India has sent a memorandum to Prime Minister Desai saying that the bloodshed and Muslim riots in Aligarh were provoked by their in five months of deliberate attempts to create tension between the two communities and that the local authorities completely failed to take any action. The memorandum also lays on record fully shamed and premeditated and this has been confirmed by the local administration.

The memorandum said that while the brutal act of burning down houses along with the riots devoid took place in about 18 to 20 hours, the police arrived on the scene after three hours. The next day while the curfew was imposed, searches of a particular Muslim community were carried out in contradiction with the result that those people could not leave their city of residence and harbour.

The memorandum, prepared by a co-opted Press Committee consisting equal number of Muslims and Hindus, has demanded a judicial enquiry of the whole affair, punishment to the concern officials responsible for outbreak and/or duration of riots and adequate compensation for those who have suffered from the riots.

The civil liberties union of Aligarh has also expressed similar demands and added that Muslims be given proper representation in the police force.

The UP government subsequently suspended a retired civil servant Mr S. K. Yadav to enquire into the report within a period of six weeks.

● In the anti-Muslim riots in Sahu, last month, two Muslims were reported to have been killed and about 50 Muslim shops burnt or confiscated. The total loss is estimated at Rs.200 to 250,000 rupees.

Eviction in Rajasthan

A meeting of opposition parties in Rajasthan state on January has accused the government of forcible evicting Harijans and Harijans from the Bagdar district. The Janata Party, the Congress opposition, said that over 1,200 families have so far been evicted and their houses and properties have been allotted to Jagirdar people.

A former All India Muslim League MP, Yusuf, and others appeal to the President and Prime Minister to intervene in the matter and to take appropriate steps to stop the illegal evictions in Bagdar.

Drive in Assam

The government of Assam has started a large scale campaign of arresting and harassing local Muslims in the province under the pretext of detecting foreign nationals. On 10 November Muslim political leaders of the province held a public meeting at Nagaon to protest against the drive. In the meeting an action committee was formed with among others, Ali Chaudhury M.L.A., Janata Party Congress (I) and Badar M.L.A., Muslim League.

Problems in Tripura

Muslims of Tripura state have requested the restoration of waqf properties, graveyards etc. from their tribal Hindu occupiers as well as the re-opening of madrasas and Muslim schools closed down. The Muslim leaders have submitted a memorandum to the government, demanding an inquiry into the matter.

Resentment against picturising the prophets

India Muslims have expressed their anger against the production of a book portraying Prophet Adam, Eve, and Prophetess Hawa, Noah, Abraham, Moses, Abdul Qadir Jilani, a Sufi of repute. The Jamaat-e-Islami has demanded action against the publishers and banning of the book.

Islamic studies congress

The eighth Islamic studies congress (all India) met in Lucknow from 6-8 October of last year. Ulama under the presidentship of Maulana Abul Hasan Ali Nadwi. The congress elected Dr Maqbool Ahmad Mughani as president. Prof Ghulam Yazdani, Urdu poet was awarded the Iqbal Medal for general contribution and an erudite of eight members. The first and the founding congress of the body was held in Aligarh in 1958.

Daryabadi Academy

An academy known as Maulana Abdul Majid Daryabadi Academy has been established in Lucknow under the patronage of Union Minister for Petroleum H. N. Bahuguna. Among the Trustees are Maulana Mujahid Nadwi, Dr Abdul Haqq Ansari and Dr A. M. Khanna Vice Chancellor of Aligarh University. The academy will undertake publication and public uses of the works of Maulana Daryabadi.

● The Kerala State government has requested the Central Government to recognize the Malabar rebellion and Wandur Pioneers operating and the Kerala struggle as part of freedom struggle against British imperialism. It recounts the pseudo-given authority to other freedom fighters. The Malabar rebellion was an Indian Muslim uprising against the British which on the Ottoman Caliphate and as such regarded treasonous to the Indian Central Government.

Imported International Subscription Tariff
UK & Eire £7.00 (Students £6) surface £10 (Students £9)
Air Rest £14 (Students £12) Rest of the World £16 (Students £15)
Imported International Office Airmail Rate London Rs 20/-

HALAL MEAT COMPANY
Premier suppliers of fresh Halal meat in Britain since 1962
All meat slaughtered under expert supervision strictly according to Shariah without electric stunning
Export services available
HALAL MEAT (PROCESSING) DIVISION
(of Bakkar Halal Poultry Product)
Birmingham B8 1EJ Tel. 021-622 3397/4471
HALAL MEAT (MEAT) LONDON
The Abattoir, Unit 1-30 Brune Street
London E1 Tel. 01-247 3349/4471

آنان در مقابل اسلام به عنوان یک نظام اقتصادی و سیاسی مرعوب نشدند.

دکتر دیوید اون در یک مصاحبه تلویزیونی اخیر در خصوص پذیرش آن بی‌پرده سخن گفت. روزنامه تایمز نیز در همین راستا، روز دوم نوامبر اعتراض آیت‌الله خمینی را مبنی بر زدن برچسب استبدادی به جمهوری اسلامی و دفاع از این جمهوری مخابره نمود. **واضح و مبرهن است مادامی که گرایش به حضور قدرت‌های غربی و روسیه مورد توجه است به ایرانیان اجازه داده نخواهد شد ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشورشان را مطابق با آرمان‌هایشان (آرمان‌های مذهبی) تغییر دهند.** ایرانیان در یک موقعیت آشفته یک گام پیش

رفته‌اند. ایرانیان اگر راه حلی داشته باشند که باید داشته باشند، بایستی توسط خود ایشان ارائه گردد و در صورت لزوم از توان سایر مسلمانان که با ایران ارتباط دوستانه دارند نیز استفاده شود. به جای چند تصمیم بی‌موقع و تجزیه حرکت‌ها و انحراف آنها شاه می‌تواند ابتکار عمل را به دست بگیرد و با یک تصمیم جسورانه یعنی فدا کردن سلطنت مطلقه که در این موقعیت فقط یک معجزه می‌تواند آن را نجات دهد، او قادر خواهد بود بنیاد یک ایران جدید در وضعیت کاملا مناسب در جهان را بگذارد. شواهد بسیار ضعیفی نشان می‌دهد که او قادر به انجام این کار هست. مردم مسلمان نیز باید نیاز گرفتن یک چهره واقعی و متفاوت از گذشته، از کشمکش‌ها و نزاع‌هایشان را برآورده کنند. مخصوصا در مفاهیم سیاسی، مذهبی ملی مرتبط با

اوضاع کنونی. در غیر این صورت از نگاه مذهبیون و سکولارها ایجاد جمهوری اسلامی یک جهش کوتاه است. آنها در گذشته گام‌های بلندتر و بزرگ‌تر و بسیار قهرمانانه‌ای برداشته‌اند.

رفورم کنونی یک دعوت گسترده برای انواع تحمیل‌هاست تا سعی کند تمایل ایرانیان را به تغییر شرایط خنثی کند.

The Christian Science Monitor
Jan 5, 79

The Shah's new man in Iran

Two major questions loom amid the troubled rush of events in Iran. One is how long the beleaguered Shah can hang on to his throne, even with substantially reduced power. The other is what kind of role the Iranian military will play in a successor government. The answers remain far from clear. All that can be safely said at the moment is that the Pahlavi monarchy, in the form it has existed these past decades, is at an end and that something new will emerge from the whirlwind of change sweeping the country.

Whether that something new is the civilian government being put together with the Shah's blessing by Prime Minister-designate Shahpur Bakhtiar is open to question. Few analysts give Mr. Bakhtiar, a little-known opposition leader, much chance of success, except perhaps for a transitional period. He is said to be an ambitious politician with little respect in the countryside or even in the opposition National Front. A "nonentity," one scholar describes him.

seem united is that the Shah leave, and leave permanently. If the monarch departs the country on a "vacation," as apparently is being planned, suspicions will remain that he may return to restore his former authority.

The danger in this state of affairs is that, if Mr. Bakhtiar forms a government that does not have popular support, political chaos may ensue and the military may step in and crack down to restore order. The result could be a right-wing military dictatorship even more oppressive than the Shah's government. Possibly such an outcome could be averted if Mr. Bakhtiar at least manages to bring into his Cabinet such respected figures as Gen. Feresdun Jam, who has the confidence of the military and a reputation for integrity.

In this uncertain situation the policy of the United States, Iran's close ally, remains equally uncertain. There clearly is hand-wringing going on in Washington on what course to follow and what advice to give the embattled Shah. One thing is sure. The Carter administration must think carefully about how a successor government in Iran will look to the millions of Iranians who have felt strongly enough to take to the streets in recent months. Admittedly it is difficult for the US to "abandon" the Shah, a long-time friend and ally who has done much for his country for all his mistakes. But it must weigh, too, the risk of not moving quickly enough with the forces of change and helping to shape them in a way that will not sever the close US-Iranian relationship. We appreciate the dilemma.

جانشین جدید شاه در ایران

روزنامه کریستین ساینس مانیتور/ پنجم ژانویه ۱۹۷۹
ترجمه: سمیه صائمی

اشاره **این مقاله که به رخدادهای اوایل ماه دی ۱۳۵۷ در ایران نظر دارد، مانند اغلب تحلیل‌گران غربی اسیر این توهم هست که تغییرات پی در پی دولت‌ها توسط امریکا در ایران بالاخره روزنه‌ای را برای نجات نظام مطلقا وابسته به غرب فراهم خواهد ساخت. نویسنده به دلیل ناآگاهی از آرمان‌های ملت ایران باور کرده است که آمدن بختیار موفقیت بسیاری را برای بقای نظام مشروطه سلطنتی در ایران فراهم خواهد ساخت. اما حتی بختیار با شعارهای ملی‌گرایی نیز نتوانست در اراده خلل‌ناپذیر ملت برای ساقط کردن نظام پادشاهی و ایجاد جمهوری اسلامی و افول تمثال پادشاهی در ایران خدشه‌ای وارد سازد.**

ترجمه دو پرسش عمده در میان هجوم حوادث دردسرساز در ایران مطرح شده است. یکی اینکه تا چه مدت اطرافیان شاه علی رغم نزول اساسی قدرت می‌توانند به این تخت سلطنتی

وابسته باشند. دیگر اینکه ارتش ایران چه نقشی در حکومت جانشین بازی خواهد کرد. پاسخ بسیار دور از واقع و مبهم است. تنها چیزی که در حال حاضر به جرأت می‌توان گفت این است که سلطنت مطلقه پهلوی به شکل دهه‌های گذشته به پایان رسیده و از گردباد تغییرات جامع کشور چیز جدیدی پدیدار شده است. اگر این پدیده جدید یک دولت غیر نظامی است، در انتخاب بختیار توسط شاه شبهه و تردید وجود دارد. برخی از مفسران به آقای بختیار به عنوان یک رهبر مخالف ناآگاه، فرصت موفقیت بسیاری می‌دهند. او به عنوان یک مرد سیاسی جاه‌طلب با احترام کم در حومه شهر یا حتی در اقوام مخالف پیشرو شناخته شده بود. به گمان امریکا با رفتن شاه، ثبات نیز خواهد رفت. اگر سلطنت مطلقه متوقف شود، همان‌طور که ظاهرا این چنین طراحی شده، این تردید وجود دارد که شاه بازگردد و قدرت پیشین را به دست آورد. اگر آقای بختیار دولتی را تشکیل دهد که از حمایت مردمی بی‌بهره باشد موجب بروز هرج و مرج سیاسی و به میان آمدن ارتش جهت برقراری نظم خواهد شد، لذا یک دیکتاتوری نظامی راستگرا که حتی سرکوبگرتر از دولت شاه باشد ایجاد می‌گردد. اگر بختیار تصمیم بگیرد افرادی با ویژگی‌های قابل انتظار از یک فرد نظامی را به کابینه بیاورد (همچون فریدون جم) دولت غیر نظامی مورد انتظار را بی‌حاصل خواهد کرد.

سیاست امریکا در خصوص اتحاد با ایران همچنان نامعلوم است. دولت کارتر باید محتاطانه به دولت جانشین فکر کند که چشم به میلیون‌ها ایرانی دوخته است که در ماه‌های اخیر با قدرت تمام به خیابان‌ها ریختند. **مسلما برای امریکا مشکل خواهد بود که شاه را رها کند، یک دوست دیرینه و یک هم‌پیمان که برای او و کشورش خدمات زیادی انجام داده است.** ولی این رابطه برای آنها بسیار گران تمام خواهد شد و ما این معما را درک می‌کنیم.

NATIONAL 8—15 DECEMBER 1978

IRAN

Superpower shadow-boxing

THE ANTI-SHAH demonstrations and strikes in Iran, despite a near blackout of such news in the western media, seem to be responding neither to the many concessions announced by the regime nor to the use of force by the newly installed military government under General Gholam Reza Azhari.

Apart from pleadings by the Shah to be forgiven for all the mistakes and misdeeds of the past, ordering probes into high-place corruption and offering as scapegoat many of his close aides and confidantes like the former premier, Hoveida, and Savak chief, Gen Nasiri, the regime has also been trying to appease the religious sentiments of the people. Last month the Shahbano (queen) made a pilgrimage to the holy places of Najaf and Karbala with head-covered and legs fully skirted — until so far regarded as symbol of backwardness. She also called on the old and venerable Ayatollah Khoi. During the Shahbano's visit the Iraqi vice-president, Saddam Hussain called on her and asked her to convey his greetings to the Shah and to the friendly Iranian people for their continued progress!

Last week Gen Azhari announced that in order fully to implement the constitution, in formulating and preparing laws and regulations the teachings of the self-evident, Islamic religion will be followed with the guidance of eminent ayatollah's or their representatives' and that any previous laws found to be contrary to or different from the Islamic law will be amended.

However what the Shah and his advisers do not seem to realise is the absolute loss of credibility of the Shah and system presided over by him. Apart from those who reject the Iranian monarchy *per se* as being contradictory to Islamic polity — which is based on the concept of trusteeship and consultation — even the 'moderates' who might have been willing to overlook the Shah's less than credible past and accept something less than perfect find themselves unable to do so when they see the regime still pursuing the old game of trying to divide the opposition and building up a surrogate leadership and at the same time to silence the people's voice through the barrel of the gun.

The Shah's predicament is unique. While he is importing sophisticated anti-riot equipment from Europe and America and sending out his and his family's assets to be kept safe in the bank vaults of Europe, he wants his people to believe that he can still deliver the goods.

Gen Azhari's remarks to an Austrian journalist that the Shah was now depressed, sad and tired had the ring of an obvious truth, but it is very much doubtful if he still remains the master of his will. It is only logical that the agency which brought him into power would not let him depart from the scene without securing its own interests.

This also explains the ongoing drama of shadow-boxing between the two superpowers. Both the US and the Soviet Union blame each other for trying to or preparing to interfere in the affairs of Iran. Rather than make a categorical denial, both have made their own intervention contingent on the intervention of the other.

Iran is supposed to be an American ghetto with trade and gas concessions to the Soviet Union. The Russian position is therefore tricky. Being as concerned as the US about the emergence of any Islamic regime in Iran — which could also trigger off the suppressed sensitivities in its own Islamic republics — the Soviet Union would prefer that the Shah should continue as power though in view of the broad mass nature of the Iranian situation (according to Radio Moscow), it would no more like to appear as supporting the Shah against the Iranian masses.

However, while the Russians accept the status quo in Iran, they would not allow the US to change it unilaterally. Clearly this was the main thrust of Brezhnev's warning that 'any interference, le alone military intervention, i the affairs of Iran, which ha a common frontier with th Soviet Union, would b regarded by the USSR as matter affecting its securit interests'. The message hein that if it came to 'that', th theory would have to be spli between us two.

Brezhnev's warning also ap peared to be timed with th clamour in the US about th presence of the Soviet MiGs i Cuba. Would the US make deal? Or a deal has alread been made?

● Khomeini has charged that th Shah is engaged in fortifyin himself in order to come back an treat the people worse tha before. The people should meet the sword wi [illegible] the Ayatollah said

A Tehran demo: The banner says glory be to the Muslim people of Palestine, Eritrea and Philippines

سایه یک مبارزه پر قدرت در ایران

نشریه ایمپکت اینترنشنال دسامبر ۱۹۷۸
ترجمه: سمیه صائمی

اشاره **در این مقاله نویسنده به عوام‌فریبی رژیم پادشاهی و تظاهر به مذهب برای فریب ملت ایران در مبارزه پرقدرت برای ساقط کردن نظام مشروطه سلطنتی اشاره می‌کند.**

سفر شهبانو به عتبات عالیات، تظاهر به دینداری، دیدار با تعدادی از علمای مذهبی و تلاش در ایجاد شکاف میان رهبران مذهبی از جمله مواردی است که نویسنده در این مقاله مورد توجه قرار داده است.

آنچه در این مقاله جالب توجه است تأکید به استقرار جمهوری اسلامی در شعارهای مردم از یک طرف و موش و گربه‌بازی امریکا و شوروی در حفظ رژیم شاه در ایران از طرف دیگر می‌باشد.

ترجمه اعتصاب و تظاهرات علیه شاه در ایران، با توجه تصویر سیاه اخبار رسانه‌های

غربی، نه تنها پاسخ‌دهی به برخی واگذاری امتیازات توسط رژیم است که به استفاده از زور و اجبار توسط دولت نظامی از کار افتاده غلامرضا ازهاری نیز می‌باشد. وی به استثنای دادخواهی شاه مبنی بر فراموش کردن تمام اشتباهات و بدکرداری‌های گذشته دستور به کاوش در رشوه‌خواری و فساد سران مملکت داد. همچنین سعی بر این بود که احساسات مذهبی مردم فرونشانده شود.

ماه گذشته شهبانو سفر زیارتی به اماکن مقدس نجف و کربلا داشت. وی با حجاب کامل بود و توسط یک زن محافظت می‌شد. او همچنین با آیت‌الله خوئی، آن مرد پیر و مقدس تماس گرفت. همچنین صدام حسین رئیس جمهور عراق را ملاقات کرد که طی تماس تلفنی از ایشان خواسته شده بود، سلام وی را به شاه و مردم محبوب ایران برساند. هفته گذشته ژنرال ازهاری متذکر شد اصلاحات و قوانین با ترویج آشکار دین اسلام توسط آیات عظام یا نمایندگانشان منجر به تغییر شکل‌های اساسی خواهد شد. اگر چه آنچه شاه و مشاورانش به نظر می‌رسد متوجه نشوند، عدم پذیرش مطلق شاه و سیستم تحت سلطه وی است. به استثنای آنانی که به طور پراکنده حکومت اسلامی را که مبتنی بر صداقت و همفکری است پیش گرفته‌اند و سلطنت مطلقه ایران را نمی‌پذیرند، میانه‌روهایی وجود دارند که حداقل تمایل کمتری به نظام شاه دارند.

IMPACT INTERNATIONAL 8 - 21

DIALOGUE AT TRIPOLI

Intense argument on the Middle East

Last October a dramatic debate took place between Colonel Muammar al-Qadhafi and former Senator William Fulbright in the Libyan capital Tripoli. It was part of the first Arab American Dialogue sponsored by the Libyan government and it proved to be a cheering show. The government of Libya hosted a five-day meeting for a hundred Americans, 120 delegates from other Arab and African countries, and about a hundred Libyans. Ahmed ash-Shakati, the head of the cultural affairs section of the Libyan People's Congress chaired most of the sessions. He is an important figure in contemporary Libya.

Senator Fulbright and Najeeb Halaby headed the US delegation. In the first day of the dialogue he spoke out in favour of Camp David. The discussion then turned to air piracy. Libya was requested to prosecute and extradite hijackers, and to hold back any aircraft involved. The guests were making demands on their hosts, asking them, in fact, to be civilized.

This charge of condoning terrorism and hijacking infuriated the Arabs: three planes only have been involved. Major Jalloud explained, compared with scores of similar cases in the United States, which only serve to make that country a nest of terrorism. What is that compared to the real loss of life when the Libyan airliner flying into Cairo airport in the winter of 1973 was shot down with women and children aboard? And with anti-aircraft weapons supplied by the United States! The accusation of terrorism and hijacking rings false to the Arabs: the Libyans and others bristled whenever some naive American brought it up again. The rumour of Wheelus airbase here in Tripoli during the 1967 war with Israel (evidence that Libya was involved in the Arab-Israeli war) has far-reaching consequences, and it powerfully depicts the lack of sympathy in the personnel stationed there, except to keep them away, in French fashion, from the 'natives' by scaring them with tall tales.

After the initial [illegible] formalities could be left [illegible] the hall the next morning. [illegible] the Colonel was sick [illegible]

Fulbright was considering what would happen if the Arab world should unite in any future war. He said they can development was important, and Libya's success in conducting an planning warfare, Arab resources used in a coordinated programme would set them all into a successful nation, as they once had been over a thousand years ago, and then with scarcely any planning. Although defeated in war, the American South can had come back, and the president is now a hundred years later from the South. The League of Nations is merely a useful debating society because as yet it has no prestige. Germany and Japan had been subject to unconditional surrendered thirty years ago, and yet they are prosperous, even though Germany remains divided (as do Korea and Vietnam). History has a way of adjusting to realities. However, war is not advisable, especially not in the Middle East. The Arabs are talented people with great resources, and more war in this area would only leave the Soviet Union as a winner.

Colonel Qadhafi came forward at last. He is called al-Akh al-Aqid 'Brother Colonel', on all the signs posted around Tripoli and throughout the country. He is not diplomatic, not like the Big K with whom he met but lies as head of state nor any knowledge of Arabic, least of all of its alphabet. They do not even hear how his name is pronounced!

He begin with a mention of al-umma'iyah al-'Arabiyya wa-al-Amrikiyya, 'the Arab and American nations' who have been an important opportunity for mutual understanding. The Libyan government (like the Saudi one, incidentally) wants to get along with the American people, though not through subversion; it wants neither colonialism nor subversion.

Qadhafi had practically no armed guard. Three plain-clothesmen stood behind him on the stage. No, there were more in the wings. . . We are listening to this on the shores of Tripoli, only a couple of hundred yards in fact from the beach. All the Arabs here are men with their own dignity. The Libyans are young, sober people are rare among the Arabs, nowadays. Therefore, there is ongoing movement, into the future, with them.

At the tables on the stage, Fulbright is taking notes. The Colonel's mind works well. Russia is mentioned, then France, Turkey, Greece. He asks why the Americans support the Jews in Palestine. Zionism has now 'occupied' America, making it a prisoner of an alien creed. Zionism is the fascism of this age with its racial discrimination (it is said) they say the Colonel [illegible] and lectures his guests.

'They say I am crazy' he asserts. He goes on to speak of reclaiming the desert, measures control. Arab experts to the States have grown over their imports in a dramatic fashion, and Libya has wanted to buy from the United States, but has been boycotted. There is a need for understanding how business is conducted in the Arab world, and vice versa, while economic cooperation is suggested. Oil (and the Palestinian problem, of course) is the key to everything, it has changed Arab interests, and even their vocabularies: two words for humanity and 'humanitarianism', al-insaniyya and al-Insaniyya, crop up constantly during the talks.

The Americans did not clap when Qadhafi mentioned the Palestinians. The long talk went on till past two o'clock, exhausting everyone, since we had been there since nine that morning. There was not even time for lunch. (The colonel's eyes were fairly small also, I noticed; he was dressed in a remarkably opulent robe, and he ate little. The one of planes came up: we've had to defend ourselves, he said, we've had to use force. He talks, trying to convince his own people more than anything, and with good reasoning. There was more applause for human rights, especially in Palestine.

Fulbright is listening, he has been taking notes at his table all the time that Qadhafi was speaking. Maybe Fulbright did develop his thoughts on the Arab world here. And he is representing them, in a way, to the Arabs, who want to know them better. This has been useful personally, bearing their frankness in discussing these matters of mutual interest.

Senator Fulbright is then invited by the chair to reply. He begins slowly as if somewhat embarrassed at this sudden honour and talks about the sad story of the world. The conduct of great powers throughout history has not been commendable, even in ancient times; nor in modern times either. Rome was present, even here in North Africa, as was Carthage, two thirty ago. If Siracusa (Syracuse) in Sicilia, Italy, Libya, Tripoli, beginning with Septimus Severus, who was born here in Tripoli, or Oea as it was then called).

War, the senator goes on, is endemic in the human race. The United States is a great, that is, a powerful state. Yet it remained inherently aggressive, this failing is not greater, but [illegible] Maybe we can change it. We must accommodate ourselves to living with people of different cultures, especially now that the world has become smaller. We defaulted on the old League of Nations between the two world wars. The United Nations has an incomplete charter which should still be implemented.

Fulbright tells us that negotiations through a parliamentary system is necessary to achieve a pacific solution. The United Nations charter, if implemented, is one of man's best hopes. The United States has generally been restrained in its use of power; and we are making gradual progress towards a more humane world. This is statesman talking. The United States has been kind to Libya, so Libya has, except for the South, a hundred years ago. Nor has it played a wicked war as inhumane role in world affairs; but sometimes working from ignorance as in Vietnam, while the heart may be good, mistakes can still be made.

The senator admitted that he did not know much about 'ISIS', as he pronounced it, accenting the word on the first syllable. Fulbright then admitted that he did not understand the ethical system prevailing in this region. Later on he was said to be going home to have the dinner and tracks released that Libya has been holding for years. There has been an historic semi-debate or dialogue, as the programme pronounced it. The rules had not been set up, but it was conducted in full public view. Colonel Qadhafi in his turn was listening intently now. Camp David is not satisfactory, we hear constantly from the Arabs.

This has been just a beginning: no decisions are to be made or are even necessary: it has been to open our minds and broaden our horizons for the next dialogue. No decisions are required of the present time.

Above the stage a huge matto from the Qur'an was displayed, and where business is [conducted] through mutual consultation' (Consultation 42:38), it proclaims as if this were a hope for the Libyan republic. Libya has become the 'town-meetings republic', al-Jamahiriyya as they leave the word untranslated from Arabic. Why? Qadhafi has made a great intellectual effort to achieve this constitutive state of his. These assemblies are conducted in great conclaves, the size of a large ball, inside and out, with little pretence at architecture, this People's Hall by the waterfront at the west end of Tripoli. The ancient Reba at the hieroglyphs called the Libyans, once conquered Egypt and founded a dynasty there. They would be surprised indeed at this Jamahiriyya, for it stems from their Berber tribal assemblies.

People have come from all over

مبرهن است عاملی که او را بر سر قدرت نشانده بدون تأمین خواسته‌هایش به او اجازه کنار رفتن از صحنه را نخواهد داد و سایه مبارزه بین دو قدرت برتر تداوم دراماتیک خود را حفظ خواهد نمود.

علی‌رغم اینکه امریکا لزوم ایجاد رژیم مذهبی در ایران که عامل برانگیزاننده احساسات خفته در یک جمهوری اسلامی است را ضروری می‌داند، اتحاد شوروی ترجیه می‌دهد شاه بر سر قدرت باشد و از طرف توده مردم حمایت شود. با پذیرش این وضعیت در ایران، روسیه به امریکا اجازه نخواهد داد که وضعیت موجود را یکطرفه برهم بریزد.

US in Iran: ignoring the facts

By Pat M. Holt

The fact that the White House was surprised by the precariousness of the Shah's position in Iran is being deplored as a failure of intelligence. In fact, it is a more serious failure of political perception and analysis.

The excuse of the CIA for not giving the President a better national intelligence estimate of the developing situation in Iran is that the United States had so many ties, including intelligence ties, to the Shah that the CIA was precluded from trying to penetrate opposition groups and thereby find out what they were up to. This is true as far as it goes, but what it overlooks is that it should not have been necessary for the CIA to do this in order to know that things were not going well for the Shah.

That should have been apparent from open sources such as are available to the political sections of all American embassies, or to ordinary newspaper readers, for that matter.

Indeed, it was apparent to the State Department. In the bureaucratic haggling which went into the preparation of the faulty intelligence estimate, the department held out for saying so. The fact that the department did not prevail involves more than the lack of covert intelligence from opposition groups.

It involves, first of all, the tendency to assign greater weight to covert intelligence than to facts which are in the public domain. If intelligence sources within the Iranian Government are saying that all is well, there is a tendency to give this greater weight than headlines which anybody can read saying that orthodox Muslims are rioting all over the place.

There are, of course, situations in which covert sources and clandestine methods of collection provide the only way to learn something. But these have mainly to do with concrete details. They will tell you the day and hour that an uprising is planned. But ordinarily perceptive political analysis ought to tell you that a given situation is ripe for an uprising, a demonstration, or other political turmoil.

Such analysis was available with respect to Iran, but it was ignored because it was not backed up by covert intelligence and indeed was contradicted by self-serving reports from Iranian Government sources.

It was probably ignored for other more subtle and serious reasons as well. These can be summed up in the importance of Iran. This led the US, under seven presidents and over 30 years, to develop a relationship with the Shah which had within it, if not the seeds of its own destruction, at least the seeds of a growing dilemma.

Overlook the fact that the US restored the Shah to his throne through covert action in 1953. Overlook the fact that Nixon sent the former director of the CIA to be Ambassador to Iran.

The more troublesome entanglement comes from the fact that, in response to the Shah's insatiable demands backed by his seemingly inexhaustible oil wealth, the United States sold Iran $20 billion worth of military equipment between 1950 and 1976. The most troublesome entanglement of all comes from the fact that, because this equipment was complicated beyond the capacity of the Iranians to use it, the US also sent 40,000 or more Americans to show them how. Simply by their presence, these Americans became hostage to US-Iranian relations and at the same time became a complicating factor in those relations.

In short, the Gordian knot of the US embrace with the Shah was too painful to cut and the prospect of an alternative to the Shah was too terrible to contemplate. So there was a reluctance to follow where the facts led. There was reluctance to irritate the Shah even by casual acquaintance and conversation with the opposition (yet the US Embassy in Moscow has an officer whose full-time job it is to cultivate contacts with Soviet dissidents).

The irony is compounded by the fact that, while US-backed governments abroad "have usually gotten in trouble because they were too conservative, the Shah's opposition comes from orthodox Muslims who have actually managed to make him look liberal.

Mercifully perhaps, one cannot foresee how this sad tale will end, though the outcome is unlikely to be a happy one, either for the US or the Shah. It may well to be too late to do much about it in Iran anyway – other than to try to learn the right lessons from this experience and especially to apply them elsewhere.

One lesson seems to be that in dealing with broad political questions common sense is worth more than covert penetrations of either governments or oppositions.

Another is that 20th-century technology, plus hordes of Americans, plus a 13th-century society make a volatile mixture.

It is not too soon to begin considering the case of nearby Saudi Arabia.

Mr. Holt is a free-lance writer on foreign affairs based in Washington.

امریکا در ایران: نادیده انگاشتن واقعیت‌ها

نویسنده: پات.ام.هلت
ترجمه: سمیه صائمی

اشاره **در این مقاله که در روز سوم ژانویه ۱۹۷۹ / اوایل دی ماه ۱۳۵۷ در روزنامه کریستین ساینس مانیتور به چاپ رسید، نویسنده به ناتوانی نخبگان سیاسی امریکا در شناخت زمینه‌های سقوط شاه در ایران و عدم کارآمدی سازمان اطلاعات امریکا (سیا) در ارائه اطلاعات دقیق از رهبران اصلی انقلاب اشاره می‌کند.**

فقدان اطلاعات مفید از گروه‌های اصلی رهبری کننده انقلاب، اعتماد ساده لوحانه به اظهارات رژیم شاه مبتنی بر محبوبیت خود در میان ملت ایران، نقش امریکا و سازمان سیا در کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ علیه دولت ملی ایران و بازگرداندن رژیم شاه به قدرت، سود کلان حاصل از فروش حدود ۲۰ میلیارد دلار ابزارهای جنگی به رژیم شاه و غیره از جمله مباحثی است که نویسنده با بیان آنها نتیجه می‌گیرد که امریکا تمایلی نداشت باور نماید که دوران حاکمیت شاه در ایران به پایان رسیده است.

ترجمه این واقعیت که کاخ سفید در رابطه با ناپایداری وضعیت شاه در ایران شگفت‌زده

شده است، موجبات دلسوزی نسبت به هوش و ذکاوت شاه را فراهم آورده است. در حقیقت تحلیل و درک این شکست سیاسی بسیار دشوار است. پوزش سیا نسبت به ندادن اطلاعات نظامی ملی بهتر به نخست وزیر جهت تخمین پیشرفت وضعیت در ایران این است که ایالات امریکا مشکلات بسیاری دارد شامل مشکلات اطلاعاتی به شاه که سیا از طریق نفوذ در گروه‌های مخالف یافته است. اما در یک نگاه کلی به سیا ضرورتی نیست تا کارهایی جهت دانستن افعال مضر به حال شاه انجام دهد. مسلما از منابع بازی چون قسمت‌های سیاسی تمام سفارات امریکا و عموم خوانندگان روزنامه‌ها چنین اطلاعاتی قابل درک است. در واقع این مسئله برای امریکا نیز مشهود است.

امریکا در حیطه امور اداری از متهم ساختن هر فردی در ارزیابی اطلاعات نظامی خودداری نمود. سازمان علی رغم کمبود اطلاعات مخفی از سوی گروه‌های مخالف به خوبی بر مشکلات فائق آمده است. در ابتدا گرایش و تمایل بیشتری نسبت به پوشش دادن به اطلاعات بروز می‌یابد و واقعیاتی که در قلمرو عموم وجود دارد کمرنگ می‌شود. اگر منابع اطلاعاتی در دولت ایران اظهار دارند که همه چیز خوب است آنجاست که مسلمانان رسمی و سنتی همه را پوشش داده‌اند.

منابع اطلاعاتی موجود است که در هر لحظه می‌تواند آنچه را که در موقعیت‌های خاص پدیدار می‌شود توضیح دهد و حتی روز و زمان طراحی یک شورش ملی را تعیین کند. چنین تفاسیری نیز برای ایران وجود دارد. اما منابع اطلاعاتی به اخبار خبرگزاران داخلی ساکت بودند، شاید هم به دلایل استراتژیک و بسیار مهم دیگر. این مسأله به امریکا اجازه داد که طی نخست وزیری ۷ نفر و ۳۰ سال حکومت با ایران روابط حسنه‌ای داشته باشد و عمدتا به نفع وی بوده است. همان طور که امریکا در تهاجمات سال ۱۹۵۳ و با فرستادن یک عضو ماهر از طرف CIA و آقای نیکسون از انحلال قدرت در ایران و فروپاشی نظام شاهنشاهی جلوگیری نمود.

در دیگر جای می‌توان به فروش نفت ایران در قبال ۲۰ بیلیون ابزار جنگی بین سال‌های

۱۹۵۰ تا ۱۹۷۸ اشاره کرد. امریکا همچنین ۴۰/۰۰۰ یا بیشتر امریکایی جهت آموزش نحوه استفاده از این ابزارهای جنگی به ایران فرستاد. با حضور آنان در ایران که متضمن روابط امریکایی ـ ایرانی شدیدتری شد واقعیات مشکل تازه‌تری به خود گرفت. اگر امریکا از ایران روی‌گردان شود، شاه مخالف آنچه تا کنون داشته است رفتار می‌کند یعنی مبدل به یک مسلمان سنتی و واقع‌گرا می‌گردد. نکته‌ای که در اینجا به ذهن می‌رسد این است که حس و اراده مشترک ارزشمندتر از گرایش به دول موافق و مخالف است. دیگر اینکه تکنولوژی قرن ۲۰ به علاوه صداقت امریکایی‌ها به علاوه اجتماع (جامعه) قرن ۱۵ ترکیب فرار و نامتجانس را به وجود خواهد آورد.

این حالت و وضعیت به زودی برای عربستان سعودی نیز پیش خواهد آمد.

Los Angeles Times

SATURDAY, DECEMBER 30, 1978

PAINT, FIRE, BLOOD

Tehran Writhes in Red —and Each Shade Is Ugly

BY DON A. SCHANCHE
Times Staff Writer

TEHRAN—The color of this paralyzed city Friday was red.

The orange-red muzzle blast of army guns.

The rust-red paint hastily splashed by soldiers and government work crews on the walls of buildings, houses and monuments to obliterate virulent anti-shah slogans, only to be supplanted by new slogans that say, "You cannot erase your shame with paint."

The flickering red of bonfires, burning cars and public vehicles ignited by bold antigovernment student demonstrators to taunt the soldiers and block the city's intersections.

And the ugliest red of all—brownish, coagulated and spread across the bullet-tattered clothing of Friday's collection of bodies at the sprawling Behchte Zahra cemetery in southwest Tehran.

Blood red.

It smeared the light-colored flower-print *chador*—the shapeless head-to-toe cloak worn by devout Iranian Moslem women—that had veiled a young woman who looked to be about 24, although her age was hard to determine because most of her head had been blown away by a high-velocity bullet. She appeared to be about four months pregnant.

The same color stained the striped pajamas of an old man, perhaps 80 or more. He had been shot in the chest and had bled profusely before he died.

And the color almost completely covered the clothes of a boy, about 8 or 9 years old, who had died of a neck wound.

During a half hour that Western reporters observed the work in the mortuary, 14 bodies were brought in.

Please Turn to Page 12, Col. 3

GRIEF IN IRAN—Anti-Shah militants grieve over the shrouded body of a comrade, killed in rioting, at his funeral in Tehran.

رنگ، آتش، خون

تهران در سرخی می‌غلتد و هر سایه‌ای گریه است

نویسنده: دان.ا.شانخه
ترجمه: بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر

اشاره **مقاله مذکور که در ۳۰ دسامبر ۱۹۷۸ / دی ماه ۱۳۵۷ در روزنامه لس‌آنجلس تایمز به چاپ رسید به جنایات رژیم شاه در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ در میدان ژاله تهران (میدان شهدا) می‌پردازد. نویسنده که در این دوران در تهران حضور دارد به این حقیقت اعتراف می‌کند که حجم کشتار مردم توسط شاه آن‌قدر زیاد است که آماری نظیر شمردن اجساد، دیگر نمی‌تواند عمق آنچه را که در ایران می‌گذرد نشان دهد. رنگ موجود در خیابان‌ها که رنگ سرخ خون ملت ایران است نشان می‌دهد که بر سر ایران چه آمده است.**

ترجمه تهران ـ رنگ این شهر فلج شده در روز جمعه سرخ بود. انفجار نارنجی مایل به سرخ از لوله مسلسل‌های ارتش.

سربازان و خدمه دولت با شتاب رنگ قرمز زنگاری به روی دیوار خانه‌ها، ساختمان‌ها و بناها می‌پاشیدند تا شعارهای تلخ و زهرآگین ضد شاهی را بزدایند. اما شعارهای دیگری که می‌گفتند «شما نمی‌توانید ننگ و شرم خود را با رنگ بپوشانید» دوباره دیوارها را می‌پوشاند.

شعله قرمز آتش‌سوزی‌های بزرگی که ماشین‌ها و وسائط نقلیه دولتی را می‌سوزاند توسط دانشجویان بی‌باک و جسور تظاهرکننده مخالف حکومت بر افروخته شده بود تا سربازان را گیج کند و چهارراه‌های شهر را مسدود نماید.

و زشت‌تر از همه اینها رنگ قرمز مایل به قهوه‌ای خون علقه شده‌ای بود که سر تا پای لباس پاره پاره شده از گلوله جمعی از اجساد روز جمعه را در قبرستان بهشت زهرا پوشانده بود.

سرخی خون

12 Part I—Sunday, Dec. 16, 1979 Los Angeles Times

Tehran: Color It Various Shades of Re

Continued from First Page

to be shot and buried—all dead or killed wounded apparently, administered by the Army. Thursday and Thursday's night when thousands poured into the streets to protest the military government of Shah Mohammed Reza Pahlavi and to defy the martial law 9 p.m. curfew.

A British television crewman, who had seen bakers die in Baghdad, soldiers blown apart in Vietnam and innocent women shot dead on the streets of Beirut, put down his equipment and cried.

Perhaps a cemetery is not the best place to gauge the temper of a city or to describe it. But on Friday it illustrated what can happen to a civilized place when a population that has been driven to anarchy clashes with the remnants of a government trying desperately to restore law and order with what can only be called lawlessness.

Tehran never was a beautiful city, and it is even uglier now, since the Middle East's second largest pool of oil fueled the boom of the 1970s.

It began as a trading bazaar centuries ago. Its name in Persian literally means "warm place," and it was described by a British historian once as "Kirtle of mud on an oasis of plane trees." In the 19th century it became the capital of Persia largely because it was a relatively pleasant place at a cool island for its kings behooved.

During the reigns of the shah and his father, a tough and sensitive former cossack named Reza Shah, it modernized, in a fashion, with fantastic sprawling on its outskirts and fashionable homes in most of them equipped with "swimming" pools sprawling in a massive suburb in the foothills of the snow-capped Alburz Mountains.

The pell-mell rush to turn the traditional trading center into a city of more than 5 million people saw the construction of broad boulevards, lovely parks and shabby buildings. Tehran was electrified. A pure water system was established. The city imported more than enough cars for horrendous traffic jams. There were even plans to construct a $4 billion metropolitan subway.

But Tehran never got around to building sewers, and it is the only major city in the world in which sewage runs down open trenches beside the curbs of every street, as a reminder that the 20th century still has not quite arrived.

The sewers, the street areas were clogged Friday, with the charred fragments of signs, burning barricades, scrawled slogans, most of them running in the vein of "death to the shah," or "Americans go home."

The stores plundered in quantities of hundred thousands, lay on Eisenhower Avenue, named after the American President who helped the shah preserve his Peacock Throne in 1953 by sending CIA agents to have demonstrators on the shah's behalf, the barrier consisted of three burned-out fire trucks, two charred buses and half a dozen burned automobiles.

—the Iranian army colonel, a soldier and six demonstrators, by bullets count, died there on Wednesday in a hail of army bullets.

At other intersections thick piles of debris—garbage, mattress covers, sidewalk gratings and thousands of items like aluminum serpentine—amply in the ruins of burdens meant to block the progress of soldiers sent to chase the demonstrators off the streets.

Few public services are functioning. To put the best face the water purification system, refuses untreated and the water supply is still good. But many buildings can take little advantage of it because their gasoline-powered water pumps are idle for lack of fuel. The world's second-largest oil exporter no longer has the fuel to meet its own domestic needs. There is no garbage collection because the garbage trucks are out of gas.

Buildings with electric pumps are better off, some of the time. Workers who control the city's supply of electricity keep the lights burning most of each day. But just

officially during the day they black out portions of the city, halting every thing electric from computers to traffic lights, just to demonstrate that it is they and not the government who are in control of that vital sector.

Each night they black out most or all of the city at 8:30 p.m., the hour that the government television broadcasts its nightly and highly slanted nightly news. To the power workers, the nightly blackout is another demonstration of government impotence.

At Tehran airport, where workers have undertaken their second total shutdown in two months, the national airline's eight Boeing 747 jumbo jets are parked in darkness on a runway along with scores of smaller planes. With no one to handle ground services such as offloading baggage from incoming planes, most foreign airlines have canceled their landings.

Downtown, where banks, theaters, restaurants and business offices were once choked with activity, is like a ghost town.

Most of the banks, movie houses and liquor-serving restaurants were burned or demolished by angry mobs in early November. The few that remained, and remained in early December, have closed and have drawn their steel shutters. Some buildings, like the offices of the Israeli airline El Al, have been burned again.

Businessmen no longer even bother to open their offices because employees willing to come to work cannot get there—their automobiles are out of gas—or they won't come as a matter of principle, following the dictates of religious and political leaders who have asked them to stay working in order to kill the system.

Aside from ragged people lining up to buy bread and cooking fuel, only two groups moved freely on the streets Friday in downtown Tehran—the demonstrators and the soldiers who have been brought in to disperse them.

At one major intersection in southwest Tehran, Friday, not far from where the colonel and the others were killed two days before, clusters of 25 to 35 young men had in observers, emerging from time to time to

light fresh fires or back the occasional passing automobile and "wilted" threaten its occupants or enlist them in the revolutionary cause by pasting anti-shah slogans on the windshield.

A few minutes' drive away, on a truckload of Iranian army commandos, a new breed, just brought in to bolster the estimated 60,000 troops already here. The new troopers are from Baluchistan, tough descendants of the ancient Baluchi tribesmen whose hostility against Iran's wars in the eastern mountains has been noteworthy since ancient times.

The new Baluchi troops reportedly have little regard for Tehran taxi drivers and show it by ruthlessly shooting demonstrators with automatic rifles and shooting to maim or kill, to

No one knows how many died by their bullets and those of other army forces Thursday and Friday.

Statistics such as body counts are hazardous as an accurate reflection of what is going on here. But the estimates provide a gauge. It is red.

این خود چادر روشن گلدار... زنی که ۲۴ ساله به نظر می‌آمد را پوشانده بود، اگر چه حدس زدن سن و سال این زن بسیار دشوار بود زیرا بیشتر سرش را گلوله‌ای با سرعت بسیار زیاد از هم پاشیده بود. به نظر می‌آمد که او تقریبا ۴ ماهه آبستن بود.

همان خون پیژامه راه راه پیرمردی شاید ۸۰ ساله را رنگین ساخته بود. گلوله به قفسه سینه‌اش خورده بود و قبل از مرگ خون زیادی از او رفته بود.

و **همان خون تقریبا تمام لباس پسری ۸**

یا ۹ ساله را که از جراحت گردن مرده بود پوشانده بود. در عرض نیم ساعتی که خبرنگاران خارجی ناظر کار مرده‌شوی‌خانه بودند ١٤ جسد به داخل آورده شد تا شستشو سپس دفن شوند. همه آنها از جراحت گلوله‌هایی مرده بودند که روز پنجشنبه و پنجشنبه شب ظاهرا از طرف ارتش شلیک شد و آن هنگامی بود که هزاران نفر در اعتراض و مخالفت با دولت نظامی شاه و منع رفت و آمد شبانه به خیابان‌ها ریختند.

یکی از کارکنان تلویزیون انگلستان که در بیافرا شاهد مرگ کودکان بود و در ویتنام شاهد از هم پاشیده شدن بدن سربازان و در خیابان‌های بیروت زنان معصوم و بیگناه را دیده بود که با شلیک گلوله نقش بر زمین می‌شدند، وسائلش را بر زمین گذاشت و شروع به گریستن کرد.

شاید قبرستان بهترین جا برای اندازه‌گیری خشم و غیظ یک شهر و یا توصیف آن نباشد ولی روز جمعه نشان می‌داد که چه به سر مردمی متمدن می‌تواند بیاید هنگامی که مردم با بقایای حکومتی که با ناامیدی تلاش می‌کند از راهی که می‌توان آن را فقط بی‌قانونی نامید، قانون و نظم ایجاد کند، به سوی زد و خوردهای شدید و اغتشاش‌آمیز رانده می‌شوند.

***

خیابان‌های شهر صفوفی از سنگرهای سوخته شده را نشان می‌داد. بر سر یکی از تقاطع خیابان آیزنهاور ـ که بعد از حفظ کردن سلطنت شاه در سال ۱۹۵۳ با فرستادن مأمورین سیا برای خریدن تظاهرات‌کنندگانی به نفع شاه به نام او نامیده شد ـ سنگر از سه ماشین آتش‌نشانی و دو اتوبوس و نیم دو جین ماشین واژگون شده تشکیل می‌شد.

یک سرهنگ ارتش ایران، یک سرباز و ٦ تظاهرات کننده، طبق آخرین شمارش، روز چهارشنبه زیر رگبار گلوله‌های ارتش جان سپردند.

کارگران نیروی برق که تولید نیروی برق را کنترل می‌کنند اکثر اوقات روز به شهر برق می‌رسانند ولی گاه به گاه برق قسمتی از شهر را قطع کرده و کار وسائل برقی از چراغ خطر

گرفته تا کامپیوترها را متوقف می‌کنند، فقط برای اینکه نشان بدهند که این آنها هستند که کنترل این سیستم حیاتی را در دست دارند نه دولت، هر شب سر ساعت هشت و نیم، ساعتی که شبکه تلویزیون دولتی اخبار اندک و بسیار تحریف شده‌اش را پخش می‌کند، آنها برق قسمت اعظم شهر و یا تمام آن را قطع می‌کنند. برای کارگران نیروی برق، قطع شبانه برق نشانه دیگری بر ناتوانی حکومت است در فرودگاه تهران نیز به علت اعتصاب کارکنان پروازی صورت نمی‌گیرد.

در مرکز شهر که سینماها و بانک‌ها و رستوران‌ها و دفاتر کار بدون فعالیت هستند مثل شهر ارواح است.

اکثر بانک‌ها، سینماها و مغازه‌های مشروب فروشی توسط شورشگران خشمگین در اوایل نوامبر یا سوخته شده یا در هم کوبیده شده‌اند. آن کسانی هم که مغازه‌هایشان را تعمیر و دوباره گشودند باز مجبور به بستن آن شدند. بعضی از ساختمان‌ها مثل دفتر خطوط هوایی اسرائیل ـ ال آل ـ دوباره به آتش کشیده شدند.

کسبه و تجار نیز دیگر زحمت باز کردن مغازه‌ها را به خود نمی‌دهند چون آن دسته از کارمندان نیز که مایل به کار کردن هستند به علت نبودن بنزین نمی‌توانند سر کار بروند و گروهی دیگر هم به علت اوامر رهبران مذهبی مبنی بر متوقف کردن کار تا از بین رفتن سیستم حاکم به سر کار نمی‌روند. به غیر از مردمی نیازمند که برای خرید نان و نفت صف کشیده‌اند فقط دو گروه روز جمعه آزادانه در خیابان‌های مرکزی تهران حرکت می‌کردند. یک گروه تظاهرات‌کنندگان بودند و گروه دیگر سربازانی که برای متفرق کردن آنها آورده شده بود.

در یک تقاطع اصلی در جنوب غربی تهران روز جمعه نه چندان دور از محلی که در آن سرهنگ و دیگران کشته شدند دسته‌هایی مرکب از ۱۵ تا ۳۵ نفر در راهرو خانه‌ها مخفی می‌شدند و گاه گاه بیرون می‌آمدند تا آتشی تازه روشن کنند یا اتومبیل‌های معدودی را که می‌گذشتند متوقف می‌کردند تا سرنشینان آنها را یا تهدید کنند یا آنها را به خاطر هدفی انقلابی وارد کار کرده تا شعارهای ضد شاهی بر روی پنجره‌های اتومبیلشان بچسبانند.

چند صد متر آن طرف‌تر یک کامیون از کماندوهای ارتش ایران ایستاده بود. نوع جدیدی از سربازان به تازگی به گروه ۶۰۰۰۰ نفری ارتش که در اینجا هستند اضافه شده تا آنان را تقویت نمایند. این سربازان جدید از اهالی بلوچستان و از اخلاف ایل قدیمی بلوچ هستند که راهزنی‌هایشان علیه کاروان‌های مشرق از قدیم الایام به خباثت معروف بوده است.

سربازان جدید بلوچی به طوری که گفته می‌شود ارزش ناچیزی برای جوان‌های تهران قائلند و این را با حمله بردن به جوان‌ها با تفنگ‌های اتوماتیک و شلیک گلوله برای مجروح ساختن یا کشتن آنان نشان می‌دهند. هیچ کس نمی‌داند چند نفر توسط گلوله‌های آنها و گلوله دیگر نیروهای ارتش در روزهای پنجشنبه و جمعه کشته شده‌اند.

آماری نظیر شمردن اجساد دیگر نمی‌تواند دقیقا آنچه را در اینجا می‌گذرد بیان کند. اما رنگ موجود یک معیاری به دست می‌دهد و آن رنگ سرخ است.

Los Angeles Times

WEDNESDAY, DECEMBER 20, 1978

SECT'S POWER

Iran's Revolt: Deep Roots in Religion

BY JOE ALEX MORRIS JR.
Times Staff Writer

TEHRAN, Iran—Straddled atop a Volkswagen minibus, his black turban slightly askew and his robes flying in the wind, the bearded young Moslem acolyte used a loudspeaker to address the crowd swarming around the Shayad Monument.

"Go home! Disperse!" he said. "Come back tomorrow."

The people, mostly young men but also women and elders who had walked miles to the biggest anti-government demonstration that city has ever seen, gradually left. They had hoped to hear speeches of revolt against Shah Mohammed Reza Pahlavi, but the speeches were not made.

The incident was just one small example of a remarkable phenomenon. Iran is in the midst of a political revolt led not by politicians but by the country's Moslem religious leaders.

There is one obvious reason for the strength of the religion in the nation's politics. The shah's authoritarian rule over the past 25 years gradually sealed off all outlets for political expression except for the mosques and the highly politicized, well-organized clergy.

But there is more to the strong role of religion than that. The acolyte atop the minibus was a student of the Shia sect of Islam, to which 90% of Iran's 35 million people belong. And unlike the Sunni sect, which is much larger worldwide, the Shias have never separated religion from politics.

Recent targets of mobs here have had irreligious connotations. They have included nightclubs, liquor stores and movie houses. The latter, in the pious, violated the Koran's injunction against reproducing graven images of man, and in addition, frequently used lurid, sexy advertisements.

The targets also included banks—notably one controlled by the shah's Pahlavi Foundation, but also others—since the Koran forbids charging interest.

Religious fanaticism is also tied in with a sense of xenophobia that has

The Shia clergy frequently have been in the midst of the political struggle here. In 1891, for example, they led the fight against a tobacco monopoly granted to a British firm. All the tobacco shops closed, the use of tobacco practically ceased and the shah was forced to cancel the concession.

In 1906, they led a bloodless revolution in which 14,000 people moved into the sprawling British legation demanding constitutional rule. The result was the 1906 constitution, the document that most of today's opponents of the shah are demanding be implemented.

"We Shias put the church above the state," explained a student in the shrine city of Qom. The Ayatollah Kazem Shariatmadary, the leading cleric inside the country, put it this way: "There is no strong party except the nation itself, and it follows its religious leaders."

Today, there is little reason to doubt that the nation follows its religious leaders. What is less clear is whether this goes beyond the eventually negative nature of the protest

Please Turn to Page 6, Col. 1

قدرت فرقه، شورش ایران

ریشه‌های عمیق در مذهب

نویسنده: جو الکس موریس جونیور
ترجمه: بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر

اشاره **این مقاله در روز چهارشنبه ۳۰ دسامبر ۱۹۷۸ / اوایل دی ماه ۱۳۵۷ در لس‌آنجلس تایمز به چاپ رسیده است. آنچه برای نویسنده این مقاله در مورد انقلاب ملت ایران علیه نظام مشروطه سلطنتی جالب توجه بوده این است که ایران در آستانه یک انقلاب اساسی است، اما نه به رهبری سیاستمداران و نخبگان رسمی دگرگونی‌های سیاسی بلکه به رهبری رهبران مذهبی. از دیدگاه نویسنده این مقاله مذهب در ساختار تفکر ایرانیان آن‌قدر نفوذ دارد که رژیم شاه با اینکه توانسته بود در طول دوران حکومت استبدادی خود بسیاری از جریانات سیاسی را از صحنه خارج کند اما از پس مساجد و روحانیت سازمان‌یافته و سیاسی شیعه بر نیامده است.**

نویسنده ظاهرا آگاه است که در مذهب شیعه سیاست از حوزه دین جدا نیست. حضور مستمر روحانیت شیعه در مبارزات دوران اخیر ملت ایران علیه استبداد و استعمار از میرزای شیرازی و نهضت مشروطیت ایران تا انقلاب اسلامی از جمله مباحثی است که نویسنده در این مقاله برای نشان دادن ریشه‌های عمیق مذهب در اعتقادات ملت ایران از آنها یاد می‌کند. نویسنده اعتراف می‌کند که یک احیای پرقدرت مذهبی در ایران ـ تنها کشوری که شیعیان در آن اکثریت دارند ـ در حال شکل‌گیری است.

البته نویسنده به دلیل جهل نسبت به آموزه‌های شیعه یا شیطنت‌های خاص ژورنالیست‌های متعصب غربی نسبت به جهان اسلام تلاش می‌کند با ذکر اطلاعات غلط در خصوص اعتقاد مردم ایران به امام خمینی به عنوان امام دوازدهم یا وجود اختلافات عمیق میان مراجع شیعه به نوعی باورهای شیعیان و ملت ایران را در جهان اسلام مخدوش نشان دهد.

ترجمه تهران، ایران ـ در حالی که بر روی طاق یک مینی بوس فولکس واگن ایستاده و باد عبای سیاهرنگش را تکان می‌داد، روحانی جوان مسلمان با ریش، برای خطاب کردن به جمعیتی که در اطراف بنای شهید ازدحام کرده بودند از یک بلندگو استفاده می‌کرد. او گفت: «به خانه‌هایتان برگردید، متفرق شوید، فردا بازگردید.»

جمعیت که اکثرا از افراد جوان ولی همچنین از زنان و افراد مسن نیز تشکیل شده بود و کیلومترها در بزرگترین تظاهرات ضد حکومتی که این شهر تا کنون به خود دیده راهپیمایی کرده بودند، به تدریج متفرق شدند.

آنها امید داشتند خطابه‌هایی شورش‌برانگیز علیه محمدرضا شاه پهلوی بشنوند اما چنین خطابه‌هایی ایراد نشد. این حادثه تنها نمونه

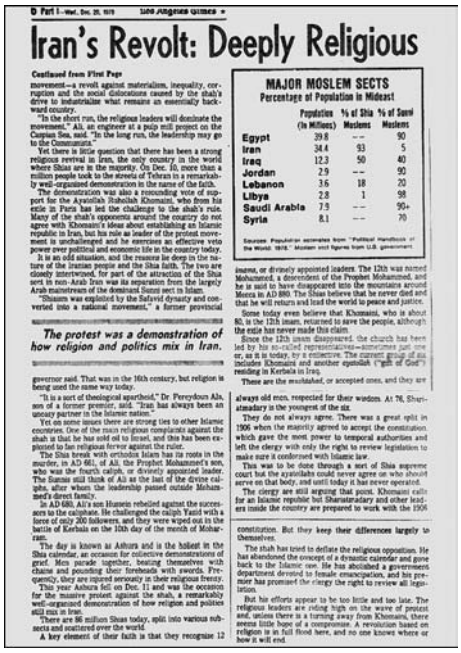

D Part I—Wed., Dec. 20, 1978 Los Angeles Times

Iran's Revolt: Deeply Religious

Continued from First Page

movement—a revolt against materialism, inequality, corruption and the social dislocations caused by the shah's drive to industrialize what remains an essentially backward country.

"In the short run, the religious leaders will dominate the movement," Ali, an engineer at a pulp mill project on the Caspian Sea, said. "In the long run, the leadership may go to the Communists."

Yet there is little question that there has been a strong religious revival in Iran, the only country in the world where Shias are in the majority. On Dec. 10, more than a million people took to the streets of Tehran in a remarkably well-organized demonstration in the name of the faith.

The demonstration was also a resounding vote of support for the Ayatollah Ruhollah Khomaini, who from his exile in Paris has led the challenge to the shah's rule. Many of the shah's opponents around the country do not agree with Khomaini's ideas about establishing an Islamic republic in Iran, but his role as leader of the protest movement is unchallenged and he exercises an effective veto power over political and economic life in the country today.

It is an odd situation, and the reasons lie deep in the nature of the Iranian people and the Shia faith. The two are closely intertwined, for part of the attraction of the Shia sect is non-Arab Iran was its separation from the largely Arab mainstream of the dominant Sunni sect in Islam.

"Shiasm was exploited by the Safavid dynasty and converted into a national movement," a former provincial

The protest was a demonstration of how religion and politics mix in Iran.

governor said. That was in the 16th century, but religion is being used the same way today.

"It is a sort of theological apartheid," Dr. Pereydoun Ala, son of a former premier, said. "Iran has always been an uneasy partner in the Islamic nation."

Yet on some issues there are strong ties to other Islamic countries. One of the main religious complaints against the shah is that he has sold oil to Israel, and this has been exploited to fan religious fervor against the ruler.

The Shia break with orthodox Islam has its roots in the murder, in AD 661, of Ali, the Prophet Mohammed's son, who was the fourth caliph, or divinely appointed leader. The Sunnis still think of Ali as the last of the divine caliphs, after whom the leadership passed outside Mohammed's direct family.

In AD 680, Ali's son Hussein rebelled against the successors to the caliphate. He challenged the caliph Yazid with a force of only 300 followers, and they were wiped out in the battle of Kerbala on the 10th day of the month of Moharram.

The day is known as Ashura and is the holiest in the Shia calendar, an occasion for collective demonstrations of grief. Men parade together, beating themselves with chains and pounding their foreheads with swords. Frequently, they are injured seriously in their religious frenzy.

This year Ashura fell on Dec. 11 and was the occasion for the massive protest against the shah, a remarkably well-organized demonstration of how religion and politics still mix in Iran.

There are 86 million Shias today, split into various subsects and scattered over the world.

A key element of their faith is that they recognize 12 imams, or divinely appointed leaders. The 12th was named Mohammed, a descendent of the Prophet Mohammed, and he is said to have disappeared into the mountains around Mecca in AD 880. The Shias believe that he never died and that he will return and lead the world to peace and justice.

Some today even believe that Khomaini, who is about 80, is the 12th imam, returned to save the people, although the cleric has never made this claim.

Since the 12th imam disappeared, the church has been led by his so-called representatives—sometimes just one, as it is today, by a collective. The current group of six includes Khomaini and another ayatollah ("gift of God") residing in Kerbala in Iraq.

These are the *mujtahed*, or accepted ones, and they are always old men, respected for their wisdom. At 76, Shariatmadary is the youngest of the six.

They do not always agree. There was a great split in 1906 when the majority agreed to accept the constitution which gave the most power to temporal authorities and left the clergy with only the right to review legislation to make sure it conformed with Islamic law.

This was to be done through a sort of Shia supreme court but the ayatollahs could never agree on who should serve on that body, and until today it has never operated.

The clergy are still arguing that point. Khomaini calls for an Islamic republic but Shariatmadary and other leaders inside the country are prepared to work with the 1906 constitution. But they keep their differences largely to themselves.

The shah has tried to deflate the religious opposition. He has abandoned the concept of a dynastic calendar and gone back to the Islamic one. He has abolished a government department devoted to female emancipation, and his premier has promised the clergy the right to review all legislation.

But his efforts appear to be too little and too late. The religious leaders are riding high on the wave of protest and, unless there is a turning away from Khomaini, there seems little hope of a compromise. A revolution based on religion is in full flood here, and no one knows where or how it will end.

MAJOR MOSLEM SECTS
Percentage of Population in Mideast

	Population (In Millions)	% of Shia Moslems	% of Sunni Moslems
Egypt	39.8	--	90
Iran	34.4	93	5
Iraq	12.3	50	40
Jordan	2.9	--	90
Lebanon	3.6	18	20
Libya	2.8	1	98
Saudi Arabia	7.5	--	90+
Syria	8.1	--	70

Sources: Population estimates from "Political Handbook of the World: 1978." Moslem sect figures from U.S. government

کوچکی از یک پدیده جالب توجه بود. ایران در بحبوحه یک انقلاب سیاسی است، اما نه به رهبری سیاستمداران بلکه به رهبری رهبران مسلمان کشور.

یک دلیل آشکار برای قدرت مذهب در سیاست این ملت وجود دارد: حکومت استبدادی شاه در ۲۵ سال گذشته به تدریج تمام مجراهای ابراز عقاید سیاسی را به جز مساجد و روحانیت خوب سازمان یافته و شدیدا سیاسی شده شیعه را مسدود کرد. ولی نقش پر قدرت مذهب ابعادی بیش از این در بر دارد. آن روحانی که روی طاق مینی بوس ایستاده بود یکی از طلاب فرقه شیعه بود که ۹۰ درصد جمعیت ۳۵ میلیون نفری ایران بدان تعلق دارد. بر خلاف فرقه سنی ـ که در سطح جهانی وسعت آن خیلی بیشتر است ـ شیعیان هرگز مذهب را از سیاست جدا نساخته‌اند. هدف‌هایی که اخیرا مورد حمله شورشیان قرار گرفته اماکنی بوده‌اند که کار آنها با اصول مذهبی مغایرت داشته است. این شامل کلوپ‌های شبانه، مغازه‌های مشروب فروشی و سینماها می‌شود. سینماها، بنا بر نظر مقدسین نهی قرآن را در مورد تجسم تصویر انسان زیر پا نهاده و علاوه بر این به طور مکرر از تبلیغات و اعلان‌های سکسی شدیدا شهوت‌انگیز استفاده کرده‌اند.

هدف دیگر بانک‌ها می‌باشند ـ به خصوص بانکی که تحت نظارت بنیاد پهلوی شاه است و همچنین دیگر بانک‌ها، زیرا قرآن بهره را تحریم کرده است. تعصب مذهبی همچنین با موجی از ترس از بیگانگان آمیخته شده و باعث گریختن هزاران خارجی از کشور شده است. روحانیت شیعه مکررا در جریان مبارزات سیاسی این کشور بوده است. مثلا در سال ۱۸۹۱ مبارزه علیه اعطای امتیاز انحصاری تنباکو را به یک کمپانی انگلیسی رهبری کرد به طوری که تمام مغازه‌های تنباکو فروشی بسته و استعمال تنباکو عملا متوقف شد و شاه مجبور به لغو امتیاز تنباکو گشت.

در سال ۱۹۰٦ علما یک انقلاب بدون خونریزی را رهبری کردند که در آن ۱٦ هزار نفر به محل سفارت انگلیس رفته در آنجا بست نشستند و خواستار حکومت قانون اساسی شدند. نتیجه آن قانون اساسی ۱۹۰٦ بود ـ سندی که اکثر مخالفین امروز شاه خواستار اجرای آن

هستند.

یکی از طلاب شهر مذهبی قم چنین توضیح داد «ما شیعیان دستگاه مذهبی را بالاتر از دستگاه حکومت می‌دانیم.» آیت‌الله کاظم شریعتمداری روحانی برجسته داخل کشور به این نحو آن را توصیف می‌کند: «هیچ حزب نیرومندی به جز خود ملت وجود ندارد و ملت هم از رهبران مذهبی‌اش پیروی می‌کند.»

امروز دلیل چندان مهمی وجود ندارد تا بتوان در این مورد که ملت از رهبران مذهبی‌اش پیروی می‌کند شک کرد. آنچه که کمتر روشن است این است که آیا چنین چیزی از حیطه ماهیت ذاتا منفی این جنبش فراتر می‌رود یا نه ـ شورشی علیه مادیگری، عدم مساوات، فساد و نابسامانی‌های اجتماعی ناشی از فشار و اصرار شاه برای صنعتی کردن کشوری که اساسا عقب‌افتاده باقی مانده است.

علی، مهندسی که در پروژه یک کارخانه کاغذ سازی در کنار دریای خزر کار می‌کند، چنین گفت: «در کوتاه مدت رهبران مذهبی بر جنبش تسلط خواهند داشت. در دراز مدت ممکن است رهبری به دست کمونیست‌ها بیفتد.»

در هر صورت شک نیست که یک احیای پر قدرت مذهبی در ایران ـ تنها کشوری که در آن شیعیان در اکثریت هستند ـ صورت گرفته است. در روز دهم دسامبر بیش از یک میلیون نفر در تظاهراتی که به طرز خارق‌العاده‌ای سازمان یافته بود به نام ایمان مذهبی به خیابان‌ها ریختند.

تظاهرات همچنین یک رأی پرطنین حاکی از حمایت و طرفداری از آیت‌الله خمینی بود ـ مردی که از تبعیدگاهش در پاریس مبارزه علیه حکومت شاه را رهبری کرده است. بسیاری از مخالفین شاه در سراسر کشور با عقاید خمینی در مورد تشکیل یک جمهوری اسلامی در ایران موافق نیستند ولی نقش او به عنوان رهبر جنبش (از سوی هیچ جبهه‌ای ـ م) مورد رقابت و زورآزمایی قرار نگرفته است. او امروز قدرت مؤثر رای مخالف دادن در حیات سیاسی و اقتصادی کشور را در اختیار دارد.

(در اینجا یک پاراگراف در مورد رابطه بین تشیع و ایرانیان حذف شد ـ م)

یکی از استانداران سابق گفت: «سلسله صفویه از تشیع بهره‌برداری کرده و از آن یک جنبش ملی ساخت.» چنین چیزی در قرن شانزدهم بوده ولی امروز نیز به همان طریق از آن استفاده می‌شود.

دکتر فریدون علا فرزند یک نخست وزیر پیشین گفت: «تشیع نوعی تفرقه‌افکنی نژادی در الهیات است. ایران همیشه یک شریک ناآرام و مضطرب در ملت اسلام بوده است.»

با این حال در بعضی مسائل پیوندهای شدیدی با دیگر کشورهای اسلامی وجود دارد. یکی از اعتراض‌های اساسی مذهبی علیه شاه این است که او به اسرائیل نفت فروخته است و از این مسأله به عنوان حربه‌ای برای آتش افروختن به تعصبات مذهبی علیه شاه استفاده شده است (در این جا سه پاراگراف که در آن نویسنده در مورد ریشه‌های تشیع و عاشورا و مراسم آن توضیحاتی داده حذف گردید ـ م)

امسال عاشورا با ۱۱ دسامبر مصادف شد و فرصت مناسبی برای تظاهرات توده‌ای علیه شاه بود ـ تظاهراتی که به طرز خارق العاده‌ای سازمان یافته بود و بیانگر این نکته که چگونه سیاست و مذهب در ایران با یکدیگر آمیخته‌اند.

امروزه ۸٦ میلیون شیعه وجود دارند که به فرق گوناگون تقسیم شده و در جهان پراکنده شده‌اند.

یکی از اصول مذهبی شیعیان آن است که به وجود دوازده امام یا رهبران منصوب از جانب خدا معتقدند. دوازدهمین امام که محمد نام‌گذاری شده از ذریه پیامبر است و گفته می‌شود که در سال ۸۸۰ در کوه‌های اطراف مکه غایب شده است. شیعیان معتقدند که او نمرده و باز خواهد گشت و جهان را به سوی صلح و عدل رهنمون خواهد گشت.

امروزه بعضی‌ها حتی معتقدند که خمینی که حدود هشتاد سال دارد دوازدهمین امام است و باز گشته است تا منجی مردم باشد گرچه خود تبعیدی هرگز چنین ادعایی نکرده است.

از زمان غیبت امام دوازدهم دستگاه مذهبی توسط به اصطلاح نواب او رهبری شده است.

بعضی ایام توسط یک نفر یا چون امروز توسط یک جمع. گروه شش نفری در حال حاضر شامل خمینی و آیت‌الله (یعنی موهبت خدا) دیگری که در کربلا واقع در عراق اقامت دارد. می‌شود آنها مشتهد (اشتباه از نویسنده مقاله است ـ م) یا کسان مورد قبول هستند و همیشه افراد مسنی هستند که به خاطر حکمت و دانایی‌شان مورد احترامند. شریعتمداری که ۷٦ سال دارد جوان‌ترین فرد این گروه شش نفره است. این نواب همیشه اتفاق نظر ندارند. تفرقه عظیمی در سال ۱۹۰٦ به وجود آمد. هنگامی که اکثریت اتفاق در پذیرفتن قانون اساسی کردند که بیشترین قدرت را به دست مسئولان غیر روحانی داده و برای روحانیت تنها حق بررسی قوانین را باقی‌گذارد تا مبرهن شود که با قوانین اسلامی مطابقت دارد.

چنین چیزی قرار بود از طریق نوعی مجلس اعلای شیعه انجام پذیرد ولی آیت‌الله‌ها هرگز نتوانستند بر سر این موضوع که چه کسی باید در آن خدمت کند اتفاق نظر کنند و تا به امروز چنین مجلسی به مرحله اجرا در نیامده است.

روحانیت هنوز دارد بر سر این موضوع بحث می‌کند. خمینی خواستار یک جمهوری اسلامی است ولی شریعتمداری و دیگر رهبران داخل کشور حاضرند تا با قانون اساسی ۱۹۰٦ کار کنند. اما آنها اختلافاتشان را اکثرا پیش خودشان نگاه می‌دارند.

شاه سعی کرده است تا از حجم مخالفت مذهبی بکاهد. تقویم شاهنشاهی را لغو کرده و دوباره به تقویم اسلامی بازگشته است. یکی از سازمان‌های دولتی را که به آزادی زنان اختصاص داشت از میان برداشته و نخست وزیرش به روحانیون قول داده که آنان حق بررسی تمام قوانین را داشته باشند.

ولی چنین به نظر می‌رسد که تمام تلاش‌هایش دیگر خیلی دیر و بیش از حد ناچیز باشند. رهبران مذهبی بر روی موج شورش و تظاهرات بلندپروازی می‌کنند و چنانچه از خمینی بازگشتی نباشد امید کمی برای مصالحه باقی خواهد ماند.

در اینجا انقلابی بر مبنای مذهبی در اوج طغیان است و هیچ کس نمی‌داند چگونه و به کجا ختم خواهد شد.

Iranian Spiritual Leader Wields Power From Afar

By Nicholas Gage
New York Times News Service

TEHRAN — Ayatollah Ruhollah Khomaini leads no political party, commands no army, has no formal titles and has been exiled from his country for 15 years. He lives more than 3,000 miles away on the outskirts of Paris.

But today he probably holds more power over the fate of Iran than any other man, including his adversary, Shah Mohammad Reza Pahlavi, who is backed by a well-equipped army, vast wealth and international support.

Just the mobilization last January of a newspaper article mildly critical of the ayatollah was enough to start a revolt across this country that threatens the very existence of the monarchy. Worse riots in Iran go back unchronicled for more than 1,500 years.

For the last 11 months, demonstrators in nearly every Iranian town and city have waved the portrait of the Iranian, white-bearded, black-robed religious leader as a banner of war, while ripping up the one present state portrait of the shah and feeding it to countless bonfires.

From exile, Khomaini has become the symbol of all the pent-up rage against the shah's rule, with its authoritarianism, corruption and emphasis on modernization instead of the conservative Islamic tradition that the ayatollah represents.

"If Khomaini didn't exist, we would have had to invent him," said a professor at Tehran University.

The person who has sent the faithful Shiite Moslems of Iran unarmed into the streets against the shah's forces is a short-bred old man of 76 who glares fiercely out at the world from under heavy dark eyebrows.

At worshipers flock to his garden in a Paris suburb, the ayatollah announces that his followers must "sacrifice your blood to protect Islam and overthrow the tyrant" during the Moslem mourning period of Moharram, which lasts until Dec. 20. It is estimated that since these unarmed subjects began Dec. 3, as many as 72 Iranians have carried out his command and died for his cause.

Ruhollah Khomaini was born Ruhollah Hendi in 1901 in the small city of Khomaini, about 180 miles south of Tehran. When he was a young man his father, Mustafa, was killed by the mayor of the town in a personal clash. Ruhollah, one of two brothers, studied at religious schools at Najafi and Qum in Iran and Najaf in Iraq, all holy cities to the Shiites. One brother became a lawyer and the other a notary.

In 1930 one of the brothers was arrested for leftist activities and Ruhollah took a new last name, Khomaini.

From an early age Khomaini gained a reputation as an independent-minded scholar. He taught at religious schools, first in Isfahan and then in Qum, but his interpretive methods of teaching contemplative signs towards criticism from the older religious leaders, who did not encourage innovative thought among young scholars. They had Khomaini shifted to teaching Islamic jurisprudence, which allows less room for interpretation.

Khomaini has had two wives. The first one gave him a son, Mustafa, born in 1931. With the second, the daughter of a rich landowner from Gilan Province, he had a second son, Ahmad, and three daughters. Mustafa Khomaini died of natural causes last year in Iraq. Khomaini is living with his second wife in Paris, his first having died some time ago.

In this Khomaini repeatedly contributed to a book denouncing the monarchy, but he survived the accusation and was put in charge of students at Qum, where he gained great popularity among the young mullahs. The older ones felt uneasy about the fiery professor who became known as being tough, courageous and militant.

Khomaini's incendiary begins in 1963, when Iran was torn by religious demonstrations led by members of the Moslem clergy who were outraged by the shah's "white revolution." This program of modernization stripped the mullahs in part because of a land reform that confiscated most of the land held by the clergy, who made up the second largest landholders in the country.

The highest title a mullah can hold is that of ayatollah, or "reflection of Allah." There are approximately 1,200 ayatollahs in the Shiite world today, and of them six men hold the title of grand ayatollah. These titles are granted not by the religious hierarchy but by the acclamation of the people, who gravitate to the religious leader they most admire.

Of the grand ayatollahs at the time of the religious riots in 1963, only Ayatollah Khomaini steadfastly demanded the ouster of the shah and refused to compromise when more than 200 Moslems were killed in the streets. In retribution for his stand, the shah had Khomaini exiled, first to Turkey, then to Iraq. The Iraqi government expelled him two months ago and he went to France.

During his 15 years of exile, Khomaini has not modified his stand against the monarchy, while the five other grand ayatollahs within Iran have expressed their views in more guarded terms.

In 1963, the other religious leaders backed off, but Ayatollah Khomaini fought on and this won him the support of the mullahs and most of the people," said Mehdi Bazargan, a supporter of Khomaini who heads the Islamic-based Iranian Liberation Movement. "When the regime exiled Khomaini, they made him a martyr and gave him the force to build the movement."

From exile, Khomaini never stopped denouncing the shah, winning the adoration of the younger and more radical members of the opposition.

Members of the Shiite clergy are entirely dependent on the contributions of their followers for their livelihood and the support of their many schools and charitable organizations. Thus they are quick to sense the prevailing mood of the people and to express it in their sermons. But from exile, Khomaini was denouncing the regime with a fearlessness that no clergyman inside Iran could risk.

The government tried to undermine his influence by planting an article in a leading Iranian newspaper that questioned his piety, suggested Communist connections and even hinted that his ancestry was not pure Iranian but part Indian. A grandfather of Khomaini went to India in the 1800s and reportedly held a British passport for a time, but he was an Iranian.

The article turned out to be a colossal blunder. As a direct result, spontaneous demonstrations broke out in some of the more conservative religious cities of Iran, resulting in many deaths. After each riot and the traditional 40-day mourning period for the dead, new riots broke out in sympathy.

Both the shah and his Western advisers made the mistake of underestimating the strength of the opposition led by Khomaini. When it became clear that the monarchy was in danger, the shah sent envoys to Khomaini in Paris, attempting to work out some kind of compromise. But by then the ayatollah had seen the extent of his support within Iran, and he would accept no doubts.

Now, as his followers sacrifice their blood in the effort to overthrow the monarchy, many members of the opposition who outwardly stand behind Khomaini are worrying privately about what may happen if the ayatollah succeeds in ousting the shah.

THE KANSAS CITY TIMES Thursday, December 14, 1978

close up

AYATOLLAH KHOMAINI

رهبر روحانی ایرانیان از راه دور نیروهای مردمی را رهبری می‌کند

نویسنده: نیکالیس گیج
ترجمه: بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر

اشاره **این مقاله در تاریخ ۱۴ دسامبر ۱۹۷۸ / آذر ماه ۱۳۵۷ در روزنامه کانزاس سیتی تایمز به چاپ رسید. نویسنده در این مقاله به عظمت رهبری امام خمینی در انقلاب اسلامی اشاره می‌کند و معتقد است با اینکه آیت‌الله خمینی هیچ حزب سیاسی را رهبری نمی‌کند، هیچ ارتشی را تحت فرمان ندارد و هیچ قدرت خارجی از او حمایت نمی‌کند، مدت پانزده سال است که در خارج از ایران رهبری یک جنبش بزرگ مردمی را به عهده دارد.**

پیوند انقلاب اسلامی با ماه محرم، نگارش طرح حکومت اسلامی بعد از سرنگونی رژیم شاه در سال‌های پیش توسط امام خمینی، سازش‌ناپذیری امام در رهبری جنبش و غیره از جمله مباحثی است که نویسنده در این مقاله بدان اشاره می‌کند.

البته وجود پاره‌ای اطلاعات غلط درباره امام خمینی در این مقاله نشان می‌دهد که نخبگان سیاسی غرب و تحلیل‌گران مطبوعاتی آنها نسبت به شناخت رهبر مذهبی و سیاسی ایران از چه فقر عظیمی رنج می‌برند و تا چه اندازه تحت تأثیر اطلاعات غلط مخالفین انقلاب اسلامی و دروغ‌های رژیم شاه و مزدوران انگلیسی و امریکایی او نسبت به پخش شایعه راجع به امام قرار داشتند.

ترجمه تهران ـ ایران، آیت‌الله روح الله خمینی در حالی که هیچ حزب سیاسی را رهبری نمی‌کند هیچ ارتشی را فرمان نمی‌دهد و هیچ متفق (پشتیبان) خارجی ندارد به مدت ۱۵ سال است که از کشورش تبعید شده است او در فاصله سه هزار مایلی در حومه پاریس زندگی می‌کند.

اما امروز او شاید بیشتر از هر شخص دیگری در سرنوشت ایران تأثیر دارد. و این مطلب شامل دشمن او یعنی شاه محمد رضا پهلوی که از ارتش مجهز و ثروت زیاد و حمایت بین‌المللی برخوردار است نیز می‌باشد.

انتقاد ملایمی که در یک مقاله روزنامه در نشریه ژانویه گذشته از آیت‌الله شده بود، کافی بود تا طغیانی در سرتاسر این کشور شروع کند و این طغیان تهدیدی است برای موجودیت واقعی سیستم حکومت پادشاهی که ریشه‌هایش در ایران بر می‌گردد به حکومت سلطنتی که برای ۲۵۰۰ سال بلا انقطاع بوده است.

در یازده ماه گذشته تظاهرات‌کنندگان تقریبا در هر شهر کوچک و بزرگ ایران تمثال رهبر مذهبی را که به نظر سیدی است با محاسن سفید و عمامه سیاه، به عنوان پرچم جنگ تکان می‌داده‌اند، در حالی که مردم تصویر شاه را که در هر گوشه و کنار پیدا می‌شود پاره پاره می‌کردند و با تکه‌های آن آتش‌های بزرگی را فراهم می‌کردند.

در غربت و تبعیدگاه خمینی به عنوان بیان کننده خشم درونی مردم به صورت سمبل درآمده است و او است که با قانون شاه که آمرانه، فاسد و تأکید روی به سلیقه امروزی در آوردن است مخالفت می‌کند و به جای آن آیت‌الله رسم اسلامی محافظه‌کارانه را پیشنهاد و

معرفی می‌کند.

یک استاد در دانشگاه تهران می‌گفت اگر خمینی وجود نمی‌داشت مجبور بودیم او را اختراع کنیم.

شخصی که مسلمانان شیعه وفادار ایران را بدون اسلحه به مخالفت سپاهیان شاه به خیابان‌ها فرستاده سالخورده مردی است ۷۸ ساله با صورتی عبوس که با خشونت از زیر ابروهای سیاه پرپشت به دنیا می‌نگرد.

هنگامی که دسته‌های عبادت کننده در ماه عزاداری مسلمانان، محرم، که تا ۲۹ دسامبر ادامه دارد، به باغ او در حومه پاریس می‌آیند، آیت‌الله به پیروانش اعلام می‌کند: «خون خود را فدا کنید تا از اسلام حمایت کنید و این حاکم ستمگر را سرنگون سازید.» این طور تخمین‌زده شده است که از زمانی که این تعطیلات رسمی مذهبی از دوم دسامبر شروع شده جمعیتی به تعداد ۷۲ ایرانی فرمان او را انجام داده‌اند و در راه او فداکاری کرده‌اند.

روح الله خمینی در سال ۱۹۰۱ به نام روح الله هندی در شهر کوچکی در ۱۸۰ مایلی جنوب تهران متولد شد. در ایام جوانی پدر او به نام مصطفی در یک درگیری شخصی به وسیله شهردار شهر کشته شد. در میان سه برادر، روح الله در مدارس مذهبی در مروی و قم در ایران و نجف در عراق (شهرهای مذهبی برای شیعیان) تحصیل کرد. یکی از برادرهایش وکیل شد و دیگری سردفتر اسناد رسمی.

در سال ۱۹۳۰ یکی از برادرهای او به خاطر فعالیت‌های چپ‌گرا دستگیر شد و روح الله اسم فامیلی جدیدی را به نام خمینی برگزید.

از عنفوان جوانی خمینی شهرت یک عالم با افکار مستقل را به دست آورد. او ابتدا در اصفهان و سپس در قم در مدارس مذهبی تدریس نمود، ولی روش‌های تجزیه و تحلیل و تفسیری با علائم تفکر کننده تدریس او باعث شد که از طرف رهبران مذهبی سالخورده که افکار ابداعی را بین طلاب جوان تشویق نمی‌کردند مورد انتقاد قرار گیرد. آنها خمینی را وادار کردند که به تدریس قوانین اسلام که در آنها جای کمتری برای تفسیر مطالب است بپردازد.

خمینی دو همسر اختیار کرده است. همسر اول او در سال ۱۹۳۳ مصطفی را به دنیا آورد و از همسر دوم که دختر یک مالک ثروتمند از استان گیلان بود پسر دوم به نام احمد و سه دختر را دارد. مصطفی خمینی در سال گذشته در عراق به دلایل طبیعی فوت کرد. خمینی با همسر دومش در پاریس زندگی می‌کند و همسر اول او مدتی قبل درگذشت.[۱]

می‌گویند که خمینی در سال ۱۹٤٤ به یک کتاب کمک کرده که در آن حکومت پادشاهی را محکوم کرده است. ولی او در مقابل این اتهام توانست به هستی خود ادامه دهد و او مسئول دانشجویان در قم گردید که در آنجا در بین طلاب جوان از یک محبوبیت بزرگی برخوردار است. دانشجویان مسن در مورد استاد آتشی مزاج که تحت عناوین سخت‌گیر، دلیر و مبارز و جنگجو شهرت داشت احساس اضطراب و نگرانی می‌کردند.

نفوذ و تفوق خمینی از سال ۱۹٦۳ شروع گردید. زمانی که ایران توسط تظاهرات مذهبیون که به وسیله روحانیون مسلمان رهبری می‌شد پاره شده بود و آنها با انقلاب سفید شاه خشمگین و توهین شده بودند. این برنامه به امروزی در آوردن (مدرنه کردن) باعث خشم طلاب شد و در یک قسمت به خاطر اصلاحات ارضی بود که طبق آن اکثر اراضی روحانیون را که از لحاظ مالکیت زمین مقام دوم را در کشور داشتند [!!] مصادره می‌گردد.

بالاترین مقامی که یک طلبه می‌تواند دارا باشد آیت‌الله است که به معنی «انعکاس الله» می‌باشد. امروز در دنیای تشیع در حدود ۱۲۰۰ آیت‌الله وجود دارد و از میان آنها ٦ نفر لقب آیت‌الله عظما را دارند. این عناوین به وسیله طبقه‌بندی مذهبی اعطا نمی‌شود بلکه به وسیله اخذ رأی زبانی مردم که تمایل به جلب شدن به یک مرکز توجه به رهبر مذهبی که بیش از همه مورد تحسین است داده می شود.

از آیت‌الله‌های عظما در زمان شورش مذهبی در سال ۱۹٦۳ فقط آیت‌الله خمینی بود که به

---

۱. امام تنها یک همسر داشتند. برخی دیگر از گزارش‌هایی که در این مقاله آمده است دور از واقعیت است و از بی‌اطلاعی نویسنده نسبت به سرگذشت امام و جامعه روحانیت نشان دارد.

طور ثابت قدم خلع ید شاه را درخواست می‌کرد و موقعی که بیش از ۲۰۰ مسلمان در خیابان‌ها کشته شدند با سازش مخالفت ورزید. برای تلافی این مقاومت و پایداری او شاه خمینی را اول به ترکیه و بعد به عراق تبعید کرده بود. دولت عراق در دو ماه قبل او را اخراج کرده و او به فرانسه رفت.

در مدت ۱۵ سال تبعید خمینی ثابت‌قدمی و پایداری‌اش را در مقابل (از بین بردن) حکومت پادشاهی عوض نکرده است در حالی که در ایران ۵ آیت‌الله‌های عظمای دیگر بیشتر مخالفت خود را به طور پوشیده بیان کرده‌اند.

مهدی بازرگان یکی از حامیان خمینی که رهبری جنبش نهضت آزادی اسلامی را به عهده دارد اظهارات داشت که در سال ۱۹۶۳ دیگران رهبران روحانی عقب نشینی کردند و آیت‌الله خمینی به مبارزه ادامه داد و به این وسیله پیروزی حمایت از طلاب و اکثریت مردم را به دست آورد. زمانی که رژیم خمینی را تبعید کرد آنها شهیدی از او ساختند و به او نیرو دادند تا جنبش را بر پا دارد.

خمینی در تبعید هیچگاه از محکوم کردن شاه دست نکشید و به این ترتیب مورد تحسین جوانان و اعضای اصلاحات ارضی (رادیکال‌ها) مخالف قرار گرفت.

روحانیون شیعه برای تأمین معاش و حمایت مدارس مختلفشان و سازمان‌های خیریه کاملا به کمک‌های اعطایی پیروان متکی هستند. بنابراین آنها سریعا حالت عمومی مردم را احساس می‌کنند و آنها را در مساجد بیان می‌کنند. اما در تبعید خمینی رژیم را با چنان رکگویی و صداقت محکوم می‌کرد که هیچ روحانی در داخل ایران نمی‌توانست خودش را به مخاطره بیندازد.

دولت سعی کرد تا حمایت و نفوذ او را از میان مردم از بین ببرد. به وسیله نفوذ مخفی در انتشار یک مقاله در یکی از روزنامه‌های اصلی ایران دینداری و پرهیزگاری او را مورد سؤال قرار داد. مقاله این طور پیشنهاد می‌کرد که او با کمونیست‌ها رابطه دارد و حتی اینکه اصل و نسب او ایرانی خالص نبود. بلکه قسمتی از آن هندی بوده است. در سال ۱۸۶۰ و به بعد جد

خمینی به هندوستان رفت و این طور می‌گویند که او برای مدتی پاسپورت بریتانیایی داشته [!!] ولی او ایرانی الاصل بوده است.

نتیجه آن مقاله یک اشتباه بسیار عظیم بود. یک نتیجه مستقیم آن انفجار تظاهرات پراکنده در بعضی از شهرها بیشتر در شهرهای مذهبی محافظه کارانه ایران بود که به مرگ تعداد زیادی منتهی شد. بعد از هر شورش و سوگواری در چهلم کشته شدگان، شورش‌های جدید دیگری برای همدردی آغاز گردید.

هر دو شاه و مشاورین غربی او اشتباه بزرگی کردند که قدرت مخالفین به رهبری خمینی را دست کم گرفتند. زمانی که معلوم شد که حکومت پادشاهی در خطر است شاه مأمورین سیاسی به پاریس فرستاد تا سعی کنند با خمینی به یک سازش برسند. ولی موقعی که خمینی وسعت حمایتش را در داخل ایران مشاهده نمود، هیچ‌گونه معامله‌ای را قبول نکرد.

حالا که پیروانش برای سرنگونی حکومت پادشاهی خون‌هایشان را فدا می‌کنند، تعداد زیادی از مخالفینی که بر حسب ظاهر حامی خمینی هستند به طور خصوصی راجع به این موضوع نگران هستند که اگر آیت‌الله موفق شود شاه را خارج کند چه ممکن است اتفاق افتد. والسلام

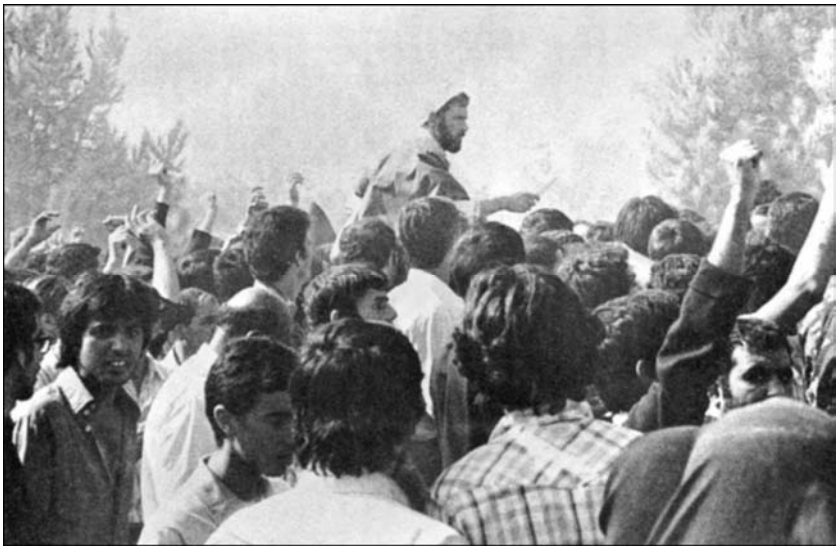

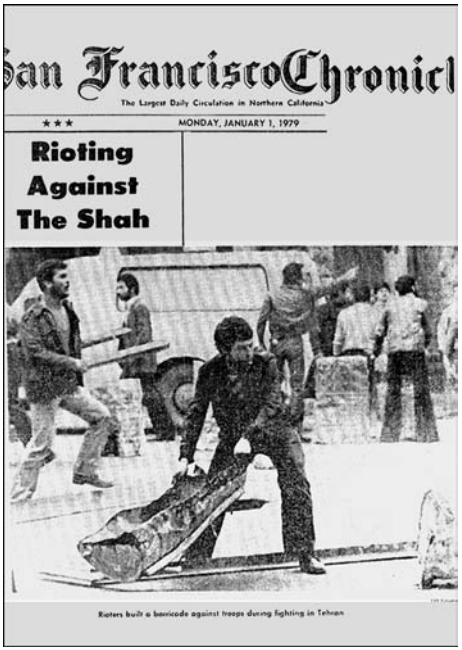
San Francisco Chronicle
The Largest Daily Circulation in Northern California
★★★ MONDAY, JANUARY 1, 1979
Rioting Against The Shah
Rioters built a barricade against troops during fighting in Tehran

قتل عام صدها نفر به وسیله ارتش شاه

نشریه سانفرانسیسکو کرنیکل
ترجمه: بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر

اشاره **این مقاله که در اول ژانویه سال ۱۹۷۹ / دی ماه ۱۳۵۷ به چاپ رسید به کشتار صدها نفر از مردم مسلمان ایران به وسیله ارتش شاه و مأموران گارد شاهنشاهی و پلیس مخفی شاه (ساواک) اشاره کرده است.**

تهدید ارتش به کودتا، فرار امریکاییان از ایران، تظاهرات شهرهای قم، کرمانشاه و شیراز، ابهام در بقای رژیم سلطنتی در ایران و مخالفت مردم با نخست وزیری بختیار از جمله مباحث این مقاله می‌باشد.

ترجمه گزارش داده شده است که صدها نفر به وسیله ارتش ایران قتل عام شده‌اند به خاطر کشته شدن ارتش افسران انتقام گرفتند.

تهران ـ شاهدان و رهبران مخالف اعلام کردند که سربازان سلطنتی شاه برای انتقام گرفتن از کشتن ۷ نفر از افسران ارتش و پلیس توسط مردم، صدها نفر را کشتند. شاهدان ماجرا گفتند: سه نفر از این افسران متعلق به بخش ساواک (پلیس مخفی) بودند که در دادگاه مردم محاکمه و سپس اعدام گردیدند. یک نفر دیگر ژنرال ارتشی بود که در زد و خورد کشته شد.

هنوز ماندن شاه اسرارآمیز است و یکی از خبرنگاران رسمی گزارش داد که شاه تصمیم دارد ایران را «در یک زمان مناسب» ترک کند. ولی یکی از مقامات نزدیک به شاه این گزارش را تکذیب کرده و گفت او به هیچ دلیلی ایران را ترک نخواهد کرد و سلطنت را هم واگذار نمی‌کند.

سفارت امریکا در تهران صلاح دید که خانواده‌های امریکایی ایران را ترک کنند ولی هزاران نفر امریکایی و کانادایی و اروپایی غربی بر اثر اعتصاب کارکنان هواپیمایی نتوانستند ایران را ترک کنند.

ارتش تانک‌ها و افراد مسلح خود را به خیابان‌ها فرستاد تا کنترل شهر را به خاطر زد و خوردهای شدید در شهر مقدس مشهد به دست گیرند. شاهدان ماجرا گفتند که ارتش به روی بیمارستان‌ها آتش گشود و تعدادی از تظاهرات‌کنندگان بر اثر رفتن تانک بر روی آنها در مقابل اداره استاندار نظامی له شدند.

Hundreds Reported Slain by Iran Army

Revenge For Killing Of Officers

Iran

Soldiers loyal to Shah Mohamed Reza Pahlavi killed scores of Iranians yesterday in shelling for the murder of seven army and police officers, witnesses and opposition leaders reported.

Three of the officers, belonging to the Savak secret police, were killed in a "peoples court" set up by frenzied mob in Mashad and stoned Saturday. Others, including army colonel, were killed in several incidents Saturday, witnesses said yesterday.

The shah's plans remained sketchy. The official media reported at one time yesterday that will leave Iran "at a convenient time" for rest and medical treatment of an unspecified nature. Opposition politicians believe such a move could calm rioting in this Moslem nation of 34 million.

But state-run Iranian radio suddenly dropped that report in its newscasts. There was no explanation for this.

A highly placed source close to the shah said the monarch told Iran yesterday that he will not leave the country for any reason and that he will not give up the throne. The source also said that the shah met with the chiefs of staff of the Iranian armed forces and other senior military officers, and assured the officers that he is not considering leaving Iran.

The U.S. Embassy in Tehran advised dependents of American diplomats and military personnel and family members of American civilians working in Iran to leave. Thousands of Americans, Canadians and West European nationals were trying to flee the country but a strict strike by airport workers succeeded to block the mass exodus.

(Pan American announced in New York it is halting flights to Tehran as of today. Other airlines were still operating and nearly 200 refugees flew into Athens yesterday by chartered jet and 200 more were scheduled to arrive today.)

The army moved its tanks and armored personnel carriers into the streets of the riot-battered Shiite holy city of Mashad early yesterday and sent them raging through the town, guns blazing. Witnesses said

Back Page Col. 4

IRAN

From Page 1

tanks crushed some persons.

The troops launched a barrage of machine gun fire at demonstrators, people lined up to buy food, overran crowds and turned the city into a "ghost town", by early afternoon, reports from Mashad said.

"They shot at anything in sight, including queues for heating fuel," said a witness who opposes the shah's regime.

Other witnesses said that troops fired on hospitals and that some demonstrators were crushed by tanks in front of the governor general's office.

A spokesman of Mashad's Shiite Moslem clergy claimed "at least 700 persons" were killed by gunfire. Another report said at least 200 had been killed. However, neither report could be confirmed.

Doctors at Mashad's three major hospitals said that wards and corridors were jammed with wounded in what they described as the worst army shooting since martial law became effective September 8.

Reports from other provinces said the army reacted aggressively to heavy gunfire in the town of Qom, south of Tehran, Kermanshah, Shiraz and several Caspian sea towns near the Soviet border.

"At least 60" demonstrators were shot dead by the army in Kermanshah in west Iran, witnesses reported. Again, the report could not be confirmed.

There were outbreaks of violence in many other cities of Iran and witnesses said six persons were killed yesterday near Pahlavi Hospital in Tehran when troops opened fire on a funeral procession of several thousand persons carrying the stretched corpses of two doctors slain Saturday as they were aiding wounded protesters.

The mourners chanted "death to the shah' and carried placards, one of which read, "Yankee, go home before we throw out your dirty corpse."

Many of the demonstrators verbally attacked Shahpur Bakhtiar, the opposition leader named by the shah to form a new civilian government. Bakhtiar already has been denounced and expelled by the anti-shah National Front, the largest political party in Iran.

"Bakhtiar is a henchman of the American imperialists!" shouted demonstrators in Tehran.

The shah's opposition is twofold: political foes who oppose his authoritarian rule, government corruption and foreign influences, and orthodox Moslems who say his Western-style modernization corrupts traditional Islamic values.

U.P. & A.P.

دکترهای سه بیمارستان اصلی مشهد گفتند که بخش‌ها و راهروهای بیمارستان‌ها از افراد زخمی پر شده بود و توضیح دادند که بعد از به روی کار آمدن حکومت نظامی در تاریخ ۸ سپتامبر این شدیدترین نوع تیراندازی ارتش بوده است.

گزارش‌های دیگر حاکی از تیراندازی شدید

در شهرهای قم و کرمانشاه و شیراز و چند شهر سواحل دریای خزر نزدیک مرزهای شوروی وجود داشته است. شاهدان گفتند حداقل ٦٠ نفر در کرمانشاه واقع در غرب ایران به وسیله ارتش کشته شدند ولی این گزارش از طرف مقامات رسمی تأیید نشده است.

همچنین اغتشاشات دیگری در شهرهای دیگر ایران وجود داشت و شاهدان گفتند تعداد ٦ نفر نزدیک بیمارستان پهلوی در تهران کشته شدند، جریان از این قرار بود که مردم مراسم تشییع جنازه دو نفر دکتری که در روز شنبه برای کمک به تظاهرات‌کنندگان زخمی، توسط ارتش کشته می‌شوند و شعار مردم در تشییع جنازه «مرگ بر شاه» و یانکی برو خانه قبل از اینکه ما بیرون بیندازیم لاشه کثیفتان را.

تعداد زیادی از تظاهرات‌کنندگان به شاپور بختیار حمله کردند و شعار می‌دادند بختیار هست یکی از نوکران امپریالیسم امریکا. بختیار کسی است که توسط جبهه ملی نیز رد و اخراج شده است.

TORTURE MOVED FROM PRISONS ONTO STREETS'

Brutality in Iran Worsens, Rights Advocates Say

BY DON A. SCHANCHE
Times Staff Writer

TEHRAN, Iran—In the last year Shah Mohammed Reza Pahlavi has released 3,400 political prisoners and his government claims to have ended systematic torture in the notorious prison I the Savak, his secret police.

Last month alone nearly 500 prisoners charged with political crimes were freed, and he shah's military government said the cases of he last 200 still held were being reviewed. urther, the Ministry of Justice said the arrest ecords of many prisoners already released ere being expunged to restore their full civil ights.

To the outside world it would appear that ran—whose human rights record was judged he world's worst one year ago by Amnesty Inernational—has changed its ways.

But according to human rights advocates ere in the Iranian capital, the record of brutaly, summary arrest without charges and offially sponsored terrorism is worse than ever only the scene has changed, they say.

"The torture has moved out of the prisons nd onto the streets," charged Mohammed Eqbal, a lawyer, whose committee for the Defense f Democracy and Human Rights in Iran has, long with other human rights organizations ere, spent recent weeks investigating reported ssidents of government or government-cononed atrocities.

For example, on Christmas Eve, an ordinary orkday Sunday here in Moslem Iran, government security forces reportedly invaded the rounds of a school, terrorizing its student body f 17- to 14-year-olds and its faculty, and arrested all the male children over 12 because they ad shouted anti-shah slogans the day before.

One parent said the next day that his 14-year-old son had been hurled from the roof of he schoolhouse and killed by the security men, ccording to human rights sources who investiated the incident. Whether the story is true was impossible to ascertain, but the fact that it s widely told throughout Tehran and is believed illustrates the level of terror in the treets.

According to Matin Daftari, vice president of he Iranian Bar Assn. and a well-known human ights activist, the old pattern of selective arests and torture by Savak has been shifted to a ampaign of terror and intimidation. In an interview, Daftari said the army, police and other gencies have taken over the alleged campaign ith the obvious approval of Savak and the ilitary government.

In many cases, such as the reported kidnapping and multiple rape of a 25-year-old pregnant university and human rights advocate, the terrorism has come from civilian "vigilantes" working in concert with government agencies, ftari charged.

Daftari, whose Western diplomats here consider to be among Iran's most reliable recorders f human rights violations, said the young woman was seized in her home in northeast ehran by six armed men, blindfolded and ken to a house on the western edge of the ity. After subjecting the woman to multiple ape, her kidnapers cut deep Xs on the backs of ch of her hands and warned her to stop associating with other human rights advocates, he id.

Then they trussed her with a rope, threw her into the back seat of a car and drove her to northeast Tehran, where they stowed the car and tossed her out in the street, he said.

A doctor's examination confirmed the assault and the almost miraculous fact that her 3-month-old fetus was unharmed.

A more typical case was reported by an English family. Their 50-year-old maid went out with her son at about 8 p.m. one night recently to fill a pressure with kerosene for cooking and heating fuel. Although it was still an hour before curfew, the two were picked up by army troops and taken to Abassabad military barracks, where both were accused of setting out to burn buildings.

The woman and her son were badly beaten, the family said, then put in separate areas of the barracks, which reportedly has been converted into a temporary prison. The woman was held for two weeks, according to the family. Her son still has not been released, family members said.

On her return, the woman told her employers that thousands of people were crammed into the barracks under inhuman conditions, most of them charged with curfew violations.

One released prisoner, who like most did not want his name used for fear of reprisal, alleged that Savak agents in the Evin Prison in northern Tehran had murdered some inmates before the amnesty because they had been so mutilated by torture that the government did not want them to be seen as living evidence of its brutality.

The stories of brutality, intimidation and continued torture by Savak have become almost commonplace. But even more frightening have been reports of government disregard for human rights by soldiers, police and others, including several reports of cold-blooded murder.

Some of those arrested, such as Homa Naiegh, a Tehran University historian, have been summarily taken from their homes and held only for a few hours, as she was recently before being released unharmed.

"They did not hurt me this time, but I still suffer from last year, when they beat me so much on the back of the head that I still have a clot on my brain," she said in an interview. "They did dirty things with their hands. It was awful."

Individual cases like this have been lost in the flood of death and injury statistics that have resulted from repeated clashes between mostly unarmed religious demonstrators seeking the ouster of the shah, and armed forces including the army, Savak and the vigilantes.

No one knows for certain how many have died, but their numbers since early November, taken from the most conservative compilations of casualties in dozens of confrontations throughout the country, approaches 500. An estimated 2,000 have died since last January and thousands more have been injured.

Most of the victims were shot as they stood in the front ranks of demonstrations, which have occurred repeatedly in Tehran and most of Iran's provincial cities. Reporters and human rights investigators have confirmed, however, that many of the deaths and disappearances have come after the demonstrations. They say government troops and agents have pursued the wounded into homes and hospitals to administer retribution.

انتقال شکنجه از زندان به خیابان‌ها

نویسنده: دان. الف. شانخه
ترجمه: بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر

اشاره **این مقاله که در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۷۸ / دی ماه ۱۳۵۷ در لس‌آنجلس تایمز به چاپ رسید به حجم وسیع زندانیان سیاسی در رژیم پهلوی و اقرار رژیم شاه به شکنجه‌های سیستماتیک ساواک در زندان‌ها می‌پردازد. نقض حقوق بشر، شکنجه زندانیان و کشتار مخالفان رژیم در خیابان‌ها از جمله مباحثی است که نویسنده تلاش می‌کند از زبان شاهدان عینی علی‌الخصوص خارجیان مقیم ایران، غرب را متوجه عدم محبوبیت و مشروعیت نظام شاهنشاهی در ایران سازد.**

ترجمه طرفداران حقوق بشر می‌گویند بی‌رحمی و سبعیت در ایران بدتر می‌شود.

تهران، ایران ـ در سال گذشته محمدرضا شاه پهلوی ۳۴۰۰ زندانی سیاسی را آزاد کرد و

دولت خودش ادعا دارد که به شکنجه سیستماتیک در زندان بدنام ساواک، پلیس مخفی‌اش، پایان داده است تنها در ماه گذشته نزدیک به ۵۰۰ نفر زندانی متهم به جرایم سیاسی آزاد شدند و دولت نظامی شاه اعلام کرد که پرونده ۲۰۰ نفر آخر که هنوز در حبس هستند تحت بررسی قرار دارد. علاوه بر این وزارت دادگستری اعلام کرد سابقه دستگیری بسیاری از زندانیانی که قبلا آزاد شده‌اند برای حفظ کامل حقوق مدنی آنان نابود شد.

در جهان خارج چنین به نظر می‌رسد که ایران ـ کشوری که بنا بر قضاوت سازمان بین‌المللی عفو عمومی سابقه حقوق بشرش تا یک سال قبل بدترین بوده ـ مسیرش را عوض کرده است. ولی بنا بر گفته طرفداران حقوق بشر در پایتخت ایران، سابقه و پرونده وحشی‌گری و بی‌رحمی، بازداشت‌های آنی بدون مجوز قانونی و بدون اتهام و ارعاب و تروریسمی که دستگاه حکومت بانی و حامی آن است از هر زمانی بدتر شده است. آنان می‌گویند تنها یک چیز عوض شده است.

محمد اقبال حقوقدانی که کمیته‌اش برای دفاع از آزادی و حقوق بشر در ایران همگام با دیگر سازمان‌های حقوق بشر هفته‌های اخیر را صرف بازرسی موردهای گزارش داده شده از وحشیگری و بی‌رحمی دستگاه حکومت و یا موارد اغماض شده از طرف دستگاه کرده است چنین ادعا کرد: «شکنجه از زندان‌ها به خیابان‌ها منتقل شده است.»

برای مثال شب کریسمس که یکی از روزهای یکشنبه عادی کار در ایران است، **نیروهای امنیتی دولت بنا بر گزارش، به یک مدرسه هجوم آورده محصلین ۷ تا ۱۴ ساله این مدرسه و معلمینشان را مورد ارعاب و تهدید قرار می‌دهند و پسرانی را که سنشان از ۱۲ سال بیشتر بوده، به خاطر دادن شعارهای ضد شاهی در روز گذشته دستگیر می‌کنند.**

بنا بر گفته منابع حقوق بشر که در این مورد تحقیق می‌کردند، **پدر یکی از محصلین فردای آن روز گفت که پسر ۱۴ ساله‌اش توسط یکی از افراد امنیتی از پشت بام مدرسه به زمین پرتاب شد و کشته شد.** مبرهن ساختن صحت یا سقم این خبر غیر ممکن است. اما این حقیقت که این خبرها به طور وسیعی در سراسر تهران بر سر زبان‌هاست مبین سطح وحشت موجود

در خیابان‌هاست.

بنا بر گفته متین‌دفتری معاون ریاست کانون وکلای ایران و یکی از فعالین مشهور حقوق بشر، روش قدیمی بازداشت‌های مبنی بر انتخاب قبلی و شکنجه‌های ساواک به ایجاد وحشت و ارعاب و تهدید مبدل شده است. دفتری در یک مصاحبه گفت که ارتش، پلیس و دیگر سازمان‌ها با صحه‌گذاری مسلم ساواک و دولت نظامی در این‌گونه عملیات ارعابی وارد شده‌اند.

دفتری گفت که **در موارد فراوان همچون ربودن و چندین بار تجاوز به یک زن ۲۵ ساله آبستن خانه‌دار** و طرفدار حقوق بشر، **ارعاب و تهدید از جانب عمال غیر نظامی پاسدار و با همکاری سازمان‌های مختلف حکومت صورت گرفته است.**

دفتری که در نظر دیپلمات‌های غربی اینجا از موثق‌ترین گواهان تخلفات حقوق بشر است اظهار داشت که آن **زن جوان در خانه‌اش در شمال شرق تهران توسط ۶ مرد مسلح دستگیر و با چشمان بسته شده به خانه‌ای در منتهی الیه غربی شهر برده می‌شود. پس از آن که وی برای چندین بار مورد تجاوز قرار می‌گیرد، ربایندگانش علامت‌های ضربدر عمیقی پشت هر دو دستش می‌برند** و به او اخطار می‌کنند که دیگر با طرفداران حقوق بشر سر و کاری نداشته باشد. سپس آنها وی را طناب‌پیچ کرده و روی صندلی عقب یک ماشین می‌اندازند و او را به شمال شرقی تهران بر می‌گردانند. آنجا سرعت ماشین را کم کرده و او را به خیابان پرت می‌کنند.

معاینات یک پزشک تجاوز را تأیید می‌کند و همچنین این حقیقت معجزه‌وار را که به جنین سه ماهه‌اش آسیبی وارد نیامده است.

یکی از مواردی که عادی‌تر است توسط یک خانواده انگلیسی نقل شد، خدمتکار ۵۰ ساله‌شان یک شب با پسرش حدود ساعت ۸ از منزل خارج می‌شود تا یک بشکه را برای مصرف پخت و پز و بخاری از نفت پر کند. گرچه هنوز یک ساعت به منع رفت و آمد مانده بوده، هر دو توسط سربازان ارتش بازداشت شده و به پادگان نظامی عباس آباد حمل می‌شوند. در آنجا آنان را متهم به آتش کشیدن ساختمان‌ها می‌کنند.

خانواده انگلیسی گفت که آن زن و پسرش را شدیدا کتک می‌زنند و سپس آن دو را در دو محوطه جدا از هم در پادگان که بنا بر گزارش به یک زندان موقتی تبدیل شده، حبس می‌کنند. زن خدمتکار برای مدت دو هفته محبوس بوده و پسرش هنوز آزاد نشده است. پس از بازگشتش زن خدمتکار به خانواده انگلیسی که او را استخدام کرده بود می‌گوید که هزاران نفر در آن پادگان تحت شرایط غیر انسانی بازداشت هستند و جرم اکثر آنها نقض مقررات منع رفت و آمده بوده است.

یک زندانی آزاد شده که همچون بسیاری دیگر از ترس انتقام نمی‌خواست اسمش فاش شود، گفت که **مأمورین ساواک در زندان اوین در شمال شرقی تهران چندین نفر از زندانیان را قبل از عفو عمومی به قتل رساندند. زیرا بدن آنها به واسطه شکنجه چنان از هم پاشیده بود که حکومت نمی‌خواسته که آنها به عنوان سند زنده وحشی‌گری‌هایش دیده شوند.**

خبرهای وحشی‌گری و ارعاب و شکنجه‌های مداوم توسط ساواک تقریبا چیز پیش پا

افتاده‌ای شده است ولی وحشت‌آورتر گزارشات حاکی از بی‌اعتنایی حکومت از جانب سربازان، پلیس و دیگران نسبت به حقوق بشر است. من‌جمله چندین گزارش آدم‌کشی خونسردانه.

موارد فردی همچون این مورد در سیلی از آمار کشته شدگان و مجروحین که نتیجه زد و خوردهای مداوم بین تظاهرات‌کنندگان مذهبی که اکثرا غیر مسلح بودند و خواستار برکناری شاه و نیروهای‌های نظامی من‌جمله ارتش و ساواک و گروه‌های ضربتی بودند، گم هستند.

هیچ کس به یقین نمی‌داند که چند نفر کشته شده‌اند. اما تعداد کشته‌شدگان از اوایل نوامبر در چندین دو جین برخورد در سراسر کشور بنا بر شمارش محافظه‌کارترین افراد به ۵۰۰ نفر نزدیک است. **تقریبا ۲۰۰۰ نفر از ژانویه سال گذشته تاکنون کشته شده و هزاران نفر دیگر زخمی شده‌اند.** اکثر این قربانیان در حالی که در صف جلوی تظاهرات، که به طور مکرر در تهران و دیگر شهرهای استان‌ها برگزار شد قرار داشته و مورد اصابت گلوله قرار گرفتند. به هر حال خبردهندگان و بازرسان حقوق بشر تأیید کرده‌اند که بسیاری از کشتارها و ناپدیدی‌ها پس از تظاهرات صورت گرفت. آنان می‌گویند که سربازان و عمال حکومت مجروح‌شدگان را تا خانه‌ها و بیمارستان‌ها برای اعمال کیفر و مجازات تعقیب می‌کرده‌اند.

Unrest keeps Iran on edge

Associated Press

TEHRAN, Iran — Opponents of Shah Mohammad Reza Pahlavi pressured Iran's military government yesterday with a wave of wildcat strikes aimed at disrupting the oil-rich nation's battered economy and keeping the country on edge.

The walkouts, the latest in a string of stoppages and slowdowns, came amid fears that the labor troubles will soon spread into the streets during the Moslem holy period that starts later this week.

Traditionally, the religious whip themselves and mourn for the martyred grandson of the prophet Mohammed, Iman Hossein. The emotion-charged period, which begins Dec. 2, reaches a peak Dec. 11.

Conservative Moslem leaders have led the campaign to remove the shah, who has pressed ahead with a modernization drive and reforms that conservative religious leaders find untenable. They have been joined by the shah's political opposition, which finds fault with the shah's authoritarian rule.

Troops took over Tehran's oil refinery west of the city after workers continued a slowdown for the third straight day, causing some shortages. The refinery which supplies most of the capital's gasoline and fuel oil.

The state-run National Iranian Oil Co. said it has fuel supplies on hand for three to five months, but admitted its distribution network has been badly disrupted by the strikes and slowdowns.

The official Pars news agency reported workers at the state-run Arvan Shahpour Chemical Co. in southern Iran also struck, demanding political reforms.

Employees at Iran Air, the national carrier, staged a three-hour walkout to protest the arrest of leaders of an eight-day shutdown earlier this month that grounded the airline.

The protesters warned the government they will stage a full-scale strike if the detainees are not released by midnight yesterday.

آشوب ایران را به تنگنا می‌برد

خبرگزاری آسوشیتد پرس
ترجمه: بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر

اشاره **این مقاله که در ۳۰ نوامبر ۱۹۷۸/ آذر ۱۳۵۷ به چاپ رسید. به مبارزات ملت ایران برای فلج کردن نظام پهلوی از طریق گسترش اعتصابات و همچنین تأثیر ماه محرم و عزاداری امام حسین (ع) در باروری حرکت‌های انقلابی مردم ایران اشاره می‌کند.**

ترجمه تهران ـ ایران، مخالفان محمدرضا شاه پهلوی با امواجی از اعتصابات بی‌اساس به قصد در هم شکستن اقتصاد از هم پاشیده ملت غنی از نفت و در تنگنا قرار دادن کشور دیروز بر حکومت نظامی فشار آوردند.

اعتصابات ـ اخیرا به شکل‌های توقف کردن و کند راه رفتن ـ باعث این ترس شد که به زودی

اغتشاشات کارگران در سطح خیابان‌ها در مدت ماه مقدس که اواخر این هفته آغاز می‌گردد گسترش خواهد یافت.

رسم است که مذهبیون سینه می‌زنند و برای امام حسین، نوه شهید محمد پیغمبر، سوگواری می‌کنند. زمان هیجان‌آمیز که از دوم دسامبر آغاز می‌گردد در یازدهم دسامبر به اوجش می‌رسد.

رهبران محتاط مذهبی مبارزه را برای بیرون کردن شاه رهبری کرده‌اند. کسی که برای مدرن کردن و اصلاحاتی که رهبران محتاط مذهبی آن را غیر منطقی می‌دانند ـ و آنها به مخالفان سیاسی شاه پیوسته‌اند ـ کسانی که قدرت حکومت شاه را غلط می‌دانند.

سربازان پالایشگاه نفت تهران واقع در غرب تهران را پس از سه روز متوالی کم‌کاری کارگران که باعث کمبودهایی شده بود اشغال کردند. این پالایشگاه بیشتر بنزین پایتخت و نفت آن را تهیه می‌کند.

مدیر شرکت ملی نفت ایران گفت که سوخت سه تا پنج ماه را ذخیره دارد اما قبول کرد که شبکه توزیع‌کننده‌اش شدیدا به علت اعتصابات و کم‌کاری‌های صدمه دیده است.

خبرگزاری رسمی پارس گزارش داد که کارگران گرداننده شرکت شیمیایی آوان شاهپور در جنوب ایران دست به اعتصاب زدند و تقاضای اصلاحات سیاسی کرده‌اند.

کارمندان هواپیمایی ایران ـ حمل و نقل ملی ـ در یک اعتصاب سه تا چهار ساعته برای اعتراض به دستگیری رهبرانشان در اعتصاب هشت روزه که خطوط هواپیمایی را در این ماه فلج کرده بود شرکت کردند.

اعتصاب‌کنندگان دولت را تهدید کردند چنانچه آنها تا آخر شب دیروز آزاد نگردند دست به یک اعتصاب همگانی خواهند زد.

WEDNESDAY MORNING, DECEMBER 13, 1978 Pages 51 + 12

Isfahan Counts Its Dead

TEHRAN, Iran (AP)—Army troops firing from the ground and from helicopters have killed at least 40 people and wounded more than 600 since Monday in the city of Isfahan, medical sources said Tuesday. But the government said only six were dead.

The sources said five hospitals in the industrial city 350 miles south of Tehran were jammed with severely wounded civilians.

They reported more than 20 of those slain were killed Monday when rioting broke out after a religious demonstration on Ashura, the emotional peak of the Shiite Moslem holy month of Moharram.

Opposition sources claimed hundreds of shah foes were massacred by army gunfire, some of it machine-gun barrages from helicopters.

But the city's governor, Manuchehr Hagdan, denied the charges. He blamed the reports of higher casualties on anti-government forces trying to whip up support for rebellion in other cities.

A doctor in one of Isfahan's main hospitals said wards were packed with people suffering bullet wounds or severe beatings by troops and loyalist supporters of Shah Mohammad Reza Pahlavi.

"The military is threatening to cut off power in the city," the doctor said. "If that happens, many of these people will die because we will not be able to treat them or keep them on life support systems."

Witnesses said troops roamed the streets of Isfahan on Tuesday, forcing people to shout "javid shah!"—long

Continued on Page 13A

Continued From Page 1A

live the shah—and beating them if they resisted.

The troops also were smashing the windows of stores having portraits of Ayatollah Khomeini, the Iranian Shiite religious exiled in Paris. He has been directing a year-long effort to topple the shah.

A Western diplomat in Tehran, who declined to be identified, reported Tuesday afternoon by telephone: "The army has regained control of the streets. There's still some firing in the air to get people off the streets, but the situation is not very good and it's a very tense."

Western sources said several thousand Americans living in Isfahan covered in their guarded compounds as the fighting swirled through the streets. There were no reports of American casualties.

Isfahan, in a picturesque city of 600,000, its varied architecture is punctuated by ancient mosques, mansions and imposing royal palaces. The city has noted textile shops famous for exquisite rugs. Isfahan, once Iran's capital, was one of the great cities in the world at its peak in the 17th century, but it declined quickly after falling to the invading Afghans in 1722.

Tuesday in Tehran, Tabriz and Esfahan, units of troops were standing by and enforcing the 9 p.m. to 5 a.m. curfew and the ban on public demonstrations. There were marches, but no violence was reported.

Other clashes were reported Tuesday in Mashhad in northeast Iran and Yazd in the southeast, apparent bastions of anti-shah feelings. There were no immediate reports of casualties.

Oil industry sources said the strike religious period increased the effectiveness of the February oil workers' strike and production was down to 1.3 million barrels daily, compared to 6 million normally.

The strikes costing the government $60 million a day in lost exports. A 13-day oil strike last month cost the shah's treasury more than $1 billion.

Moslem religious leaders are fighting the shah because of his Westernization program, which they claim is eroding traditional Islamic values. The religious fervor has been fanned by support from leftist political leaders calling for an end to the shah's 37-year authoritarian rule.

In another development Tuesday, Jordan's King Hussein arrived in Paris Monday for a three-day visit. There was speculation he would meet with Khomeini to try to mediate an end to the Iranian crisis. But Hussein told reporters he would not meet Khomeini.

Dr. Ibrahim Yazdi, a confidant of Khomeini, told journalists that Khomeini would only meet Hussein if the king "cease carrying the shah's surrender."

اصفهان کشته‌هایش را می‌شمارد

خبرگزاری آسوشیتد پرس
ترجمه: بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر

اشاره **این مقاله گزارش خبرگزاری آسوشیتد پرس است که در ۱۳ دسامبر ۱۹۷۸ / آذر ماه ۱۳۵۷ در روزنامه کانزاس سیتی تایمز امریکا به چاپ رسیده است. در این مقاله قتل عام صدها نفر از مردم اصفهان توسط ارتش شاهنشاهی از زبان شاهدان عینی، علی‌الخصوص دیپلمات‌های غربی و تأثیر ماه محرم در نضج‌گیری حرکت ملت ایران مورد تحلیل قرار می‌گیرد.**

ترجمه تهران ـ ایران، منابع پزشکی در روز سه‌شنبه گفتند که از دوشنبه در اصفهان سربازان ارتش از زمین و هلیکوپترها شلیک کرده و حداقل ۴۰ نفر را کشته و بیش از ۶۰۰ نفر را زخمی کرده‌اند.

منابع اظهار داشتند که ۵ بیمارستان در شهر صنعتی اصفهان در ۲۵۰ مایلی جنوب تهران از غیر نظامی‌هایی که شدیدا زخمی شده بودند با فشردگی پر شده بود.

آنها گزارش دادند که بیش از ۲۰ نفر از این کشته‌ها در روز دوشنبه زمانی که شورش بعد از تظاهرات مذهبی عاشورا (نقطه اوج احساسی مسلمانان شیعه در ماه مقدس محرم) شروع شده بود، کشته شده بودند.

منابع مخالف ادعا می‌کردند که صدها نفر از دشمنان شاه به وسیله تیراندازی ارتش قتل عام شدند. بعضی از آنها به وسیله سیل مسلسل‌ها از هلیکوپترها قتل عام شده بودند.

ولی منوچهر حقدان فرماندار شهر این اتهامات را رد کرد. او گزارش‌های کشته‌های بیشتر را سرزنش کرد و گفت که نیروهای ضد دولتی سعی دارند که در شهرهای دیگر شورش را هیجان بخشند.

در یکی از بیمارستان‌های اصلی اصفهان یک پزشک گفت که اطاق‌های چند نفری بیمارستان پر شده بود از مردمی که از زخم گلوله‌ها رنج می‌بردند و یا شدیدا به وسیله سربازان و وفاداران و طرفداران محمدرضا شاه پهلوی کتک خورده بودند.

آن پزشک اظهار داشت: «ارتش تهدید می‌کند که برق شهر را قطع خواهد کرد.» «اگر این کار را بکنند این مردم خواهند مرد به خاطر اینکه ما قادر نخواهیم بود آنها را معالجه کنیم و یا در سیستم‌های حمایتی زنده نگهداری کنیم.» شاهدین قضیه گفتند که سربازها روز سه‌شنبه در خیابان‌های اصفهان آواره بودند و مجبور می‌کردند مردم را تا فریاد بزنند «جاوید شاه» (زنده باد شاه) و اگر آنها مخالفت می‌کردند آنها را کتک می‌زدند.

همچنین سربازان پنجره‌های مغازه‌هایی را که عکس آیت‌الله خمینی، رهبر تبعیدی ایرانیان شیعه در پاریس داشتند، خرد می‌کردند. آیت‌الله خمینی با جدیت یک ساله برای سرنگونی شاه مشغول راهنمایی کردن بوده است.

یک دیپلمات غربی در اصفهان که نمی‌خواست نام او فاش شود بعد از ظهر سه‌شنبه به وسیله تلفن گزارش داد: «ارتش دوباره کنترل را در خیابان‌ها به دست آورده است. شلیک

هوایی به صورت پراکنده هنوز ادامه دارد تا مردم را از خیابان‌ها دور کنند. ولی وضعیت خیلی خوب نیست و خیلی ناآرام و تشنج‌آمیز است.

منابع غربی گفتند **در حالی که درگیری در خیابان‌ها ادامه دارد چندین هزار امریکایی در اصفهان زندگی می‌کنند که در باغ‌هایشان با محافظان از ترس می‌لرزند.** در مورد اینکه امریکایی زخمی شده باشد گزارشی وجود نداشت. اصفهان شهری است با مناظر خیلی جالب که ٦٨٠/٠٠٠ جمعیت دارد، با انواع معماری‌های آن، مناره‌های باستانی و مساجد و قصرهای سلطنتی بزرگ بین ساختمان‌ها قرار دارند. اصفهان دارای تعداد زیادی فروشگاه بافندگی است که پر از قالیچه‌های عالی و قشنگ مشهورند. اصفهان یک بار در قرن هفدهم پایتخت ایران و یکی از مهم‌ترین شهرهای دنیا در نقطه اوج بود ولی در سال ۱۷۲۹ مورد تاخت و تاز افغان‌ها قرار گرفت و سقوط کرد.

سه‌شنبه در تهران، تانک‌ها و ستون‌های سربازان در اطراف ایستاده بودند و مقررات منع عبور و مرور را اجرا می‌کردند و از تظاهرات عمومی جلوگیری می‌کردند. مردم در پیاده حضور داشتند ولی خشونتی گزارش نشد.

در روز سه‌شنبه زد و خوردهای دیگری در مشهد در شمال شرقی ایران و یزد در جنوب شرقی که ظاهرا مناطق مهم احساسات ضد شاهی هستند گزارش داده شد. اما گزارشی راجع به کشته‌شدگان داده نشد.

منابع صنعت نفت گفتند که **عاشورای حسینی تأثیر ۹ روز اعتصاب کارگران نفت را افزایش داد و تولید به ۱/۳ میلیون بشکه در روز در مقام مقایسه با روزانه ۶ میلیون بشکه به طور عادی رسید.**

این اعتصاب برای دولت ٦٠ میلیون دلار روزانه ضرر در صادرات دارد. پانزده روز اعتصاب کارگران نفت در ماه گذشته بیش از یک بیلیون دلار برای خزانه شاه هزینه داشت.

رهبران مذهبی مسلمان به خاطر برنامه غربی کردن شاه با او می‌جنگند. آنها ادعا می‌کنند که او ارزش‌های باستانی را از بین می‌برد. حرارت و اشتیاق مذهبی با حمایت رهبران سیاسی

چپی‌ها که پایان ۳۷ سال قانون آمرانه شاه را می‌خواهند، افزایش یافته است.

واقعه دیگری که در سه‌شنبه رخ داد این بود که حسین پادشاه اردن دوشنبه برای سه روز دیدار وارد پاریس شد یک حدس وجود داشت که او با خمینی ملاقات خواهد کرد تا سعی کند میانجی شده و به بحران ایران خاتمه دهد ولی حسین به خبرنگاران گفت که خمینی را ملاقات نخواهد کرد. دکتر ابراهیم یزدی یک محرم اسرار خمینی به روزنامه‌نگاران گفت خمینی تحت یک شرط با حسین ملاقات خواهد کرد و آن زمانی است که حسین پادشاه اردن، خبر تسلیم شدن شاه را بیاورد.

والسلام

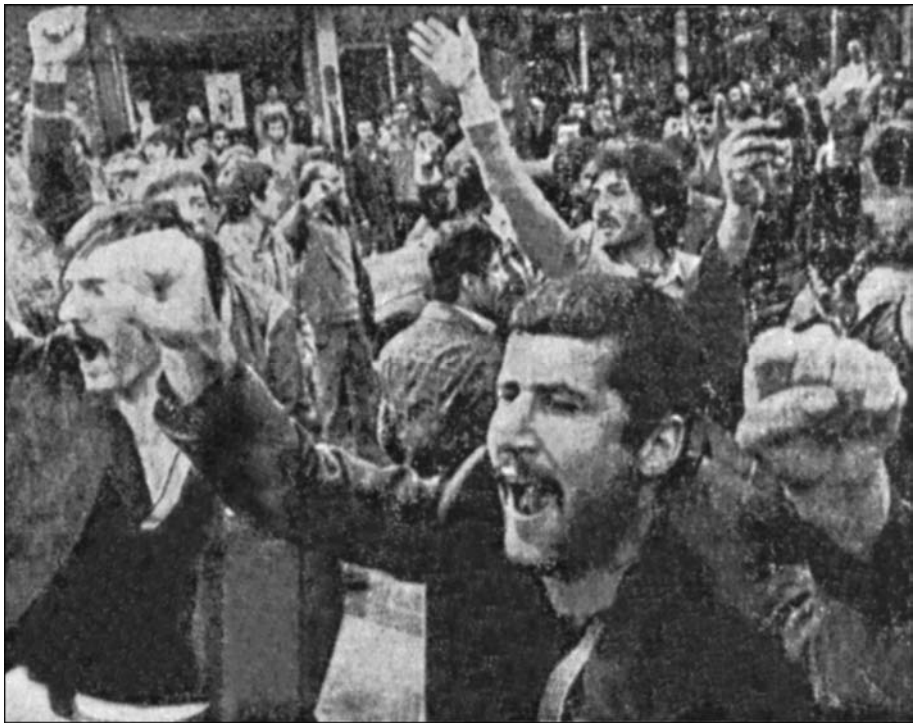

The Boston Globe Dec 19, 1978

Soldiers reportedly join Iran marchers

By Sajid Rizvi
United Press International

TEHRAN, Iran — A number of government soldiers put down their weapons yesterday and joined several thousand demonstrators in a march through the strike-bound west Iranian city of Tabriz.

The demonstrators briefly took control of more than a dozen army tanks, kissed the soldiers and raised them on their shoulders shouting, "Soldiers are our brothers."

The soldiers, after a brief confrontation, put down their weapons, saying, "We shall not open fire."

The demonstration began after troops opened fire in dispersing a group of several hundred people who wanted to march out of the blockaded Grand Bazaar area. At least two persons were wounded in the shooting, sources said.

An unidentified clergyman pulled off his robe and told the soldiers, "You will have to shoot me before you shoot those people." Several demonstrators bared their chests to the soldiers' guns.

At that point, several soldiers put down their arms and told the demonstrators, "We shall not open fire." Then they joined the crowd in its religious chanting.

Soldiers who joined the crowd were offered civilian clothes, which they put on.

The demonstrators then joined the soldiers in a brief ride on the tanks before the soldiers returned to the Tabriz military base. Several other soldiers remained with the marchers.

The government, asked to comment on the incident, denied the incident ever took place.

The incident occurred as Tabriz, Tehran and several other provincial centers shut down to observe the "day of mourning" called by Ayatullah Khomeini, the Shiite Moslem leader, to pay tribute to victims of violence during recent demonstrations in favor of Shah Mohammed Reza Pahlevi.

Armed troops riding in army trucks patrolled Tehran and took positions on strategic street corners across the capital. But the heavy armor seen frequently in Tehran last week was not deployed when the strike began early yesterday.

All shops and businesses with the exception of small grocery stores, bakeries and heating fuel retailers closed down.

A spokesman for the National Front, Khomeini's main ally among Iranian political parties, said no street demonstrations were planned.

ملحق شدن سربازان به تظاهرات‌کنندگان

نویسنده: ساجد رضوی
ترجمه: بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر

اشاره **این مقاله در ۱۹ دسامبر ۱۹۷۸ / آذر ماه ۱۳۵۷ در روزنامه بوستون گلوب امریکا به چاپ رسید. در این مقاله حماسه پیوستن سربازان نیروهای نظامی و انتظامی به مردم، مخالفت با شلیک به طرف مردم و نحوه اضمحلال ارتش پوشالی رژیم شاهنشاهی در مقابل اراده مردمی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.**

پیوستن بخش اعظمی از بدنه مسلمان ارتش به ملت ایران فصلی از حماسه پرشکوه انقلاب اسلامی و تأثیر این حرکت بزرگ در پیروزی انقلاب اسلامی است که حتی از چشم خبرنگاران و تحلیل‌گران خارجی نیز پنهان نمانده است.

ترجمه خبرگزاری بین‌المللی یونایتد

تهران ـ ایران

دیروز تعدادی از سربازان اسلحه‌هایشان را کنار گذاشتند به تظاهرات‌کنندگان در غرب ایران شهر تبریز که در اعتصاب بود پیوستند و به راهپیمایی پرداختند. تظاهرات‌کنندگان دوازده تانک را در کنترل خود داشتند و سربازان را می‌بوسیدند و آنها را به شانه‌هایشان نهاده فریاد می‌زدند «سربازان برادران مایند.»

سربازان در یک برخورد مختصر اسلحه‌هایشان را کنار گذاشته گفتند: «ما شلیک نخواهیم کرد.»

تظاهرات بعد از شلیک برای متفرق کردن یک گروه چند صد نفری که می‌خواستند خارج از منطقه بازار که سد شده بود راهپیمایی کنند که به زخمی شدن حداقل دو نفر منجر شد آغاز گردید ـ بنا به نقل قول منابع. **یک روحانی غیر شخصی عبایش (لباس مخصوص) را درآورده و به سربازان گفت: «قبل از اینکه به مردم شلیک کنید باید اول به من شلیک کنید.** «این طور چندین تظاهرات‌کننده سینه‌های لختشان را به طرف اسلحه سربازان گرفتند. در این لحظه چند سرباز اسلحه‌هایشان را کنار گذاشتند و گفتند: «ما شلیک نخواهیم کرد.» سپس آنها به تظاهرات‌کنندگان همراه با شعارهای مذهبی پیوستند.

به سربازان ملحق شده لباس غیر نظامی داده شده که آنها پوشیدند. سپس تظاهرات‌کنندگان همراه با سربازان ملحق شده در مدت کوتاهی سوار بر تانک‌ها شدند. گروهی از سربازان به پایگاهشان در تبریز رفتند و گروهی دیگر با تظاهرات‌کنندگان ماندند.

نظر دولت در این مورد خواسته شد، اتفاق چنین حادثه‌ای را تکذیب کرد.

این حادثه زمانی اتفاق افتاد که مراکز تبریز، تهران و چندین شهرستان‌های دیگر بسته بودند و این به خاطر روز عزا که به درخواست آیت‌الله خمینی برای بزرگداشت کشته‌شدگان در اغتشاشات به طرفداری محمدرضا شاه پهلوی صورت گرفته بود.

سربازان مسلح در خودروها در تهران به گشت پرداخته و در مناطق حساس پایتخت موضع

گرفتند اما به تجهیزات سنگین در تهران که اغلب در هفته گذشته در تهران دیده می‌شد چیزی اضافه نشده بود در حالی که اعتصاب از روز قبل شروع شده بود.

تمام مغازه‌ها و مراکز تجاری به جز مغازه‌های خواربار فروشی کوچک، نانوایی‌ها و مراکز توزیع سوخت بسته بودند. یک سخنگوئی جبهه ملی ـ متحد اصلی خمینی در میان احزاب سیاسی ـ گفت: «تظاهرات خیابانی در نظر گرفته نشده بود.»

Shah Reportedly Wants to Buy
20 Acres in Los Angeles Area

INTERNATIONAL HERALD TRIBUNE,
TUESDAY, DECEMBER 26, 1978

By Robert Lindsey

LOS ANGELES, Dec. 25 (NYT) — Reports are circulating among real-estate brokers that the Shah of Iran is shopping for a large amount of land in Los Angeles' Bel Air section.

A broker in Beverly Hills acknowledged that he was buying additional property for the shah's family, but he declined to be more explicit.

According to the reports, representatives of the shah's family have been negotiating to obtain several connecting properties in Bel Air, a community of hills in western Los Angeles favored by show-business personalities and successful businessmen. The purchases, it is said, have the aim of assembling palace grounds of about 20 acres for the shah.

One real-estate agent said that she had been told that the family's agent envisaged developing "an incredible palace" on the property with a moat for security.

Not Informed

Officials of the Los Angeles Planning Department and of Beverly Hills, an incorporated city surrounded by Los Angeles and adjacent to Bel Air, said that they had not been informed of plans for such a large project, which, if carried out, would apparently require the closing of several public streets. Official approval would be needed for this.

Beverly Hills officials acknowledged, however, that they were processing plans for a smaller but nonetheless substantial residential project on property purchased last year by a representative of one of the shah's three sisters, Princess Shamsa, at a price of $1.9 million.

According to plans submitted to the city of Beverly Hills, two large homes would be built on the property, which is behind the Beverly Hills Hotel.

One of the homes for which plans have been submitted would have almost 11,000 square feet of floor space, or almost eight times as much as in a typical new home in a California subdivision. The other would have 8,000 square feet.

On the building-permit applications, the construction cost of the larger home was placed at $500,000, excluding land, and that of the second was put at $300,000. Beverly Hills officials noted that figures used in permit applications often do not reflect the full construction costs.

The possibility that Shah Mohammed Reza Pahlevi is planning a palace here — possibly as one of several residences for his use if he is forced from power — has aroused intense curiosity in real-estate circles.

Several agents specializing in the high-priced property of Bel Air and Beverly Hills said last week that they had heard reports from other agents that an unknown foreign buyer had sent agents to acquire several contiguous properties, and that tentative offers for property at prices that exceeded the market value had already been made for some parcels.

However, none of these agents could confirm the reports and they disagreed on the locality of the land in question. Some said the deal involved property in Bel Air; others said it was in Beverly Hills; others said they had heard that it involved undeveloped land in the hills above the two communities.

"Substantial Amount"

Mike Silverman, a Beverly Hills real-estate broker who said that he handled last year's purchase of the land for the shah's sister near the Beverly Hills Hotel, said that he was involved in obtaining additional property for the shah's family that entailed "a substantial amount of money." But he refused to give any details.

When Mr. Silverman was specifically asked about the reports that acreage was being assembled for the shah, he said:

"I'm sorry, I can't confirm or deny it. I have a business relationship with some members of the shah's family that I can't violate, and I am pledged to secrecy. I'm in a tight spot."

شاه در جستجوی خرید ۲۰ جریب زمین در لس‌آنجلس

نویسنده: رابرت لیندسی
ترجمه: بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر

اشاره **این مقاله که در ۲۶ دسامبر ۱۹۷۸/ ۵ دی ماه ۱۳۵۷ در روزنامه هرالد تریبون به چاپ رسید به یکی از مباحثی می‌پردازد که در طول دوران حکومت پهلوی به شیوه‌های متفاوت یکی از آفت‌های نظام ضد مردمی شاه بوده است.**

انتقال سرمایه ایران به خارج از کشور و معامله شخصی با پول ملت ایران یکی از شاخصه‌های نظام استبدادی در تاریخ معاصر است. خانواده سلطنتی ایران در طول تاریخ معاصر علی رغم فقری که بر ملت ایران تحمیل کردند به انحای مختلف با منابع ملی و درآمدهای دولتی به خرید و فروش املاک و انباشت سرمایه در خارج از ایران و سرمایه‌گذاری‌های خصوصی در مؤسسات مالی و اعتباری غرب اقدام کردند. نویسنده این مقاله اشاره می‌کند که چگونه خانواده پهلوی شرایط را برای یک زندگی مرفه با پول‌های ملت ایران در خارج فراهم کردند و زمانی که مردم ایران در زیر تانک‌ها و گلوله‌های مزدوران رژیم در

حال پر پر شدن بودند واسطه‌ها و دلال‌های این خانواده فاسد در غرب به خرید و فروش املاک می‌پرداختند.

ترجمه همزمان با قتل عام وحشیانه خلق ایران شاه در جستجوی خرید ۲۰ جریب زمین در لس‌آنجلس.

بین مؤسسات معاملات ملکی لس‌آنجلس گفته می‌شود که شاه ایران قصد خریداری مقدار زیادی زمین در ناحیه **بل ار** در لس‌آنجلس را دارد. یکی از دلال‌های زمین در بیورلی هیلز اذعان کرد که برای خانواده سلطنتی ایران مستغلات و زمین خریداری نموده اما توضیح بیشتری نداد. طبق اخبار واصله افراد فامیل شاه در صدد خریداری و تجمیع مقدار زیادی زمین در منطقه بل ار واقع در تپه‌های غرب لس‌آنجلس می‌باشند که این منطقه مورد توجه ستاره‌های سینما و ثروتمندان و سوداگران موفق! می‌باشد. گفته می‌شود که این خریدها برای ساختن مجموعه چندین قصر در زمینی به مساحت ۲۰ جریب در نظر گرفته شده است.

یک دلال دیگر زمین گفت که خریداری در نظر دارد یک قصر رویایی با سیستم‌های ایمنی پیشرفته بسازد. یکی از مسئولان اداره شهرسازی بیورلی هیلز گفته است تا کنون اطلاعاتی در مورد این طرح در اختیارش‌گذارده نشده است و در صورت اجرای چنین طرحی چند خیابان می‌بایستی مسدود شوند که باید مورد موافقت مسئولان شهرسازی قرار گیرد.

اما همین مسئولان اذعان دارند که مشغول بررسی طرح مشابه دیگری برای شمس یکی از خواهران شاه که زمینش را ۱/۹ میلیون دلار خریداری نموده است می‌باشند. طبق نقشه ارائه شده به شهرداری بیورلی هیلز در زمین مزبور که در نزدیکی هتل بیورلی هیلز واقع شده است، دو کاخ ساخته خواهد شد. مساحت این دو کاخ برابر با ۱۹۶۰۰ فوت مربع زیربنا و قیمت ساختمان آن ۸۰۰ هزار دلار برآورد شده است، ولی مقامات مسئول شهرسازی گفته‌اند که رقم فوق معرف قیمت تمام شده ساختمان نمی‌باشد. احتمال اینکه محمدرضا شاه پهلوی بخواهد پس از برکنار شدن از سلطنت در یکی از این کاخ‌ها زندگی کند شایعه بسیار قوی می‌باشد.

آژانس‌های معتبر بیورلی هیلز گفته‌اند که هفته گذشته نماینده یک خریدار ناشناس پیشنهادی برای خرید یک مجتمع از خانه‌های لوکس با قیمت‌های گران بیش از قیمت‌های روز ارائه نموده است، ولی هیچ کدام از آژانس‌های معاملات زمین این معامله را به طور قطع تأیید ننموده‌اند، زیرا که در موقع دقیق زمین با یکدیگر توافق ندارند. آقای مایک سیلور من، یک واسطه خرید و فروش خانواده و زمین در بیورلی هیلز اظهار داشت که در سال گذشته زمینی در مجاورت هتل بیورلی هیلز، برای خواهر شاه خریداری نموده است و خریدهای دیگری هم برای خانواده شاه انجام شده که قیمت‌های آن مبالغ گزافی را در بر دارند ولی از دادن اطلاعات بیشتری در این موارد و همچنین در خصوص معامله جدید شاه خودداری کرد و اظهار داشت که چون من با چند نفر از اعضای خاندان سلطنت رابطه معاملاتی دارم از من خواسته شده است که اسرار معاملات را حفظ نمایم و بنا براین من در موقعیت خاصی قرار گرفته‌ام و نمی‌توانم به این سؤالات پاسخ دهم.

انقلاب اسلامی برای ایران چه کرد؟ (۵)

اصلاحات ارضی، نابودی اقتصاد کشاورزی و از بین رفتن امنیت غذایی ایران در دوران پهلوی

دکتر حجت سلیماندارابی[۱]

اینجانب توصیه می‌کنم که قبل از مطالعه وضعیت کنونی جهان و مقایسه بین انقلاب اسلامی ایران با سایر انقلابات و قبل از آشنایی با وضعیت کشورها و ملت‌هایی که در حال انقلاب و پس از انقلابشان بر آنان چه می‌گذشته است و قبل از توجه به گرفتاری‌های این کشور طاغوت‌زده از ناحیه رضاخان و بدتر از آن محمدرضا که در طول چپاولگری‌هایشان برای این دولت به ارث گذاشته‌اند، از وابستگی‌های عظیم خانمان‌سوز تا اوضاع وزارت‌خانه‌ها و ادارات و اقتصاد و ارتش و... و اوضاع تعلیم و تربیت و اوضاع دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها و... مقایسه با زمان سابق و رسیدگی به عملکرد دولت و جهاد سازندگی در روستاهای محروم از همه مواهب حتی آب آشامیدنی و درمانگاه و مقایسه با طول رژیم سابق با در نظر

---

۱. دکترای علوم سیاسی.

گرفتن گرفتاری به جنگ تحمیلی و پیامدهای آن از قبیل آوارگان میلیونی و خانواده‌های شهدا و آسیب‌دیدگان در جنگ و آوارگان میلیونی افغانستان و عراق و با نظر به حصر اقتصادی و توطئه‌های پی‌درپی امریکا و وابستگان خارج و داخلش... و ده‌ها مسائل دیگر. تقاضا این است که قبل از آشنایی به مسائل به اشکال‌تراشی و انتقاد کوبنده و فحاشی برنخیزید.[1]

امام خمینی(ره)

◆ تجددی بر پایه جهل و جنون

شاید اگر قرار باشد تحلیل دقیقی از علل عقب‌افتادگی ایران در دوران نظام مشروطه سلطنتی ارائه دهیم، بیش از هر چیز باید به جهالت الیگارشی حاکم بر نظام شاهنشاهی و جنون نظامی‌گری آنها اشاره کنیم. فهم نادرست از مفهوم تجدد و پیشرفت، فقر تفکر و از همه بدتر بی‌اطلاعی از باورها و اعتقادات مردم از یک طرف و ناآشنایی با فرایند ضرورت پایه‌ریزی دگرگونی اجتماعی بر بستر سنت‌های تاریخی یک ملت از طرف دیگر، عمده‌ترین دلایل عقب‌ماندگی ایران در عصر قاجاری و پهلوی است. در جهانی که ملت‌ها با تفکر و پاسداری از میراث تاریخی خود یکی پس از دیگری مراحل رشد علمی و توسعه اجتماعی را با سرعت حیرت‌آوری طی می‌کردند، حکام جاهل ایران همه انرژی یک ملت با استعداد و متمدن را خرج تغییر کلاه و کفش می‌کردند.

توهم ساده‌لوحانه رژیم پهلوی از مفهوم تجدد در تغییر سطحی وضع ظاهری افراد و جامعه خلاصه می‌شد و توجیه ساده‌لوحانه‌تر این اعمال تحت عنوان «طرح اتحاد شکل» این بود که تغییر لباس و یک‌شکل شدن همه ملت ایران مانند مرغ‌های ماشینی، مترادف با نیل به وحدت ملی، از بین رفتن اختلافات ظاهری با خارجیان، جدا کردن اهل علم واقعی از روحانی، پایان دادن به اختلاف طبقات ناشی از نوع پوشش و قدم گذاردن در راه تمدن و ترقی می‌باشد.

۱. وصیتنامه سیاسی ـ الهی امام خمینی(ره)، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران: ۱۳٦۸، ص ۱۱و ۱۲.

عالی‌ترین سطح فهم نخبگان سیاسی رژیم مشروطه سلطنتی از مفهوم تمدن و طبیعت و تجدد این بود که از باب خوشامد دیکتاتور بزرگ بگویند:

امر سلطان فرض است به علاوه یکی از علل بزرگ عقب افتادن مملکت ما از قافله تمدن دنیا همین است که نیمی از بدن ملت ما به کلی فلج مانده است.[1]

علی‌اصغر حکمت وزیر فرهنگ و معارف رضا شاه امر مبارک شاهانه را اطاعت کرد و افتخار هم می‌نمود که تغییر اجباری و خشونت‌آمیز لباس مردم که چیزی جز شبیه‌سازی و همرنگ شدن با فرنگستان نبود تنها تفسیر منطبق با تمدن و قانون طبیعت است.

بر اساس آمارهای رسمی، در سال ۱۳۵۷ هیچ آموزشکده فنی و حرفه‌ای برای دختران ایران در نظر گرفته نشده بود، در حالی که در سال ۱۳۷۷ تعداد آموزشکده‌های فنی و حرفه‌ای ویژه دختران به ۳۴ آموزشکده رسید.

اگر ملت ایران در دوران پهلوی بدترین عصر دوران قرون وسطایی خود را طی کرد به خاطر این بود که روشنفکران نابغه‌ای! چون علی‌اصغر حکمت سیاست‌های فرهنگی رژیم پهلوی را تئوریزه می‌کردند. متقن‌ترین استدلال امثال حکمت در تمجید دستور رضا شاه برای طرح اتحاد شکل این بود که وضع لباس پوشیدن ملت ایران برخلاف تمدن است بلکه برخلاف قانون طبیعت است. زیرا که در دنیا هیچ دو جنس ذکور و اناث در نباتات و حیوانات خلق نشده که جنس ماده از جنس نر روی خود را پنهان کند![2] و این توجیه شاید تمام عصاره قدرت و توانایی و استعداد رژیم مشروطه سلطنتی در فهم تجدد و ترقی بود. رژیم پهلوی و شبه روشنفکران برنامه‌ریز این رژیم حتی شعور درک تناقض‌های طرح ممنوعیت

۱. علی اصغر حکمت، سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، سازمان انتشارات وحید، تهران: ۱۳۵۵. ص۸۸.

۲. همان.

پوشیدن لباس‌های ملی و شعار، تبلیغ پیرامون پاسداری از ارزش‌های ملی که رژیم پهلوی و روشنفکران وابسته به آن، نان این شعار را می‌خوردند، نداشتند.

تجددطلبی و ترقی‌خواهی ایران در حساس‌ترین دوران تاریخ، به جای اینکه متوجه توسعه انسانی، توسعه روستایی، توسعه علمی و غیره گردد با سیاست‌های جاهلانه رژیم مشروطه سلطنتی پهلوی به دنبال رفع اختلاف ظاهری ایرانی‌ها با اروپایی‌ها بود. رضاخان می‌گفت:

باید ایرانی‌ها خود را با خارجی‌ها یکسان بدانند و در ترقی و پیشرفت تشویق و تأیید شوند و بدانند تفاوتی از لحاظ روح و جسم و استعداد جز همین کلاه در ظاهر در بین نیست و باید این تفاوت را بردارند و عملا کار کنند تا خود را به آنها برسانند.[۱]

کلاه گذاشتن بر سر مردان و چادر برداشتن از سر زنان و محروم کردن زنان، دختران و معلمانی که دوست داشتند با حجاب به مدرسه بروند و ده‌ها روش نابخردانه دیگر چه تأثیری در توسعه انسانی علی‌الخصوص در جامعه زنان ایران داشت؟ آمارهای رسمی این دوره نشان می‌دهد که بسیاری از زنان ایران و خانواده‌های اصیل، برای حفظ ناموس و عفت و شرافت خود، محروم شدن از سواد و فعالیت‌های اجتماعی را به برهنگی ترجیح دادند. این محرومیت نه تنها در شهرها بلکه در روستاهای کشور نیز در تمام طول دوره رژیم پهلوی ادامه داشت و باعث گردید نیمی از نیروی انسانی کارآمد جامعه ایران از حیطه نیروی انسانی مفید خارج شوند.

جالب اینجاست که رژیم پهلوی خود ابتدا با اتخاذ سیاست اجباری کشف حجاب اغلب زنان ایران را از حقوق طبیعی و آزادی‌های اجتماعی محروم کرد و سپس از طرف دیگر شعار می‌داد که ما به زنان آزادی بخشیدیم. صدرالاشراف در خاطرات خود می‌نویسد:

رضاشاه به علی‌اصغر حکمت، وزیر فرهنگ، دستور داد که در مدارس زنانه معلمان و دخترها باید بدون حجاب باشند و اگر زن یا دختری امتناع کرد او را در مدارس راه ندهند.[۱]

---

۱. حمید بصیرت منش، علما و رژیم رضاشاه، مؤسسه چاپ و نشر عروج، تهران: ۱۳۷٦. ص۱۷٦.

این دستور بسیاری از زنان ایران علی‌الخصوص زنان روستایی را از نعمت سواد و حضور مؤثر اجتماعی محروم کرد.

بر اساس آمارهای رسمی، در سال ۱۳۵۷ هیچ آموزشکده فنی و حرفه‌ای برای دختران ایران در نظر گرفته نشده بود، در حالی که در سال ۱۳۷۷ تعداد آموزشکده‌های فنی و حرفه‌ای ویژه دختران به ۳٤ آموزشکده رسید. رژیم شاه بخشی از زنان ایران را فقط به عنوان کالای مصرفی وارد جامعه کرد. اما برخلاف شعارهای دروغین خود حتی کمترین امکانات را برای رشد جامعه زنان ایجاد نکرد. نرخ باسوادی زنان ایران در دوره پهلوی بر اساس آمارهای سال ۱۳۵۵ تنها ۳٦٪ بود، در حالی که این رقم در سال ۱۳۷۵ با همه فشارهایی که بر جمهوری اسلامی وارد آمد حدود ۷۲٪ را نشان می‌دهد. سطحی که با ترکیه قابل مقایسه و بیش از دو برابر پاکستان است. درصد باسوادی زنان ایران در گروه بین ۱۰ ـ ۲۵ ساله در سال ۱۳۵۵ حدود ٤۹٪ بود اما در سال ۱۳۸۰ این رقم به ۹۷٪ ارتقا پیدا کرد یعنی اغلب زنان شهری و روستایی ایران عصر انقلاب اسلامی باسواد هستند.

تعداد دانش‌آموزان دختر در سال تحصیلی ٥٦ ـ ٥۷ در سراسر ایران حدود ۲ میلیون و ۹٦۷ هزار نفر بود اما این رقم در سال۷۹ ـ ۸۰ به ۸ میلیون و ٦۹۳ هزار نفر رسید. تحصیل و فعالیت اجتماعی زنان هیچ تضادی با حجاب و حفظ حرمت و شرافت آنها نداشت. اما رژیم پهلوی با اعمال خشونت کشف حجاب زنان ایران را از این همه استعداد و حق طبیعی محروم کرد.

آنچه گفته شد فقط نمونه‌ای از سطح فهم نخبگان شبه روشنفکری رژیم مشروطه سلطنتی از تجدد و ترقی و دگرگونی بود که بازتاب مثبتی برای ایران به خصوص جامعه زنان به همراه نیاورد. ما در جای خود به مسأله زنان به عنوان یکی از مقیاس‌های تطبیق دستاوردهای نظام جمهوری اسلامی با رژیم مشوطه سلطنتی خواهیم پرداخت. آنچه در این بخش در پی تشریح و تبیین آن هستیم حوزه عملکرد دو نظام در توسعه روستایی است.

۱. محسن صدر، خاطرات صدرالاشراف، انتشارات وحید، تهران: ۱۳٦٤. ص۳۰۲.

توسعه روستایی از این جهت مبنای بررسی‌های این بخش قرار گرفت که ایران دوره قبل از انقلاب با برخورداری از بافت روستایی بیشترین خسارت‌ها را در سیاست‌های توسعه نامتجانس رژیم پهلوی تحمل کرد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی یکی از دغدغه‌های اصلی نظام جمهوری اسلامی پر کردن شکاف بسیار عمیقی بود که از جنبه توسعه انسانی و اجتماعی بین شهر و روستا وجود داشت. رژیم پهلوی با سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود به طور کلی جامعه روستایی و بنیادهای اقتصاد کشاورزی ایران را نابود کرد.

◆ اصلاحات ارضی، نابودی کشاورزی و توهم سوسیالیست‌های سلطنت‌طلب از مفهوم توسعه

حسن ارسنجانی، وزیر کشاورزی رژیم پهلوی در زمان اصلاحات ارضی، سوسیالیست سلطنت‌طلبی بود که ظاهرا امکان استقرار سوسیالیسم ـ دموکراسی سلطنت‌گرا را که در آن دوران در امریکا و پاره‌ای از کشورهای اروپایی مثل ایتالیا، فرانسه، آلمان و.....برای مقابله با سیل گرایش جهان سوم به سوی کمونیسم طراحی شده بود، به عهده داشت.[۱]

حسن ارسنجانی برای اینکه به شاه اطمینان دهد که سوسیالیسم ـ دموکراسی مطلقا مباینتی با رژیم سیاسی مشروطه سلطنتی و تمایلات استبدادی پادشاه ندارد، دو نمونه از کشور اروپایی را معیار سوسیال ـ دموکراسی غرب قرار داد. وی در مقاله دهم کتاب ده مقاله درباره سوسیالیسم ـ دموکراتیک می‌نویسد:

طبعا لازم نیست حتی ذکری از این مسأله بدیهی به میان بیاوریم که سوسیالیسم دموکراتیک مطلقا مباینتی با رژیم سیاسی کشور ما ندارد. در این زمینه دو کشور پیشقدم اروپایی را که در یکی بیست و پنج سال است سوسیالیسم ـ دموکراتیک ریشه

۱. خوانندگان برای شناخت عمیق این جریان ر. ک: ده مقاله پیرامون سوسیالیسم ـ دموکراتیک، نوشته حسن ارسنجانی، انتشارات بیژن، تهران: بی‌تا. ص۸ به بعد.

دارد و آن کشور را به صورت مملکت مرفه نمونه درآورده و در کشور دوم موجب تجدید ساختمان اساسی اقتصادی و اجتماعی بعد از جنگ دوم جهانی گردیده است شاهد می‌آوریم که اولی کشور سوئد و دومی کشور انگلستان است. هر دو دارای رژیم سلطنتی هستند و در هر دو کشور مردم فوق‌العاده بامحبت و باعلاقه به پادشاه و ملکه خویش دارند.[۱]

ارسنجانی از فراز پیش‌فرض‌های سوسیالیسم ـ دموکراسی سلطنت‌طلب و با شعار عدالت اجتماعی و مسأله توزیع درآمد بین روستاییان با اجرای اصلاحات ارضی و تقسیم زمین میان دهقانان، شاه را قانع کرد که برای مقابله با کمونیسم بهترین راه اجرای اصلاحات ارضی و تقسیم زمین است.

درصد باسوادی زنان ایران در گروه بین۱۰ ـ ۲۵ ساله در سال ۱۳۵۵ حدود ۴۹٪ بود اما در سال ۱۳۸۰ این رقم به ۹۷٪ ارتقا پیدا کرد.

در دهه ۱۳۳۰ تعداد ٦٨/٦ درصد جمعیت کل کشور در مناطق روستایی و کشاورزی و ٣١/٤ درصد در شهرها زندگی می‌کردند. از اهداف پنهان اصلاحات ارضی این بود که حجم قابل توجهی از این جمعیت را که از جهت نیروی کار بسیار ارزان‌قیمت بودند به شهرها منتقل کند. در سال ۱۳۵۵ براساس آمارهای رسمی و برخلاف شعارهای رژیم شاه، جمعیت شهرها به حدود ٤٧ درصد رسید. یعنی در ظرف بیست سال به دو برابر افزایش پیدا کرد.

مقدمات اصلاحات ارضی که با مشورت و تشویق مقامات امریکایی اجرا شد در مرحله اول با تبلیغات پر طمطراق این‌گونه القا کرد که اربابان کنترل کامل خود را بر روستاها از دست داده و بعد از این جمعیت روستایی ایران که بیش از نزدیک به هفتاد درصد جامعه بودند در

۱. ده مقاله درباره سوسیالیسم ـ دموکراتیک، همان، ص ۹۸، ۹۹.

جهت کامیابی و رفاه گام بر خواهند داشت. اما ملت ایران به زودی فهمید که شعارهای رژیم پهلوی مبنی بر اینکه همه دهقانان صاحب زمین خواهند شد فریبی بیش نیست.

براساس آمار رسمی و دولتی در مرحله اول اصلاحات ارضی تا سال ۱۳۵۰ یعنی حدود ده سال پس از اجرای اصلاحات ارضی، این قانون فقط شامل ۳۰٪ از دهات ایران شد. یعنی در حدود ١٤٦٤٦ ده به مورد اجرا گذاشته شد و از این تعداد فقط ۱۰٪ آن یعنی حدود ۳۹۲۰ ده کاملا تقسیم گردید. در بقیه دهات فقط چند دانگ زمین به دهقانان داده شد. تعداد خانوارهایی که در این مرحله صاحب زمین شدند، حدود ٦٩٠٤٦٦ خانواده بود که این تعداد نسبت به جمعیت ۳/۵ خانواده (۱۷میلیون نفر) جمعیت قابل ملاحظه‌ای نبود زیرا نشان می‌داد که تنها ۱/۵ دهقانان ایران از این طرح در ظاهر بهره بردند.[۱]

در اجرای مرحله اول تعداد قابل توجهی از مالکان با استفاده از تبصره‌های قانون اصلاحات ارضی از طریق انتقال املاک به خویشاوندان و غیره و همچنین طرح مکانیزه کردن صوری املاک نه تنها از واگذاری زمین خودداری کردند، بلکه به بهانه مکانیزه شدن زمین دهقانان از همه جا رانده را از املاک خود بیرون نمودند. پرداخت رشوه به مأموران مجری طرح، تبدیل زمین به باغات میوه و هزاران دوز و کلک دیگر روش‌هایی بود که باعث شد در مرحله اول چیز چشمگیری نصیب دهقانان نشود.

مرحله دوم طرح اصلاحات ارضی که حدودا از دی‌ماه سال ۱۳٤۱ آغاز شد. در سال ۱۳٤۲ با ملایم کردن قانون اصلاحات ارضی املاک این مرحله را که شامل مرحله اول نگردید، از طریق یکی از روش‌های پنجگانه زیر واگذار نمود:

۱. اجاره دادن سی‌ساله زمین به دهقانان که حدود ۸۰/۰۸ ٪ دهقانان را شامل شد.

۲. فروش زمین به دهقانان به قیمت‌های توافقی که حدود ۳/٦۷ ٪ دهقانان را شامل شد.

---

۱. برای مطالعه بیشتر ر. ک: فرد هالیدی، دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، ترجمه فضل الله نیک‌آئین، انتشارات امیرکبیر، تهران: ۱۳۵۸. ص۱۱۸ به بعد.

۳. تقسیم زمین به نسبت بهره مالکانه که حدود ۱۰/۰٤ ٪ دهقانان را شامل شد.

٤. ایجاد واحدهای سهامی زراعی که در آنها مالکان و دهقانان، سهامدار تلقی شوند که حدود ۵/۳۵ ٪ دهقانان را شامل شد.

۵. خرید حق ریشه دهقانان که حدود ۰/۸٦ دهقانان را شامل گردید.[۱]

در این مرحله در حقیقت نزدیک به ۱/۳٤٦/٦۵۳ خانواده روستایی ایران مستاجر مالک شد و تعداد دهقانانی که صاحب زمین شدند بیش از ۵۷/۱٦٤ خانوار در مرحله اول نبود که زمین‌های خود را خریدند و ۱۵٦۲۷۹ خانوار صاحب زمین‌های اندکی شدند و در نهایت مجموعا حدود ۳۱۰۰۰۰ خانوار به صورت ناقص و نارسا صاحب زمین شدند.

اما داستان اصلاحات ارضی با این تقسیمات به پایان نرسید. زیرا در همان ابتدای اجرای طرح به دلیل روش نابخردانه تقسیم زمین که تولید کشاورزی در آن هیچ افزایشی نشان نداد اوضاع آن‌قدر خراب شد که دولت به ناچار در سال ۱۳٤۲ مبالغ هنگفتی گندم از امریکا وارد ایران کرد و این اولین پرده نمایشنامه تراژیک اصلاحات ارضی در نابودی روستاهای ایران و اقتصاد کشاورزی بود که به پایان رسید.

حسن ارسنجانی سوسیال ـ دموکرات سلطنت‌طلب، در توجیه ناکامی‌های طرح اصلاحات ارضی در این سال می‌نویسد:

در سال اول اصلاحات ارضی که زمین میان دهقانان تقسیم شد آن طور با شور و شوق و علاقه کار کردند که زمین زیر کشت در بعضی مناطق دو برابر شد و اگر سیاست اقتصادی دولت درست بود و محصول سال ۱۳۴۲ را به جای خرید گندم از امریکا به قیمت خوب خریداری می‌کردند، وضع اقتصادی قسمت بزرگی از مناطق روستایی ایران عوض می‌شد.[۲]

---

۱. همان، ص۱۲۰.

۲. حسن ارسنجانی، ده مقاله پیرامون سوسیال ـ دموکراتیک، همان، ص۱۰۵.

اما شکست اصلی اصلاحات ارضی را باید در عدم افزایش رضایت بخش تولید، بهره‌وری و بازدهی کشاورزی جستجو کرد. بسیاری از دهقانان در جریان اصلاحات ارضی صاحب زمین‌های کوچکی شدند که اصولا ارزش اقتصادی حتی برای تأمین معیشت دهقانان را نداشت.

براساس آمارهای رسمی به ٦٨ ٪ از دهقانان زمین‌های کمتر از ٥ هکتار رسید حال آنکه برای بهره‌وری اقتصادی زمین جهت یک خانوار حداقل زمین مورد نیاز حدود ٧ هکتار بود (غیر از شمال ایران).[1]

رژیم شاه وقتی متوجه ناکارآمدی سیاست‌های اجرایی خود شد و فهمید که با این اقدام حجم عظیمی از ملت ایران را از هستی ساقط کرده است در اواسط دهه ٤٠ سیاست جدیدی را جهت یکپارچه‌سازی مالکیت‌های روستایی و جانشین کردن شرکت‌های بزرگ کشاورزی دولتی به جای مالکیت‌های منفرد اتخاذ کرد.

این مرحله که به مرحله سوم طرح اصلاحات ارضی شهرت دارد بسترهای لازم را برای ورود سرمایه‌گذاران چند ملیتی امریکایی، اسرائیلی و اروپایی در ایران فراهم کرد و بدین‌سان پرده دوم تراژدی نابودی ساختارهای اقتصادی و اجتماعی ایران و کمدی اصلاحات ارضی آغاز شد.

در این مرحله که در حقیقت آخرین پرده نمایش اصلاحات ارضی و نتیجه آن بود، رژیم پهلوی به منظور تحکیم و یکپارچه‌سازی مالکیت‌های روستایی دو هدف عمده را در دستور کار خود قرار داد، یکی ترغیب مالکان بزرگ کشاورز برای عضویت در شرکت‌های بزرگ کشاورزی دولتی و دیگری متمرکز کردن خرده مالکان در شرکت‌های زراعی خصوصی که در آن سرمایه‌داران ایرانی و خارجی برای استفاده از شیوه‌های سرمایه‌بر در نواحی روستایی با

۱. فرد هالیدی، همان، ص۱۲۱.

یکدیگر همکاری می‌کردند.[۱] این اقدام در حقیقت زارعین را از مالکیت زمین محروم می‌کرد. شرکت‌های زراعی مذکور که عموما به تقلید از الگوهای مشابه اسرائیلی یعنی تعاونی‌های تولیدکنندگان انفرادی ایجاد شده بود و بسیاری از مدیران آن نیز در اسرائیل تعلیم دیده بودند تا سال ۱۳۵۱ مثل قارچ در ایران سبز شد. تا این سال حدود ٤٣ شرکت زراعی در ایران تأسیس شد و سیاست رژیم پهلوی این بود که تا پایان سال ۱۳٥٦ حدود ۱٤۰ شرکت مشابه در ایران تأسیس کند.

اگر چه هدف ظاهری این شرکت‌ها این بود که شیوه‌های سنتی کشاورزی ایران را تبدیل به شیوه‌های مکانیزه جدید کند اما این اقدام ماهیت اصلی اصلاحات ارضی را برملا کرد و نشان داد که هدف اصلی و اساسی رژیم شاه این بود که با تقسیم اراضی بزرگ مالکانه به اراضی کوچک زراعی و سپس تمرکز این اراضی در شرکت‌های زراعی که بر اساس توافق مالکان، اعضای این شرکت سهام خود را دریافت کرده و حق استفاده از زمین‌ها را به شرکت منتقل می‌کردند و عملا قدرت را در دست مدیرانی قرار می‌دادند که از طرف دولت انتخاب می‌شدند، زمینه را برای انتقال نیروی کار ارزان به شهرها فراهم سازد. مکمل این طرح نیز طرح انقلاب سفید بود که در پی اصلاحات ارضی اجرا گردید.

رژیم شاه که با اجرای اصلاحات ارضی ساختار کشاورزی ایران را متزلزل کرده بود برای جبران تأمین تقاضای محصولات کشاورزی و مواد غذایی هر چه بیشتر متوجه ذخایر نفتی ملت ایران شد.

با اجرای این طرح، روستاییان متوجه شدند که برخلاف شعارهای اصلاحات ارضی، دولت زمین‌هایی را که به آنها واگذار کرده بود خیلی سریع از طریق دیگر در اختیار گرفت.

۱. همان.

لایحه‌ای که در سال ۱۳۵۳ تصویب شد و در آن تأکید گردید که املاک متعلق به کشاورزانی که مایل نیستند یا نمی‌توانند به شرکت‌های زراعی‌ای که در زمین‌های آنان ایجاد می‌شود ملحق گردند، به زور مصادره خواهد شد و تمام زمین‌هایی که به این طریق مصادره می‌شود تحت کنترل یک سازمان توسعه کشاورزی منطقه‌ای قرار خواهد گرفت، نشان داد که داستان اصلی اصلاحات ارضی نمایش فریبنده‌ای بیش نبوده است. دولت ابتدا زمین را به نام کشاورز ایرانی به واحدهای کوچک تقسیم کرد و سپس کشاورزان کوچک ایرانی که چندان بازده تولیدی نداشتند باری بر دوش دولت معرفی نمود که تحمل آنها غیر ممکن بود.

از این تاریخ، بیکاری روستاییان، مهاجرت آنها به شهرها و حاشیه‌نشینی و از همه مهم‌تر نابودی کشاورزی ایران چهره خود را نمایان ساخت.

هرچه از زمان اجرای اصلاحات ارضی می‌گذشت از تعداد خانواده‌های صاحب زمین نیز کاسته شده و بر تعداد روز افزون کارگران روستایی افزوده می‌شد. به قول فرد هالیدی اصلاحات ارضی ایران یک بورژوازی روستایی جدید و یک پرولتاریای روستایی جدید در ایران خلق کرد.[1] خانواده‌های ملاک قدیمی که به انحاء متفاوت املاک خود را حفظ کرده بودند با خرید املاک زارعینی که زمین‌های واگذاری به آنها کفاف زندگی روزمره آنها را نمی‌کرد به یک بورژوازی روستایی جدید تبدیل شدند و در این میان اغلب روستاییان که در اصلاحات ارضی وابستگی به تولید زمین را از دست داده و از همه چیز محروم شده بودند به خیل عظیمی از کارگران روستایی تبدیل شدند. دولت در اغلب روستاهای ایران جانشین ارباب سابق شد و نیروی پرقدرتی چون ژاندارمری و ارتش را در اختیار داشت تا از این طریق سیاست‌های خود را در روستاهای ایران اجرا کند.

خیل عظیم بیکاران روستایی برای انتقال به شهر و کار در مؤسسات صنعتی مونتاژ جدیدالتأسیس، نیاز به حداقل سواد خواندن و نوشتن و سلامتی جسمی برای کار ابتدایی با

۱. فرد هالیدی، همان، ص۱۲٦.

ماشین‌ها را داشتند. تشکیل سپاه دانش و بهداشت در روستاهای ایران چیزی فراتر از تکمیل پروژه نابودسازی اقتصاد کشاورزی ایران به نفع صنایع مونتاژ نبود.

براساس سرشماری سال ۱۳۳۵ تنها یک سوم از جمعیت ۱۸ میلیونی ایران در شهرها زندگی می‌کردند و بیش از دو سوم آن روستایی بودند. اما با اجرای طرح اصلاحات ارضی و مهاجرت تعداد زیادی از روستاییان به شهرها جمعیت ایران در سال ۱۳۵٦ از مجموع ۳٤ میلیون و ٦٥٧ هزار نفر تعداد ١٦ میلیون و ٦٢٨ هزار یعنی حدود ٤٨٪ در شهرها و تعداد ۱۸ میلیون و ۲۹ هزار نفر یعنی ٥٢٪ در روستاها زندگی می‌کردند.[۱]

◆ بازتاب اصلاحات ارضی در امنیت غذایی ایران

رژیم شاه که با اجرای اصلاحات ارضی ساختار کشاورزی ایران را متزلزل کرده بود برای جبران تأمین تقاضای محصولات کشاورزی و مواد غذایی هر چه بیشتر متوجه ذخایر نفتی ملت ایران شد. اقتصاد ایران برای تغذیه جمعیت کشور هیچ پشتوانه‌ای در افزایش محصولات کشاورزی نداشت. بنابراین وارد کردن مواد غذایی نیز بر واردات سرمایه‌ای محصولات اولیه کشاورزی از طریق درآمد نفت به ملت ایران تحمیل گردید. کاهش نسبت شاغلین بخش کشاورزی از ٦٥٪ در سال ۱۳۳٤ به ۳۳٪ در سال ۱۳٥٤ عمق فاجعه طرح اصلاحات ارضی را نشان می‌دهد. اربابان امریکایی رژیم پهلوی برای تحمیل بازرگانی خارجی خود بر ایران، باید انگیزه‌های اقتصادی برای کار تولیدی را از بین می‌بردند و این کار جز با نابودی صنایع متصل به پیوندهای تولیدی متقابل در کشور امکان نداشت.

اما رژیم شاه اقتصاد ایران را به روزی انداخت که میزان کالاهای وارداتی از ۲/ ۲٥۳ میلیارد ریال (۳۷۳۷ میلیون دلار) در سال ۱۳٥۲ به ۱۰۲۹/۲ میلیارد ریال (۱٤٥٥٦ میلیون دلار) در

۱. ایران در آیینه آمار، مرکز آمار ایران، تهران: ۱۳٦۲. ص٦.

سال ۱۳٥٦ رسید. یعنی در طی چهار سال، چهار برابر بر وابستگی ایران به واردات خارجی و از بین رفتن امنیت غذایی کشور افزوده شد.

این روش ایران را وارد سیستم جهانی اقتصاد سرمایه‌داری می‌کرد و کشور ما به مثابه یک کشور عقب‌مانده در این سیستم وارد می‌شد. انحصارهای فراملیتی به عنوان مهم‌ترین ابزار استعمار جدید در عصر جهانی شدن، وارد بازارهای ایران شدند. در بخش‌های گذشته حاکمیت این انحصارها را در اقتصاد ایران تا حدودی نشان دادیم. ورود این انحصارها به طور کلی مهم‌ترین شرایط دستیابی به استقلال اقتصادی را در ایران از بین برد و به دنبال آن استقلال سیاسی نیز در سیاست‌های داخلی و جریانات بین‌المللی تحت نفوذ این شرکت‌ها که عمدتا پشت سر همه آنها دولت‌های مقتدر غربی قرار دارند، مخدوش شد.

مهم‌ترین توجیه رژیم مشروطه سلطنتی همان توجیه سنتی پایه‌گذاران تجدد غربی در ایران یعنی میرزا ملکم‌خان، میرزا حسین‌خان سپه‌سالار و پیروان خط فکری آنها در ایران بود. آنها معتقد بودند که شرکت‌های انحصاری با مشارکت سرمایه خارجی شرایط دستیابی به

تکنولوژی پیشرفته و مدیریت جدید را فراهم می‌سازند و استخدام کاردانان و کارشناسان خارجی را به حداقل خواهند رساند. اما مردم ایران نزدیک به دویست سال شاهد هستند که نه در دوره انعقاد مستقیم قراردادهای استعمار با دولت‌های غربی و نه در دوره حاکمیت مستقیم شرکت‌های تجاری در دوره پهلوی نه تنها از تعداد مستشاران خارجی در کشور ما کم نگردید بلکه ملت ایران حتی هزینه بی‌کفایتی و عدم توانایی رژیم‌های شاهنشاهی را در بهره‌گیری از نیروهای تکنسین ساده را نیز از جیب خود پرداخت کرد.

غرب با طرح «اتحاد برای پیشرفت» در قالب اصلاحات ارضی و انقلاب سفید چند هدف عمده را در ایران و سایر کشورهای عقب نگه‌داشته شده دنبال می‌کرد:

۱. بهره‌کشی سریع از منابع زیرزمینی

۲. گسترش هر چه بیشتر مازاد تولید صنایع غربی

۳. از بین بردن روزنه‌های رشد و توسعه در این کشورها

٤. تقسیم کار جدید در محدوده سیستم سرمایه‌داری جهانی

واردات ایران از امریکا بدون احتساب تسلیحات از ٤٢٢ میلیون دلار در سال ۱۳۵۱ به ۲۰۲۵ میلیون دلار در سال ۱۳۵٦ مهم‌ترین چشم‌انداز این سیاست بود.

ارقام مذکور نشان می‌دهد که نظام لیبرال ـ دموکراسی غرب و سوسیال ـ دموکراسی شرق تا قبل از انقلاب، بیش از آن که دلشان

بیش از ۸۰ درصد مواد اولیه و قطعات صنایع اتومبیل‌سازی، الکترونیکی و غیر الکترونیکی، ۹۰ تا ۱۰۰ درصد صنایع داروسازی، ۶۰ تا ۱۰۰ درصد صنایع شیمیایی، ۸۰ درصد صنایع نساجی، ۷۸ درصد صنایع مواد غذایی، ۶۶ درصد صنایع کاغذ و ۵۷ درصد صنایع ساختمانی ایران در اواخر دوران حکومت پهلوی متکی به واردات مواد اولیه نیم‌ساخته و قطعات ساخته شده خارجی بودند.

برای حقوق بشر، دموکراسی و آزادی ملت ایران کباب باشد از سرمایه هنگفتی که در این کشور خوابیده بود، در تب و تاب بودند. اگر هم آوازی از حقوق بشر کارتر در این دوران به گوش رسید، تنها ترس از شکل‌گیری جنبش‌های مردمی و از دست رفتن منافع عظیم امریکا در ایران بود.

انحصارهای امریکایی و اروپایی در کمتر از یک دهه بر صنایع تولید وسایل کشاورزی و آبیاری، صنایع دیزل‌سازی، صنایع ماشین و موتورسیکلت، صنایع الکترونیکی و غیر الکترونیکی و روشنایی، صنایع ساخت تلویزیون و یخچال و بسیاری از صنایع دیگر ایران تسلط داشتند. همه آنچه در این صنایع تولید می‌شد براساس آمارهای رسمی، وابسته به مواد اولیه وارداتی بود. بیش از ۸۰ درصد مواد اولیه و قطعات صنایع اتومبیل‌سازی، الکترونیکی و غیر الکترونیکی، ۹۰ تا ۱۰۰ درصد صنایع داروسازی، ٦۰ تا ۱۰۰ درصد صنایع شیمیایی، ۸۰ درصد صنایع نساجی، ۷۸ درصد صنایع مواد غذایی، ٦٦ درصد صنایع کاغذ و ۵۷ درصد صنایع ساختمانی ایران در اواخر دوران حکومت پهلوی متکی به واردات مواد اولیه نیم‌ساخته و قطعات ساخته شده خارجی بودند.

این آمارها نشان می‌دهد که پیروان حکومت مشروطه سلطنتی در ظرف نزدیک به یکصد سال حاکمیت خود بر ایران چه به روز این کشور آوردند. آن هم در دورانی که جهان با سرعت زایدالوصفی در حال پیشرفت و دگرگونی بود. گویی نظام مشروطه سلطنتی[1] که به قول مرحوم شیخ فضل الله نوری از دیگ پلوی سفارت انگلیس خارج شده بود هیچ مأموریتی جز نابودی ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ملت ایران نداشت.

شرکت‌ها و دولت‌های غربی با پیش‌قراولی امریکا از فروش محصولات خود به ایران، علی‌الخصوص حجم عظیمی از سلاح‌های کشتار جمعی به رژیم شاه خوشحال بودند و کمتر

---

۱. خوانندگان محترم توجه داشته باشند که نهضت مشروطه با نظام مشروطه سلطنتی تفاوت زیادی دارد. نهضت مشروطه یک نهضت مردمی به رهبری علمای مذهبی بود ولی نظامی که بعد از پیروزی این نهضت به روی کارآمد نظامی نبود که خواست نیروهای انقلابی آن دوران باشد.

کسی در داخل و خارج به فکر حقوق بشر در ایران، دموکراسی، آزادی و تبعات منفی احتمالی فروش این سلاح‌ها بود. علاقه غرب به فروش سالیانه میلیاردها دلار اسلحه به ایران رونق اقتصادی غرب را که به خاطر افزایش بهای نفت توسط اوپک به وجود آمده بود تقویت کرد. به نظر می‌رسید که فروش اسلحه یکی از راه‌های مناسب برگرداندن دلارهای نفتی به غرب بود.[۱]

منافع تجاری عمده امریکا به تعبیر نیکی کدی، بیش از پیش به بقای رژیم شاه وابسته بود. این امر خصوصا در مورد سه بخش از تجارت امریکا مصداق داشت: تسلیحات، نفت و بانکداری. همچنین تولید کنندگان برتر حبوبات، دستگاه‌های کشاورزی و لوازم مصرفی، فروش معتنابهی در ایران داشتند. سفارشات عمده ایران، کارخانجات اسلحه‌سازی امریکا را نجات داد.[۲]

چند شرکت امریکایی روی هم ٤٠ درصد سهم فروش کنسرسیوم نفت ایران را در سطح دنیا که دومین صادر کننده بزرگ نفتی بود به عهده داشتند و به طور روزافزونی از جانب ایران و نیز از قیمت‌های بالای نفت سود می‌بردند. چندین بانک امریکایی مبالغ هنگفتی پول از ایران دریافت کرده و به سرمایه‌گذاری آنها در داخل امریکا کمک می‌کرد. پول‌های کلانی توسط شخص شاه، خانواده سلطنتی و سایر ایرانیان وابسته به شبکه الیگارشی خاندان‌های حکومت‌گر ایران و همچنین بنیاد پهلوی که در ظاهر بنگاه خیریه‌ای بود ولی در باطن بسیاری از سرمایه‌گذاری‌های سودآور سلطنتی را بر عهده داشت، به خارج ارسال شده بود. علاوه بر این در بخش‌های گذشته نیز نشان دادیم که بانک‌های امریکایی درصد قابل توجهی از سهام بانک‌های ایران را در اختیار داشته و در بعضی از مؤسسات تجاری ایران نیز سهیم بودند.[۳]

اکنون ملت ایران می‌داند چرا امریکا از انقلاب اسلامی کینه در دل دارد و نزدیک به سه دهه انواع و اقسام فشارها را بر ملت ایران تحمیل می‌کند. شاه در سال، میلیاردها دلار از

---

۱. ر.ک: نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، انتشارات قلم، تهران: ۱۳٦۹. ص۲٦٥، ۲٦٦.

۲. همان، ص۲٦۷.

۳. همان، ص۲٦۹.

سرمایه‌های این ملت را به جیب سرمایه‌داران امریکایی می‌ریخت و در شکنجه‌گاه‌های ساواک پاهای فرزندان این مرز و بوم را اره می‌کرد، اما در این دوران هیچ‌گاه از مؤسسات بین‌المللی چیزی درباره حقوق بشر، آزادی، دموکراسی و ضرورت رشد و پیشرفت مردم مظلوم ایران گفته نمی‌شد.

امریکا در ایران از جریاناتی حمایت می‌کند که بتواند مجددا همان سیاست‌های نفتی، استراتژیک و اقتصادی دوران شاه را مجددا در کشور ما برقرار سازد. آنها به درستی تشخیص داده‌اند که نظام جمهوری اسلامی تا زمانی که پا برجاست اجازه برقراری رابطه ظالمانه گذشته را نخواهد داد. بنابراین هزینه کردن چند میلیون دلار از طریق گروه‌های مزدور چپ و راست داخلی یا ضد انقلاب خارجی در مقابل حجم سرمایه‌هایی که بعد از اینها به دست خواهد آورد چیزی نیست تا روشنفکری شکست خورده ایران تحلیل کند که دامن زدن به تضاد با امریکا برخاسته از ذهنیت توهم توطئه ایرانیان است! جریانات شبه روشنفکری ایران سال‌ها است که رابطه خود را با ملت ایران قطع کرده و جز به فرمان بنگاه‌های دروغین حقوق بشر غربی نیستند.

بانک‌های امریکایی درصد قابل توجهی از سهام بانک‌های ایران را در اختیار داشته و در بعضی از مؤسسات تجاری ایران نیز سهیم بودند.

در آن دوران غمباری که سلطه کنسرسیوم بین‌المللی نفت از سال ۱۳۳۳ تا سال ۱۳۵۷ بیش از ۲۰ میلیارد بشکه از نفت خام ایران را غارت می‌کرد چه کسی صدایی از این گروه‌های مدافع حقوق بشر در ایران شنید؟ ارزش آن موقع نفتی که از ایران خارج شد با احتساب هر بشکه ۲۵ دلار معادل ۵۰۰ میلیارد دلار بود. در قبال غارت چنین ثروت عظیمی توسط شرکت‌های امریکایی معلوم است که حقوق بشر، آزادی و دموکراسی جمله‌های مضحکی بیش نیستند. از غارت این ثروت عظیم چه چیزی نصیب ملت ایران شد؟ به اعتراف

همه آنهایی که حتی میانه خوبی با انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ندارند، به جز چند واحد صنعتی مونتاژ و وسایل مصرفی هیچ مؤسسه بزرگ یا صنایع چشمگیر غیر وابسته‌ای در ایران پایه‌ریزی نگردید. یک ریال این مبلغ کلان صرف آموزش‌های بنیادی، توسعه انسانی و توسعه روستایی در کشور ما نشد.

ماهیت ضد ایرانی و ضد ملی رژیم مشروطه سلطنتی و حامیان آنها را می‌توان از اوضاع خراب روستاهای ایران در دوران پهلوی درک کرد.

از درآمد ۵۰۰ میلیارد دلاری ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد تا سقوط رژیم پهلوی به جای اینکه صرف بازسازی زیرساخت‌های اقتصادی، توسعه انسانی و توسعه روستایی در کشور شود، بیش از ٤٠٪ درآمد نفت صرف خرید جنگ افزارهای مصرف شده که خاصیت آنها چیزی جز دفاع از هدف‌های تجاوزکارانه و جاسوسی امریکا و اروپا در منطقه نبود، شد. در مقابل به باد رفتن این ثروت عظیم، اکثریت مطلق ملت ایران در شرایط طاقت‌فرسایی زندگی می‌کردند. حتی تهران، پایتخت کشوری که به ادعای رژیم پهلوی و حامیان او، دروازه‌های تمدن بزرگ بود با اکثریت حدود پنج میلیون نفر جمعیت از ابتدایی‌ترین وسایل زندگی و در رأس آنها از انرژی مصرفی که خود ایرانیان تولید می‌کردند، محروم بود.

آیا ملت ایران صف‌های طولانی حلب‌های نفت را از یاد برده‌اند؟ چگونه ملتی که خود روی شبکه‌های عظیم ذخایر انرژی خوابیده بود علی رغم حاکمیت یکصد ساله رژیم مشروطه سلطنتی و حاکمیت ۵۸ ساله رژیمی که مدعی بود در پی فتح دروازه‌های تمدن بزرگ است، قادر نبود حداقل انرژی مصرفی ملت خود را تأمین کند. اما جمهوری اسلامی ایران در یک برنامه ده ساله علی‌رغم تحمل بیش از هزار میلیارد دلار خسارت جنگی یعنی دو برابر درآمد به دست آمده از یک دوره ۲۵ ساله فروش نفت توسط رژیم پهلوی، توانست یکی از مشکلات جاری و گریبانگیر مردم یعنی مسأله انرژی مصرفی خانوارهای ایرانی را حل کند؟

تفاوت در کجاست؟ توفیقات جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهد که بر خلاف القائات پاره‌ای از غرب‌گرایان متعصب و خردگریز، علت ناکامی و ناکارآمدی مدرنیته در ایران ساخت

فرهنگی و اجتماعی کشور نبوده و نیست بلکه علت اصلی خیانت‌های پیروان این جریانات در خدمت به مردم ایران است. جریاناتی که همیشه برای حفظ منافع خانوادگی و جریانی خود آماده‌تر از خدمت به مردم ایران بودند.

چگونه می‌توان باور کرد رژیمی که میلیاردها دلار پول این ملت را صرف نمایش‌های خنده‌آوری چون جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی و غیره کرد فرصت این را نداشت که به روستاهای ویران شده از سیاست‌های اصلاحات ارضی برسد؟ آنهایی که مخالف جمهوری اسلامی بوده و تلاش می‌کنند با سیاه‌نمایی‌های دروغین و بزرگ کردن پاره‌ای از مشکلاتی که در کشور وجود دارد و هیچ کس هم نمی‌خواهد این مشکلات را کتمان نماید آیا می‌خواهند ما را مجددا به چنین شرایطی برگردانند؟ الگو و آرمان‌های این جریانات با هر عنوانی که فعالیت می‌کنند، چیست؟ آنها برای جایگزینی حکومت جمهوری اسلامی چه نظامی را در چنته دارند که وابسته به غرب نباشد. مگر ملت ما لیبرال ـ دموکراسی‌ها و سوسیال ـ دموکراسی‌ها را تجربه نکرده است؟ آنهایی که پیوسته ما را از عواقب قطع رابطه با غرب و یا مخالفت با آنها و مطامع آنها می‌ترسانند آیا می‌توانند به ملت ایران بگویند در طول این دویست سال که غرب بر همه تار و پود جامعه ایران نفوذ داشت و همه برنامه‌ریزی‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی رژیم مشروطه سلطنتی به دست مشاوران و مستشاران غربی ریخته می‌شد چه ارمغانی برای ایران به دست آمد؟ ملت ایران چه سودی از رابطه بی‌چون و چرا با غرب برد که اکنون باید برای از دست دادن آن سودها عزادار باشد.

آیا در آن دورانی که رژیم پهلوی نظام استبدادی و خشونت‌طلب خود را بر گرده این مردم سوار کرده و هر روز ده ها تن از فرزندان آزادی‌خواه این مملکت را در شکنجه‌گاه‌های ساواک مثله می‌کرد، حقوق بشر، دموکراسی و آزادی غربی کاری برای این مردم کرد؟

آنچه در دوره پهلوی روی داد همه می‌دانند که نه پیشرفت اجتماعی و اقتصادی بود و نه مدرنیسم. بلکه شبه مدرنیسمی بود که عواید نفت آن را تسریع کرد.

هنگامی که کشور در آستانه دروازه‌های تمدن بزرگ قرار داشت، سهم کل تولیدات صنعتی در تولید ناخالص داخلی غیر نفتی فقط ۲۰٪ بود. در حالی که سهم خدمات ٥٦٪ بود با این همه حمل و نقل شهری در همه جا و بویژه تهران به قدری خراب بود که غیر قابل توصیف است. وضع مسکن جز برای وابستگان دولت و جامعه تجار یا وحشتناک بود و یا شکلی هولناک داشت. اغلب شهرهای کوچک و بزرگ از جمله تهران فاقد سیستم فاضلاب کارآمد بودند. خدمات درمانی و بهداشتی برای اغنیا بسیار گران و نامطمئن بود و برای فقرا گران و خطرناک.[۱]

این بود آن مدرنیسمی که در رابطه با غرب نصیب ایران شد و این است آن چیزی که گروه‌های لیبرال ـ دموکراسی وابسته به غرب در ایران ما را به پیوستن به آن تشویق می‌کنند.

واشنگتن پست در ۸ مه ۱۹۷۷ (۱۳۵۵) می‌نویسد:

در صورتی که بنادر ایران بسته شود ایران تنها به مدت ۳۳ روز می‌تواند مواد غذایی داشته باشد. سرنوشت ایران چه بود وقتی پس از ١٤ سال حاصل اصلی انقلاب سفید شاه یعنی اصلاحات ارضی ایران را تبدیل به بیابان کرده بود؟!

واردات گندم از ۷۸۵ هزار تن در سال ۱۳۵۲ به ۱/٤ میلیون تن در سال ۱۳٥٤ افزایش پیدا کرد. در این سال تولید گندم در ایران فقط ٥/٥ میلیون تن بود. در همین دوره واردات برنج از ۱۲ هزار به ۳۰٦ هزار تن افزایش یافت و سال بعد همچنان سیر صعودی را طی کرد. تقریبا تمامی میوه‌هایی که در سال ۱۳٥٤ در شهرها و روستاهای ایران پیدا می‌شد وارداتی بود.

شاه با نابودی کشاورزی هر روز برای ساکت نگه‌داشتن مردم بر تولید نفت و در آمدهای نفتی می‌افزود تا کالاهای مصرفی و مواد غذایی به ایران وارد کند. نفت از تولید ٥۳۸/۸ هزار بشکه با درآمد ۱٥۰/۹ میلیون دلار در سال ۱۳۳٤ به ۲۱۱۳/۳ هزار بشکه با درآمد ٦۰۸/۲

۱. محمدعلی همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، نشر مرکز، چاپ ششم، تهران: ۱۳۷۷. ص۳۲۳.

میلیون دلار در سال ١٣٤٤ و ٦٠١٩/٠ هـزار بـشکه بـا درآمـد ٢٠٦٧١/٠ میلیـون دلار در سـال ١٣٥٤ رسید. بخش عظیم این درآمد یا صرف خرید اسلحه می‌شد و یا واردات مواد غذایی.

جدول زیر فرایند صعود غلبه سیاست‌های نفتی بر سایر برنامه‌ها را در رژیم پهلـوی نـشان می‌دهد.[1]

سال	تولید در هر روز (هزار بشکه)	درآمد نفتی (به میلیون دلار)
۱۳۳۴	۵۳۸/۸	۱۵۰/۹
۱۳۳۵	۷۲۱/۸	۲۱۲/۸
۱۳۳۶	۸۲۵/۸	۲۴۷/۲
۱۳۳۷	۹۲۷/۳	۲۶۲/۴
۱۳۳۸	۱۰۵۲/۹	۲۸۵/۰
۱۳۳۹	۱۱۷۸/۳	۲۹۱/۲
۱۳۴۰	۱۱۱۴/۲	۳۴۳/۲
۱۳۴۱	۱۴۶۵/۸	۳۸۰/۰
۱۳۴۲	۱۶۹۰/۱	۴۸۲/۲
۱۳۴۳	۱۸۸۵/۴	۵۱۴/۱
۱۳۴۴	۲۱۱۳/۳	۶۰۸/۲
۱۳۴۵	۲۵۹۶/۶	۷۵۱/۶
۱۳۴۶	۲۸۴۷/۶	۸۵۳/۴
۱۳۴۷	۳۳۷۴/۹	۹۲۲/۸
۱۳۴۸	۳۸۲۸/۶	۱۱۰۹/۳
۱۳۴۹	۴۵۳۹/۶	۱۸۵۱/۱
۱۳۵۰	۵۰۲۴/۱	۲۳۹۶/۰
۱۳۵۱	۵۸۶۱/۱	۴۳۹۹/۲
۱۳۵۲	۶۰۲۱/۷	۲۱۴۴۳/۲
۱۳۵۳	۵۲۷۹/۰	۱۹۰۷۴/۰
۱۳۵۴	۶۰۱۹/۰	۲۰۶۷۱/۰
۱۳۵۵	۵۵۸۵/۰	۲۰۹۲۶/۰
۱۳۵۶	۴۹۷۸/۲	۲۰۱۱۰/۰
۱۳۵۷	۳۱۶۸/۰	۱۹۱۹۰/۰

۱. تحولات سیاسی ایران سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۸ ، حسین دهشیار، تحولات سیاسی اجتماعی ایران ۱۳۲۰ تـا ۱۳۵۷، به اهتمام دکتر مجتبی مقصودی، انتشارات روزنه، تهران: ۱۳۸۰. ص٤١٨.

بر اساس آمارهای سازمان ملل وضع هولناک بهداشت عمومی در این دوره قابل ملاحظه است. از هر هزار کودک ایرانی ۱۶۵ نفر می‌مردند و حد متوسط سن زندگی در ایران از ۵۰ سال تجاوز نمی‌کرد. ایران پس از تونس دومین کشور جهان بود که میزان تلفات مردگان در آن رقم وحشتناکی بود.

در کنار رشد شرکت‌های تجاری خارجی و داخلی برای واردات کالا به ایران رژیم شاه و خاندان سلطنتی سود کلانی به جیب زدند. بیش از ۱۷۰ شرکت و مؤسسه خارجی با مشارکت سرمایه‌گذاران ایرانی که عمدتا یا جزو خاندان سلطنتی بودند و یا عناصر وابسته به سلطنت در صنایع و معادن ایران سرمایه‌گذاری کردند.

به عنوان نمونه بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران که در سال ۱۳۳۸ با شرکت ۲۲ بانک از عمده‌ترین مؤسسات مالی کشورهای اروپایی و امریکایی در ایران تأسیس شد. آیا در پی توسعه ایران بودند یا رشد سرمایه‌داری وابسته به غرب در ایران؟ این بانک که با سرمایه اولیه ٤٠٠ میلیون ریال تأسیس شده بود. ظرف۱۵ الی ١٦ سال تا مبلغ ۱۳۰ میلیارد ریال در جهت ایجاد صنایع، هم از طریق سرمایه‌گذاری مستقیم و هم از طریق مشارکت اقدام کرد. طی این مدت بانک علاوه بر ۱۳۰ شرکتی که مستقیما در آنها سرمایه‌گذاری کرده بود به ۸۰۰ طرح صنعتی نیز وام پرداخت. آورده‌های این سرمایه عظیم از کجا بود؟ آیا غیر از این است که شرکای این بانک عمدتا خانواده سلطنتی بودند که در سال‌های حاکمیت رژیم مشروطه سلطنتی پهلوی از محل درآمد نفت و سپرده‌های بیمه‌های اجتماعی و سایر منابع مالی مردم تغذیه کردند؟

بر اساس آمارهای رسمی در سال ۱۳۵۷ نزدیک به ۹۰۰ کارگاه، بانک و دیگر مؤسسات بیش از ٥٣٨ میلیارد ریال فقط از دو بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران و بانک اعتبارات صنعتی به عنوان وام و مشارکت در سرمایه‌گذاری دریافت کرده بودند. بانکی که با ٤٠٠

میلیون ریال سرمایه تأسیس شد ظرف این مدت چگونه چنین رقم‌های سرسام‌آوری را از سرمایه این ملت در اختیار خارجیان قرار داد و از گردونه فعالیت اقتصادی که باید صرف زیرساخت‌ها می‌شد خارج کرد؟

در کنار این سرمایه عظیمی که از جیب ملت ایران خارج می‌گردید بر اساس آمارهای رسمی مزد ساعتی کارگران غیر ماهر ایران ١٦ ریال و کارگران ماهر ٢١ ریال و مزد ساعتی استادکاران ٤٣ ریال و مزد کاری تکنسین‌ها ٦٩ ریال بود. در کنار این فاجعه زندگی در روستاهای ایران اصولا قابل توجیه نبود. میزان درآمد ٦٧٪ خانوار روستایی در ماه از ٥٠٠٠ ریال تجاوز نمی‌کرد. ٩١٪ از خانوارهای روستایی در فقر، تنگدستی و بی‌سوادی به سر می‌بردند.

بین ٨٠ تا ٩٠٪ ساکنین روستاهای ایران بی‌سواد بودند. بر اساس آمارهای سازمان ملل وضع هولناک بهداشت عمومی در این دوره قابل ملاحظه است. از هر هزار کودک ایرانی ١٦٥ نفر می‌مردند و حد متوسط سن زندگی در ایران از ٥٠ سال تجاوز نمی‌کرد. ایران پس از تونس دومین کشور جهان بود که میزان تلفات مردگان در آن رقم وحشتناکی بود.[١]

رشد سریع زاغه‌نشینی، حاشیه‌نشینی، کپرنشینی در ایران در کلیه شهرهای بزرگ و وجود هزاران مسکن غیر بهداشتی نشانگر وضع تأسف بار ایران دوره پهلوی است. بر اساس آمار سازمان ملل متحد ٣٠ درصد مساکن روستایی ایران که اکثرا از خشت ساخته شده بود دارای یک اتاق، و در ٤٨/٨٪ مسکن‌های روستایی سه نفر یا بیشتر زندگی می‌کردند. تنها ٣/٧٪ مساکن روستایی از برق و تنها ٧٪ آنها از آب لوله‌کشی استفاده می‌کردند. این در حالی است که طی سال‌های ٥٢ تا ٥٦ رژیم پهلوی و سرمایه‌داران وابسته به امریکا و اروپا به مبلغ ٤/٧٢

١. کیهان، ١١ آبان ١٣٥٣، ٣ آذر ١٣٥٤.

میلیارد دلار صرف احداث خانه‌های لوکس یک میلیارد دلار صرف احداث عشرتکده در خارک و ٤/٨ میلیارد دلار صرف خرید منازل در خارج از کشور کرده بودند.[۱]

قبل از انقلاب اسلامی از سال ۱۳۱۷ تا سال ۱۳۵۷ (درست ٤٠ سال آزگار) فقط ۸۰۰۰ کیلومتر راه شوسه روستایی در کشور ساخته شد که بخش اعظمی از این راه‌ها فاقد مختصات فنی و ابنیه‌های ضروری بودند اما به همت جهاد سازندگی در ایران تا سال ۱۳۷۷ حدود ۷۵۰۰۰ کیلومتر راه شوسه با مختصات فنی و ابنیه در روستاهای ایران ایجاد شد. جمهوری اسلامی ایران ظرف دو دهه بیش از ۹ برابر رژیم پهلوی فقط راه روستایی در کشور ایجاد کرد.

در دوران قبل از انقلاب اسلامی به ندرت راه‌های روستایی ایران دارای روکش آسفالت بود در حالی که در جمهوری اسلامی ایران تا سال ۱۳٦۸ حدود ٦٤٤٥ کیلومتر از راه‌های روستایی ایران آسفالت گردید.

شبکه عظیم راه‌ها به عنوان یکی از اساسی‌ترین مبانی ارتباطات امروزه یکی از شاخص‌های توسعه محسوب می‌گردد. اثرات راه بر اقتصاد روستایی رابطه نزدیکی با افزایش سطح زیر کشت، کاهش هزینه حمل و نقل محصولات کشاورزی، امکان بهره‌برداری با بازده بیشتر و افزایش تولید در واحد سطح، کاهش ضایعات محصولات کشاورزی، ارتباط با نهادهای خدماتی شهر مثل بیمه، بانک و غیره، رونق سریع‌تر اقتصاد کشاورزی و غیره دارد.

سیاست رژیم پهلوی برای نابودی اقتصادی کشاورزی به طور کلی چشم‌انداز مثبتی بر توسعه روستایی و در رأس آن راه روستایی نداشت. برای همین می‌بینیم که در تمام دوران حکومت‌های قبل از جمهوری اسلامی ایران، سرزمین وسیع ایران فقط از هشت هزار کیلومتر راه روستایی برخوردار بود و اغلب این راه‌ها نیز فاقد مکانیسم نگه داری. جمهوری اسلامی

۱. Statistical Year Book, 1974 .

ظرف مدت دو دهه تحولات چشم‌گیری را برای پیوند زندگی و اقتصاد روستایی با شهر ایجاد کرد.

جدول و نمودار زیر فرآیند این دگرگونی را در دو دوره نشان می‌دهد:

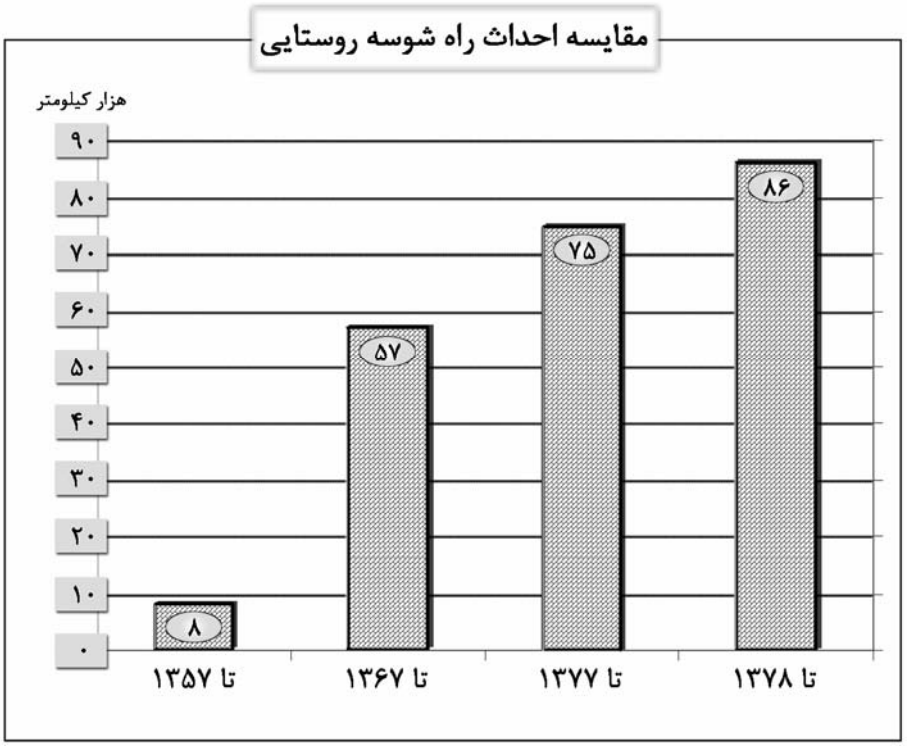

جدول میزان راه‌های توسعه روستایی در دوران قبل و بعد از انقلاب و میزان افزایش آن[1]

میزان / سال	۱۳۵۷	۱۳۶۷	۱۳۷۴	۱۳۷۷	۱۳۷۸
به کیلومتر	۸/۰۰۰	۵۷/۰۰۰	۷۰/۰۴۲	۷۵/۰۰۰	۸۶/۰۰۰

۱. مأخذ: جهاد سازندگی در آئینه آمار سال ۱۳۷٦، معاونت طرح و برنامه، دفتر آمار و اطلاعات، ۱۳۷۷. ص۸٤. همچنین ر.ک: ۹۲ دستاورد انقلاب اسلامی، معاونت فرهنگی ستاد مشترک سپاه، اداره تبلیغات، چاپ دوم، تهران: ۱۳۸۲. ص۳۰٤ و ۲۵ گفتار پیرامون انقلاب اسلامی، شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی، تهران: ۱۳۸۲. ص۳۲۹.

تا سال ۱۳۵۷ فقط تعداد ٤۳۲۷ روستای ایران دارای نعمت روشنایی بود در حالی که رژیم شاه میلیاردها دلار را صرف خرید اسلحه و یا برگزاری جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی می‌کرد در حالی که جمهوری اسلامی ایران از ابتدای انقلاب علی‌رغم شرایط جنگی، محاصره اقتصادی و سایر فشارهای دیگر تا سال ۱۳۷۷ حدود ۳۲۰۰۰ روستاهای کشور را صاحب برق کرد و این رقم در سال ۱۳۸۰ به ٤٥۳٥۹ روستا رسید. این آمار نشان می‌دهد که تلاش‌های زیادی برای جبران ظلم‌هایی که رژیم مشروطه سلطنتی نسبت به روستاهای ایران کرده بود صورت گرفت. نمودار زیر درصد نوسان خدمات برق‌رسانی رژیم شاه را در طول نزدیک به ٦۰ سال حکومت با خدمات ۲۰ ساله ایران نشان می‌دهد. اگر حجم این خدمات را نسبت به گرفتاری‌های جمهوری اسلامی، افزایش جمعیت و کاهش تولید نفت از ٦ میلیون بشکه در روز در دوره گذشته با دو میلیون بشکه نفت در جمهوری اسلامی محاسبه کنیم، مشاهده خواهیم کرد که چه سرمایه‌های هنگفتی توسط رژیم پهلوی نابود گردید و چه ضربات وحشتناکی در طول عقب‌ماندگی دوران گذشته بر ملت ایران وارد شد.

در سال ۱۳۵۷، تعداد ٤/۳۲۷ روستا دارای برق بودند و تحت مدیریت مؤسسات تابعه وزارت نیرو قرار داشتند. عمده فعالیت برق‌رسانی به روستاهای کشور در رژیم گذشته به شکل انسجام یافته و در قالب یک برنامه عمرانی مشخص از سال‌های برنامه عمرانی پنجم یعنی ٥٦ـ۱۳٥۲ آغاز شد. بسیاری از روستاهای ایران تا سال ٥٦ دارای برق نبودند. بخش اعظم چهار هزار آبادی ایران تا سال ۱۳۵۷ از برق برخوردار شدند. یعنی در سال‌های آخر عمر رژیم پهلوی بود که معادل ۲/۹۰۷/۹۳٥ نفر یعنی ۱۲/۳ درصد از جمعیت روستایی کشورمان از نعمت برق برخوردار شدند. اما در طول ۱۷ سال تا ۱۳۷۰ تعداد ۲٥٦۷۱ روستا توسط جهاد سازندگی دارای برق شدند یعنی جمعیتی معادل ۱٥/۹۰۱/٥۸۷ نفر یعنی تقریبا ٦۷/۳ درصد از جمعیت روستایی کشورمان تحت پوشش شبکه سراسری برق قرار گرفتند. این رقم در مقایسه با عملکرد رژیم گذشته ٦ برابر بوده است و جمعیت برخوردار از این نعمت نسبت به گذشته ٥/٥ برابر رسیده است.

این نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی به قشر محروم نگه‌داشته شده ایران توسط رژیم پهلوی توجه ویژه‌ای نموده است. تمامی این امکانات و خدمات در بدترین شرایط اقتصادی ایران در دوران جنگ تحمیلی و خسارت‌های ناشی از آن انجام گرفت.[۱]

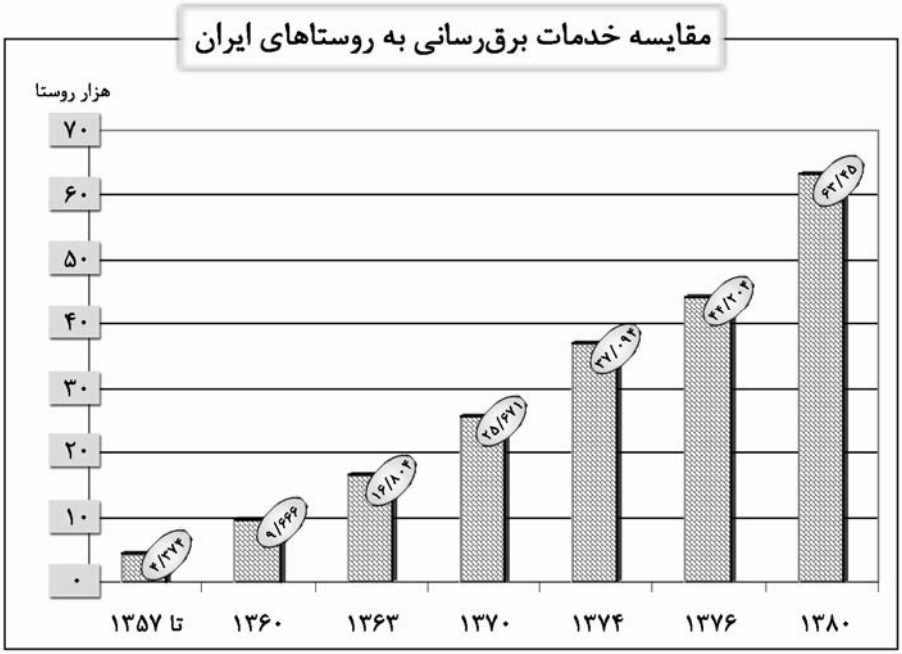

جدول تعداد روستاهای دارای برق در دوران قبل و بعد از انقلاب اسلامی

سال	۱۳۵۷	۱۳۶۰	۱۳۶۳	۱۳۷۰	۱۳۷۴	۱۳۷۶	۱۳۸۰
تعداد روستا	۴/۳۷۴	۹/۶۶۶	۱۶/۸۰۴	۲۵/۶۷۱	۳۷/۰۹۴	۴۴/۲۰۴	۶۳/۴۵

حوزه آب‌رسانی بر اقتصاد روستا یکی دیگر از اقدامات حیاتی است که مقایسه میزان عملکرد جمهوری اسلامی با رژیم مشروطه سلطنتی ما را با کارآمدی یک نظام مردمی نسبت

۱. برای مطالعه ر.ک: محمد جواد ایروانی، نهادگرایی و جهاد سازندگی ، روابط عمومی وزارت جهاد سازندگی، تهران: ۱۳۷۷. ص۳۵۸.

به یک نظامی اسبتدادی وابسته به نیروهای خارجی آشنا می‌سازد. ایجاد و بهره‌برداری مناسب از تأسیسات آب‌رسانی در روستاها، تأثیرات مثبت و قابل توجه آب بر کاهش بیماری‌ها و بهبود وضع روستاها، افزایش جاذبه روستایی و کاهش روند مهاجرت روستاییان به شهرها در اثر وجود آب و بسیاری از مزایای ناشی از وجود آب در روستاها از جمله نکاتی است که رژیم گذشته ضربات جبران‌ناپذیری را بر ساخت روستاهای ایران وارد ساخت. به گونه‌ای که در حوزه آب آشامیدنی تا سال ۱۳۵۷ تنها ۱۲۰۰۰ روستا از آب لوله‌کشی بهره‌برداری می‌کردند که شامل ۸۱۱۰۲٦ خانوار با جمعیتی حدود ٤۲۱۷۳۳۸ نفر می‌گردید. اما این رقم در سال ۱۳۷۸ به تعداد ۲۳۰۳٦ روستا رسید.

جمهوری اسلامی با بهره‌گیری از مدیریت نهادی جهاد سازندگی از بدو فعالیت این نهاد تا سال ۱۳۷٤، حدود ۱۷۱۸۰ روستا با جمعیتی معادل ۷/۸۰۲/۰۷۵ نفر یعنی تقریبا ۳۳٪ کل جمعیت روستایی ایران را از نعمت آب آشامیدنی سالم برخوردار کرد در حالی که در تمام دوران رژیم گذشته در ایران تنها ۲۳/٦ درصد از جمعیت روستایی از این نعمت برخوردار بودند این آمار نشان می‌دهد که عملکرد جهاد سازندگی به نسبت ۱/٤ برابر (٤۳ درصد رشد) روستاهای آب‌رسانی شده در نظام پیشین بوده است. یعنی جمعیتی تقریبا دو برابر نظام گذشته فقط تا سال ۱۳۷٤ تحت پوشش آب‌رسانی قرار گرفتند. نگه داری شبکه‌های آب‌رسانی خدمات مکملی است که رژیم گذشته فاقد آن بود اما جمهوری اسلامی با آموزش روستاییان تلاش کرد که عمر مفید شبکه را برای حفظ روستا بالا ببرد.[۱]

نمودار زیر فرآیند آبرسانی جمهوری اسلامی را در طول بیست سال اول انقلاب اسلامی نشان می‌دهد اگر این نمودار را در جدول ترسیم کنیم به شکل زیر خواهد بود:[۲]

---

۱. محمد جواد ایروانی، همان، ص۳٤٥.

۲. منابع اطلاعات، ایروانی، همان، ص۳٤٥، همچنین ۲٥ گفتار پیرامون انقلاب اسلامی، همان، ص۳۲۷.

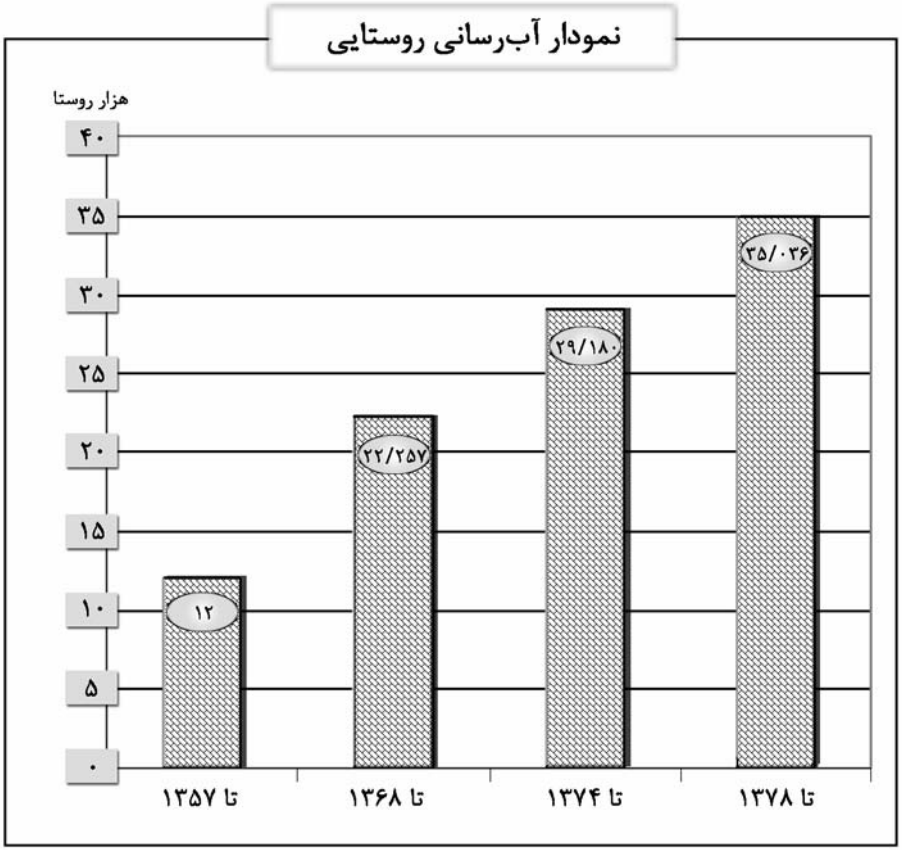

سال	تا ۱۳۵۷	۵۷ ـ ۶۸	سال ۶۸	۷۳	۷۴	۷۵ ـ ۷۸
روستا	۱۲۰۰۰	۱۰۲۵۷	۵۲۱۵	۱۰۰۸	۷۰۰	۲۳۰۳۶
خانوار	۸۱۱۰۲۶	۷۳۶۴۴۰	۴۷۱۳۳۱	۱۳۵۰۸۹	۸۹۰۹۰	ـ
جمعیت برخوردار	۴۲۱۷۳۲۸	۳۹۷۶۷۷۵	۱۹۴۳۷۷	۷۴۲۹۸۹	۵۴۷۲۵۸	ـ

اگر همین خدمات را در حوزه توسعه روستایی به سایر فعالیت‌ها در حوزه بهسازی روستاها، بهداشت روستایی، آموزش و پرورش و از همه مهم‌تر تولید محصولات روستایی، صنایع دستی و غیره مورد مقایسه قرار دهیم خواهیم دید که مفهوم توسعه روستایی در

جمهوری اسلامی ایران یک مفهوم کلیدی و به نوعی بازسازی مهم‌ترین بخش اقتصاد کشور در توسعه کشاورزی است که توسط سیاست‌های اصلاحات ارضی رژیم پهلوی به کلی نابود گردیده است.

در فصول آتی مفهوم توسعه روستایی به صورت بنیادی یکی از معیارهای مقایسه عملکرد جمهوری اسلامی با فعالیت‌های رژیم گذشته خواهد بود.

در آنجا تلاش خواهیم کرد جهاد سازندگی، مدیریت نهادی و توسعه روستایی را به عنوان افتخار جمهوری اسلامی ایران در تاریخ معاصر مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری (۶)

آزادی خواهی در گفتار و استبداد در اندیشه و عمل

دکتر سید حمید روحانی[۱]

آورده‌اند وقتی میرزا ملکم خان ناظم الدوله ادام الله ظله علی رؤس المغربین[۲] **به جرم اشتهار و اشتغال به شغل پردرآمد دلالی، وطن‌فروشی و انعقاد قراردادهای استعماری با بیگانگان که پاره‌ای از آنها سند افتخاری برای این جماعت می‌باشد مثل قرارداد رویتر، تنباکو و... و دریافت پورسانت‌های کلان در قراردادها و فریب دولت فخیمه ایران از جاده ملایمت و بندگی درگاه شاه جمجاه خارج و به طمع کسب درآمد بیشتر در**

---

۱. مورخ انقلاب اسلامی.

۲. مغربین بر وزن مفسدین، جماعتی هستند در ایران که جز بت عیار غرب نپرستند و سپاس دین و آئین و ملت و وطن ندارند. آنها را در قدیم منورالفکر، فرنگی مآب، فکلی می‌گفتند و ایدون روشنفکر، روشنفکر دینی، ملی ـ مذهبی و غیره می‌نامند. رضی الله عنهم و حشرهم مع لیبرالیون، فاشیستیون و آنارشیستیون و...

قرارداد لاتاری[1] به «تنهاخوری» مشغول شد، شاه شاهان ناصرالدین شاه قاجار، فرمان داد که او را از کلیه مناصب و القاب عزل جمیع خدمات دولتی و مادی و معنوی را در آن واحد بر سر او جمع و چندین مقام سفارت او را لغو و جمیع حقوق اعتباری و مادی او را قطع نمایند و آخر عمر او را به هزار خفت سیاه ساخته و جهت سفارت ایتالیا به شرف زیارت پاپ و بوسیدن دست کشیشان مفتخر نمایند.

پس از صدور این فرمان میرزا ملکم خان عنان اختیار از کف بداد و اسب سرکش اصلاح‌طلبی و قانون‌گرایی را بر اصطبل نفس بست و عیش اهل دربار را منقص کرد و در نامه‌ای به میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان مشهور به اتابک اعظم، کسر الله امثالهم و اذنابهم و اعوانهم نوشت:

رفیق جان، ببخشید جناب اشرف وزیر اعظم مطلب این است که باید همه این پیسی‌ها را که یک دفعه بر سر من آوردید یک دفعه تلافی فرمایید. مناصب و مقام‌های دولتی مرا باید بهتر از سابق رونق بدهید و باید جمیع آن امتیازات که به من وعده شده از قبیل تنباکو و غیره و تلافی آن ضررها که بر سر راه یعنی بر سر امتیاز راه آذربایجان بر من وارد آوردند، همه را بدون چون و چرا به من بدهید. آن قراری که سفیر ایران رسما در اسلامبول به من داده به درستی به عمل بیاورید. می‌دانم که آن امتیازات را به دیگران داده‌اند اما من قبول ندارم و اگر مقصر بودم دخلی به وعده‌های دولت ندارد، مقصر را می‌کشند، اما وعده‌های دولت را به عمل می‌آورند و البته از این ادعاهای خود ابدا دست نخواهم کشید و شما را به هزار قسم اذیت تعاقب خواهم کرد. شما ملکم خسته و بی‌عرضه را دیده‌اید اما هنوز ملکم دیوانه را نمی‌شناسید. به جان عزیز شما که شما را ول نخواهم کرد. همان‌طور که شما آخر عمر مرا سیاه کردید اول ترقیات شما را زیر و زبر خواهم کرد. بی‌جهت فریب دیگران را نخورید فراش و میرغضب شما بیشتر است اما از تأثیر نفس این پیر شکسته دل نباید غافل شد. یقین بدانید اگر تا سه روز دیگر جمیع خسارت‌های مادی و معنوی مرا به طوری که شایسته معقولیت و بزرگی است تمامـا و

۱. به بلیت بخت آزمایی در رژیم‌های گذشته لاتاری می‌گفتند.

کاملا به عمل نیاورید من هم در عالم مأیوسی حضرت جرجیس و پاپ و عمر را جمع می‌کنم و به تأیید ایشان این‌قدر سعی و تدبیر و افساد و جسارت و دیوانگی می‌کنم که سرکار ایران‌مدار چرچیل‌صاحب[1]، جمیع مناصب شما را هم در آن واحد بگیرد و شما را بفرستند به بیت المقدس که در پناه دوستان موسوی (منظور یهودیان بیت المقدس است) زیر و بالای اوضاع حالیه ایران را به لذت امروزه بنده درست سیر و تماشا بفرمایید.[2]

آغاز داستان اصلاح‌طلبی و قانون‌گرایی میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله و بسیاری از اصلاح‌طلبان عصر قاجاری و پهلوی به چنین انگیزه‌هایی برمی‌گردد. میرزا ملکم خان که تا قبل از عزل شدن از مقامات و مناصب و امتیازات به همراه بخش اعظم کارگزاران دربار ناصرالدین شاه به دلالی و فروش منافع ملی ایران مشغول بود و از ده‌ها امتیاز بهره‌برداری می‌کرد و پیوسته ناصرالدین شاه را تحریک می‌کرد که:

مذهب خلق و دول فرنگستان بر این شده که عموم طوایف دنیا یا خودبه‌خود مستقلا ترقی بکنند یا باید آنها را مجبور به دائره ترقی آورد... این عقیده فرنگستان را نباید بی‌نتیجه شمرد. دول فرنگستان را نباید از ترقی دولت ایران مأیوس ساخت... بر دولت ایران واجب‌تر از هر تکلیف این است بلاتأمل اقدام نماید به بعضی تدابیر که به هیچ‌وجه ضرر و زحمتی ندارد و برای بقای استقلال ایران مسلما شرط ناگزیر شده‌اند... دول حالیه فرنگستان به جز وسعت و رونق تجارت مقصود دیگر ندارد آنچه می‌کنند راجع به ترویج تجارت است... موافق علوم فرنگستان[3] میدان تجارت ایران بی‌انتها

---

۱. سیدنی چرچیل دبیر شرقی سفارت انگلیس در طهران که ملکم بسیاری از اقدامات خود را علیه ملت ایران به اتکاء او انجام می‌داد. در این نامه امین السلطان را تهدید می‌کند اگر به خواسته‌های او عمل نکند چرچیل و سفارت انگلیس او را به بیت المقدس تبعید خواهد کرد.

۲. نامه میرزا ملکم خان به امین السلطان در سال ۱۳۰۸ (یک سال و نیم پس از معزولی و سلب عناوین)، اسناد نویافته، ابراهیم صفایی، انتشارات بابک، تهران: ۱۳۴۹. ص۱۳۴، ۱۳۵.

۳. بخوانید موافق منافع فرنگستان.

است.[۱]

ناگهان چنین کسی حضرت روح‌القدس اصلاح‌طلبی و قانون‌گرایی ایران می‌شود. او که تا قبل از از دست دادن امتیازات، پادشاه را هم بر حسب عقل طبیعی و هم بر حسب استحضار خارجی از جمیع وزرای خود برتر می‌دید و پیوسته قربان خاک پای اقدس همایون شاهنشاهی می‌رفت و «از اینکه به سعایت جناب اشرف وزیر اعظم فدوی را بدون اطلاع شاهنشاه، ولی‌نعمت خودم به یک اشاره انگشت معزول و از چاکری دولت علیه با کمال افتضاح اخراج کرد ولیکن با همه اقتدار خود ابدا قادر نخواهد بود که بنده را از چاکری مخصوص و شخصی ذات مقدس همایون شاهنشاه روحی فداه خارج نماید.»[۲] ناگهان به مقابله با استبداد برمی‌خیزد و پرچمدار اصلاح دولت و حاکمیت قانون می‌شود.

این مقدمه از آن جهت نقل شد تا ملت ایران بداند داستان پاره‌ای از آزادی‌خواهی‌ها، قانون‌طلبی‌ها و اصلاح‌گری‌های تاریخ این مرز و بوم ریشه در چه اندیشه‌های سخیفی دارد.

آنهایی که تا دیروز به خون شهدا و مقاومت و محرومیت آنان سوگند می‌خوردند که خط رهبری و امامت حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی را تا حصول پیروزی دنبال خواهند کرد.[۳] اکنون چه چیزی را از دست داده‌اند و از کدام منافع محروم شدند که در کلام آنها خط رهبری و امامت حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی تبدیل به آیت‌الله خمینی شده و جمهوری اسلامی و نظام ولایت فقیه مورد تهاجم قرار می‌گیرد؟[٤]

کسانی که امروز این‌گونه با مردم ایران و انقلاب شکوهمند آنها برخورد می‌کنند آیا یادشان رفته که گفته‌اند: «سوگند به طراوت خون شهید و روح پرخاشگر انقلابی که توطئه‌های

---

۱. ابراهیم صفایی، اسناد نویافته، همان، ص ۱۲۵، ۱۲٦.

۲. ابراهیم صفایی، نامه‌های تاریخی دوران قاجاریه، انتشارات بابک، تهران: ۱۳۵۵، ص ٤۲ (نامه میرزا ملکم خان به ناصر الدین شاه سال ۱۳۰۹ هـ‌ق در زمان معزولی)

۳. خط امام از کلام آیت الله منتظری جلد ۱، مؤسسه انتشاری نور، تهران، ۱۳٦۲، ص ۱۷ (اطلاعیه‌ی ۱۳۵۸/٦/۱۵)

٤. ر.ک: گفتگوی تحریریه نشریه نامه با آقای منتظری، شماره ۲۹، بهمن و اسفند ۸۲، ص ۸.

اهریمنان و سیاست‌های توسعه‌طلبانه و تجزیه‌گری و پیمان‌های شوم و مثلث ابرقدرت‌ها را نه تنها با دست و فریاد که با خون و آتش متلاشی خواهیم کرد.»[۱]

راستی چه منافعی از دست رفته است که اکنون آن سوگندها شکسته می‌شود؟ آیا در ذهن آقای منتظری خون شهید طراوت خود را از دست داده و روح پرخاشگر انقلابی، دیگر شعار بی‌معنایی است؟ یا شاید تصور می‌شود که سیاست‌های توسعه‌طلبانه و تجزیه‌گری و پیمان‌های شوم مثلث ابرقدرت‌ها دیگر کاری به کار ملت ایران ندارند؟

واقعیت اینکه تنها چیزی که اتفاق افتاد این بود که اختیارات بی‌حد و حصر و فراقانونی ایشان به مراجع قانونی بازگشت. همان اختیاراتی که ایشان آنها را به عنوان افتخارات در خاطرات منسوب به خود تکرار کرده است:

۱. کسب اختیارات ویژه از امام در مسأله احتکار، ۲. کسب اختیارات ویژه در مسأله تعزیرات، ۳. کسب اختیارات ویژه در رسیدگی به اموال جزیره کیش، ٤. کسب اختیارات ویژه در تعیین قضات، ٥. کسب اختیارات ویژه در تعیین صلاحیت اعضای شورای عالی قضایی، ٦. کسب اختیارات ویژه در تعیین صلاحیت ائمه جمعه، ۷. کسب اختیارات ویژه در تعیین نماینده ولی فقیه در سپاه، ۸. کسب اختیارات ویژه در تعیین ائمه جمعه و قضات خارج از

آنهایی که تا دیروز به خون شهدا و مقاومت و محرومیت آنان سوگند می‌خوردند که خط رهبری و امامت حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی را تا حصول پیروزی دنبال خواهند کرد. اکنون چه چیزی را از دست داده‌اند و از کدام منافع محروم شدند که در کلام آنها خط رهبری و امامت حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی تبدیل به آیت‌الله خمینی شده و جمهوری اسلامی و نظام ولایت فقیه مورد تهاجم قرار می‌گیرد؟

۱. خط امام از کلام منتظری، همان، ص ۱۸.

کشور، ۹. کسب اختیارات ویژه در تعیین نمایندگان ولی فقیه در دانشگاه‌ها، ۱۰. کسب اختیارات ویژه در تعیین شورای مدیریت حوزه علیمه قم، ۱۱. کسب اختیارات ویژه در پاره‌ای از موقوفات

و ده‌ها اختیار ویژه‌ای که از ولی فقیه زمان دریافت کرد ولی هیچ‌گاه نگفت که تمرکز این همه اختیارات در دست یک نفر موجب استبداد می‌شود.

او که با این اختیارات ویژه و برخورداری از امتیازات قائم‌مقامی رهبری در تمامی شئون مملکت تا سال ٦٨ دخالت می‌کرد و با نامه‌ها و دستورات خارج از قانون خود دولت آقای میرحسین موسوی را در فشار قرار می‌داد، آری در آن دوران که بر اریکه قدرت تکیه داشت و هواداران او در پناه این قدرت بزرگ‌ترین جنایت‌ها را می‌کردند و با استفاده از نام او انتظار داشتند از چنگ عدالت فرار کنند، چگونه حتی یک بار نگفت که تجمع اختیارات در دست یک نفر منجر به استبداد می‌شود؟

آیا آقای منتظری فراموش کرده است که اگر کسانی در این کشور به حق، مفسد فی الارض شناخته شده و اعدام گردیدند بر اساس فتوای ایشان بوده است؟ آنهایی که تصور می‌کنند این ادعا دروغ است به پیوست‌های ٧٤، ٧٥، ٧٦ خاطرات منتسب به او رجوع کنند تا حقایق بر ملت ایران معلوم شود. آیا آقای منتظری یا کسانی که خاطرات او را نوشته‌اند فراموش کرده‌اند که در فصل هشتم خاطرات منسوب که مربوط به اختیارات و اقتدارات دوران قائم‌مقامی اوست نوشته‌اند:

> **یکی هم راجع به حکم مفسد فی الارض بود که به نظر من نفس مفسد فی الارض بودن در حکم اعدام موضوعیت دارد و ایشان [امام خمینی] این را کافی نمی‌دانستند، به همین جهت گفته بودند این مسأله را طبق فتوای فلانی عمل کنید. من عقیده‌ام این است که محارب هم از مصادیق مفسد است.**

آقای منتظری و پیروان او یادشان نرفته است که اعدام شخص مفسد در نظر مبارک امام امت مورد احتیاط بود ولی به نظر آقای منتظری جایز و تمام محاکم قضایی به خاطر ارجاع

حکم به نامبرده بر اساس نظر او عمل می‌کردند حال چه شده که تاوان احکام صادره توسط خود را از امام و ملت ایران می‌گیرد و جمهوری اسلامی را متهم به کشتن منافقین می‌کند؟ اگر کسانی تردید دارند به پیوست شماره ۷۶ خاطرات منسوب رجوع کنند.

و البته مردم ایران حافظه تاریخی ضعیفی ندارند. آنها یادشان نخواهد رفت که بسیاری از امور دولت در دوران قائم‌مقامی آقای منتظری توسط او هماهنگ می‌شد و مجریان امر جرأت نداشتند به فرمان‌های ضد و نقیض و دخالت‌های بی‌حد و حصر و فراقانونی او و دفتر او اعتنایی نکنند آقای منتظری تا زمانی که می‌دانست از تمامی اختیارات قائم‌مقامی می‌تواند استفاده کند می‌نوشت:

> **اگر بنا باشد رئیس جمهور یک شخص باشد آن هم با این اختیارات زیاد، مطمئن نیستم که بالاخره، سرانجام کشور به استبداد و دیکتاتوری منتهی نشود. خلاصه در این قانون [پیش‌نویس قانون اساسی] بایستی ولایت و حکومت فقیه کاملا تصریح شود مخصوصا یک قسم اموری را به رئیس جمهوری محول نموده که این امور فقط به عهده فقیه عادل است از قبیل: اعلان جنگ، متارکه جنگ یا فرضا تصویب و یا توشیح قوانین موضوعه مطابق اسلام هست یا نیست، این وظیفه فقیه است: نکته دیگر اینکه اختیارات زیادی که در پیش‌نویس قانون اساسی برای رئیس جمهور قائل شده‌اند قابل بررسی است.** [۱]

لیکن وقتی همه اختیارات خود را از دست داد فراموش کرد که او رئیس جمهور مسلوب الاختیار در مقابل مردم می‌خواست. عجیب است که چنین آدمی دیگران را متهم به استبداد می‌کند کتاب خاطرات منسوب به او پر است از تناقض‌هایی که عملکرد قبل از عزل قائم‌مقامی رهبری را در مقابل عملکرد بعد از آن قرار می‌دهد و انسان تعجب می‌کند که هیچگاه در تاریخ تفکر شیعه سابقه نداشته فقیهی در ادعای فهم عمیق شریعت و بی‌نیازی از تقلید از دیگران

---

۱. نامه در مورد انتخاب مجلس خبرگان ۱۶ مرداد ۱۳۵۸ به نقل از گذری بر زندگی و اندیشه‌های فقیه عالی‌قدر آیت‌الله منتظری، به کوشش مصطفی ایزدی، انتشارات نهضت زنان، همان، تهران: ۱۳۵۹.

دارای چنین اعوجاج در فتاوا باشد.

اگر بگوییم او در داوری‌ها به جای تکیه بر مبنای فقهی و شرعی و اخبار ثقه بیشتر تحت تأثیر اطرافیان بوده است ممکن است هواداران وی این ادعا را برنتابند اما چگونه می‌توانند تضاد و دوگانگی در گفتارها و اندیشه‌ها و عملکردهای او را حل کنند؟!

برای نمونه به بخش‌هایی از این تضادها و دوگانگی‌ها در خاطرات منسوب به آقای منتظری اشاره می‌کنیم.

۳۶. تنظیم‌کنندگان خاطرات آقای منتظری خیلی تلاش کردند از او شخصیتی مستقل، منطقی و کسی که فریب اطرافیان خود را نمی‌خورد و به صرف شنیدن یک خبر عکس‌العمل نشان نمی‌دهد و غیره بسازند و از طرف دیگر همه آنهایی را که به نوعی در مقابل او قرار داشته‌اند، شخصیت‌هایی غیر مستقل، اثرپذیر، غیرمنطقی و کسانی که بدون تحقیق و تفحص اقدام می‌کنند و غیره بنمایانند. این روش یکی از روش‌های عام و در عین حال کاملا شناخته شده‌ای است که در سراسر خاطرات منسوب به نامبرده به کار رفته است و خواننده تعجب می‌کند چگونه طلبه‌ای که در کلام، خود را بسیار کوچک و ناچیز نشان می‌دهد در عمل و نظر خود را انسانی فاقد خطا، مستقل، آزادی‌خواه، ضد ظلم، طرفدار قانون و خلاصه کسی که در تمام رفتارها و کردارهای خود مبتنی و متکی بر شرع بوده توصیف می‌کند؟ هر چند این روش، روش شناخته شده‌ای در تاریخ معاصر ایران است

آقای منتظری و پیروان او یادشان نرفته است که اعدام شخص مفسد در نظر مبارک امام امت مورد «احتیاط» بود ولی به نظر آقای منتظری «جایز» و تمام محاکم قضایی به خاطر ارجاع حکم به نامبرده بر اساس نظر او عمل می‌کردند حال چه شده که تاوان احکام صادره توسط خود را از امام و ملت ایران می‌گیرد و جمهوری اسلامی را متهم به کشتن منافقین می‌کند؟

ولی چرا تنظیم‌کنندگان خاطرات آقای منتظری ساده‌لوحانه تصور کردند با این روش می‌توانند سابقه تاریخی او را حداقل در دوران قائم‌مقامی رهبری به دور از خطا و بی‌عیب و نقص نشان دهند و از همه بدتر اسنادی را در خاطرات کنار هم قرار دهند که هر خواننده کم‌هوشی نیز با دیدن این اسناد در صحت آن ادعاها تردید کند! آیا تنظیم‌کنندگان خاطرات، مردم ایران را ساده‌لوح فرض کردند یا فکر می‌کنند عصر جمهوری اسلامی مثل دوران بی‌خبری قاجاریه است که هر چه دروغ تحویل مردم دهند باورشان خواهد شد؟ اکنون برای آگاهی بیشتر خوانندگان به روش‌های تنظیم‌کنندگان خاطرات در تحریف حقایق و اطلاعات به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم. در خاطرات منسوب به او آمده است:

> **... قاعده‌اش این است که بزرگان تحت تأثیر هر حرفی واقع نشوند، یا اقلا اگر حرف‌ها را می‌خواهند بشنوند از اطرافی‌ها، یا از آنهایی که دائما با آنان تماس می‌گیرند نشنوند. همیشه طیفی دور مراجع و بزرگان هستند که اصطلاحا به آنها می‌گویند دیوار گوشتی که جریانات را مطابق اهداف و سیاست خودشان گزارش می‌دهند و کنترل می‌کنند و این واقعیت چه نسبت به مراجع و چه نسبت به مسئولین بزرگ ضرر دارد...** [۱]

آیا آقای منتظری این گفته را به راستی باور دارد که نبایستی تحت تأثیر هر حرفی واقع شد؟ و واقعا درباره آنچه که می‌شنود تحقیق، بررسی و کنجکاوی می‌کند؟ یا از این گفته به عنوان یک شعار استفاده می‌کند تا اولا عیب خود را پوشیده دارد و چنین بنمایاند که انگار او نبوده است که به علت دهان‌بینی، زودباوری و تأثیرپذیری از اطرافیان به مخالفت با انقلاب اسلامی برخاست، ثانیا به اصطلاح توپ را به زمین حریف بیندازد و این‌گونه وانمود کند که این دیگران هستند که تحت تأثیر اطرافیان قرار می‌گیرند و آقای منتظری با دید خردمندانه و حکیمانه خود آنان را پند و اندرز می‌دهد! و از ساده‌گرایی، تأثیرپذیری و خوش‌باوری آنان را بر حذر می‌دارد!؟

۱. کتاب خاطرات، ص۱٤۸.

برای روشن شدن این نکته که آقای منتظری به آنچه از زبان او در بالا آمد تا چه پایه‌ای پایبند و باورمند است به مشاهدات، خاطرات و مستندات خود درباره تأثیرپذیری و زودباوری آقای منتظری استناد نمی‌کنیم و به مصداق «گواه شاهد صادق در آستین باشد» خاطرات منسوب به او را گذر می‌کنیم و آنچه را از زبان او آورده‌اند مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهیم تا روشن شود آورده بالا با عملکرد او همخوانی دارد یا تنها شعاری است که برای تبرئه او مطرح شده است. در خاطرات منسوب به او می‌خوانیم:

آیا حزب توده با آن تشکیلات عریض و طویل ـ که بنا بر ادعای منسوب به آقای منتظری ـ بیش از سی هزار عضو داشت! امکان تکذیب آن فحش‌نامه‌ها را در آن روز نداشت و لازم آمد که آقای منتظری پس از گذشت نیم قرن به عنوان وکیل مدافع «حزب توده» به تکذیب آن شب‌نامه‌ها بپردازد؟

... ایشان (آیت‌الله بروجردی) گفتند شما خوب متوجه شدید که من چه کار می‌کنم پس ممکن است روزهای دیگر این کار را به شما محول کنم. ولی روز بعد از کروکان جاسب تقاضای فردی کردند که بتواند علیه بهایی‌ها در آنجا تبلیغ کند و آقایان مرا برای این جهت به آیت‌الله بروجردی معرفی کردند و من به آنجا اعزام شده و از شرکت در آن جلسات محروم شدم. پس از مراجعت به قم روزی مشهدی رضا که در بیت ایشان خادم بود به من گفت: آقای منتظری! آنها تو را دک کردند، چون دیدند داری جا باز می‌کنی...[۱]

آیا آقای منتظری درباره این اظهار نظر مشهدی رضا که اصولا در جرگه اصحاب آقای بروجردی نبود و در کار علمی آنان نقشی نداشت و تنها خدمتگزار بیت به شمار می‌آمد، به تحقیق و بررسی نشست و صحت و درستی آن را به دست آورد، یا چشم و گوش بسته و نسنجیده آن را باور کرد و پس از گذشت بیش از پنجاه سال، در خاطرات خود آن را بازگو

۱. همان، ص۱۲۷، تکیه روی جمله‌ها از این نگارنده است.

کرد و بدین‌گونه آبرو و اعتبار بزرگانی را که در آن جلسات حضور داشتند، به بازی گرفت و برای خوانندگان نسبت به آن بزرگان ذهنیت ایجاد کرد؟ لازم به یادآوریست که در خاطرات منسوب به نامبرده پیش از آنکه اظهار نظر مشهدی رضا بازگو شود از آقایان بدلا، آمیرزا مهدی صادقی و میرزا حسین صادقی به عنوان اصحاب جلسات علمی آقای بروجردی نام آورده است.[۱]

۳۷. از زبان آقای منتظری زیر عنوان «نمونه دیگری از فعالیت‌های دربار به اسم حزب توده» آورده اند:

> **... آقای حاج آقا حسن رضویان نجف آبادی برای من نقل کرد که من قبل از سقوط دکتر مصدق رفتم نزد آقای ابوالقاسم پاینده صاحب امتیاز و مؤسس مجله صبا که نجف آبادی بود... گفت من دیدم ابوالقاسم پاینده در یک صفحه بزرگ اسامی بسیاری از روحانیون را نوشته بعد منشی‌اش را صدا زد و متنی را به او داد و گفت بیا این متن را برای این آدرس‌ها بفرست. گفت من آن وقت نفهمیدم که آن متن چه بود بعد که مصدق سقوط کرد شنیدم به علما نامه‌های تهدیدآمیز نوشته شده...[۲] به ابوالقاسم پاینده گفتم آن متن که تو آن روز به منشی‌ات دادی و گفتی برای آخوندها بفرست تهدید آخوندها نبود؟ خنده‌اش گرفت و گفت بله... توده‌نفتی‌ها با پول انگلستان و حمایت دربار تحریک می‌شدند تا مردم را از دولت دکتر مصدق و چپروی بترسانند...[۳]**

مگر آقای منتظری پند و اندرز نداد که قاعده‌اش این است که بزرگان تحت تأثیر هر حرفی واقع نشوند؟ آیا آقای منتظری درباره این ادعای آقای حسن رضویان تحقیق کرد و صحت و درستی آن را به دست آورد؟ آیا آقای منتظری هیچگاه به این نکته اندیشیده است که حزب توده و توده‌ای‌های «غیر نفتی» و مارکسیست‌های ناوابسته به انگلستان چرا و چگونه در آن

---

۱. همان، ص ۱۲۷.

۲. نقطه چین از متن کتاب است.

۳. همان، ص ۱۶۰.

روز و حتی امروز برای یک بار آن شب‌نامه‌هایی را که علیه علما و روحانیان پخش می‌شد، تکذیب نکردند و اعلام نداشتند که نامه‌های تهدیدآمیز و شب‌نامه‌های اهانت‌باری که پیش از کودتای ۲۸ مرداد به نام «حزب توده» منتشر می‌شد و در آن به مقدسات اسلام و عالمان دینی و پیشوایان اسلامی اهانت و جسارت می‌شد، ساختگی و جعلی بود و از جانب حزب توده نبود؟

آیا کتاب «نگهبانان سحر و افسون» از سلسله انتشارات حزب توده در سال ۱۳۳۱ که در آن زشت‌ترین و بی‌شرمانه‌ترین جسارت‌ها به مقدسات اسلامی و علمای دینی روا داشته شده است نیز از دربار و توده‌نفتی‌ها بوده است؟ آیا حزب توده با آن تشکیلات عریض و طویل ـ که بنا بر ادعای منسوب به آقای منتظری ـ بیش از سی هزار عضو داشت! امکان تکذیب آن فحش‌نامه‌ها را در آن روز نداشت و لازم آمد که آقای منتظری پس از گذشت نیم قرن به عنوان وکیل مدافع «حزب توده» به تکذیب آن شب‌نامه‌ها بپردازد؟ آیا حزب توده این مأموریت را به آقای منتظری که چون مرد تحقیق و تفحص است! و تحت تأثیر هر حرفی قرار نمی‌گیرد! واگذار کرد تا در خاطرات خود بیاورد و یا به نام او بیاورند:

> **... حزب توده در آن زمان چنان که از اسمش پیداست شعار حمایت از زحمتکشان و رنجبران را می‌داد و با دربار و حامیان آن مبارزه می‌کرد... چنان که مشهور است حزب توده در سال ۱۳۳۲ بیش از سی هزار عضو در ایران داشت. راه انداختن تشکیلات توده‌ای‌های نفتی توسط رژیم و در پشت صحنه توسط استعمار پیر انگلیس برای از بین بردن و از اعتبار انداختن شعارهای مردمی حزب توده و کمونیسم در ایران از یک طرف و ترسانیدن روحانیت و مردم مذهبی از طرف دیگر بوده است...**[۱]

از آنجا که آقای منتظری مرد تحقیق! و تدبیر! و تفحص است! و حتما بی‌تأمل و نسنجیده سخنی نمی‌گوید! و تحت تأثیر هر حرفی قرار نمی‌گیرد! ما را جرأت آن نیست که آمار اغراق‌آمیز سی هزار عضو حزب توده را تکذیب کنیم و آن را نمونه‌ای از تأثیرپذیری

۱. همان، ص۱۶۰، ۱۶۱. تکیه روی فرازها از این نگارنده است.

ساده‌لوحانه نامبرده بدانیم لیکن آنچه از هر موضوعی شگفت‌انگیزتر است اینکه گفته شود حزب توده به رغم انکار خدا و بالا بردن پرچم الحاد و نیز به رغم توطئه خائنانه برای تجزیه ایران و جدا کردن آذربایجان از مام میهن و نیز به رغم کارشکنی و از پشت خنجرزنی در نهضت ملی شدن صنعت نفت در میان ملت مسلمان ایران در دهه آغازین سی و در سال‌های نزدیک به کودتای ۲۸ مرداد از چنان محبوبیتی برخوردار بوده است که دربار و دیگر عوامل استعمار «برای از بین بردن و از اعتبار انداختن شعارهای مردمی‌حزب توده»، «تشکیلات توده‌ای‌های نفتی» را ناگزیر شدند به راه اندازند! و بدین شگرد بکوشند که پایگاه مردمی‌آن حزب را آسیب‌پذیر سازند!! و حزب توده زبان‌بسته هم به رغم داشتن «سی هزار عضو»! و تشکیلات عریض و طویل نتواند در دو سطر اعلامیه و حتی یک تراکت حساب خود را از حساب «توده‌نفتی»ها جدا کند و توطئه دربار و استعمار را خنثی سازد!؟ به راستی بر مظلومیت حزب توده باید گریست!!

البته شاید چندان هم جای گریه و اشک‌فشانی نباشد چرا که حزب توده اگر در برابر توطئه دربار و استعمار خلع سلاح بود و راه چاره و علاجی نداشت، پس از گذشت درست پنجاه سال از آن روز و روزگار می‌بینیم که امروز حزب توده حامیان و پشتیبانانی همانند آقای منتظری دارد که در خرد و اندیشه و تدبیر و درایت و حکمت و بصیرت زبانزد خاص و عام است! و درباره حزب توده به باورهایی رسیده است که سران و پیروان آن حزب هیچ‌گاه آن را باور ندارند.

حزب توده بارها به تندروی‌ها، افراطی‌گری‌ها و کارشکنی‌های ضد خلقی خود در دوره‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ و در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت اذعان کرده و در این باره نوشته‌هایی را به نمایش گذاشته است و با وجود این شماری از اعضای حزب توده عملکرد خیانت‌آمیز این حزب را در آن دوران از گناهان نابخشودنی دانسته و به انشعاب دست زدند و از حزب جدا شدند از جمله «حزب توده انقلابی» و «گروه ستاره سرخ» بودند که در دهه ٤٠ از آن حزب منشعب شدند و حزب توده را خیانتکار به ملت ایران خواندند.

دار و دسته مصدق برای تبرئه نامبرده از اتهام به اینکه دست حزب توده، این دشمنان اسلام و تجزیه‌طلبان از خدا بی‌خبر و خیانت‌پیشگان بی‌وطن را باز گذاشته بود تا به مقدسات ملت بتازند و ایران را به ورطه سقوط بکشانند، جریان توده‌نفتی را مطرح کردند و چنین نمایاندند که این توده‌نفتی‌ها بودند که چار اسبه بر اسلام و دین‌باوران می‌تاختند و پیشوایان اسلامی را به مرگ و نابودی تهدید می‌کردند! و «حزب توده» نه «دین را افیون توده‌ها» می‌دانست! و نه عالمان دینی و پیشوایان روحانی را «نگهبانان سحر و افسون» می‌نامید! و نه در اندیشه تجزیه کشور بود! نه به نهضت ملی شدن صنعت نفت از پشت خنجر زد! و نه شعار ملی شدن تنها نفت جنوب را مطرح کرد! و نه... بنابراین روا بود که مصدق به این حزب میدان دهد و فعالیت‌های آن حزب را به طور مطلق آزاد بگذارد، لیکن فدائیان اسلام و شهید نواب صفوی چون از رده‌های بالای «ارتجاع سیاه»! به شمار می‌آمدند! و تز استعماری «جدایی دین از سیاست» را باور نداشتند باید عرصه بر آنان تنگ می‌شد! و دولت آزادی بخش مصدق‌السلطنه حق داشت آزادی و امنیت را از آنان سلب کند! و شهید نواب صفوی را به مدت ۲۰ ماه در زندان نگاه دارد و حتی تحت شکنجه قرار دهد!

آقای منتظری به رغم شعار اینکه نباید تحت تأثیر هر حرفی واقع شد، تحت تأثیر بافته‌های دار و دسته مصدق قرار می‌گیرد و جریان ساختگی «توده‌نفتی» را باور و بازگو می‌کند و به تبرئه حزب توده می‌نشیند.

و در این میان می‌بینیم که آقای منتظری به رغم شعار اینکه نباید تحت تأثیر هر حرفی واقع شد، تحت تأثیر بافته‌های دار و دسته مصدق قرار می‌گیرد و جریان ساختگی «توده‌نفتی» را باور و بازگو می‌کند و به تبرئه حزب توده می‌نشیند!

۳۸. آقای منتظری به اصطلاح بزرگان را از تأثیرپذیری از اطرافی‌ها برحذر می‌دارد و توصیه می‌کند که «تحت تأثیر هر حرفی واقع نشوند یا اقلا اگر حرف‌ها را می‌خواهند بشنوند از

اطرافی‌ها یا از آنهایی که دائما با آنان تماس می‌گیرند نشنوند» لیکن می‌بینیم که خود بی‌دغدغه و به راحتی تحت تأثیر اطرافی‌ها قرار می‌گیرد و دروغ‌پردازی‌های آنان را به عنوان «وحی منزَل» باور می‌کند و چنین بازگو می‌سازد:

... از آقایی شنیدم که از قول احمد آقا می‌گفت آقای منتظری باید از آقای...[1] یاد بگیرد که از قم می‌آید دست امام را می‌بوسد و عقب عقب برمی‌گردد ولی آقای منتظری می‌آید با امام یک و دو می‌کند...[2]

آیا آقای منتظری درباره این ادعایی که از قول یادگار مظلوم امام مرحوم حاج سید احمد آقا مطرح شده است تحقیق کرد و راستی و درستی آن را به دست آورد که در دو جای کتاب خاطرات آن را بر زبان آورده است؟ یا بر این باور است این دیگرانند که بایستی روی گفته‌های ریز و درشت اطرافی‌ها دقت کنند، لیکن اطرافیان او آنچه که می‌گویند و آنچه را که انجام می‌دهند «وحی منزل» است! چون به منبع وحی ارتباط دارند؟!

این نگارنده بارها به حضور امام رفت و انتقادهای تندی به امام کرد، امام با کمال متانت و دقت به عرایض انتقادآمیز نگارنده گوش داد و با محبت پاسخ گفت. مرحوم حاج سید احمد نیز در این دیدارها غالبا حضور داشت و هیچگاه نگارنده را از سخنان انتقادآمیز منع نکرد و خرده نگرفت که شرح آن مجال دیگری می‌خواهد. کم نبودند از روحانیان و غیر روحانیانی که در حضور امام تندترین برخوردها را با امام داشتند. بزرگانی مانند آیت‌الله حاج شیخ مجتبی تهرانی که گاهی با لحنی پرخاشگرانه با امام سخن می‌گفتند، و هیچگاه با واکنش منفی حاج سید احمد آقا (رحمة الله علیه) مواجه نشدند و آن مرحوم هیچگاه به آنان نگفت که دست امام را ببوسند «و عقب عقب برگردند»!

البته آنگاه که انسان از خط امام و در واقع اسلام دور شد و بافته «دیوار گوشتی» خود را

---

۱. نقطه‌چین از اصل است.

۲. همان، صفحه‌های ٤٨٧ و ٦٦٨.

«وحی منزل» پنداشت و آن را باور کرد بایستی خاطراتی آکنده از دروغ، تهمت و تحریف باقی بگذارد و سرانجام هم در راستای دفاع از اهانت‌کنندگان به پیامبر اکرم(ص)، ملت‌های اسلامی در سراسر جهان را از اینکه در برابر اسائه ادب به ساحت مقدس رسول خدا (ص) به پا خاسته‌اند و از اهانت‌کنندگان اظهار تنفر کرده‌اند مورد سرزنش و نکوهش قرار می‌دهد و از آتش زدن سفارت‌خانه‌ها اظهار تأسف می‌کند و برای «تلف شدن نفوس محترمه» اشک تمساح می‌ریزد[1]، فرجام بدتر و ننگین‌تری را نیز باید انتظار بکشد. ثم کان عاقبه الذین اسائوالسؤا اَن کذّبوا بآیات الله.

۳۹. از زبان آقای منتظری آمده است:

...آقای سید هادی هاشمی در آن اواخر که حاج سید احمد خمینی به گفته خودش مشغول نوشتن رنجنامه بوده با او ملاقاتی داشته که او به آقای سید هادی اصرار می‌کند که آقای منتظری را وادار کن به امام بنویسد همه نامه‌هایی که از من به شما نوشته شده جعلی است و دیگران به اسم من نوشته‌اند...[2]

اولا آقای منتظری بنا بر آنچه از زبان او آورده‌اند از «دیوار گوشتی که جریانات را مطابق اهداف و سیاست خودشان گزارش می‌دهند» سخن گفته و ضرر و زیان این دیوار گوشتی‌ها را بازگو کرده است، اکنون چگونه است که به گزارش این «دیوار گوشتی» خود اعتماد کرده و ادعای او را بدون تحقیق و بررسی باور کرده است.

نه شاه و ساواک یک سطر سند و مدرکی توانستند علیه امام ارائه کنند و نه آقای منتظری و شبکه وابسته به او کوچک‌ترین سند و مدرکی که بتواند ادعاهای آنان را درباره امام به اثبات برساند، نشان داده‌اند.

ثانیا چرا بر خلاف سفارش به دیگران که

۱. برگرفته از سایت آقای منتظری مورخه ۱۳۸٤/۱۲/۱.

۲. همان، ص ٦۳٤.

«تحت تأثیر هر حرفی واقع نشوند» تحت تأثیر حرف آقای سید هادی هاشمی قرار گرفته و آن را بازگو کرده است.

ثالثا آقای منتظری قاعدتا به هوش و ذکاوت سرشار مرحوم حاج سید احمد آقا باورمند است و می‌داند که آن مرحوم یک فرد ساده‌اندیش و خام نبود. آن مرحوم این نکته را به خوبی در می‌یافت که آقا هادی هاشمی امام و حاج سید احمد آقا را قاتل برادرش مهدی هاشمی می‌داند و در اندیشه انتقام گرفتن از آنان می‌باشد و بی‌تردید از موقعیت آقای منتظری برای ضربه زدن به امام بهره‌برداری می‌کند، چگونه به چنین عنصری اعتماد می‌کرد و به او چنین پیشنهادی می‌داد که «آقای منتظری را وادار کن که به امام بنویسد همه نامه‌هایی که از من به شما نوشته شده جعلی است و دیگران به اسم من نوشته‌اند»!

رابعا چنین پیشنهادی به معنی به زیر سؤال بردن آقا هادی بود، اگر آقای منتظری به امام می‌نوشت همه نامه‌هایی که از من به شما نوشته شده جعلی است و دیگران به اسم من نوشته‌اند... ! این دیگران بی‌تردید آقا هادی هاشمی و شبکه وابسته به او در آن بیت می‌توانست باشد و جز او انگشت اتهام به سوی چه کسی نشانه می‌رفت؟! و گفتن ندارد که حاج احمد خمینی مراقب گفتار، کردار و نوشتار خود بود، سنجیده و حساب شده سخن می‌گفت و پیشنهاد می‌داد. مانند برخی از عناصر ساده و لاده نبود که وقتی قلم به دست می‌گیرند و یا زبان باز می‌کنند نمی‌فهمند چه می‌گویند و چه می‌نویسند و آب به آسیاب چه دشمنی می‌ریزند.

برای آگاهی از دید مرحوم حاج سید احمد آقا درباره هادی هاشمی بخشی از نوشته آن مرحوم را در «رنجنامه» در پی می‌آوریم تا روشن شود که آقا هادی هاشمی نمی‌توانسته است طرف گفتگوی محرمانه با حاج سید احمد خمینی باشد:

... متأسفانه ضربه آخر هم آقا هادی به شما و نظام زد و آن اینکه شما را به جایی رساند که نگذاشت فریاد اعتراض مردم که از دفاع شما از منافقین و لیبرال‌ها بلند شده بود، بشنوید. ولی او تصمیم گرفته بود حرف‌های منافقین را از دهان شما بزند و دیدید

که موفق هم شد... [۱]

آیا مرحوم حاج سید احمد با چنین عنصری می‌توانست راز دل داشته باشد؟

خامسا آقای منتظری در نامه‌ای به امام به این آیه شریفه تمسک می‌کند: ان جائکم فاسق بنبأ فتبینوا[۲]

چرا خود به این فرمان قرآنی عمل نکرد و در مقام تحقیق و تبیین برنیامد؟ تا برای او روشن شود که حاج سید احمد خمینی داناتر، آگاه‌تر، وارسته‌تر و آراسته‌تر از آن بود که چنین پیشنهادی بدهد. این‌گونه اندیشه‌ها ریشه در باندهای نفاق و بیگانه از خدا و خلق دارد که مقام و موقعیت خود را از راه رذالت، خیانت و دورویی با مردم به دست آورده‌اند و پیوسته نگران رسوایی خود و از دست دادن موقعیت عاریه‌ای خویش هستند و برای حفظ مقام و موقعیتی که از راه دورغ، تزویر و نیرنگ به دست آمده است از هیچ جنایت، رذالت و خیانتی پروا ندارند. حاج سید احمد آقا از راه مردم‌فریبی به مقامی نرسیده بود و برای امام نیز که همانند خورشیدی می‌درخشید به شمع‌افروزی نیازی نمی‌دید. او می‌دانست که مقام و موقعیت امام به اعتراف دوست و دشمن برخاسته از علم و فضیلت و معرفت و وارستگی و شایستگی ذاتی او می‌باشد که ملت‌ها را شیفته او ساخته و او را بر قلب‌های میلیون‌ها انسان حکومت بخشیده است و این جایگاه معنوی و روحانی امام نه با نامه‌های زهرآگین و آکنده از دروغ این و آن آسیب می‌بیند و نه با مجیزگویی‌ها و ستایش‌نامه‌های عناصری اعتبار می‌یابد. او نیازی نمی‌دید که برای به زیر سؤال بردن نامه‌های آقای منتظری به چنین پیشنهادهایی چنگ بزند و از عنصری هزار چهره مدد بجوید. این‌گونه بافته‌ها برای فریب آقای منتظری و انگیختن او به کارشکنی بیشتر و سمپاشی و جوسازی گسترده‌تر کارایی داشته و دارد.

از زبان آقای منتظری آورده‌اند:

---

۱. رنجنامه شادروان حاج سید احمد خمینی به آقای منتظری، ص ۵۱.

۲. کتاب خاطرات، ص ۶۵۷.

... یک ملاقات هم آقای سید هادی هاشمی داماد من در تاریخ ۶۷/۷/۲۷ جداگانه با ایشان داشت که در آن ملاقات امام ضمن ستایش زیاد از من، از آقا هادی تفقد کرده بودند و ایشان را مأمور کرده بودند که در بیت من حضور داشته باشند... »!![۱]

آیا امام نمی‌دانست که آقا هادی عقل منفصل آقای منتظری است و او برای آقا هادی و باند او به آبرو، اعتبار، حیثیت و شخصیت خویش و کیان اسلام و انقلاب چوب حراج زده است؟ آیا نیاز بود که به او مأموریت بدهد که در بیت آقای منتظری «حضور داشته باشند»!!؟ امام حضور آقا هادی را در بیت آقای منتظری مایه همه مفاسد، رذایل و نابسامانی‌هایی می‌دانست که بر آقای منتظری و آن بیت وارد آمد و حرمت او و بیت او را لکه‌دار و لجن‌مال ساخت و طبیعی بود که به او هیچ‌گاه چنین مأموریتی نمی‌داد.

نیز از زبان آقای منتظری می‌خوانیم:

... حتی شنیدم برخی از مسئولین پیش امام رفته بودند و علیه من مطالبی گفته بودند، بعد برای اینکه امام را تحت تأثیر قرار دهند شروع به گریه کرده و عمامه به زمین کوبیده بودند... »!![۲]

اولا تاریخ، تجربه و سرگذشت نهضت و انقلاب اسلامی ایران نشان داده و به اثبات رسانیده است که امام را هیچ‌گاه با فریب‌کاری و گریه و زاری نتوانستند تحت تأثیر قرار دهند و آلت دست کنند. سازمان منافقین و دستیاران آن برای بهره‌برداری از امام هم به قرآن و نهج‌البلاغه تمسک کردند و هم به گریه و زاری تشبث جستند، لیکن دیدیم و دیدند که امام حتی به اندازه یک میلی‌متر از موضع خویش عقب ننشست و تحت تأثیر جو قرار نگرفت، بنابراین اگر کسانی به حضور امام رفته و «برای اینکه امام را تحت تأثیر قرار دهند، شروع به گریه کرده و عمامه به زمین کوبیده» باشند، در واقع آب در هاون کوبیده‌اند. امام ژرف‌نگرتر، اندیشمندتر و تیزبین‌تر از این بودند که با این‌گونه ترفندها و توطئه‌ها فریب بخورند و بر خلاف دید و دأب و

---

۱. پیشین ـ ص ٦٦٨.

۲. پیشین ـ ص ٦٦٩.

دُیدُن خویش کاری صورت دهند،

ثانیا آقای منتظری طبق آنچه که خود در کتاب خاطرات بر آن تکیه کرده‌اند، آیا در مورد این شنیده تحقیق کردند و به دست آوردند که نه تنها یکی از مسئولین، بلکه «برخی از مسئولین پیش امام رفته و علیه او مطالبی گفته بودند» یا این شنیده نیز همانند بسیاری دیگر از شنیده‌های او ساخته و پرداخته «دیوار گوشتی»ها و شبکه مخوفی است که در خانه او لانه کرده‌اند و با این‌گونه افسانه‌بافی‌ها و داستانسرایی‌ها او را از امام، انقلاب و ملت جدا کردند؟!

۴۰. آقای منتظری اذعان دارد:

... گاهی افراد انحصارطلب که منافع خودشان را می‌خواهند از روی حسادت، یا انگیزه‌های دیگر شروع می‌کنند نزد آن فرد قدرتمند از افراد دیگر بدگویی و مذمت کردن. در اینجاست که افراد صاحب قدرت باید صرف شنیدن مطالبی علیه اشخاص به آن ترتیب اثر ندهند و تحقیق بیشتری بکنند، یا با خود طرف صحبت کنند... [۱]

کاش آقای منتظری به این گفته خود عمل می‌کرد و به محض اینکه یک نفر با قیافه حق به جانب نزد او می‌آمد و آه و زاری راه می‌انداخت، به گفته خودش «تحت تأثیر هر حرفی واقع نمی‌شد» و با نامه‌پراکنی آب به آسیاب دشمن نمی‌ریخت و برای رادیوهای امریکا، انگلیس، رژیم صهیونیستی و عوامل و ایادی آنان مانند منافقین، سلطنت‌طلبان، تجزیه‌طلبان و... خوراک چرب و نرم تدارک نمی‌دید. آقای منتظری در نامه به امام نوشت:

... سه روز قبل قاضی شرع یکی از استان‌های کشور که مورد اعتماد می‌باشد با ناراحتی از نحوه اجرای فرمان حضرت عالی به قم آمده بود و می‌گفت مسئول اطلاعات یا دادستان ـ تردید از من است ـ از یکی از زندانیان برای تشخیص اینکه سر موضع است یا نه پرسید: تو حاضری سازمان منافقین را محکوم کنی؟ گفت آری، پرسید حاضری مصاحبه کنی، گفت آری، پرسید حاضری برای جنگ (با) عراق به جبهه بروی؟ گفت آری، پرسید حاضری روی مین بروی؟ گفت مگر همه مردم حاضرند روی مین

۱. همان، ص ۱۷۱.

بروند! وانگهی از من تازه مسلمان نباید تا این حد انتظار داشت، گفت معلوم می‌شود تو هنوز سر موضعی... [۱]

آقای منتظری خوب می‌داند که امام اگر روحیه تأثیرپذیری داشت و باندها و چهره‌هایی می‌توانستند در او نفوذ کنند، دیگر نوبت به وزارت اطلاعات نمی‌رسید، زیرا پیش از آن، شبکه‌های مرموزی مانند، باند مهدی هاشمی، منافقین، انجمن حجتیه، نهضت آزادی و نیز باندهای وابسته به شبکه‌های جاسوسی بین‌المللی سالیان درازی در اندیشه رخنه و نفوذ در امام بودند و به رغم تلاش‌ها و توطئه‌های گسترده نومید و ناکام بازگشتند.

نمی‌دانم آن رجزخوانی‌ها و ادعاها مبنی بر اینکه «بزرگان تحت تأثیر هر حرفی واقع نشوند»، «افراد صاحب قدرت باید صرف شنیدن مطالبی علیه اشخاص به آن ترتیب اثر ندهند و تحقیق بیشتری بکنند، یا با خود طرف صحبت کنند» به دروغ از زبان آقای منتظری در کتاب خاطرات آمده است یا در واقع گفته‌های خود اوست؟ چگونه سخن یک نفر قاضی یکی از استان‌های کشور برای آقای منتظری تا این پایه مطابق با واقع و راست و درست جلوه می‌کند که او را به نامه‌نگاری به امام وا می‌دارد؟ آیا برمبنای عقل، شرع، وجدان نبایستی در مورد این ادعای قاضی یکی از استان‌ها تحقیق به عمل آید؟ آیا نباید مسئول اطلاعات یا دادستان آن استان از جانب آقای منتظری به حضور فراخوانده می‌شدند و از آنان درباره این ادعا از نزدیک تحقیق می‌شد؟ از کجا این قاضی مورد اعتماد آقای منتظری خود از منافقین نبود؟ از کجا این شخص به شبکه هادی و مهدی هاشمی وابستگی نداشت؟! از کجا این قاضی از جانب هادی هاشمی تحریک نشده بود که در حضور آقای منتظری چنین دروغ‌هایی را سرهم‌بندی

۱. همان، ص ۶۳۳.

کند؟ آیا آقای منتظری با تجربه از زندگی و روش و منش گذشته خویش نمی‌بایست در مورد اعتمادی که نسبت به افراد داشت تشکیک و تردید می‌کرد؟ مگر مهدی هاشمی قاتل مورد اعتماد او نبود؟ و با سوء استفاده از اعتماد آقای منتظری آن همه فتنه‌گری‌ها، خونریزی‌ها و ناهنجاری‌ها در ایران و دیگر کشورها به راه نینداخت؟ مگر شبکه حاکم در بیت او مورد اعتماد او نبودند که او را به رویارویی با امام و انقلاب و ملت مسلمان ایران واداشتند؟ و از زبان او دروغ‌پردازی‌ها، شایعه‌پراکنی‌ها و جوسازی‌های دستگاه مخوف سیا و موساد را رواج دادند.

علاوه بر این حاج سید احمد خمینی در مورد این ادعای آقای منتظری نوشته است:

حضرت آیت‌الله شما سپس نتیجه گرفتید و گفتید چون این شخص گفته است که من روی مین نمی‌روم محکوم به اعدام شده است و معامله از سر موضع با او کرده‌اند. در حالی که همان قاضی شرع مورد اعتماد شما پیش من آمد و صریحا گفت آقای منتظری به من دروغ نسبت داده است، من این‌گونه نگفتم... بعد مسئولین اطلاعات و امور قضایی آن استان را خواستم، آمدند و جریان را به آنها هم گفتم آنها اظهار داشتند که اصلا بحث این‌گونه نبوده است و تقریبا تمام این نوشته حضرت عالی را تکذیب کردند. حال اگر این مسائل را از اطلاعات و دادستانی به ما بگویند چون حرف سربازان گمنام امام زمان است و آنها مهدی هاشمی را اعدام کرده‌اند پیش شما دروغ است و اگر مخالفین و دستیارانشان بگویند عین واقعیت است؟!

بحث من این است که چرا همیشه کسانی که از منافقین و لیبرال‌ها دفاع می‌کنند مورد اعتماد شما هستند ولی کسانی که از اول با انقلاب و امام بوده و هستند جنایتکارند؟![1]

با تکذیب قاطع ادعای آقای منتظری از زبان قاضی شرع در رنجنامه حاج سید احمد خمینی، انتظار این بود که نامبرده در خاطرات خود که دست کم ده سال پس از انتشار رنجنامه تنظیم شده است به بررسی روایت رنجنامه از قاضی شرع و مسئولین اطلاعات و امور قضایی بپردازد و صحت و سقم ماجرا را روشن سازد، لیکن می‌بینیم که در کتاب خاطرات متن نامه

۱. رنجنامه حاج سید احمد خمینی، ص ۵۵.

نامبرده به امام و ادعای دروغینی که از زبان قاضی شرع در آن نامه آمده است بازگو شده و کوچک‌ترین اشاره‌ای به مطالب رنجنامه و تکذیب قاضی مزبور نشده است. این رفتار نشان می‌دهد که آقای منتظری و تنظیم‌کنندگان خاطرات او، هیچ‌گاه دنبال روشن کردن واقعیت‌های تاریخی نبوده و نیستند.

چنان که در نخستین بخش نقد خاطرات نامبرده یادآور شدم انگیزه از این خاطره‌نگاری انتقام‌گیری، پوشیده داشتن و توجیه کردن زشت‌کاری‌ها، خیانت‌ها و فضاحت‌ها و در تاریکی نگاه داشتن نسل امروز و نسل‌های آینده است و پشت این‌گونه خاطره‌نگاری‌ها همان دست‌های مرموزی در کار است که در عصر امام توانست آقای منتظری را از امام و انقلاب اسلامی دور سازد و نامبرده را به رویارویی با امام وا دارد، اکنون نیز با این‌گونه خاطره‌نگاری‌ها اندیشه دور داشتن نسل امروز و نسل‌های آینده از انقلاب اسلامی و خط امام را دنبال می‌کند.

امام خمینی: من با خدای خود عهد کرده‌ام که از بدی افرادی که مکلف به اغماض آن نیستم هرگز چشم‌پوشی نکنم، من با خدای خود پیمان بسته‌ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم، اگر تمام جهان علیه من قیام کنند دست از حق و حقیقت برنمی‌دارم، من کار به تاریخ و آنچه اتفاق می‌افتد ندارم، من تنها باید به وظیفه شرعی خود عمل کنم.

استکبار جهانی و در رأس آن شیطان بزرگ که از انقلاب اسلامی ضربه‌های سنگینی خورده‌اند، در پی انتصاب آقای منتظری به قائم‌مقام رهبری، همه نیرو و توان خود را در راه سلطه، رخنه و نفوذ در او به کار گرفتند، آنها پس از سالیان درازی تجربه دریافته بودند که امام نفوذناپذیر است و راه هر گونه فریب و تحت تأثیر قرار دادن او مسدود و ناشدنی می‌باشد لیکن با مطالعه روی روش، منش، کارکرد و خصوصیات فکری و اخلاقی و خصلت‌های ذاتی و درونی آقای منتظری و اطرافیان و دستیاران او به این واقعیت پی بردند که از او می‌توان برای

به چالش کشیدن نظام جمهوری اسلامی ایران و آسیب وارد کردن به انقلاب اسلامی بهره‌برداری‌های کلان و فراوانی کرد. از این رو، مهره‌های نیرنگ باز خود را در کنار او چیدند، باندهای مرموزی را که در اطراف او کار می‌کردند تقویت کردند، نقشه‌ها و ترفندهای خود را در راه دور داشتن او از امام و انقلاب اسلامی و خوش‌بین کردن او به باندهای مرموز نفاق و باندهای سیاسی به اصطلاح ملی ـ مذهبی، به صورت گسترده و دامنه‌دار به کار گرفتند.

از این رو، می‌بینیم که نامبرده نه تنها یکباره از امام برید و به رویارویی با امام برخاست، بلکه نسبت به نظام جمهوری اسلامی و به دستگاه‌های کلیدی و سرنوشت‌ساز کشور مانند سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، نیروهای حزب‌اللهی، دستگاه قضایی، وزارت اطلاعات و... ذهنیت منفی پیدا کرد، به گونه‌ای که از دید او وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران از دستگاه مخوف ساواک بدتر، جلادتر و خون‌آشام‌تر جلوه کرده بود! او در نامه‌ای بی‌امضا به امام اعلام کرد:

... شنیده شده فرموده‌اید: فلانی [منتظری] مرا شاه و اطلاعات مرا ساواک شاه فرض می‌کند. البته حضرت عالی را شاه فرض نمی‌کنم ولی جنایات اطلاعات شما و زندان‌های شما روی شاه و ساواک را سفید کرده است. من این جمله را با اطلاع عمیق می‌گویم!![1]

نامبرده در کتاب خاطرات نیز عامل اصلی موضع‌گیری امام و. کنار زدن او از قائم‌مقام رهبری را سعایت و سخن‌چینی وزارت اطلاعات در نزد امام می‌نمایاند:

... وزارت اطلاعات هم در این بین نقش مؤثری ایفا کرد از ناحیه وزارت اطلاعات گزارش‌های مختلفی به ایشان داده می‌شد که برخی از آن حدسیات و تحلیل‌های غلط و برخی اکاذیبی بود که به عنوان واقعیات به ایشان گزارش می‌شد و ایشان گزارش‌های آنان را وحی منزل می‌پنداشتند... [2]

راستی آقای منتظری از کدام منبع موثق، معتبر و مستندی به دست آورد که گزارش‌های

---

۱. کتاب خاطرات، ص ٦١٥.

۲. همان، ص ٦٧٠.

وزارت اطلاعات به امام این نادرستی‌ها را در بر داشته و دور از واقعیت بوده است؟ او چند نمونه از این گزارش‌ها را دیده و از محتوای آن آگاهی یافته است؟ رسواتر اینکه ادعا می‌کند که «امام گزارش‌های آنان را وحی منزل می‌پنداشتند» آقای منتظری خوب می‌داند که امام اگر روحیه تأثیرپذیری داشت و باندها و چهره‌هایی می‌توانستند در او نفوذ کنند، دیگر نوبت به وزارت اطلاعات نمی‌رسید، زیرا پیش از آن، شبکه‌های مرموزی مانند باند مهدی هاشمی، منافقین، انجمن حجتیه، نهضت آزادی و نیز باندهای وابسته به شبکه‌های جاسوسی بین‌المللی سالیان درازی در اندیشه رخنه و نفوذ در امام بودند و به رغم تلاش‌ها و توطئه‌های گسترده نومید و ناکام بازگشتند. آیا این‌گونه گمانه‌زنی‌ها و پنداربافی‌ها از جانب آقای منتظری درباره گزارش‌های وزارت اطلاعات و دید و نظر امام نسبت به آن گزارش‌ها، این واقعیت را آشکار نمی‌کند که آقای منتظری در اتهام و افترا به دیگران و به زیر سؤال بردن آنان به هیچ حد و مرزی پایبند نیست و بی‌پروا هر شخص و شخصیتی را که بخواهد مورد نسبت‌های ناروا قرار می‌هد و آنچه را که بر زبان آورده و یا از زبان او آورده‌اند که: «بزرگان تحت تأثیر هر حرفی واقع نشوند»، «با صرف شنیدن مطالبی علیه اشخاص به آن ترتیب اثر ندهند و تحقیق بیشتری کنند» و... تنها جنبه شعار دارد و از آغاز تا پایان کتاب خاطرات به دست می‌آید که آقای منتظری به این گفته‌ها باورمند نیست و از آن نیز به عنوان ابزار فریب استفاده می‌کند.

باید دید میان روش آقای منتظری و عملکرد رژیم شاه در وارد کردن اتهام به مخالفان و منتقدان چه تفاوتی می‌توان یافت. آن رژیم از خدا بی‌خبر آنگاه که با انتقاد امام روبه‌رو شد، حربه تهمت و افترا را به کار گرفت، یک بار ادعا کرد که «امام از ملاکین پول گرفته است»، بار دیگر گفت از «جمال عبدالناصر» و بار دیگر گفت «حزب منحله توده مقامش را به عرش رسانید» و بار چهارم ادعا کرد که «اصولا تحریکات این شخص از جای دیگر آب می‌خورد»[1] و... آقای منتظری نیز در مقام به زیر سؤال بردن امام هر اتهام و افترایی که به نظرش می‌رسد

۱. انقلاب سفید، از محمدرضا پهلوی، ص ٤٦، اردیبهشت ١٣٤٦، چاپ دوم.

به کار می‌گیرد. آقای منتظری هنگام اتهام و افترا از عناوینی مانند «برحسب نقل مستند»، «خبر مستند»، «اشخاص مورد اعتماد»، «شخص موثق» بهره‌برداری می‌کند، رژیم شاه نیز از این‌گونه عناوین برای به زیر سؤال بردن امام استفاده می‌کرد:

... طبق اطلاع موثق و دلایل و شواهد کافی چون رویه آقای خمینی و تحریکات مشارالیه برعلیه منافع ملت و امنیت و استقلال و تمامیت ارضی ایران بود لهذا در تاریخ ۱۳ آبان از ایران تبعید گردید. سازمان اطلاعات و امنیت کشور. [۱]

لیکن نه شاه و ساواک یک سطر سند و مدرکی توانستند علیه امام ارائه کنند و نه آقای منتظری و شبکه وابسته به او کوچک‌ترین سند و مدرکی که بتواند ادعاهای آنان را درباره امام به اثبات برساند، نشان داده‌اند.

٤۱. آقای منتظری برای به زیر سؤال بردن امام گاهی به بیماری و رنجوری در واپسین روزهای زندگی او متشبث می‌شود و می‌گوید:

... در این اواخر ایشان بیمار بودند، سرطان داشتند، اعصابشان ناراحت بود و تقریبا از مردم منعزل شده بودند... [۲]

این درست است که تاریخ تکرار می‌شود. درباره پیامبر بزرگ اسلام، پیامبر رحمت و عزت گفتند «ان الرجل لیهجر» و امروز نیز امام محبت و عزت و کرامت به جرم حق‌گویی و حق‌خواهی و پایبندی به اصول و موازین اسلامی و عدالت الهی مورد این‌گونه اتهامات ناروا قرار می‌گیرد که «بیمار بودند...

بر فرض محال، امام، آقای منتظری را از قائم‌مقامی کنار زد تا راه را برای رسیدن حاج احمد آقا به مقام رهبری هموار سازد، چرا بعد از کنار زدن او از این مقام، هیچ تلاشی جهت انتصاب مرحوم حاج سید احمد آقا به مقام رهبری صورت نگرفت؟

۱. اطلاعات، ۱۳ آبان ماه ۱۳٤۳.

۲. کتاب خاطرات، ص ٦٦۳.

اعصابشان ناراحت بود و تقریبا از مردم منعزل شده بودند»!! در صورتی که امام تا واپسین لحظه‌های زندگی خویش با تیزهوشی و درایت ویژه خویش اوضاع کشور را زیر نظر داشتند و با عزمی‌آهنین و اراده‌ای پولادین تصمیم‌گیری می‌کردند.

امام اگر ـ بنا بر ادعای آقای منتظری و شبکه حاکم در بیت او ـ به علت بیماری «در این یکی دو سال آخر از مسائل منقطع شده بود»[1] و درایت و مدیریت بایسته را از دست داده بود! احاطه بر امور نداشت! و دیگران به جای او تصمیم می‌گرفتند! و از مردم به کلی جدا مانده بود! و... باید دید در واپسین سال عمرشان کدام ابرمرد خدا آشنایی بود که به جای ایشان توانست آن حماسه‌ها را بیافریند و جهانی را به شگفتی وا دارد؟ نامه تاریخی به گورباچف با آن محتوای عرفانی و پیش‌بینی‌های ناباورانه، حکم اعدام سلمان رشدی که کاخ‌ها را به لرزه درآورد، عزل آقای منتظری که ایران و انقلاب را از ورطه خطرناکی رهانید، نامه تاریخی درباره ماهیت «نهضت آزادی» و... از نبوغ فکری و ابتکارات عقلی کدام ابرمردی بود و از توان چه کسی برمی‌آمد؟!

راستی کدام شخص یا شخصیتی جز انسان وارسته و از خودرسته‌ای مانند امام می‌تواند این فراز خدایی و ملکوتی را به قلم آورد:

> **... من با خدای خود عهد کرده‌ام که از بدی افرادی که مکلف به اغماض آن نیستم هرگز چشم‌پوشی نکنم، من با خدای خود پیمان بسته‌ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم، اگر تمام جهان علیه من قیام کنند دست از حق و حقیقت برنمی‌دارم، من کار به تاریخ و آنچه اتفاق می‌افتد ندارم، من تنها باید به وظیفه شرعی خود عمل کنم. من بعد از خدا با مردم خوب و شریف و نجیب پیمان بسته‌ام که واقعیات را در موقع مناسبش با آنها در میان گذارم و...** [2]

آیا این جمله‌های روح‌افزای عرفانی جز از قلم سالکی که به مرحله فنای فی الله رسیده است و

---

۱. همان، ص ٦٩٧.

۲. صحیفه امام، ج۲۱، ص۳۳۲.

زبان و قلم خدایی و رنگ و روی ملکوتی دارد می‌تواند تراوش کند؟! آیا یک بیمار عصبی و از مردم بریده ـ بنا بر ادعای آقای منتظری ـ می‌تواند چنین از عهد خود با خدا و خلق سخن بگوید و بر سر پیمان خود با خدا و مردم استوار بماند؟ چقدر بایستی انسان کوردل، شب‌زده و تاریک‌اندیش باشد که این فرازهای زنده، سازنده و زندگی‌آفرین را ببیند و بخواند و در صدور آن از منبع زلال معرفت و امامت تردید کند؟!

٤٢. ما درباره نامه امام در ٦٨/١/٦ در جای خود به طور مفصل و مبسوط به بحث و بررسی خواهیم نشست و حقایق را آشکار خواهیم ساخت، لیکن برای روشن شدن این نکته که آقای منتظری و دست‌اندرکاران کتاب خاطرات تا چه پایه‌ای اهل تحقیق، کشف حقیقت و پی بردن به واقعیت و دوری گزیدن از دروغ‌پردازی، پشت هم اندازی و سفسطه‌بازی هستند، بخشی از آنچه را درباره علل نامه ١/٦ در کتاب خاطرات آورده‌اند، بازگو می‌کنیم:

> **... در این روزهای آخر معلوم شد کسانی به فکر بوده‌اند که مرحوم امام را وادار کنند آقای حاج احمد آقا را برای بعد از خود تعیین کنند(!!) از جمله استاندار اصفهان طوماری خطاب به امام تهیه کرده بود بدین مضمون که در مسأله رهبری شایستگی ملاک است و همان‌گونه که امام محمدتقی(ع) در نه سالگی با وجود سن کم به امامت رسید و شایستگی آن را داشت آقای حاج احمد آقا هم شایستگی آن را دارد و خوب است شما ایشان را برای رهبری به مردم معرفی کنید(!!)...**[1]

این افسانه‌سرایی، نگارنده را به یاد سفاکان رژیم سعودی می‌اندازد که زائران ایرانی خانه خدا را به خاک و خون کشیدند و برای توجیه این جنایت خونین خود ادعا کردند که ایرانی‌ها می‌خواستند خانه کعبه را از مکه بربایند! و به قم منتقل کنند. ادعای اینکه نقشه انتصاب مرحوم حاج سید احمد آقا به مقام رهبری موجب کنار زدن آقای منتظری شده است همانند ادعای توطئه انتقال خانه کعبه از مکه به قم است. آن کسی که از الفبای مسائل اسلامی و سیاسی بیگانه نباشد درمی‌یابد که این دو ادعا چقدر بی‌ریشه، ابلهانه و ناشیانه است و با فرهنگ و

---

۱. خاطرات، ص ٦٩٧.

مبانی و اصول اسلام فرسنگ‌ها فاصله دارد.

از آقای منتظری و دست‌اندرکاران کتاب خاطرات باید پرسید که در مورد این ادعای مسخره آمیز چه نشانه، اماره و قرینه‌ای در دست دارند؟ از چه راهی به صحت آن پی بردند؟ چگونه برایشان «معلوم شد» که چنین برنامه‌ای در کار بوده است؟ آیا این ادعا از سوی «دیوار گوشتی»های حاکم در بیت نامبرده ساخته و پرداخته شد و به عنوان یک واقعیت به او القا گردید؟ یا نامبرده خواب نما شد که چنین نقشه‌ای در کار است. فرضا استاندار اصفهان «طوماری خطاب به امام تهیه» و پیشنهاد کرد که مرحوم حاج سید احمد به رهبری منصوب شود؟ آیا کسی جرأت می‌کرد چنین پیشنهادی را در حضور امام مطرح کند! آیا امام هرگز آن را می‌پذیرفت؟ و اصولا به آن اندیشه می‌کرد؟ بر فرض محال امام نیز آن را پذیرفت. و طبق این انگیزه، آقای منتظری را از قائم‌مقامی کنار زد تا راه را برای رسیدن حاج احمد آقا به مقام رهبری هموار سازد، چرا پس از کنار زدن او از این مقام، تلاشی جهت انتصاب مرحوم حاج سید احمد به مقام رهبری صورت نگرفت؟ و امام او را به این مقام منصوب نکرد؟! چرا در روزنامه یا نشریه‌ای به چنین طرح و نقشه کوچک‌ترین اشاره‌ای نشد؟ و نقشه مسکوت ماند؟! اصولا اگر چنین طرحی در کار بود، آیا نباید پیش از عزل آقای منتظری از حاج سید احمد چهره‌سازی می‌شد؟ روی منصب آینده او تبلیغاتی صورت می‌گرفت و روزنامه‌ها پیرامون آن به بحث و بررسی می‌پرداختند و از صاحب‌نظران به ظاهر نظرخواهی می‌کردند؟! راستی طومار استاندار اصفهان نبایستی در روزنامه‌ای، ماهنامه‌ای و نشریه‌ای منعکس می‌شد؟!

این‌گونه بهانه‌تراشی‌ها و تحلیل‌های بی‌مایه و غیر منطقی نشان از این واقعیت دارد که بشر آن گاه که به کژراهه کشیده شد و از علم و عقل و اندیشه دورماند، دیدگاه‌ها و تحلیل‌های او نیز همانند رفتار، کردار و عملکردش از نادانی، سیاهی و گمراهی نشأت می‌گیرد و از خردورزی، واقع‌گرایی و راستی و درستی فرسنگ‌ها فاصله می‌یابد و اینجاست که به هر خار و خسی چنگ می‌زند تا خود را تبرئه کند و زشتی‌ها و کاستی‌ها و نادرستی‌های خود را پنهان و پوشیده دارد.

رژیم طاغوتی شاه آنگاه که در برابر انتقادها و اعتراضات منطقی و سازنده امام خود را درمانده و رسوا می‌دید، به جای اینکه پند بگیرد و از بیراهه‌پویی و گمراهی خود را برهاند و راه هدایت را در پیش گیرد به هر دروغ و نیرنگی دست می‌زد تا برخورد منطقی، مردمی و اسلامی امام را به زیر سؤال ببرد و خود را تبرئه کند، حرکت امام را خدشه‌دار سازد و خیانت‌های خود را از دید نسل آن روز و نسل‌های دیگر پوشیده دارد.

شبکه مرموز حاکم در بیت آقای منتظری نیز برای اینکه بتوانند عملکردهای فاجعه‌آمیز خود را در درازای انقلاب اسلامی از دید ملت ایران پوشیده دارند و از بر ملا شدن توطئه‌های ضد انقلابی و از افشای این واقعیت که چگونه آقای منتظری را آلت دست کردند و آبرو و حیثیت او را به بازی گرفتند پیشگیری به عمل آورند، گاهی نقشه و اندیشه انتصاب حاج سید احمد خمینی (ره) به مقام رهبری را عامل کنار زدن آقای منتظری وانمود می‌کنند و گاهی نیز نقش بیگانگان را عامل محروم شدن نامبرده از قائم‌مقامی می‌نمایانند و از زبان او می‌نویسند:

... البته درباره نقش عوامل خارجی که سؤال کرده بودید، گرچه من آدمی نیستم که بخواهم در مسائل مختلف همه سرنخ‌ها را به خارج مرتبط کنم و به اصطلاح مدافع تئوری توطئه باشم اما در این جریان بعید نمی‌دانم عوامل خارجی هم مؤثر بوده باشند. ظاهرا مسأله برکنار کردن من از مدت‌ها قبل مطرح بود ولی من بی‌اطلاع بوده‌ام و شواهدی بر این امر گواه است، از جمله چنان که در جریان مک فارلین به آن اشاره شد آقای قربانی‌فر به آقای امید گفته بود تصمیم دارند فلانی را برکنار کنند... [۱]

نیز از زبان او آورده‌اند:

... به نظر می‌رسد یک خط مشی در داخل کشور که از ناحیه بعضی صاحبان قدرت حمایت می‌شد، مصلحت و بقای خود را در القای تعارض میان من و امام می‌دید و به این مسأله بیش از رسانه‌های خارجی دامن می‌زد و شاید از سیاست‌های خارجی نیز محرک

۱. کتاب خاطرات، ص ۶۷۰.

این جریان بوده است... [۱]

اولا آقای منتظری طبق هشداری که به بزرگان داد قرار بود از «دیوار گوشتی» حرف و سخنی را نپذیرد و آنچه را که از زبان آنها می‌شنود مورد تحقیق و بررسی قرار دهد و کنجکاوانه پیرامون صحت و سقم آن کنکاش کند، اکنون چرا ادعای «دیوار گوشتی» خود جناب امید را بدون تحقیق و بررسی باور کرده و در خاطرات بازگو کرده است پرسشی است که او باید به آن پاسخ گوید،

آیا آقای منتظری حاج سید احمد خمینی (رحمه الله علیه) آن روحانی وارسته را با مهدی و هادی هاشمی مقایسه کرده است؟

ثانیا اگر «عوامل خارجی» و «سیاست‌های خارجی» در نظام جمهوری اسلامی و در حوزه تصمیم‌گیری امام تا این پایه نقش و نفوذ داشتند که می‌توانستند قائم‌مقام رهبری را با آن جبروت و صولتی که داشت از قدرت به زیر بکشند و خانه‌نشین کنند، چرا کار انقلاب اسلامی را نساختند و اساس انقلاب اسلامی را از بیخ و بن برنیاوردند تا امریکا و دیگر ابرقدرت‌ها را از دغدغه و مخمصه‌ای که از این انقلاب گریبانگیر آنها شده است، برهانند و خیال نفتخواران بین‌المللی را برای همیشه آسوده سازند! آن دستگاه‌های پیچیده و ورزیده خارجی که ـ بنابراین ادعای آقای منتظری ـ در میان نظام جمهوری اسلامی و روی امام تا این پایه نفوذ دارد که می‌تواند امام را به عزل آقای منتظری وا دارد، حتما در ریشه‌کن کردن انقلاب اسلامی و فروپاشاندن نظام جمهوری اسلامی و یا دست کم در از هم گسستن شیرازه کشور، مهارت و قدرت بیشتری دارد، چرا در این زمینه اقدام نکرده و از نفوذ خود بهره شایان نگرفته پرسشی است که آقای منتظری باید به آن پاسخ گوید.

ثالثا از زبان آقای منتظری آورده‌اند که «... یک خط مشی در داخل کشور که از ناحیه بعضی

۱. همان، ص ۷۲۰.

صاحبان قدرت حمایت می‌شد، مصلحت بقای خود را در القای تعارض میان من و امام می‌دید»! لیکن از این نکته غافل است که تعارض میان او و امام دامنه‌دارتر و ریشه‌ای‌تر از آن بود که به «القا» و تلقین نیاز داشته باشد. امام سالیان درازی پیش از عزل آقای منتظری، از شبکه حاکم در بیت او سخت نگران بود و پیوسته از او می‌خواست که هادی و مهدی را از خود براند و بیت خود را پاکسازی کند، لیکن آقای منتظری با همه توان از آنان حمایت می‌کرد و تحت نفوذ آنها بود. امام از نفوذ و رخنه منافقین در بیت آقای منتظری و بازگو شدن رسوبات فکری آنان از زبان او به سختی رنج می‌کشید و از آن احساس خطر می‌کرد، در صورتی که نامبرده سخنگوی نیمه رسمی منافقین شده بود و اندیشه‌های زهرآگین آنان را در اعلامیه‌ها و سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های خود رواج می‌داد. آقای منتظری از مهدی هاشمی و باند آدمکشانی که دستشان به خون آیت‌الله شمس آبادی، روحانی بی‌گناه مرحوم شیخ قنبر صفرزاده، حشمت و دو فرزند جوان او آغشته بود حمایت می‌کرد و تا واپسین لحظه‌ای که به اعدامشان مانده بود تلاش کرد که آنان را از کیفر نجات بخشد، لیکن امام هیچگاه و هرگز این شیوه خلاف شرع و قانون او را تأیید نمی‌کرد و طبق احکام اسلامی اصرار داشت که قانون به صورت یکسان درباره همه افراد اجرا شود. آقای منتظری دنبال این بود که تنها سخنان و نظریات او بدون سانسور از صدا و سیمای جمهوری اسلامی پخش شود و می‌کوشید از مصاحبه‌ها و مطالبی که به ضرر او و شبکه حاکم در بیت او می‌باشد پیشگیری کند و در اعتراض به پخش اعترافات مهدی هاشمی به امام نوشت «چرا مصاحبه‌ای را که به ضرر من و بیت من و مدارس من بود، اجازه دادید پخش شود... » لیکن امام سانسور را به صورت مطلق رد می‌کرد، مگر در مواردی که علیه مصالح اسلام باشد.

آقای منتظری از بیت‌المال در مسائل شخصی و باندی مانند صرف میلیون‌ها تومان وجوهات برای چاپ و پخش اعلامیه‌های ضدانقلابی[1] استفاده می‌کرد و این روش از نظر امام

۱. و در سال‌های اخیر اقدام به تاسیس وب‌سایت شخصی.

ناروا و خلاف شرع بود. آقای منتظری در حرف و عمل دچار ناهمگونی بود، به ظاهر از عدالت و مساوات حرف می‌زد و تبعیض را نکوهش می‌کرد، لیکن در عمل از بازجویی و تعقیب داماد و فرزندش از جانب دستگاه قضایی به شدت ممانعت و مخالفت می‌کرد. این تبعیض و خودمحوری از نظر امام محکوم و ناروا بود.

آقای منتظری به رغم شعار قانون‌مداری در مواردی به قانون‌شکنی دست می‌زد و چه بسا مجرمان و خیانتکاران را که تحت تعقیب قانونی بودند در بیت خود پنهان می‌کرد تا از کیفر برهند، دامادش را که طبق حکم دادگاه به تبعید محکوم شده بود، از رفتن به محل تبعید بازداشت و از اجرای قانون درباره او جلوگیری کرد و این قانون‌شکنی‌ها از نظر امام مورد نکوهش و انتقاد بود.

آقای منتظری به رغم اینکه به مسئولان توصیه می‌کرد که هر حرفی را بدون تحقیق و بررسی نپذیرند و به آن ترتیب اثر ندهند گزارش‌ها و نظریات باند حاکم در بیت و «دیوار گوشتی» را چشم و گوش بسته می‌پذیرفت و طبق گزارشات شبکه حاکم در بیت، افراد و اشخاص مختلف را مورد اتهام قرار می‌داد، به نمونه‌هایی از این‌گونه اتهامات به این و آن که در کتاب خاطرات نیز دیده می‌شود، اشاره می‌کنیم:

... یک عده می‌خواستند بروند دفتر روزنامه رسالت را آتش بزنند... به تحریک احمد آقا بنا بود این کار بشود...[۱]

مرحوم حاج سید احمد خمینی در دوران زندگی پرافتخار خود، دستور آتش زدن کدام دفتر روزنامه، یا نشریه‌ای را داده بود تا تصور شود که «به تحریک او یک عده می‌خواستند دفتر روزنامه رسالت را (نیز) آتش بزنند»؟! آیا آقای منتظری حاج سید احمد خمینی(رحمه الله علیه) آن روحانی وارسته را با مهدی و هادی هاشمی مقایسه کرده است؟

در مورد دیگر از زبان آقای منتظری آمده است:

۱. همان، ص ٦٥٣.

... هدف اصلی من بودم نه سید مهدی، شاید هدف اصلی تثبیت و موقعیت آینده احمد آقا بود... [۱]

کیست که نداند حاج سید احمد خمینی(ره) آینده‌ای درخشان و تثبیت شده داشت و برای تثبیت موقعیت خود به توطئه نیازی نداشت. اگر می‌خواست رئیس جمهور شود، بی‌تردید رأی اول و بالاترین آرا را به خود اختصاص می‌داد، اگر می‌خواست وارد مجلس شورای اسلامی شود نیز با آرای بی‌مانندی به مجلس راه می‌یافت و ریاست مجلس را احراز می‌کرد، او اصولا از قدرت گریزان بود و به همین علت در مدت هشت سال پس از رحلت امام به رغم فشارها و اصرارهایی که از هر طرف بر او وارد می‌آمد از پذیرش هر گونه مسئولیت خودداری ورزید و از زندگی طلبگی دست نکشید.

مرحوم حاج سید احمد برای دستیابی به قدرت که برای او آماده و تضمین شده بود، به آدمکشی، توطئه‌چینی و آتش‌افروزی نیازی نداشت، این باند حاکم در بیت آقای منتظری بودند که خود را ورشکسته، سرخورده، بی‌اعتبار، بی‌آبرو و از همه جا رانده می‌دیدند و از قبل از پیروزی انقلاب اسلامی پیشینه ننگینی داشتند. آن پرونده همکاری با ساواک، آن همکاری مرموزانه با منافقین در زندان و آن کشتن علما و مردم بی‌گناه آنان را به گونه‌ای در میان جامعه منفور و مطرود کرده بود که نمی‌توانستند در میان مردم ظاهر شوند و ناگزیر خود را در پشت چهره آقای منتظری پنهان کرده و برای تثبیت آینده تاریک خود به توطئه و ترفند نیاز داشتند که در این راه نه تنها از ترفندهای خود طرفی برنبستند، بلکه آقای منتظری را هم قربانی کردند.

٤٣. از زبان آقای منتظری آورده‌اند:

... بعضی آن نامه را در همان زمان‌ها در دانشگاه تهران در دست آقای سید حمید روحانی دیده بودند... [۲]

---

۱. همان، ص ٦۱۰.

۲. همان، ص ٦٤۰.

اشاره به نامه ٦٧/٥/٩ آقای منتظری به امام است که در آن از منافقان دفاع شده و اجرای قانون درباره آنها را سخت مورد اعتراض قرار داده است، این نامه از بی‌بی‌سی خوانده شد و خوراک تبلیغاتی وسیعی برای دستگاه‌های دروغ‌پراکنی رژیم صهیونیستی، شیطان بزرگ، کفتار پیر انگلستان و دیگر نفتخواران بین‌المللی و عوامل و ایادی آنها فراهم ساخت. آقای منتظری برای دفاع از شبکه جاسوسی که در بیت او حاکم است و تبرئه اطرافیان مرموز خود که این نامه را به بی‌بی‌سی رسانده‌اند، به تهمت و افترا پرداخته و با ادعای دروغین اینکه «بعضی آن نامه را در همان زمان‌ها در دانشگاه تهران در دست آقای سید حمید روحانی دیده بودند»!! تلاش کرده است وانمود کند که این نامه از طریق بیت امام انتشار یافته و به رادیو بی‌بی‌سی رسیده است! در صورتی که نگارنده متن این نامه را تا روزی که نامبرده از قائم‌مقامی عزل شد، ندیده بود و گفتن ندارد اگر در آن روز و روزگار این نامه خیانت‌بار به دست نگارنده می‌رسید، بی‌تردید واکنش شدید و افشاگرانه نگارنده را به همراه داشت و صدور اعلامیه‌ای در تقبیح آن نامه ننگ‌بار از جانب نگارنده اجتناب‌ناپذیر بود و این‌گونه نبود که تنها در دانشگاه تهران «بعضی»؟! آن را دست نگارنده ببینند.

راستی آقای منتظری با این بی‌پروایی که به دیگران اتهام وارد می‌کند و نسبت‌های ناروا می‌دهد می‌تواند به دیگران توصیه کند که «تحت تأثیر هر حرفی واقع نشوند» و «صرف شنیدن مطالبی علیه اشخاص به آن ترتیب اثر ندهند و تحقیق بیشتری بکنند و...»!!

البته از زاویه دیگری می‌توان به این گفتار و اظهار نظر آقای منتظری (اگر به راستی از جانب او گفته شده باشد) با دید مثبت و سازنده نگریست و چنین توجیه کرد که چون نامبرده از کاستی‌ها و لغزش‌های خود به خوبی آگاهی داشته و از زودباوری و تأثیرپذیری خویش زیان‌های جبران‌ناپذیری دیده است، به دیگران توصیه می‌کند که همانند او دنباله‌رو نباشند، از «دیوار گوشتی» اطراف خود بپرهیزند و همانند او آلت دست بستگان، نور چشمان و باند مخوفی به نام «اطرافی»ها قرار نگیرند و دین و ایمان خود را در راه داماد و برادر داماد و دیگر اعضای شبکه مرموز حاکم در بیت سودا نکنند و آب به آسیاب دشمنان اسلام و ایران نریزند.

از این رو، از زبان او می‌خوانیم:

... باید توجه کنیم که استعمار امریکا و انگلیس هنوز نمرده‌اند و هر روز با یک روش ممکن است سر ما کلاه بگذارند. در نوشتن و در گفتن آقایان باید دقت کنند و به صرف اینکه کسی آمد یک چیزی گفت نباید تحریک بشوند و یک چیزی بگویند، یا چیزی بنویسند و یا اگر می‌خواهند چیزی بنویسند به شکلی بنویسند که به مبانی و به جایی لطمه نزند یا مورد سوء استفاده قرار نگیرد.[۱]

آقای منتظری در این فرازها درست روی ضعف‌های خود دست گذاشته و به دیگران هشدار داده که همانند او تحریک نشوند و آلت دست قرار نگیرند، چون جز او هیچیک از بزرگان را نمی‌بینیم که «به صرف اینکه کسی آمد چیزی گفت» راه افتاده باشند «چیزی» گفته و یا نوشته باشند و «به شکلی» نوشته باشند که «به مبانی و جایی لطمه بزند ـ یا مورد سوء استفاده قرار بگیرد... »! این آقای منتظری بود که «به صرف اینکه کسی آمد چیزی گفت» تحریک شد و «چیزها گفت و چیزها نوشت» و برای رادیوهای بیگانه، بویژه بوق‌های تبلیغاتی منافقین، رژیم صهیونیستی، استکبار جهانی و شیطان بزرگ خوراک چرب و نرمی فراهم کرد که هنوز هم دارند از آن بهره‌برداری می‌کنند.

آری! آقای منتظری خوب می‌داند که به وسیله شبکه مرموزی که در بیت او حاکم هستند چگونه تحریک شد «استعمار امریکا و انگلیس که هنوز نمرده‌اند» چگونه بر سر او کلاه گذاشتند، از زبان او علیه اسلام، امام و انقلاب اسلامی جوسازی کردند و نقشه‌های خود را پیش بردند و بدین‌گونه چه ضربه‌های سنگین و جبران‌ناپذیری به اسلام و انقلاب اسلامی وارد شد. از این رو، آقای منتظری حق دارد به دیگران توصیه کند که از سرنوشت او عبرت بگیرند، به اطرافی‌ها و نور چشمی‌ها اعتماد نکنند و نسنجیده و تحقیق نکرده به نامه‌پراکنی و سخن‌پراکنی دست نزنند و بوق بیگانگان نشوند که خسر الدنیا و الآخره خواهند شد.

۱. همان، ص ۸۳، تکیه روی فرازها از نگارنده است.

شعور تاریخی ملت ایران در شعارهای انقلاب اسلامی

تجدید عهدی با آرمان‌های مردم

در بازخوانی شعارها و دیوارنوشته‌های دوران انقلاب

زهرا نامدار[1]

استاد شهید آیت‌الله مطهری در کتاب نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر می‌نویسد:

مسلما در هیچ‌یک از کشورهای اسلامی نهضتی به عمق و وسعت نهضت اسلامی ایران که از سال ۴۲ آغاز شده است و روزافزون در حال گسترش است وجود ندارد... اینکه مردم ما فعلا در متن جریان نهضت قرار دارند آنها را از تحلیل ماهیت نهضت بی‌نیاز نمی‌کند. هر نهضت درحالی‌که در جریان است، برای مردمی که در متن آن قرار

---

۱. دانشجوی روانشناسی و پژوهش‌گر تاریخ و ادبیات معاصر.

دارند بیشتر نیازمند به تحلیل و بررسی است.[۱]

همیشه به این فکر می‌کردم که برای امثال من که از نسل سوم انقلاب اسلامی هستیم و حماسه‌های دوران انقلاب، آرمان‌ها، انگیزه و خواسته‌هایی را که پدران و مادران ما را به صحنه مبارزه با نظام پادشاهی کشانده است، از نزدیک حس نکردیم؛ تحلیل ماهیت انقلاب اسلامی چگونه میسر است؟

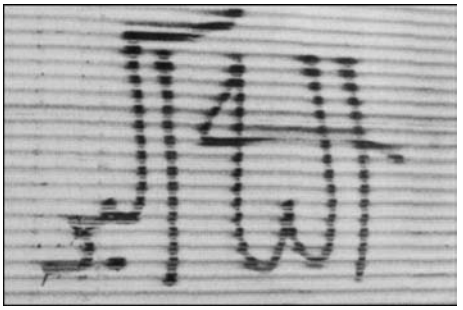

اگر چه استاد مطهری نوشته‌اند که برای شناخت یک نهضت باید ماهیت، هدف، رهبری و آفات نهضت‌ها را تبیین کرد اما برای آنهایی که چند دهه از زمان وقوع نهضت‌ها دور هستند و در صحنه‌ای قرار دارند که گرد و غبار برانگیخته شده از انواع و اقسام تحلیل‌ها، تفسیرها، تاریخ‌نگاری‌ها، شایعات، تهمت‌ها و افتراها، تأیید و تکذیب‌ها و غیره، فضای تبیین و شناخت را پر کرده، چگونه امکان دارد از میان این همه نوشته‌ها و گفته‌های ضد و نقیض، به شناخت دقیقی از ماهیت انقلاب اسلامی نائل آید؟!

پیدا کردن متون اصیلی که خالی از حب و بغض‌ها باشد کار دشواری است. به نظر من خالص‌ترین متن دگرگونی‌های بزرگ اجتماعی را باید از طریق بازخوانی شعارهای آن جستجو کرد، اما برای نسل‌هایی که سال‌ها از آن حماسه باشکوه دور هستند دستیابی به چنین متون خالصی در کشور ما اگر نگوییم غیر ممکن ولی بسیار سخت است. نسل انقلابی ایران در حفظ و نشر این متون خالص، جدیتی از خود نشان نداد. اکنون برای نسل حاضر و نسل‌های آینده پژوهش پیرامون آرمان‌های انقلاب اسلامی از طریق بازخوانی شعارها کار دشواری است.

وقتی در ۲۲ بهمن امسال مانند سال‌های پیشین حضور باشکوه و عظیم مردم را در حمایت

۱. مرتضی مطهری، نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، انتشارات صدرا، قم، بی‌تا، ص ٦١.

از آرمان‌های انقلاب اسلامی و دفاع از جمهوری اسلامی دیدم شوق پیدا کردن متون خالصی که به نوعی مرا با دوران انقلاب اسلامی پیوند زند، در من بیشتر شد. در این جستجو به دو متن جالب برخورد کردم و از اینکه بعد از سال‌های اولیه انقلاب این دو متن کمتر در معرض پژوهش قرار گرفت، تأسف خوردم.

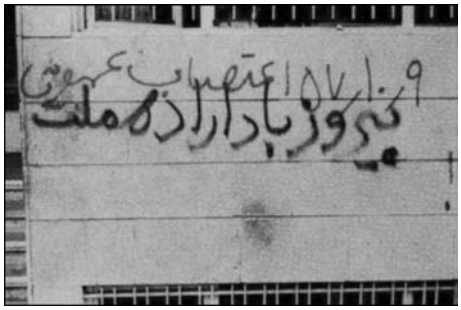

«همگام با شعارها در انقلاب اسلامی ایران»[1] و «تصاویر دیوارنوشته‌های انقلاب»[2] که در سال ۱۳۶۱ به مناسبت چهارمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران منتشر شد، متونی است که خلوص آرمان‌های انقلاب اسلامی را خالی از هرگونه تفسیرهای شخصی و گروهی نشان می‌دهد و انسان را به عمق حوادث آن دوران می‌برد. با دیدن اشعار، شعارها، لطایف و تصاویر این دو متون گویی خواننده در فضای حادثه قرار می‌گیرد و فرآیند این نهضت اجتماعی را از وقتی که به خیابان‌ها کشیده شد تا وقتی که نظم پوسیده شاهنشاهی از هم گسیخت و این ساختمان قدیمی بی‌بنیاد فروریخت، نشان می‌دهد.

دیوارنوشته‌های انقلاب مجموعه عکس‌هایی است دست اول و بی‌خدشه که یاد روزهای پرجوش و خروش انقلاب اسلامی را تا نخستین روز پیروزی قطعی آن زنده نگه می‌دارد. این مجموعه گزیده‌ای از آلبوم زنده‌یاد مرتضی ممیز و فرآورده اوست که ظاهرا در آن دوران در موزه هنرهای معاصر ایران نگه داری می‌شد. کتاب همگام با شعارها در انقلاب اسلامی ایران مجموعه بکری است از شعارهای انقلاب اسلامی ایران که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در همان سال‌های اول انقلاب این شعارها را به ترتیب مناسبت‌ها، تظاهرات مردم و دیوارها

۱. همگام با شعارها در انقلاب اسلامی ایران، انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، تهران، بی‌تا.

۲. تصاویر دیوار نوشته‌های انقلاب، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱.

طبقه‌بندی و منتشر کرده است.

کسانی که این دو متون را مطالعه می‌کنند بی‌تردید به وجد خواهند آمد. در دیوارنوشته‌ها، سنگ و آهن و چوب و پارچه جان دارند و با انسان از آرمان‌های آن دوره صحبت می‌کنند.

جنبش جسم جهان را می‌توان در نوشته‌های این دیوارها دید، انسان بی‌اختیار یاد این شعر مولانا می‌افتد که می‌گوید:

عالم افسرده است نام او جماد
جامد افسرده بود ای اوستاد
باش تا کرسی حشر آید میان
تا ببینی جنبش جسم جهان
جمله خاک ترا چون زنده ساخت
خاک‌ها را جملگی باید شناخت
مرده زین سویند و زآن سوزنده‌اند
خاموش اینجا و آن طرف گوینده‌اند

◆ آیا انقلاب اسلامی کرسی حشر جسم ساکت و بی‌روح جهان است؟

همان‌طور که میشل فوکو می‌گوید: «انقلاب اسلامی روح یک جهان بی‌روح بود؟» هر چه این دو متن را بیشتر ورق زدم به ساده‌لوحی پاره‌ای از تحلیل‌گران انقلاب اسلامی خندیدم. آنهایی که می‌خواهند عظمت انقلاب اسلامی را درک کنند باید ابتدا به وجد آیند و از انانیت بدر شوند تا غلغله‌ای را که این انقلاب بر دفتر عالم هستی زد، دریابند. آنهایی که تصور می‌کنند با تئوری‌های فقیر غربی می‌توانند عظمت انقلاب اسلامی را تبیین کنند، آب در هاون می‌کوبند.

تحلیل کردن یعنی تبدیل کردن موضوع تحلیل به یک پدیده. پدیده‌ها را وقتی می‌توان تحلیل کرد که بتوان تمام وجوه آن پدیده را احصاء نمود. اما مگر می‌توان بر تمام وجوه یک انقلاب بزرگ اجتماعی مسلط شد؟ با انقلاب‌های بزرگ تا کسی نسبتی برقرار نکند نمی‌تواند به درک

درستی از آن نائل آید. نسبت برقرار کردن با چیزی یعنی زندگی کردن با آن چیز، یعنی خود را با آن تعریف کردن و به خود معنا بخشیدن. نه اینکه از ظن خود برای آن چیز تعریفی درست کنیم. آنهایی که می‌خواهند با انقلاب اسلامی نسبت برقرار کنند باید با آن زندگی کنند و با آرمان‌های آن تعریفی از خود ارائه دهند تا به درک آن نائل آیند. سال‌ها در جستجوی آن بودم که از لابه‌لای متون متناقضی که درباره انقلاب اسلامی نوشته شده به شناخت درستی از آن نائل آیم اما چه خیال خامی.

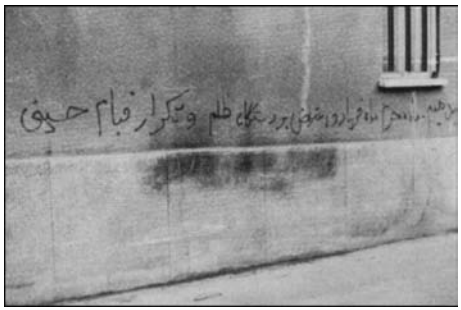

ما به جای آنکه از درون انقلاب اسلامی تعریف جدیدی از خود ارائه دهیم و نسبت تازه‌ای با عالم و آدم و تاریخ پیدا کنیم، به دنبال این هستیم که از همان شناخت‌های سنتی، همان مفاهیم قدیمی و همان تعاریف رسمی، انقلاب را تعریف کنیم.

آیا معنای واقعی دگرگونی‌های بنیادی این است که از عالم و آدم تعریف جدیدی ارائه دهد یا اینکه ما تعریف جدیدی از آن ارائه دهیم؟ پیامبران الهی وقتی آمدند نگاه انسان‌ها را به هستی، مفهوم انسان، نسبت انسان با هستی، تاریخ انسان و جامعه انسانی عوض کردند. همه آنهایی که در مقابل پیامبران به مخالفت برخاستند به دنبال این بودند که دین جدید را بر اساس آرمان‌ها، باورها، انگیزه‌ها، مفاهیم و هر چیز دیگری که خود سال‌ها با آن مانوس بودند، تعریف کنند.

انقلاب‌های بزرگ اجتماعی چرا اتفاق می‌افتد؟ چون نظم اجتماعی موجود که مردم بدان عادت کردند، مفاهیمی که با آن با دیگران رابطه برقرار می‌کنند، آرمان‌هایی که برای آن زندگی می‌کنند و بسیاری از عادات دیگر استعداد ایجاد یک دگرگونی جدید را ندارند.

وقتی اندیشه‌ها، حرف‌ها و آرمان‌های مردم در بند می‌شود، وقتی بر اثر سال‌ها اختناق و روزمره‌گی مردم مجبور می‌شوند اندیشه‌ها و آرمان‌های خود را پنهان کنند، در یک جایی و در

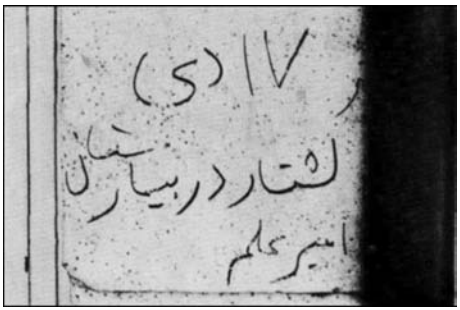

فرصتی، اندیشه‌ها، آرمان‌ها و حرف‌های در بند شده متراکم گشته و منفجر خواهد شد. به چه صورت؟ به صورت شعار! شعارها تجلی شعور انسان‌هاست و شعور انسان‌ها ترکیبی از دستاوردهای گذشته، ابتکارات زمان حال و آرمان‌های آینده است.

شعارها اندیشه‌هایی هستند که از این ترکیب به دست می‌آیند و در نهضت‌های اجتماعی بر زبان مردم جاری می‌شوند. همه نهضت‌های اجتماعی با شعار آغاز می‌شوند. حتی نهضت‌های انبیاء. قولوا لا اله الا الله تفلحوا، این شعار بزرگ پیامبر عشق و رحمت حضرت محمد(ص) بود که کاخ‌های ظلم و ستم طاغوتیان زمان را به لرزه انداخت و امپراطوری‌های بزرگی را در مقابل شعارهای عدل و داد اسلامی متزلزل کرد.

شعارها نمودار اندیشه‌های جمعیت، جماعت و جامعه‌ای هستند که در آن پرورش یافته و بر زبان مردم آن جاری می‌شوند. شعارهای فراگیر تابلوی معرفی آرمان‌ها، اهداف، بینش‌ها و گرایش‌های یک نهضت اجتماعی است. در نهضت‌های اجتماعی وقتی انسان‌های منفرد و پراکنده گرد هم می‌آیند، وقتی رخدادهای از هم گسیخته‌ای اتفاق می‌افتد، تنها یک چیز است که کثرت‌ها و گسستگی‌ها را تبدیل به وحدت و همبستگی می‌کند و آن شعارها است.

شعارها در نهضت‌های بزرگ اجتماعی به وسیله هیچ حزب و گروهی ساخته نمی‌شود. چون تجلی آرمان‌های یک جامعه است خودجوش از دل نهضت‌های اجتماعی بیرون می‌آید.

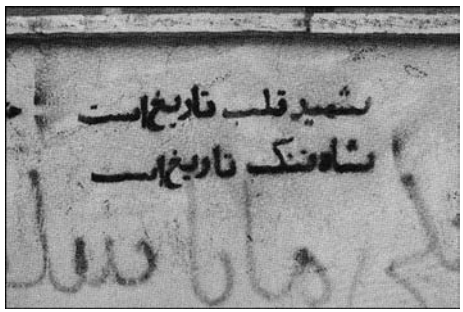

انقلاب اسلامی در میان همه نهضت‌های اجتماعی دوران معاصر از جنبه تجلی آرمان‌های عمومی در شعارها، یک پدیده بی‌نظیر است. این شعارها بودند که جریان

انقلاب را به پیش می‌برد و جریان‌های ناهمساز با انقلاب را چون موج خروشانی که وقتی به آرامش ساحل رسید ناخالصی‌های درون دریا را به کناره می‌ریزد، از صحنه خارج کرد.

◆ همگام با شعارهای انقلاب اسلامی و تعریف جدیدی از اسلام، ایران و نظام جهانی

آنهایی که می‌خواهند همگام با انقلاب اسلامی پیش بروند و تاریخچه‌ای از زمینه‌های انقلاب و سیر کلی آن به دست آورند و جان کندن نهایی رژیم فاسد پادشاهی را حس کنند با شعارها و دیوار نوشته‌های دوران انقلاب هم‌آواز شوند تا تعریف جدیدی از خود، تاریخ، ایران و نظام جهانی ارائه دهند.

وقتی در ۱۷ شهریور سال ۱۳۵۷ دولت شریف امامی به فرمان شاه دست به آن جنایت بزرگ زد و ملت مظلوم ایران را در میدان ژاله به خاک و خون کشید، بدون اینکه جریان این رخداد را ساماندهی کند، جمعه خونین در شعور اجتماعی مردم تبدیل به شعار انقلاب اسلامی شد. شعارهایی که بعد از واقعه جمعه خونین داده می‌شد کسی نمی‌داند چه فرد، جریان یا گروهی سروده است :

قتلگه پهلوی، ژاله تهران شده

قتلگه پهلوی، تمام ایران شده

ارتش بگو جواب گل گلوله است؟

چرا جمعه خونین شعار انقلاب اسلامی شد؟ چون در پیوند ناگسستنی با آرمان‌های مردم بود. مردم ایران چند روز قبل از واقعه ۱۷شهریور در لوله تفنگ سربازان نظام پادشاهی گل نشانده بودند و با نشاندن این گل، مهر و رحمت نهضت اسلامی را به لوله‌های سرد تفنگ تقدیم کرده بودند. پیام مهر و محبت شعار انقلاب اسلامی بود چون شعار پیامبر رحمت اسلام بود، اما وقتی واقعه‌ای اتفاق می‌افتد که در تضاد با آرمان‌های مردم است آن واقعه تبدیل به شعار می‌گردد.

اینها رموزی است که اگر کسی بر آن واقف نباشد و با آن زندگی نکرده باشد نمی‌تواند در محاسبات تحلیلی خود پیرامون انقلاب اسلامی به آن توجه کند. تحلیل‌گرانی که نسبتی با انقلاب اسلامی نداشته باشند اگر خیلی باهوش و خالی از حب و بغض‌های معرفتی، شخصی و جریانی باشند شاید بتوانند بخشی از این شعارها را در محاسبات خود در نظر آورند. اما در نظر آوردن یک چیزی است و نسبت با آن برقرار کردن چیزی دیگر.

یکی از دلایلی که گفته می‌شود گفتمان‌های رسمی غرب در سیاست و مطالعات اجتماعی از تبیین انقلاب اسلامی عاجز است، همین است که گفتمان‌های غرب در برقراری نسبت با انقلاب اسلامی از فقر معرفت‌شناختی عمیقی رنج می‌برند. گفتمان‌های رسمی به دنبال عوامل عینی انقلاب‌ها یعنی طبقه، گروه اجتماعی، حزب سیاسی، فقر طبقاتی، تضاد ابزار تولید و روابط تولیدی و امثال اینها می‌گردند، اما مگر انقلاب‌ها فقط تحت تأثیر این عوامل هستند؟

وقتی در روز سیزده آبان سال ۵۷ سالروز تبعید امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی مراسمی

در دانشگاه تهران برپا و با دخالت ارتش شاهنشاهی به خاک و خون کشیده شد، بلافاصله این رخداد نیز تبدیل به شعار انقلاب شد و به یاری رخدادهای بعدی آمد.

دانشگاه، دانشگاه مزدور به خون کشیده

دانشجو، دانشجو در خون خود غلتیده

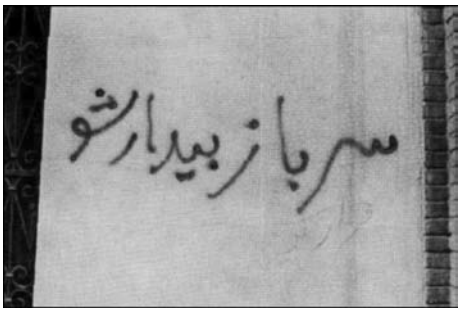

این است شعار ملت(امت) دانشجو شهادتت مبارک

کشتار دانشجویان به دست شاه جلاد خواسته آنان بود برچیدن استبداد

خاصیت نهضت‌های مذهبی این است که هر رخدادی اگر در ارتباط با آرمان‌های مردم باشد

تبدیل به شعار می‌شود و این شعارها محرک رخدادهای بعدی می‌شوند و بدین‌سان سلسله‌ای از رخدادها تا حصول نتیجه از طریق این شعارها به هم پیوند خورده و جریان عظیم اجتماعی به وجود می‌آید.

وقتی در پانزدهم آبان ماه سال ۵۷ شاه طی پیامی از رادیو و تلویزیون خطاب به ملت ایران گفت: من پیام انقلاب شما را شنیدم و سعی می‌کنم که اشتباهات گذشته را جبران نمایم. از آنجایی که توبه شاه به مثابه توبه گرگ تلقی می‌شد و معنای آن این بود که اگر مردم این توبه را بپذیرند باز هم باید در زیر سلطه نظام فاسد مشروطه سلطنتی زندگی کرده و سال‌های دیگر از آرمان‌های خود چشم بپوشند. این رخداد در تضاد با آرمان‌های مردم قرار گرفت و تبدیل به شعار شد و در تظاهرات روزهای بعد از زبان مردم جاری گردید.

به پشت رادیو گفتم به تأکید — که گه خوردم، غلط کردم، ببخشید

مهدی بیا شاه مسلمان شده — آب وضوش خون جوانان شده

مهدی بیا شاه مسلمان شده — روز و شب مسلمین شام غریبان شده

نسبت رخدادها، آرمان‌ها و شعارها مانند سه ضلع مثلثی بود که هیچ‌گاه نیروهای مخالف انقلاب اسلامی نتوانستند رابطه آنها را از هم گسسته نمایند و یکی دیگر از رمزهای پیروزی انقلاب اسلامی ناگسستنی بودن این نسبت‌ها بود. هر اقدامی از ناحیه رژیم پادشاهی وقتی در تضاد با آرمان‌ها قرار می‌گرفت تبدیل به شعار می‌شد و این شعار محرک رخدادهای بعدی بود و این سلسله همچنان موج انقلاب اسلامی را به پیش برد و تا امروز نیز به پیش می‌برد.

در ۳۰ آبان ۱۳۵۷ شاه بدون توجه به احساسات مذهبی مردم به حرم مطهر امام هشتم شیعیان حمله نظامی می‌کند. در پنجم آذر ماه به همین مناسبت عزای عمومی اعلام می‌شود و این واقعه تبدیل به شعار کوبنده‌ای علیه نظام پادشاهی می‌گردد:

یا حجه بن الحسن دل‌ها پریشان شده — قبر امام هشتم گلوله‌باران شده

مهدی بیا شاه مسلمان شده — قبر امام هشتم گلوله‌باران شده

مشهد مقدس را، گنبد حضرت را — مسجد کرمان را، رکس آبادان[1] را

ژاله تهران را، شاه به آتش کشید — به آتش می‌کشیم (۲)

رخدادها عموما وقایع پراکنده‌ای هستند که به خودی خود هیچ نسبتی با یکدیگر ندارند و به تنهایی گویای هیچ فرآیندی از دگرگونی‌های اجتماعی نمی‌باشند. اما وقتی رخدادها با زنجیره‌ای از آرمان‌های یک ملت پیوند می‌خورند و با هم مرتبط می‌گردند با تاریخ صحبت می‌کنند و به اشیای بی‌جان حرکت می‌بخشند. عالم افسرده و جامد در چنین حالتی با همه

۱. منظور واقعه آتش‌سوزی سینما رکس آبادان توسط رژیم شاه است.

انسان‌ها در همه اعصار صحبت می‌کنند این گفتگو در قالب شعارها است.

اکنون ما نزدیک به سه دهه از دوران حماسه‌ساز انقلاب اسلامی فاصله داریم اما وقتی شعارهای آن دوران را زمزمه می‌کنیم گویی در عمق واقعه حاضر و ناظر بر آن چیزهایی هستیم که بر ملت ما گذشت:

کابینه نظامی — شکست شاه خائن

این دولت نظامی — نابود باید گردد

این دولت نظامی — نشانه سقوط است

انسان وقتی این شعارها را زمزمه می‌کند احساس خاصی دارد. احساس حضور در عمق رخدادها. رخدادهایی که با آمدن دولت ازهاری خبر از مستأصل شدن نظامی می‌داد که شاه آن تصور می‌کرد هیچ واقعه‌ای پایه‌های تخت او را نخواهد لرزاند.

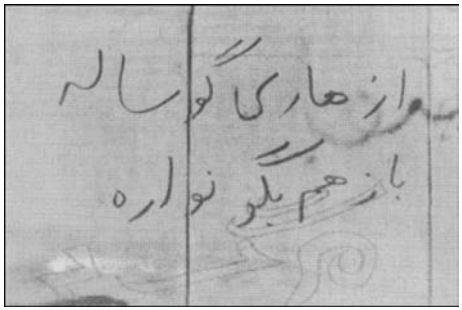

ازهاری بیچاره — ای سگ چهار ستاره — بازم بگو نواره

نوار که پا نداره — چشمای تو خماره

وقتی این شعارها را می‌خوانم احساس می‌کنم با بچه‌های همسال خود در دوران انقلاب این شعارها را بر دیوارهای شهر می‌نویسم و زیر چشمی نیز مواظب هستم تا گرفتار مأموران ساواک نشوم.

اکنون شعار «عاشورا روز تعیین سرنوشت است» را بر روی یکی از دیوارنوشته‌های دوران انقلاب دیدم و محاصره شهر تهران را توسط ارتش شاه برای حمله نظامی از طریق زمین و هوا با تمام وجودم حس کردم. چه روزهای رعب‌آور ولی غرورانگیزی!

راهپیمایی تاسوعا و عاشورای تهران در انتظار من است. خود را آماده می‌کنم تا با تمام وجود در این راهپیمایی شرکت کنم. شعارهایی که باید در این روز داده شود را زمزمه می‌کنم:

تاسوعا قرار ما — عاشورا قیام ما

عاشورا، عاشورا — قیام ملی ما

عاشورای حسینی — پیروزی خمینی

ای وارثین راه حسینی — ای پیروان امام خمینی

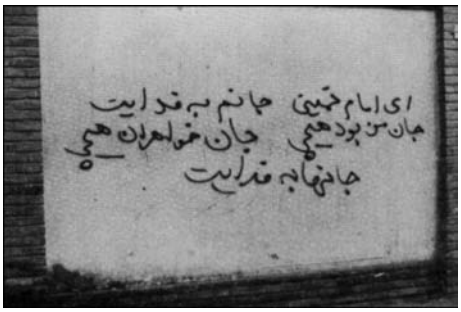

یاری کنید در محو این صدا و تصویر[1] — بلندگوی استبداد است این بانک تزویر

با ملت ما همراه می ـ گو ـ ییم — مرگ بر شاه، مرگ ـ بر ـ شاه

برایم خیلی لذت‌بخش است که بدانم مردم ما چگونه فی‌البداهه از پس هر رخدادی شعاری می‌ساختند و با همان شعار تداوم انقلاب را تضمین و تار و پود نظام شاهنشاهی را گسسته

۱. این شعار، شعارهایی است که در حمایت از اعتصاب کارکنان رادیو، تلویزیون و روزنامه در حدود دی ماه سال ۵۷ داده شده است.

می‌کردند. ما اکنون در فضای آن دوران نیستیم و درک آن شرایط بسیار دشوار است.

من و نسل ما و نسل‌های آینده روز چهاردهم دی ماه سال ۵۷، یعنی روز فرار دو تن از فرماندهان مغرور رژیم شاه را که شکست مفتضحانه‌ای از مردم خورده‌اند فقط در اخبار به شکل یک خبر مطالعه می‌کنیم اما نمی‌دانیم و نمی‌توانیم درک کنیم، وقایعی که پشت فرار ژنرال ازهاری رئیس دولت نظامی شاه و ژنرال اویسی فرمانده نظامی تهران اتفاق افتاد و باعث شد که به دنبال فرار اینها شاه نیز احساس کند که دیگر امکان نگهداری سلطنت از طریق نظامیان وجود ندارد، چه وقایعی بود! اما می‌توانیم با خواندن شعار:

کابینه بختیار یک حیله جدید است　　برنامه خمینی، برچیدن یزید است

سطح بالای شعور اجتماعی و سیاسی مردم را در آن شرایط بحرانی درک کنیم و پیوندی را که با نیروهای مذهبی پیدا کرده‌اند حس نماییم. با خواندن شعار:

بختیار، بختیار، ز خوبیت دم مزن　　می‌شناسند تو را ز کودک و مرد و زن
نه مرغ طوفانی، نه موج دریایی　　تو گرگ خونخواری، تو نوکر شاهی

می‌توان فهمید در قلب‌ها، ذهن‌ها و آرمان‌های پدران و مادران ما چه می‌گذشته است که تحت تأثیر هیچ حیله جدیدی از صحنه خارج نمی‌شدند؟

آیا با خواندن این شعارها برای ما امکان دارد که با آرمان‌های آن دوره رابطه برقرار کنیم؟!

تو که دم می‌زنی ز دین و آیین ما　　پس چرا می‌کنی حمایت از حکم شاه؟
نه مرغ طوفانی، نه موج دریایی　　تو گرگ خونخواری تو موج فحشایی

مردم مرگ رژیم پادشاهی را حس می‌کردند و این احساس مبتنی‌بر شناخت عمیقی بود. امکان نداشت که کارگزاران رژیم شاه بتوانند با عوام فریبی خللی در این احساس وارد نمایند.

این شاه امریکایی در حالت مردن است　　این رژیم پهلوی در حال جان کندن است
دست و پا می‌زند، چون خود می‌کند　　مرگ بر شاه، مرگ بر شاه، مرگ بر شاه
این دولت بختیار دولت ظلم و زور است　　با بودن پهلوی نخست وزیر مزدور است
مرگ بر شاه، مرگ بر شاه، مرگ بر شاه

ریتم شعارها ریتم آشنایی بود که اغلب آنها با ادبیات بومی ایران همسازی داشت، برقراری پیوند با چنین ادبیاتی برای مردم کار دشواری نبود. این ادبیات قبلا در نهضت پرشکوه مشروطیت ایران نیز کار خاندان سلطنتی را یکسره کرد اما با روی کار آمدن یک رژیم غربی به نام مشروطه سلطنتی، نهضت نیمه کاره رها شد.

مردم ایران این بار تصمیم گرفته بودند که برای همیشه رژیم فاسد پادشاهی را به زباله‌دانی تاریخ بفرستند.

آنها هیچ بقایایی از نظام مشروطه سلطنتی حتی با پسوندهای ملی و غیره را حاضر نبودند تحمل کنند. شاه شاپور بختیار را به توهم اینکه یکی از رهبران جبهه ملی است و می‌تواند مردم را فریب داده و آتش انقلاب را خاموش کند به نخست وزیری انتخاب کرد. اما بختیار به اندازه کافی نقطه ضعف داشت که سر از شعارهای مردم درآورد:

ای شاه بی‌غیرت بگیرد جان تو ملت
ولی آهسته آهسته (۲)
بختیار بی‌غیرت بگیرد جان تو ملت
ولی آهسته آهسته (۲)

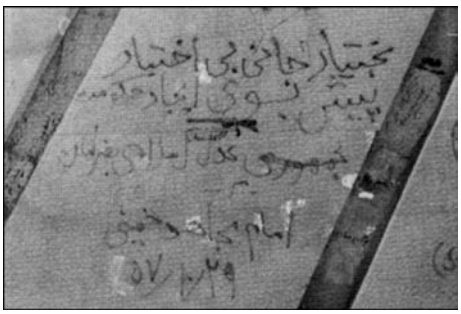

ز خلق ایران هشدار به شاهپور بختیار
تاجر سرمایه‌دار ناجی شاه خونخوار
نمی‌دهیم اختیار مرگ به هر سازشکار

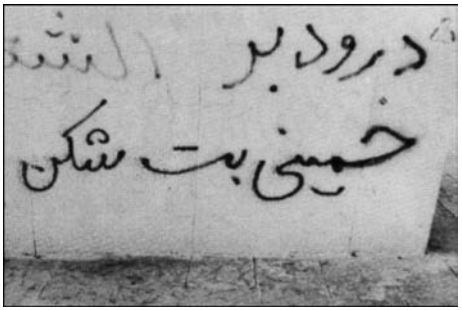

ای خمینی تویی رهنمای ما (۲) — رهبر زنده و با وفای ما

برلبم این سرود، برخمینی درود(۲) — مرگ بر بختیار نوکر جیره‌خوار (۲)

می‌کشیم ما همه انتظار تو (۲) — می‌کنیم جملگی جان نثار تو

برلبم این سرود، برخمینی درود(۲) — مرگ بر بختیار، نوکر جیره خوار(۲)

این شعارها مرا بی‌اختیار به یاد حماقت‌های بختیار، امریکا، اروپا و نظام پادشاهی انداخت. نمی‌دانم چرا تصور می‌کردند که با تعویض مهره‌ها می‌توانند در عزم راسخ و خلل‌ناپذیر ملت ایران سستی ایجاد نمایند! از بلاهت امثال بختیار که تصور می‌کردند شاه اگر سه ماه پیش آدمی را غیر از آدم‌های همیشگی آورده بود و نخست وزیر کرده بود من گمان می‌کنم که وضعش این‌طور نمی‌بود و مردم بی‌حیا و هرزه نمی‌شدند[۱]، خنده‌ام گرفت.

البته بختیار، حزب او جبهه ملی و احزابی که سال‌ها عنوان ملی، آزادی و اصلاحات را به دوش کشیده و می‌کشند اگر چه اکنون برای مردم ما شناخته شده هستند اما در آن دوران که ایران در سانسور خبری و اطلاعاتی شدیدی قرار داشت مردم چگونه ماهیت کسانی را که از عناوین فریبنده‌ای هم استفاده می‌کردند، تشخیص می‌دادند؟

از امثال بختیار بعید نبود که شأنی برای مردم قائل نباشند و مردم را نسبت به دفاع از حقوقشان بی‌حیا و هرزه قلمداد کنند. بختیار و بسیاری از آنهایی که به نوعی متصل به

۱.خاطرات شاپور بختیار، طرح تاریخ شفاهی ایران، مرکز مطالعات خاورمیانه، دانشگاه هاروارد، ویراستار حبیب لاجوردی، نشر زیبا، تهران، ۱۳۸۰، چاپ سوم، ص ۱۲۰.

خاندان‌های حکومتی می‌بودند اگر چه سال‌ها نان احزاب ملی‌گرایی را خورده بودند ولی در نهایت جوی خشکیده آنها به مرداب سلطنت می‌ریخت مردابی که با غرق کردن جوانان این مملکت و فرو بردن منابع این مملکت خودش را تعریف می‌کرد. مردم ما به درستی تشخیص داده بودند که مردابی که سال‌ها از نخاله‌های فاسد شده نظام سلطنتی بوی تعفن گرفته و به انتظار بوسیدن دست‌های سلطان حاضر است مفاهیمی چون آزادی، ملیت، هویت، اصلاحات، مردم و بسیاری از مقدسات دیگر را فدا کند و آن را وصیت رهبری می‌دانست که به اینها آموخته بود، هیچگاه، خودمان از شاه وقت نخواهیم ولی اگر احضار شدیم، برویم و در اختیار سلطنت باشیم[1] سودی برای این کشور ندارند.

مردم با تمام قدرت می‌گفتند:

کابینه بختیار نابود باید گردد　　جمهوری اسلامی ایجاد باید گردد؟

اینها آرمان‌هایی بود که هیچگاه جریانات روشنفکری این مملکت تمایلی به شنیدن و اندیشه کردن درباره آنها را نداشتند. زیرا این جریانات برای مردم اصالتی قایل نبودند. فریاد حق‌طلبانه مردم را بی‌حیایی و بی‌شرمی می‌دانستند اما مردم ما دیگر حاضر نبودند نردبان ترقی چنین جریاناتی درکشور خود باشند. آنها با تمام وجود فریاد می‌زدند:

نه شاه می‌خوایم نه بختیار　　رهبر می‌خوایم با اختیار

۱. ملی‌گراها معتقد بودند که مصدق به ما آموخته بود هیچگاه از شاه مملکت وقت نگیریم ولی اگر ما را احضار کرد برویم و در خدمتش باشیم.

مـرگ بـر شـاه و بخـتیـــار **نه شاه می‌خوایم نه بختیار**

خمـیـنیـه صـاحـب اختـیـار **مـرگ بـر شـاه و بـخـتـیـار**

مردم شعار می‌دادند:

بختیـار، تـو عصـای ضحاکی **برو گمشو ای نوکر تریاکی**

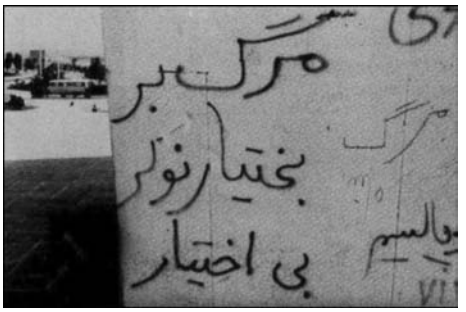

مرگ بر بختیار **نوکر بی‌اختیار** **منافق تازه‌کار**

اما بختیار ابلهانه تصور می‌کرد اگر شاه به نیروهـای طرفـدار نهـضت ملـی بهـای بیـشتری می‌داد می‌توانست حکومت خود را حفظ کند. از نظر مردم نیروهای به ظاهر ملی نوکر اسـتبداد و استعمار بودند. اما اینها آن‌قدر از آرمان‌های مردم دور بودند که تصور مـی‌کردنـد نیـرویـی اصیل ملی هستند که می‌توانند جلوی سیل ملت را بگیرند.

از دره عمیقی که بین آرمان‌های یک ملت و حکومت‌گران بر آن ملت بود به فکر فرو رفـتم. از دره عمیقی که بین آرمان‌های یک ملت با نیروهایی که شعار ملـت مـی‌داد و داعیـه ملـی‌گرایـی داشت، تعجب کردم. به راستی اگر بین ملتی با دولتش و نخبگـانش چنـین فاصـله‌هـای عمیقـی ایجاد شود چگونه می‌توان این فاصله را پر کرد و چه کسی می‌تواند این فاصله را پر کنـد؟ آیـا اصولا امکان پرکردن فاصله ملت‌ها و دولت‌ها وجود دارد؟

احساس می‌کنم با سؤال عمیقی در حوزه سیاست روبه‌رو شدم. اما نه سیاستمدار بودم کـه این سؤال را تحلیل کنم و نه دوست داشتم از فضای هیجان‌انگیزی که خوانـدن شـعارهای اول انقلاب و دیدن دیوارنوشته‌های انقلاب در من ایجاد کرده بود خارج شوم. کنجکاو بـودم بـدانم مردم عادی با وجودی که در هیچ مدرسه سیاسی و اجتماعی ترفندهای دیپلماسی و بازی‌هـای

سیاسی را نیاموخته‌اند چگونه دست‌های پنهان قدرت‌های خارجی را برای بقای سلطنت فاسد استبداد پهلوی می‌دیدند و حیله‌های رژیم شاه و مشاوران امریکایی و انگلیسی و فرانسوی آن را خنثی کرده تبدیل به شعور انقلابی و سپس شعار حرکت اجتماعی خود می‌کردند؟

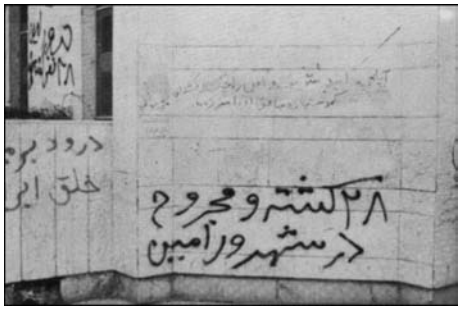

هیچ کتابی ندیده بودم که در تحلیل انقلاب اسلامی به چنین مباحثی به شکل تئوریک پرداخته باشد. اگر چه مطالعات خود را بسیار قلیل می‌دانستم اما به عنوان یک دانشجوی روان‌شناسی، از جنبه روان‌شناختی اجتماعی دوست داشتم بدانم آیا تاکنون در تحلیل انقلاب اسلامی، ریشه‌های انقلاب را از زاویه آرمان‌های مردم تحلیل کرده‌اند؟ حتی از آنهایی که تا حدودی مسلط بر تاریخ انقلاب اسلامی بودند وقتی سؤال کردم که آیا در تبیین ریشه‌های انقلاب اسلامی متونی وجود دارد که خارج از قالب‌های تئوریک حاکم بر نظریه‌های انقلاب از زاویه روان‌شناسی اجتماعی آرمان‌های ملت ایران انقلاب اسلامی را تبیین کرده باشد، از سکوت آنها می‌فهمیدم که انقلاب اسلامی ایران از چه فقر تئوریک عظیمی در حوزه‌های مختلف تبیین اجتماعی رنج می‌برد.

به حال خود و به حال نسل‌های آینده‌ای که می‌آیند و دوست دارند تاریخ این نهضت بزرگ اجتماعی را که ایران را وارد دنیای جدیدی کرد بدانند ولی با نوشته‌های سطحی روبه‌رو خواهند شد تأسف خوردم و از همه بیشتر به مظلومیت امام و به مظلومیت انقلاب اسلامی گریستم.

من با تمام وجودم در لابه‌لای شعارها و دیوارنوشته‌های انقلاب اسلامی، فرهنگ و معرفت نهفته‌ای را دیدم که مردم ما از آن غفلت کردند.

تا جامه آزادگی بر تن بپوشیم (۲)　　ما مسلمین پیوسته در جوش و خروشیم

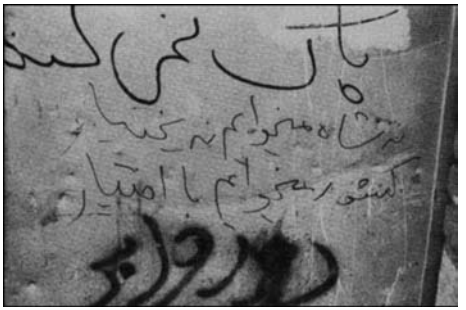

ما جز خمینی، رهبر نداریم — فرمانروایی، دیگر نداریم

از همت او سرفرازیم — منتخب او را ما قبول داریم

***

بند اسارت را خمینی پاره کرده (۲) — جان‌ها فدایش، درد ما را چاره کرده

شاید عده‌ای این نوع نگاه به تبیین اجتماعی یک انقلاب را غیر علمی و خارج از چهارچوب‌های پذیرفته شده و فاقد مبانی تئوریک قلمداد کنند اما در دلم به تئوری‌های علمی آنها می‌خندم. چون احساس می‌کنم پای علم برای نفوذ در آرمان‌های یک ملت، پای اسطوره‌ای است. اسطوره به همان میزان با پنداشته‌های انسان سر و کار دارد که علم ادعا داشته باشد به دنبال کنکاش در قلب‌ها و آرمان‌های انسان است تا به حقیقت دست یابد.

احساس کردم ذهن فلسفه‌باف و پندگرا مرا از شوق آنچه که با خواندن شعارهای دوران انقلاب به دست آورده بودم، خارج کرده است. دوست داشتم به فضای دوران انقلاب، حکومت بختیار، فرار شاه، بازگشت شکوه‌مندانه امام خمینی به وطن، دهه فجر، پیوستن ارتش به مردم، تعیین دولت انقلاب و بالاخره سقوط نظام شاهنشاهی و ۲۲ بهمن سال۵۷ برگردم.

اما مگر می‌توان همه آنها را به تصویر کشید؟ از اینکه نمی‌توانستم تمام احساس خود را نسبت به این دوران بازنویسی کنم کلافه شدم. باید تا فرصتی دیگر و شاید تا سالی و یا سالیانی دیگر صبر کرد. آخر ما ملت ایران عادت داریم یاد چیزهای عزیز خود را فقط در سالگردها و سده‌ها گرامی داریم.

با این دو اثر به شدت انس گرفته بودم، یادآوری آن دوران برای کسی که آرزوی بودن در

آن دوره را داشت لذت‌بخش بود. تازه از جمعیتی که شعار می‌داد:

ما می‌گیم شاه نمی‌خوایم نخست وزیر عوض میشه

ما می‌گیم خر نمی‌خوایم، پالون خر عوض میشه

نه شاه می‌خوایم نه شاهپور لعنت به هر دو مزدور

جدا شده و به کوچه پس کوچه‌های امیرآباد رسیده بودم که روی دیوارهای آن نوشته شده بود:

ما بچه‌های امیرآباد هستیم　　شاه را به طویله بستیم

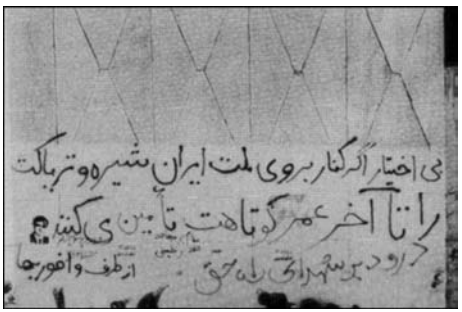

از بس که عرعر کرد　　بختیار رو خر کرد

بختیار شیره‌کش　　باید بره مراکش

این است شعار بختیار　　منقل و وافور رو بیار

طنزهای انقلاب نیز خود فصل جالبی از ادبیات این دوره است. در تاریخ خوانده بودم که ذائقه ملت ایران طنزپسند است و با طنز می‌توان حرکت‌های بزرگ اجتماعی را دامن زد. کاربرد

فرهنگ طنز در ادبیات جنبش‌های اجتماعی معاصر، علی‌الخصوص ادبیات انقلاب اسلامی از جمله موضوعاتی بود که توجهم را جلب کرد. دوست داشتم بدانم آیا پژوهش در این زمینه در کشور ما صورت پذیرفته است یا نه؟ البته با توجه به ساختار جریان‌های حاکم برای ادبیات معاصر ایران تردید داشتم که شایستگی و استعداد چنین کاری فراهم باشد. ادبیات معاصر علی‌الخصوص در حوزه داستان‌نویسی همیشه با فرهنگ ملت ایران بیگانه بود. رواج پوچ‌گرایی، بی‌مذهبی، بی‌مسئولیتی، غریبی با فرهنگ بومی و دلدادگی با فرهنگ بیگانه شاخصه اصلی ادبیات معاصر ایران بود. بنابراین به راحتی می‌توان تشخیص داد که ادبیات جدید با فرهنگ انقلاب اسلامی و با فرهنگ ملت ایران بیگانه است.

شعارهای فرار شاه و دیوار نوشته‌های آن فصلی بود که دوست داشتم روی آن متمرکز شوم. مخصوصا از این جهت که بدانم چه تفاوتی بین رهبری بود که با رحلت او میلیون‌ها نفر عزادار شده و در سوگ او گریستند و شاهی که وقتی از کشور اخراج شد مردمش شعار می‌دادند:

شاه فراری شده　　سوار گاری شده

شاه فراری می‌شود　　حکومت اسلامی می‌شود

حرف حق گفتنیه　　این پهلوی رفتنیه

شاه به جز خودکشی چاره دگر ندارد

تفاوت خدمت و خیانت را که پاره‌ای از روشنفکران دوران معاصر پرداختن به آن را در تاریخ، نوعی تاریخ‌نگاری ایدئولوژیک می‌دانند، باید در این شعارها دید. معیار خدمت و خیانت

را مورخین تاریخ روشن نمی‌کنند. ملت‌ها به درستی این تفاوت‌ها را تشخیص می‌دهند. پدر و پسری با خفت و خواری از مملکتی که مدعی بودند آن را آباد کردند اخراج شدند و مردم از اینکه از شرارت آنها راحت شدند به پایکوبی پرداختند. همین مردم علی‌رغم اینکه در انقلاب اسلامی مشکلات زیادی را تحمل کردند و خسارت‌های سنگینی از جنگ تحمیلی و تحریم‌های اقتصادی و غیره دیدند، وقتی رهبر آنها از دنیا می‌رود تمام خاک ایران را در سوگ او عزادار می‌کنند. چرا؟ تفاوت‌ها در چیست؟ آیا می‌توان مردم را خرید؟ آیا می‌توان مردم را فریب داد؟

مردم تفاوت خدمت و خیانت را می‌دانند چون معیار درستی در دست دارند.

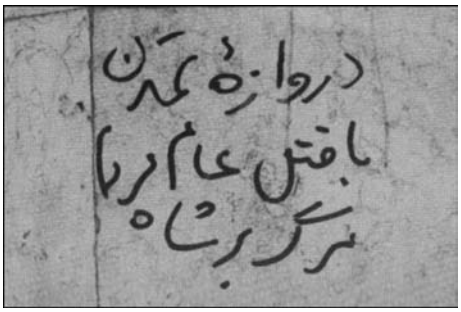

کشور ما، کشور اسلامیه　　نهضت ما، نهضت قرآنیه (۲)

یکدل و یک صدا، می‌دهیم این ندا

مرگ بر شاه (۳) مرگ ـ بر ـ شاه

رهبر ما خمینی بت‌شکن　　داده ندا به مردم این وطن

این رژیم پلید است　　بدتر از یزید است

مرگ بر این شاه (۳) مرگ ـ بر ـ شاه

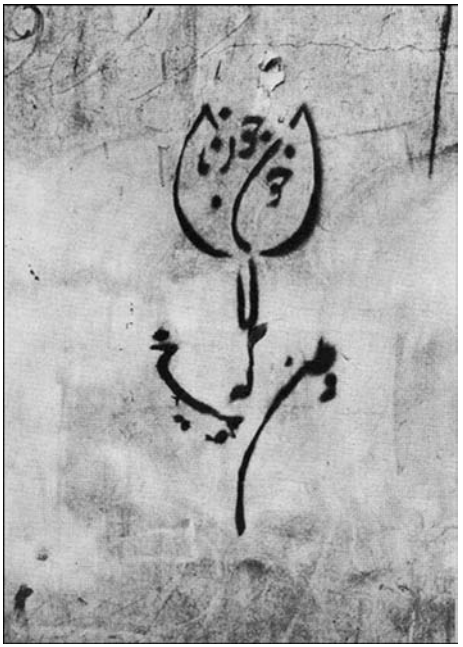

کودک دبستان، باشدش بر زبان — مرگ بر شاه (۳) مرگ ـ بر ـ شاه

خون هر یک شهید، می‌دهد این نوید — مرگ بر این شاه (۲) مرگ ـ بر ـ شاه

دوست دارم در مرگ نظام شاهنشاهی و علل و عوامل آن بیشتر تفحص کنم می‌دانم اگر شعارهای انقلاب اسلامی و دیوار نوشته‌ها را تا به آخر ادامه دهم با آرمان‌های مملکت خود رابطه عمیق‌تری پیدا خواهم‌کرد. من هنوز مانند بسیاری از جوانان این مرز و بوم دوست دارم بدانم مردم ما در شعارهای دوران انقلاب خود چه دیدی نسبت به غرب، امریکا، شوروی، نظام لیبرالیسم، دمکراسی، نظام سوسیالیسم، روشنفکری، غرب‌گرایی، جبهه ملی، گروه‌های سیاسی و خیلی از چیزهای دیگری که تاریخ ما در این دویست سال اخیر با آن درگیر بود، داشته‌اند. اما دیدم که فعلا استعداد زمزمه شعارهای پرحرارت این دوران را ندارم. با خود گفتم:

شرح این هجران و این خون جگر — این زمان باشد تا وقت دگر

سکوت هر مسلمان، خیانت است به قرآن

کشته شدن در این راه، نزدیکی است به الله

شعار مستضعفین — حکومت متقین
استقلال، استقلال — این است ندای قرآن
پیام هر مسلمان — عقیده و جهاد است

ایران کربلا شده — هر روز عاشورا شده
چین، شوروی، امریکا — دشمنان خلق ما
تشیع زنده گشت — فاتح و پاینده گشت

پرسش و پاسخ

با کاوشگران تاریخ و دانشوران معرفت

پرسش‌های گوناگون و فراوان خوانندگان اندیشمند و پژوهشگر ما را بر آن داشت که از این شماره صفحه‌ای برای پاسخ به پرسش‌های خوانندگان عزیز باز کنیم و به پرسش‌هایی که مربوط به حوزه تاریخ و اندیشه سیاسی معاصر می‌شود در بخش «با کاوشگران تاریخ و دانشوران معرفت» پاسخ دهیم.

⊘ به حضرت آیت اللّه خمینی از چه زمانی لقب «امام» داده شد و نخستین بار چه کسی ایشان را با این لقب خواند؟

شاکری ـ از نیشابور

☑ نخستین شخصیتی که عنوان «امام» را برای رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، به کار برد، استاد فرزانه محمدرضا حکیمی بود، که در کتاب «سرود جهش‌ها» که در سال ۱۳۴۲

به رشته نگارش کشید، چنین آورد:

... در این روز و روزگار، دیگر این نشان تشیع را بر کسی ندیدیم و این سخن عزیز شیعی «انتم علی احدی الحسنیین» را از کسی نشنیدیم، مگر از پیشوای شیعی اندیش معاصر و یادگار پیشینه‌های شیعه، امام خمینی...[1]

شاعری نیز در سال ۱۳٤۳ در پی تبعید امام به ترکیه چنین سرود:

ای ز وطن دور ای مجاهد دربند　　ای دل اهل وطن به مهر تو پیوند

...

ای ز وطن دور ای امام خمینی　　ای تو علی را یگانه پور همانند

سروده دیگر این شاعر درباره امام چنین است:

الا ای امام بحق برگزیده　　الا ای تو اسلام را نور دیده

...

زعیما! اماما! از ایران چه پرسی　　که سجن بزرگیست در خون طپیده

کتاب‌هایی که در نجف اشرف از سال ۱۳٤۸ منتشر شده مانند «حکومت اسلامی یا ولایت فقیه»، «مبارزه با نفس یا جهاد اکبر»، «آوای انقلاب» و... نیز از قائد بزرگ اسلام به عنوان «امام» نام آورده است و سرانجام کتاب تاریخ نهضت اسلامی ایران که در سال ۱۳٥٦ در لبنان منتشر شده است نیز به نام «بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی» نامگذاری شده است و در جای جای این کتاب از آن ابرمرد تاریخ با عنوان امام نام برده است. علاوه بر این در ماهنامه ۱٥ خرداد (دوره اول) که تا سال ۱۳٥٤ در نجف اشرف منتشر می‌شد نیز با عنوان «امام خمینی» از رهبر کبیر انقلاب اسلامی نام برده است. و بدین‌گونه روشن می‌شود که عنوان «امام» برای آن رهبر محبوب ملت سابقه‌ای دیرینه دارد و به دوران اوج انقلاب اسلامی و پس از پیروزی آن محدود نمی‌شود. البته ناگفته نماند حجت الاسلام آقای دکتر حسن

۱. حکیمی، محمدرضا، سرود جهش‌ها، ص۱۰۰، چاپخانه طوس، اردیبهشت ۱۳٤۳.

روحانی در مراسم چهلم شهادت آیت الله حاج سید مصطفی خمینی (رحمت الله علیه) در مسجد ارک تهران نیز با عنوان «امام» از خمینی کبیر یاد کرد و بدین‌گونه زمینه رواج این عنوان در السنه عموم مردم بهتر فراهم آمد.

❀❀❀

⊘ در نشریه «شما» ارگان حزب مؤتلفه اسلامی دیدم که ادعا شده است که مؤسس این حزب امام بوده است، آیا این ادعا مقرون به صحت است؟!

بنکدار ـ از تهران

☑ همان گونه که در هفته‌نامه «شما» شماره ٤٥٢ توضیح داده شده است، امام همه کسانی را که در چارچوب احکام اسلامی فعالیت‌های سیاسی داشتند، به اتحاد و انسجام فرا می‌خواندند و آنان را به وحدت کلمه دعوت می‌کردند. در نجف اشرف نیز بارها اتفاق افتاد که امام برادران روحانی را که در خدمتشان فعالیت داشتند و به سهم خود مبارزات ملت ایران را تداوم و استواری می‌بخشیدند، دسته‌جمعی به حضور فرامی‌خواندند و به اتحاد و انسجام دعوت می‌کردند و هدف امام از وحدت و یکپارچگی تشکیل حزب و حزب‌بازی نبود بلکه همگامی، هماهنگی، تبادل نظر، همفکری و نوعی تعامل و تعاون بود و این از برنامه‌های استراتژیک امام بود. امام به درستی می‌دانستند که در سایه اتحاد ملت می‌توان بر خصم چیره شد و دیدیم که با گرد آمدن عموم ملت در زیر پرچم توحید، انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و امام تا واپسین لحظه‌های زندگی خویش همگان را به وحدت کلمه توصیه می‌کردند و اگر در این میان کسانی طبق سفارش امام به اتحاد و انسجام به تشکیل حزب و گروه دست زده‌اند، نباید امام را مؤسس آن حزب و جمعیت معرفی کنند. در نجف شماری از طلاب و روحانیان دور هم جمع شدند و با عنوان «روحانیت مبارز خارج کشور» مبارزات را دنبال کردند، عده‌ای نیز زیر عنوان «روحانیان مبارز، گروه ۱۵ خرداد» نهضت امام و مبارزات ملت ایران را پی

گرفتند، در صورتی که این دو گروه هیچ کدامشان این ادعا را ندارند که امام مؤسس گروه آنان بوده است. این درست نیست که اگر امام روزی جمعی را به اتحاد و ائتلاف فراخواندند و آنها رفتند حزبی تشکیل دادند، امام را «مؤسس» آن بنمایانند. اگر امام مؤسس حزب مؤتلفه اسلامی بودند، چرا دست کم پس از پیروزی انقلاب اسلامی پیامی برای حزبی که بنیانگذاری کرده بودند نفرستادند و عموم مردم را به پیوستن به آن فرانخواندند؟!!

اگر امام بنابر درخواست جمعیت مؤتلفه، بزرگانی را به نظارت بر امور دینی و سیاسی جمعیت مکلف کردند، نه به معنی تأیید این جمعیت به عنوان یک حزب می‌باشد، بلکه رسالت اسلامی ایشان اقتضا داشت که به درخواست همه کسانی که از ایشان در راه هدایت و راهنمایی خود و همراهان خویش مدد می‌جویند توجه کنند و در هدایت آنان بکوشند. امام بزرگانی را بنا به درخواست سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به عنوان نماینده خویش در آن سازمان تعیین کردند در صورتی که مسلما نه آن سازمان مورد تأیید ایشان بود و نه امام مؤسس آن بودند.

این روزها متأسفانه باب شده است که هر کسی طبق امیال خود به امام امت نسبت‌هایی می‌دهند که تاریخ را خدشه‌دار می‌کند مانند اینکه «ما بودیم به امام گفتیم عید نوروز سال ۴۲ را عزا اعلام کند»! «ما بودیم به امام پیشنهاد دادیم که پس از یورش کماندوهای شاه به مدرسه فیضیه، شخص شاه را مورد حمله قرار دهد»!! «ما بودیم به امام پیشنهاد دادیم عازم فرانسه شود»! و ما بودیم.. و... چیزی نمانده است ادعا شود که ما بودیم اعلامیه‌ها را می‌نوشتیم و امام امضا می‌کرد!! ما بودیم پیش‌نویس سخنرانی را تهیه می‌کردیم و به امام می‌دادیم و امام آن را حفظ می‌کرد و بالای منبر می‌خواند!!

***

؟ چرا به برخی می‌گویند «دوم خردادی»؟! دوم خردادی‌ها با دیگر مردم کشور ما چه تفاوتی دارند؟

رضا عسکری ـ از اهواز

☑ دوم خرداد ۷٦ روز انتخابات هشتمین رئیس جمهور کشورمان بود که مردم با حضور حماسی خود در صحنه بار دیگر دست رد بر سینه دشمنان اسلام و ایران زدند و انقلاب اسلامی را پاس داشتند. مردم در روز دوم خرداد ۷٦ به رئیس جمهوری رأی دادند که

۱. روحانی بود، ۲. سید بود، ۳. منتسب به بیت یکی از عالمان بزرگ به شمار می‌آمد، ٤. از نامه و عنایت امام که به او «فرزند فاضل» خطاب کرده بود برخوردار بود، ٥. از شعارهای دینی و شعائر مذهبی استفاده کرده و عموم ملت مسلمان را به وفاداری و استواری خود در راه و خط امام مطمئن ساخته بود و ٦. هواداران او با شعار درود بر سه سید فاطمی خمینی، خامنه‌ای، خاتمی، التزام او به ولایت و امامت را در اذهان ملت ایران بیش از پیش استواری بخشیده بودند.

لیکن در پی انتخاب او به ریاست جمهوری سیاست‌بازان حرفه‌ای، منورالفکرهای بند و بست‌چی، حرامیان عقیده و اندیشه و فرصت‌طلبان بی‌ریشه که همیشه در کمین حرکت‌ها و انقلاب‌های مردمی نشسته‌اند تا آن را به بیراهه بکشانند و در زیر پای اربابان خود ذبح کنند، به گمان اینکه امروز نیز همانند دوران مشروطه زمینه برای فریب‌کاری و نیرنگ‌بازی فراهم است و می‌توان توده‌های ملت را به نام آزادی وآزادی خواهی به اسارت کشانید، بازیگر صحنه شدند و کوشیدند که با شگردهای شیطانی آرمان‌های امام و ارزش‌های انقلاب اسلامی را از میان ببرند و یک رضاخان دیگری را از اصطبل امریکا و انگلیس بیرون بکشند و به نام ناجی ملت بر تخت قدرت و ریاست بنشانند و امریکا را با سوت و کف و پایکوبی و رقاصی به ایران بازگردانند، رژیم کاپیتولاسیون را احیا کنند و سرجوخه‌های عربده کش امریکایی را بر نوامیس ملت ایران مسلط سازند. از این‌رو، همانند دوران مشروطه روزنامه‌های مرموز زنجیره‌ای به بازار آمد و به شیوه روزنامه‌های آن عصر مقدسات اسلام و رهبران ملت را مورد حمله، ناسزا و اهانت قرارداد و باورمندی‌های ملت مسلمان ایران را به باد ریشخند، نیشخند و مسخره گرفت و دل هر انسان غیرتمندی را خون کرد. به نام تشنج‌زدایی و گفتگوی تمدن‌ها تلاش شد هویت و کرامت انسانی ایرانیان ـ به ویژه نسل جوان ـ همانند عصر پهلوی

از میان برود و هر جوان ایرانی به هیچی و پوچی و بی‌تفاوتی کشیده شود تا آنجا که برای نسل جوان ایران نه دین، نه ناموس، نه وطن و نه غیرت مطرح باشد و در برابر هجوم نظامی دشمن بی‌تفاوت بماند و به تماشای تاخت و تاز بیگانگان بنشیند. منورالفکرها در این خواب‌های طلایی به سرمی‌بردند و شبانه‌روز به توطئه و دسیسه سرگرم بودند که ملت آگاه و هشیار ایران با حضور خویش در صحنه بار دیگر دست رد برسینه نامحرم زد و به بیگانگان و بیگانه‌پرستان نشان داد که دوم خرداد با سوم خرداد و ۱۵ خرداد تفاوتی ندارد و این ایام الله ریشه در اندیشه امام و مکتب سرخ تشیع دارد و ملت ایران امروز آگاه‌تر از آن است که به غرب‌باوران رخصت دهد همانند دوران مشروطه میوه‌چین انقلاب باشند و استقلال کشور را در زیر چکمه دژخیمان امریکایی و انگلیسی ذبح کنند و مأموریت کثیفشان را در سلطه بخشیدن به بیگانگان به انجام برسانند.

یریدون لیطفؤا نورالله بافواههم و الله متم نوره و لو کره المشرکون.

زندگی‌نامه آیت‌الله ربانی شیرازی[1]

به قلم آن مرحوم

بسمه‌تعالی

۱. نام عبدالرحیم ربانی فرزند حاج محمدهادی معروف به حاج بمانعلی فرزند مرحوم مشهدی رحیم بنی مشهدی حسن بن آقا محمدعلی شیرازی. نام مادر معصومه محل تولد شیراز در سال ۱۳٤۰ سوم شعبان مطابق با ۱۳۰۱ شمسی (طبق شناسنامه) شماره شناسنامه ۲۲۹۹۲.

۲. در شیراز مشغول به تحصیل ابتدایی سپس از سال ۱۳۱۸ مشغول به تحصیل عربی شدم و در دوران اختناق رضاشاهی با بینشی که از طریق خانواده و دوستان مذهبی پیدا کردم یگانه راه نجات ایران را از چنگال کفر تقویت روحانیت و احیای فکر اسلامی به خصوص

---

۱. به مناسبت ۱٦ اسفند، سالروز رحلت جانکاه آیت‌الله ربانی شیرازی رحمت‌الله علیه.

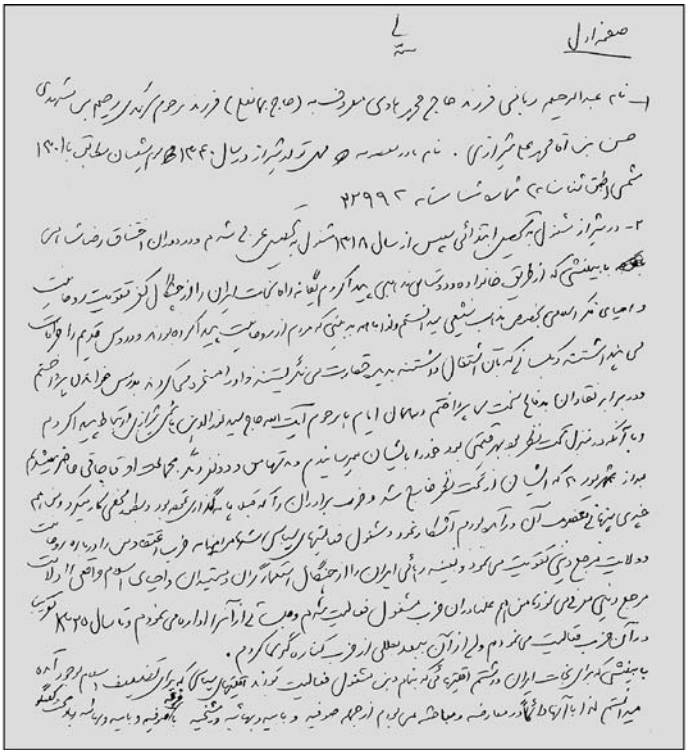

مذهب شیعه می‌دانستم و لذا با همه بدبینی که مردم از روحانیت پیدا کرده بودند و دروس قدیم را خرافات می‌پنداشتند و به کسانی که به آن اشتغال داشتند به دیده حقارت می‌نگریستند و او را مسخره می‌کردند به درس خواندن پرداختم و در برابر نقادان به دفاع سخت می‌پرداختم. در همان ایام با مرحوم آیت‌الله حاج سید نورالدین هاشمی شیرازی ارتباط پیدا کردم و با آنکه در منزل تحت نظر بود به هر قیمتی بود خود را به ایشان می‌رسانیدم و مدت‌ها من و دو نفر دیگر به جماعت او قاچاقی حاضر می‌شدیم بعد از شهریور ۲۰ که ایشان از تحت نظر خارج شد و حزب برادران را که قبلا پایه‌گذاری نموده بود و به طور مخفی کار می‌کرد و من هم چندی پنهانی به عضویت آن در آمده بودم آشکار نمود و مشغول فعالیت‌های سیاسی شد، مرامنامه حزب، اعتقاد من را درباره روحانیت و ولایت مرجع دینی تقویت می‌نمود و زمینه رهایی ایران را از چنگال استعمارگران و مستبدان و احیای اسلام واقعی را ولایت مرجع دینی

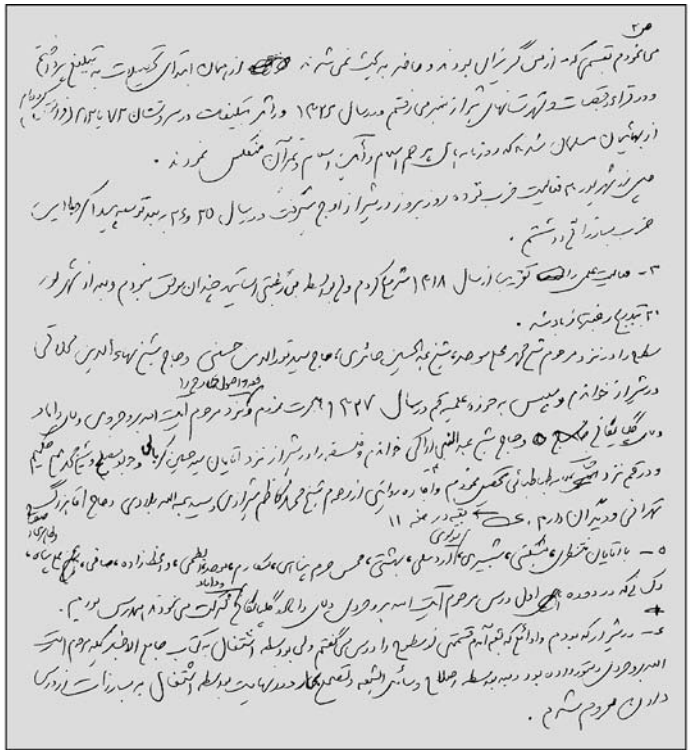

معرفی می‌نمود، من هم علنا در آن حزب مشغول فعالیت شدم و جلساتی از آن را اداره می‌نمودم و تا سال ۱۳۲۵ تقریبا در آن حزب فعالیت می‌نمودم ولی از آن به بعد به عللی از حزب کناره‌گیری کردم.

با بینشی که برای نجات ایران داشتم اقلیت‌هایی که به نام دین مشغول فعالیت بودند اقلیت‌های سیاسی که برای تضعیف اسلام به وجود آمده می‌دانستم لذا با آنها دائما در معارضه و مباحثه می‌بودم از جمله صوفیه و بابیه و بهاییه و شیخیه. با فرقه صوفیه و بابیه و بهاییه زیاد بحث و گفتگو می‌نمودم به قسمی که از من گریزان بودند و حاضر به بحث نمی‌شدند. از همان ابتدای تحصیلات به تبلیغ پرداختم و در قراء و قصبات و شهرستان‌های شیراز منبر می‌رفتم و در سال ۱۳۲۶ در اثر تبلیغات در سروستان، ۷۲ یا ۸۳ [نفر] (فراموش کرده‌ام) از بهاییان مسلمان شدند که روزنامه‌های پرچم اسلام و آیین اسلام و غیر آن منعکس

نمودند.

پس از شهریور ۲۰ فعالیت حزب توده روز به روز در شیراز اوج می‌گرفت و در سال ۲۵ و ۲٦ به بعد توسعه پیدا کرد و با این حزب مبارزاتی داشتم.

۳. فعالیت علمی را تقریبا از سال ۱۳۱۸ شروع کردم ولی به واسطه بی‌رغبتی اساتید چندان موفق نبودم و بعد از شهریور ۲۰ به تدریج رغبت‌ها زیاد شد.

سطوح را در نزد مرحوم شیخ محمد علی موحد، شیخ عبدالحسین حائری، حاج سید نورالدین حسنی و حاج شیخ بهاء الدین محلاتی در شیراز خواندم و سپس به حوزه علمیه قم در سال ۱۳۲۷ هجرت نمودم و فقه و اصول خارج را نزد مرحوم آیت‌الله بروجردی و آقای داماد و آقای گلپایگانی و حاج شیخ عبدالنبی اراکی خواندم و فلسفه را در شیراز نزد آقایان سید حسین کربالی و جواد مصلح و شیخ محمد علی حکیم و در قم نزد جناب علامه طباطبایی تحصیل نمودم و ٤ اجازه روایتی از مرحوم شیخ محمد کاظم شیرازی و سید عبدالله بلادی و حاج آقا بزرگ تهرانی و دیگران دارم و مدتی طولانی هفته‌ای یک شب خدمت آقای علامه طباطبایی بودیم و بحث از اصول دیالکتیک می‌شد که نتیجه آن، کتاب موجود روش رئالیسم می‌باشد. در آن جلسه با عده‌ای از دوستان مانند آقای بهشتی، قدوسی، ابوترابی، امینی شرکت داشتم.

٤. با آقایان منتظری، مشکینی، شبیری، موسوی اردبیلی، بهشتی، محسن حرم پناهی، مکارم، موحد ابطحی، واعظ زاده، صافی، علی پناه و طاهری اصفهانی و کسانی که در دوره‌های اول درس مرحوم آیت‌الله بروجردی و آقای داماد و گلپایگانی شرکت می‌نمودند هم درس بودیم.

٥. در شیراز که بودم و اوایلی که به قم آمدم قسمتی از سطوح را درس می‌گفتم ولی به واسطه اشتغال به کتاب جامع الاخباری که مرحوم آیت‌الله بروجردی دستور داده بود و بعد به واسطه اصلاح وسائل الشیعه و تصحیح بحار و در نهایت به واسطه اشتغال به مبارزات از درس دادن محروم شدم.

٦. علاوه بر تحصیل، اکثر وقت من صرف نوشتن و تصحیح و اصلاح سه کتاب گردید:

۱. جامع الاحادیث که کتاب صلاه و آداب لباس و مسکن و ذکر و دعا یعنی آنچه از

کتب در جلد دوم وسایل الشیعه است به اتفاق آقای شیخ محسن حرم پناهی تألیف نمودم.

۲. تصحیح و اصلاح وسائل الشیعه با نوشتن پاورقی که ۱۶ مجلد از آن را تدوین نمودم و بقیه به واسطه زندان توفیق پیدا نکردم.

۳. بحار الانوار که در تصحیح و نوشتن پاورقی آن اقدام کردم و قریب به ۴۰ مجلد از آن را تصحیح و پاورقی نوشتم و در حدود بیش از ۱۵ سال در این دو کتاب کار کردم.

علاوه بر این سه کتاب ترجمه‌هایی از علما و رجال به سبکی بدیع نوشته‌ام که در مقدمه وسائل الشیعه و بحار الانوار و معانی الاخبار چاپ شده است و شرح حال صدوق به نام قضاء الحقوق فی ترجمه الصدوق مخطوط است و کتاب‌های فارسی و عربی دیگری هم نوشته‌ام که ناقص و به صورت خطی موجود است. کتاب حرکت در طبیعت را در زندان در رد مارکسیست‌ها و مجاهدین خلق نوشته‌ام که چاپ شده است.

۷. رشته تخصصی من فقه و اصول و رجال است.

۸. آشنایی من به دو زبان فارسی و عربی است.

◆ بخش سیاسی

۹. فعالیت سیاسی را قبل از شهریور ۲۰ شروع نمودم.

۱۰. در دوران ملی شدن صنعت نفت از طرفداران آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق بودم و در این راه تبلیغات می‌نمودم بعد از اختلاف بین این دو نفر با بینشی که قبلا عرض کردم داشتم با دکتر مصدق مخالف شدم البته نه به طوری که علنا با او مخالفت کنم. بلکه قلبا مخالف بودم و می‌دانستم که مصدق شکست می‌خورد لذا روزی که مصدق رفراندوم نمود من در بشنوه در باغ سر کشیک زاده به حسین آقای توفیق گفتم و او را وادار کردم که در دفترش یادداشت کند که از این به بعد اگر روزی دکتر مصدق از مردم استمداد جوید مردم به او پاسخ مثبت نخواهند داد و در آن ایام خیلی ناراحت و آزرده‌خاطر گشتم که مبارزات مردم ایران به واسطه

خودخواهی‌ها با شکست مواجه خواهد شد.

و اما در مبارزات ۱۵ خرداد، مبارزه رسمی من از بعد از فوت مرحوم آیت‌الله بروجردی شروع شد چون خبرم داشتم که شاه اقدامات ضد اسلامی خود را با فوت ایشان شروع می‌کند لذا پس از فوت ایشان مدرسین را دعوت نمودم در منزل آقای حرم پناهی و چند جای دیگر و پیشنهاد انتخاب مرجع واحد را نمودم و در مقام نظرخواهی پیشنهاد مرجعیت آقای خمینی را نمودم. در آن جلسه این مطلب به ذائقه خیلی‌ها خوش نیامد و قبول ننمودند و ناچار طرح اتحاد مراجع مطرح شد که آقای خمینی و آقای نجفی قبول ننمودند و آقای گلپایگانی و آقای شریعتمداری مدتی با هم مشترکا شهریه قم را اداره نمودند...

بعد در کلیه مبارزات شرکت داشتم و بیشترین اعلامیه‌هایی که به اسم حوزه علمیه قم منتشر گشته است و چندین اعلامیه و تلگراف که به امضای مدرسین است، متن آن از اینجانب است. نامه‌ای که از زندان به امضای این جانب و آقای منتظری است و همچنین نامه دیگری که این دو امضا را دارد متنش از من است اعلامیه علیه سرمایه‌گذاران خارجی که به چند زبان منتشر شد از من است و اولین اعلامیه‌ای که منتشر نمودم اعلامیه‌ای است که در موقع اصلاحات ارضی منتشر کردم و ٤٠ مورد را برای اصلاح بیان نمودم و اگر کسی سبک‌شناس باشد می‌تواند با توجه به اعلامیه‌های ممضای من بقیه اعلامیه را بفهمد.

۱۱. بعد از چند ماه از گذشت واقعه ۱۵ خرداد به واسطه منبرهایی که در قم رفتم ممنوع المنبر شدم و تا آخر انقلاب این ممنوعیت بود ولی اعتنا نمی‌نمودم و در موارد لازم سخنرانی می‌نمودم. ظاهرا یازده مرتبه زندان و یک مرتبه تبعید شده‌ام و آخرین زندان در ماه محرم قبل از انقلاب است که بعد از سخنرانی در روز عاشورا در شیراز پس از راهپیمایی وسیع به تهران منتقل شدم و تا دو روز قبل از کابینه بختیار زندانی بودم. تبعید به کاشمر، فیروز آباد، سردشت و جیرفت.

۱۲. قبل از انقلاب، آنها که در مبارزه بودند می‌دانستند که تداوم مبارزه عمده‌اش به واسطه من بود و اگر من کنار می‌رفتم وضع خیلی تغییر پیدا می‌کرد و خیلی از سرشناسان کنار

می‌رفتند من با به وجود آوردن جمعیتی مخفی که آقایان منتظری، مشکینی، قدوسی، محمد خامنه‌ای، علی خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی، امینی نجف‌آبادی، مصباح، حائری طهرانی در آن شرکت داشتند مبارزات را شکل می‌دادم و جلسات مدرسین را ترتیب می‌دادم. به واسطه این جلسه بود که نوعا مدرسین مجبور می‌شدند شرکت مختصری در مبارزات داشته باشند و اعلامیه‌ها را امضا کنند و با رفتن به زندان مبارزات را داغ می‌نمودم و از داخل زندان راهنمایی‌هایی می‌نمودم هر از مدتی به مناسبتی اعلامیه صادر می‌کردم و جریان تازه‌ای به وجود می‌آوردم و از قم، شهرستان‌ها را به وسیله‌ای رهبری می‌نمودم وقتی تا مدتی قسمتی از برنامه رادیوی عراق را با ارسال اعلامیه و اخبار اداره می‌کردم و تا مدتی با دوستان خارج تماس داشتم طومارهای زیادی که می‌نوشتم و به وسیله دوستان پر از امضا می‌شد و به رئیس جمهور امریکا و سازمان ملل و کمیسیون حقوق بشر و دانشگاه هاروارد می‌فرستادم زیاد مؤثر بود. در موقع اقامت موقت در مشهد جلسه دعای بالاسر را فراهم کردم و آقای خامنه‌ای به وجود آمدنش را محال می‌دانست و چندین ماه جلسه وی ادامه داشت و مردم را تهییج می‌کرد و عده‌ای را به همان خاطر گرفتند.

تا مدتی از آقایان مراجع مأیوس نگشتم و آنها را وادار به اقداماتی می‌کردم مخصوصا با مسافرت به مشهد چند اعلامیه از آقای میلانی گرفتم.

در برنامه ورود آقا بودم و پس از ورود، چند نفر مأمور اداره امور منزل آقا شدیم که دیگر به واسطه کارهای دیگر موفق نشدند و من منزل را اداره می‌کردم و در آن جا تحویل اسلحه و اموال و سایر کارها را ترتیب می‌دادم و کارهای دیگر را به کمک دوستان انجام می‌دادم...

به وسیله احمد آقا پیغام دادم که دستور بدهید بختیار را بگیرند و یا اجازه بدهید من اعلامیه دهم. ایشان فرمودند تو اعلامیه بده. اعلامیه نوشتم و بردم، ایشان خواندند و گفتند خوب است منتشر کن متن اعلامیه را به آقای دکتر مفتح دادم که به خبرگزاری‌ها بدهد و تلفنچی به روزنامه‌ها و رادیو هم داد و به آقای بادامچی گفتم آن را چاپ و پخش کند ولی متأسفانه بعد از ظهر متوجه شدم که نه روزنامه‌ها نوشته‌اند و نه پخش شده و نه رادیو خوانده است. از

آقای مفتح توضیح خواستم گفت اعلامیه دستم بود، دیگران دیدند و اجازه ندادند پخش شود. من ناراحت شدم و گفتم آقای خمینی می‌گویند پخش شود و اطاعت نمی‌کنی و حرف دیگران را اطاعت می‌کنی و متاسفانه با ایشان در حال قهر بودم و دیگر او را ندیدم و اگر آن روز بختیار گرفته می شد خیلی مشکلات داخلی و خارجی وقوع پیدا نمی‌کرد.

قبل از تشریف آوردن آقا شب‌ها با چند نفر از افسران در کارها مشورت می‌کردم و راهنمایی‌هایی می‌نمودم و یک دو مرتبه آنها را نزد شریعتمداری فرستادم که موضعش را تصحیح نماید. در تهران امام دادستانی انقلاب را پیشنهاد نمودند و من گفتم به دو شرط می‌پذیرم: ۱. محاکمات علنی باشد ۲. همکاران را خودم انتخاب کنم (چون که آقا آقای خلخالی را معرفی کرده بود) ولی آقا قبول نکرد.

خلاصه موقع رفتن آقا به قم اموال را که بـه مبلـغ کلانـی بـود تحویـل نماینـده دولـت آقـای افجه‌ای دادم و به اتفاق آقا به قم آمدم و چند روز در قضایای مدرسه فیضیه شرکت می‌نمودم بعدا به اتفاق عده‌ای از شیراز به دستور آقا به شیراز رفتم. البته ایشان فرمودند که یک هفته به شیراز بروید و اختلاف بین روحانیون را حل کنید و برگردید و به شورای انقـلاب بایـد برویـد ولی چون من می‌دانستم در شورای انقلاب در افکـار منفـرد و یـا در اقلیـت واقـع مـی‌شـوم از شیراز برنگشتم و به رفع مشکلات در شیراز پرداختم؛ الف. اول کار روحیه ارتش را که دیگران می‌گفتند باید منحل شود بالا بردم و گفتم ارتش باید باشد و قوی‌تر از سابق هم باید بـشود ب. بنیاد عمران و مسکن را تأسیس کردم و بعد که به آقا گفتم پسندید و جهاد سازندگی را دستور داد. ج. تقسیم حدود ۳ هزار قطعه زمین از زمین‌های موقوفه در بین مستضعفین را انجـام دادم د. نهادهای انقلابی را به تدریج پایه‌گذاری کردم. هـ . به تمامی شهرستان‌های اسـتان مـسافرت نمودم و با سخنرانی آنها را به تداوم انقلاب و راهنمایی‌هـایی در ایـن زمینـه هـدایت نمـودم و. مشکلات مردم را رسیدگی نمودم.

از نتایج مقیم بودنم در شیراز به وجود نیامدن جنگ بین دولت و عشایر بود که ضد انقلاب دائما تحریک می‌نمود و دوستان ناآگاه هم تأیید می‌کردند.

در [این] بین به قم آمدم و اهالی ارومیه از آقا خواستند که به ارومیه مسافرت کنم لذا با هیأتی از نمایندگان وزارت کشور و جنگ و ژاندارمری به آذربایجان غربی و قسمتی از کردستان مسافرت نمودم و از ارومیه تا مرز بازرگان در بین استقبال‌های بی‌نظیر مسافرت نمودم و سخنرانی کردم و از کردستان هم تا سردشت و مریوان مسافرت کردم و مردم را به انقلاب دعوت نمودم در مهاباد در مجلس سخنرانی، قاسملو را مفتضح نمودم و مجال صحبت به او ندادم و بعد از رادیو و تلویزیون به صورت زنده سخنرانی کردم و پخش شد و غارت پادگان را محکوم نمودم.

خلاصه زمینه را کاملا آماده کردیم که همه مناطق بدون خونریزی گرفته شود ولی متأسفانه دولت موقت اجازه نداد و آقای ظهیر نژاد در این زمینه خیلی آمادگی داشت.

پس از بازگشت، نظرات خود را درباره آنجا نوشتم و عوامل مثبت و منفی در منطقه را شرح دادم کسانی که باید تشویق شوند و کسانی که باید دستگیر شوند نوشتم ولی متأسفانه دولت موقت اقدامی نکرد و بعدها رئیس ستاد مشترک گفت اگر نظرات تو را انجام داده بودیم به این روز نمی‌کشید و روزی که آقا دستور حمله را داد رئیس ستاد مشترک گفت نظرات شما روی میز است و داریم عمل می‌کنیم ولی عمل نکردند.

کارهایی که در مدت اقامت در شیراز انجام یافته بسیار زیاد است که هر ارگانی مخصوصا جهاد سازندگی و بنیاد مستضعفان باید شرح دهند.

رفع مشکلات را تا حدودی که امکان داشت نمودم به قسمی که مردم شیراز بلکه استان الان چشم امید فقط به من دوخته‌اند.

در این بین با انتخاب مردم شیراز در مجلس خبرگان و بعد به دستور امام در شورای نگهبان شرکت نمودم و در مجلس خبرگان با همکاری آقایان بهشتی، مشکینی، جوادی آملی، آیت، فارسی، دستغیب در کمیسیون ۱ اصول کلیات قانون اساسی را تنظیم نمودم. در مجلس

خبرگان به اتفاق دوستان پافشاری شد که پیش نویس از دستور بیرون رود و به جای آن خود ما قانون جدیدی بنویسیم. و این اولین ضربه بر غرب‌گرایان بود. در مجلس خبرگان درباره ولایت فقیه، معنای صحیح شورا، برقراری قانون سپاه پاسداران و مسائل دیگر پافشاری نمودم. برادران نوعا ولایت فقیه [را] به مانند آقای بنی صدر به معنی نظارت می‌گرفتند و من بودم که در کمیسیون مکرر در این زمینه سخنرانی کردم و پافشاری نمودم. در این شوراها هم نظر آقای بهشتی نظام شورایی بود که با بحث مفصل با ایشان که نظام شورایی از پایین به بالا است و نظام پارلمانی از بالا به پایین است و این دو با هم غیر قابل جمع است، راضی شدند که شورا را به طرزی که فعلا در قانون است بیاورند. آنچه در مجلس خبرگان نظر داده‌ام قسمتی در صورت جلسات آمده است و قسمتی در نوارهای کمیسیون خصوصی موجود است.

بارها با امام ملاقات کرده‌ام و در اطراف مسائل روز و مسائل استان صحبت نمودم.

یک مسافرت به امارات خلیج و دمشق هم نمودم و در آنجا با سخنرانی‌ها موضع انقلابی ایران و معنای انقلاب اسلامی و معنی صدور انقلاب را بیان داشتم. با چند نفر از روسای آنها ملاقات کردم. بارها حضوری و یا به وسیله تلفن و یا نامه نظرات خود را درباره امور جاری به مسئولان امور رسانیده‌ام. قسمتی از آنها در دفتر شیراز و یا شورای نگهبان حاضر است.

در ایام جنگ از مناطق جنگ‌زده و شهرهای آبادان، اهواز و حمیدیه و نزدیکی سوسنگرد و دزفول بازدید کردم و در نزدیکی سوسنگرد در یکی از سنگرها مورد هجوم واقع شدیم و در چند متری ما چند خمپاره اصابت نمود.

کمک رسانی‌های ما به مناطق جنگ‌زده خیلی زیاد بود از جهاد سازندگی و بنیاد امداد و بنیاد مستضعفان بیش از دویست تریلی و کامیون جنس و چند ملیون تومان پول کمک گردید.

بنیاد امام که تحت نظر من است به وضع جنگ‌زدگان مقیم شیراز به طور وسیع رسیدگی نمود.

در شیراز حدود ۲۵۰ دستگاه منزل و در دهات در حدود ۲۰۰ دستگاه خانه از طرف بنیاد مسکن و بنیاد عمران ساخته گردید. بنیاد مستضعفان علاوه بر کشت وسیعی که نمود در کارهای اقتصادی و صنعتی نیز اقدامات خوبی داشت. آر.پی.جی ۷ و تعدادی از ابزار یدکی جنگی را ساخت.

در شیراز می‌توان گفت وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بهتر از جاهای دیگر بوده است زیرا که سعی شد که نه با احساسات بلکه با تدبیر مشکلات حل شود، کارخانجات شیراز هم فعال بودند و بهتر از سایر کارخانجات بازدهی داشته به علت آنکه من جلوی اعمال احساسات را گرفتم.

نهادهای انقلابی در دوران انقلاب در شیراز همه زیر نظر من اداره می‌شدند.

گروه فرقان دو مرتبه به شیراز آمدند و دستگیر شدند و ظاهرا برای ترور من آمده بودند تا در شب ۹ فروردین ٦۰ پس از مراجعت از جهاد سازندگی در برابر بیمارستان حافظ از شیشه عقب مورد حمله واقع شدم. به مجرد آنکه در گردن احساس سوختگی کردم متوجه توطئه

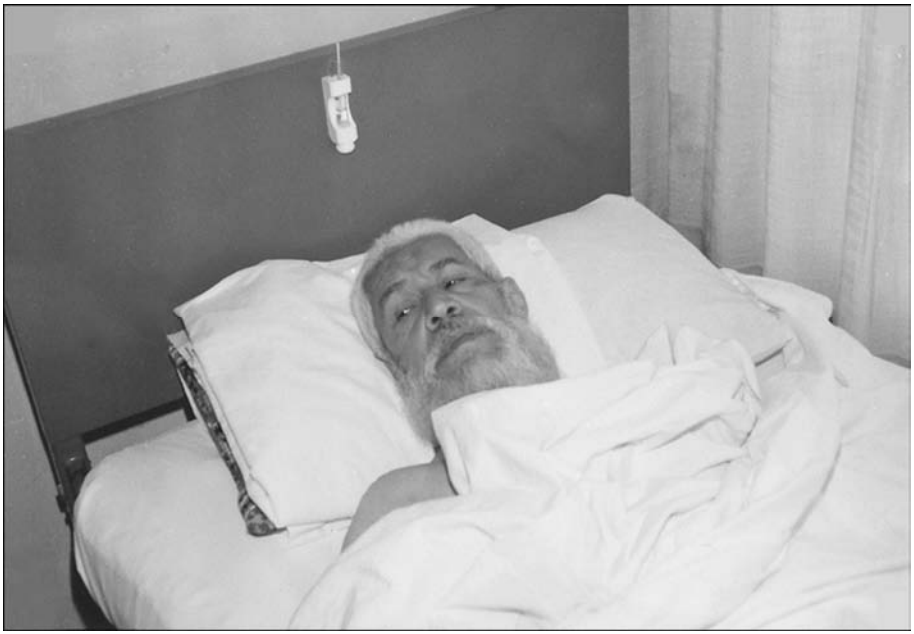

شدم خود را به کف ماشین انداختم راننده از فریاد من متوجه پیش‌آمدی گردید از ماشین پایین آمد یک نفر به نام محبی که همراهم [بود] تیری شلیک کرد کسانی که قصد ترور داشتند به فکر اینکه به مقصود رسیده‌اند با موتور فراری شدند به هر حال به راننده گفتم فورا مرا به منزل برسان و آنها را تعقیب نکن. به منزل رسیدم و از منزل به شهربانی و سپاه و بیمارستان تلفن نمودند. آمبولانس فورا آمد و مرا به داخل آمبولانس در حالتی که خون از گردن می‌ریخت و لباس‌ها آلوده شده بود به بیمارستان بردند ولی بحمدالله با اینکه تیر در حساس‌ترین محل بدن خورده بود ولی صدمات به کم‌ترین حد بود و پس از چند روز بستری شدن به منزل منتقل گشتم.

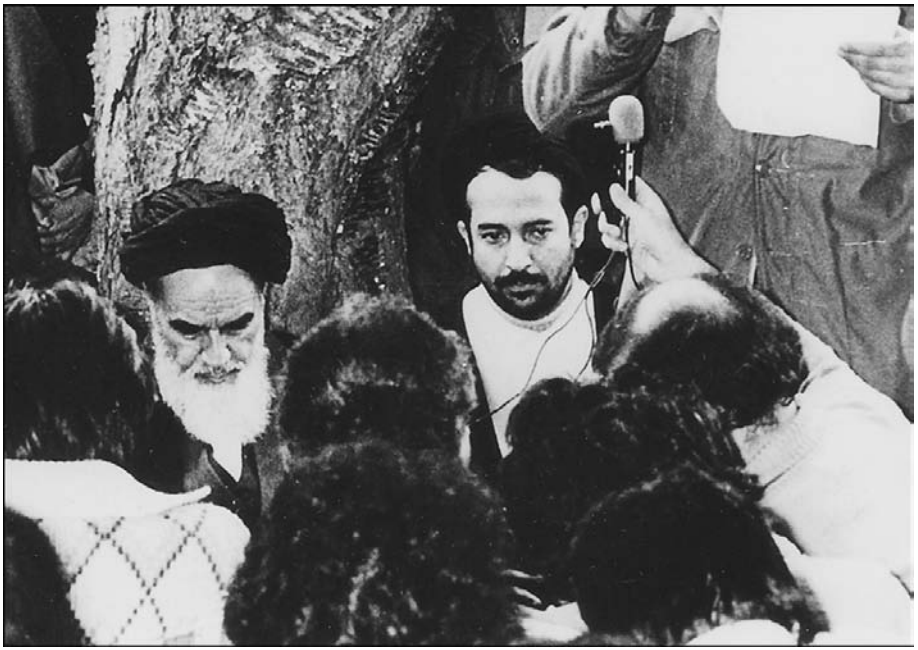

پرواز انقلاب و چرخش ایدئولوژی‌ها

یادداشت‌های به یاد ماندنی از روزهای به یاد ماندنی

دکتر سید حمید روحانی

نمی‌توان انکار کرد که روایت‌های تاریخ ایران چالش‌پذیر است و روایت‌های تاریخ معاصر نیز چالش‌پذیرترین آن است. در سال ۱۳۴۱ وقتی امام نهضت را آغاز کرد و این نهضت توسط رژیم شاه به شدت سرکوب گردید، عده‌ای می‌پنداشتند که دیگر از رهبر سنتی که پاسدار بنیادهای فرهنگی است، کاری ساخته نیست. چرا که طی دو قرن تمام عرصه‌های اندیشه و عمل از این رهبری و فرهنگی که او پاسدارش بود، گرفته شده است.

جریان‌های غیر دینی و سکولار تلاش داشتند به جامعه بقبولانند که رهبری دینی را پیش از آنکه دشمن از پا در آورد، همین رهبری سنتی عاجز کرده و می‌کند. اما این توهم خیلی دوام نیاورد. از سال ۱۳۵۰ به

بعد اوضاع ایران به جایی رسیده بود که همه احساس می‌کردند اگر قرار است کسی بـرای ایـن مملکـت کاری کند جز رهبری سنتی نیست.

«انقلاب اسلامی»، «رهبری امام خمینی» و «جمهوری اسلامی»، تنها واژه‌هایی بودند که در دهه ۵۰ کم و بیش بر زبان مردم جاری شدند و از اوایل سال ۱۳۵۶ این شعارها عمومیـت یافـت و همـه جریـان‌هـای سیاسی احساس می‌کردند اگر نجنبند خیلی دیر خواهد شد و فاصله‌ای که میان آنهـا، مـردم و انقـلاب ایجاد شده به هیچ وجه از بین نخواهد رفت. چرخش ایدئولوژی‌ها آغاز شد و هر جریانی تلاش می‌کرد در مرکز فرماندهی انقلاب یعنی نوفل لوشاتو گلیم خود را پهن کرده و درویشی و پـشمینه‌پوشـی و خرقـه فروشی پیشه کند تا شاید فرجی حاصل شود و آب رفته به جوی باز گردد.

شنیدن تب و تاب‌های آن دوران از زبان آنهایی که وقایع را از نزدیک حس کردنـد و بـا نـبض اتفاقـات دم‌ساز بودند خالی از لطف نیست. حجت الاسلام والمسلمین دکتر سید حمید روحانی رئیس بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر بی‌تردید از جمله کسانی است که از سال‌های نجف همـراه امـام و دلـداده و مـورخ نهضت او بوده‌اند. به حرف آوردن ایشان در حقیقت شکستن سکوت بخش‌هـای ناگفتـه تـاریخ انقـلاب اسلامی است.

خاطرات دوران التهاب انقلاب اسلامی از جنس خاطرات ناب و شنیدنی است. آنچه در این مقالـه عرضـه می‌شود، یادداشت‌های ایشان از ابتدای بهمن سال ۱۳۵۷ تا روز پیروزی انقلاب اسـلامی و سـقوط نظـام پادشاهی می‌باشد.

امید است که مورد استفاده مورخین و نسل‌های حال و آینده این مرز و بوم قرار گیرد.

۵۷/۱۱/۱

امام طی اعلامیه‌ای رسما اعلام کرد که در اولین فرصت بـه ایـران خواهد رفت. به دنبال پخش این خبر در ایران، خبرگزاری‌ها گزارش دادند که کارکنـان اعتصابی هما اعلام کرده‌اند کـه پـس از چنـد مـاه اعتـصاب، بـرای آوردن امـام از فرانـسه بـه اعتصاب خود پایان خواهند داد.

شهید محلاتی از تهران زنگ زد و اظهار داشت اکنون چند تـن از خلبانـان در اینجـا حـضور دارند و می‌پرسند که همراهان امام چند نفرند، ما می‌خواهیم برای آوردن امـام بـه ایـران چنـد

فروند هواپیما به پاریس ببریم تا مشخص نشود که امام سرنشین کدام یک از هواپیماها می‌باشد.

۵۷/۱۱/۲

در گفتگویی که امروز با امام داشتم، نظر ایشان به این منتهی شد که پس از ورود به ایران مستقیما به بهشت زهرا(س) بروند و با شهدای انقلاب اسلامی تجدید پیمان کنند.

سید جلال تهرانی با اعلام استعفای خود از ریاست شورای سلطنت به حضور امام رسید. امام پیش از دیدار با او تأکید داشتند که او باید علاوه بر استعفا، طی نامه‌ای رسمی شورای سلطنت را غیر قانونی اعلام کند. نامبرده طی نامه‌ای به حضور امام که شخصا آن را به حضور ایشان تقدیم داشت شورای سلطنت را غیر قانونی خواند. متن این نامه در حضور امام قرائت شد. ملاقات او با امام در مجلس عمومی صورت گرفت.

نامبرده آن‌گاه که از حضور امام بیرون آمد صدها نفر با فریاد مرگ بر شاه ـ درود بر خمینی ـ آزادی، استقلال، حکومت اسلامی و... از او استقبال کردند.

او در یک مصاحبه کوتاه با خبرنگاران اظهار داشت اصولا شورای سلطنت جنبه قانونی نداشت.

شنیدم که مقامات سفارت ایران در فرانسه طی پیامی به امام آمادگی خود را برای تسلیم سفارت به نماینده ایشان اعلام کرده‌اند.

به دنبال اعلام امام مبنی بر اینکه به زودی عازم ایران خواهد شد، کارتر، بختیار و دیگر عوامل و ایادی وابسته به امریکا همه نیروی خود را به کار گرفتند که امام را از این تصمیم باز دارند. کارتر از طریق مقامات دولتی فرانسه، به امام هشدار داد که عزیمت ایشان به ایران مخاطره‌آمیز است و مصلحت خود ایشان و مردم ایران در این است که برای رفتن به ایران شتاب نکنند!!

بختیار نیز پیام داده است که خوبست برای مدتی سفرشان را به تأخیر بیندازند. عناصر

وابسته به «جبهه ملی» و «نهضت آزادی» در پاریس دائما زمزمه می‌کنند که رفتن امام به ایران در این شرایط خطرناک است و ما برای جان ایشان احساس خطر می‌کنیم!

۵۷/۱۱/۳

طبق خبرهایی که از ایران می‌رسد جنب و جوش عظیمی سراسر ایران را فراگرفته است. مردم برای استقبال از امام سیل‌آسا به سوی تهران سرازیر شده‌اند. کمیته‌ای به نام کمیته استقبال در تهران تشکیل شده است.

امام به یاران خود در ایران پیام داد که مردم از هر گونه چراغانی، آذین‌بندی، ذبح گاو و گوسفند منع کنند و از هر گونه تشریفات دوری گزینند.

بختیار اعلام کرده است هر گونه پرواز اختصاصی به فرانسه برای آوردن امام به ایران ممنوع است و دولت به سازمان هواپیمایی کشوری اجازه چنین پروازی را نمی‌دهد.

در محل اقامت امام امروز شایع بود که سرویس امنیتی فرانسه توطئه سوء قصد به امام را کشف کرده است. از این رو، از صبح امروز نگهبانان فرانسوی کسانی را که می‌خواستند وارد اقامتگاه امام شوند بازرسی بدنی می‌کردند.

صبح امروز برای گرفتن ویزا یا ورقه عبور به سفارت ایران در پاریس مراجعه کردم. دوستان گفتند مصلحت نیست با پاسپورت غیر مجاز همراه امام وارد ایران شوم. هنگامی که در سرکنسولگری ایران در پاریس که در کنار سفارت قرار دارد سرگرم پر کردن فرم مشخصات خود بودم، یکی از کارمندان سفارت وارد شد و به شخصی که پشت میز نشسته بود اعلام کرد: سرکنسول دستور دادند که تمام عکس‌های شاه را از دفاتر و دوایر پایین آورند. آن شخص که پشت میز نشسته بود گفت: الحمد الله و بی‌درنگ از جا برخاست و عکس شاه را که بالا سرش بود پایین کشید و عکس را از قاب بیرون آورد و پاره کرد. دیری نپایید که فریاد الله اکبر در محوطه کنسولگری طنین‌انداز شد. شماری از دانشجویان ایران با فریاد الله اکبر ـ مرگ بر شاه ـ درود بر خمینی وارد شدند و به شکستن شیشه‌ها و عکس‌ها پرداختند که آنها را از این کار بازداشتم. پس از تصرف کنسولگری از دری که به سفارت داشت وارد

سفارت شدیم و سفارت نیز به تصرف درآمد. کاردار سفارت در جمع دانشجویان حاضر شد و طی سخنانی اظهار داشت به حمله به سفارت و این گونه کارها نیاز نبود و ما از پیش آمادگی خود را برای تسلیم سفارت به نماینده امام اعلام کرده بودیم.

در سفارت ایران در فرانسه بسته‌هایی از کتاب‌های شریعتی که از ایران با پیک سیاسی ارسال شده بود جلب نظر می‌کرد این بسته‌ها هنوز باز نشده بود دانشجویانی که سفارت را تصرف کرده بودند از یکدیگر می‌پرسیدند سفارت این کتاب‌ها را برای چه می‌خواسته است؟!

پلیس فرانسه که از تصرف سفارت توسط شماری از دانشجویان آگاهی یافته بود سفارت را در محاصره گرفت. عده زیادی از ایرانیان در اطراف سفارت اجتماع کرده بودند و علیه شاه و در پشتیبانی از امام شعار می‌دادند. به اتفاق کاردار سفارت به نام آقای کفایی و دیگر کارمندان به بالکن سفارت رفتیم و همراه با تظاهرکنندگان ایران شعارهایی علیه شاه سردادیم. تلفنی با

دفتر امام در نوفل لوشاتو تماس گرفتیم و ضمن گزارش ماجرا کسب تکلیف کردیم. دیری نپایید که آقای مجابی از جانب امام برای تحویل گرفتن سفارت وارد شد. جمعی از کارمندان سفارت اظهار تمایل کردند که با امام دیداری داشته باشند و به همراه من به نوفل لوشاتو آمدند، امام در ملاقات با آنان سخنان کوتاهی ایراد کرد و فرمود شما بیش از هر کسی می‌دانید که شاه چه خیانتی به ایران و ملت ایران کرده و چگونه کشور را به بیگانگان تسلیم کرده است.

۵۷/۱۱/۴

رادیو فرانسه اعلام کرد فرودگاه مهرآباد با توپ و تانک بسته شده است تا هواپیمای امام نتواند در آن فرودایـد. ساعت ۲ بعدازظهر از رادیو ایران شنیدم که فرودگاه تا سه روز بسته است.

امروز با امام ملاقات داشتم، عرض کردم با شرایطی که پیش آمده است آیا هنوز روی تصمیم خود برای سفر به ایران ایستاده‌اید. امام فرمود امروز تصمیم من برای رفتن به ایران از چند روز گذشته جدی‌تر است و احساس تکلیف می‌کنم که هر چه زودتر به ایران بروم و در کنار مردم باشم. اگر رفتن من به ایران لازم و ضروری نبود امریکا و اذناب آن این همه اصرار نمی‌کردند که مرا از این تصمیم باز دارند.

شاهپور بختیار به وسیله پیکی نامه‌ای برای امام فرستاد. امام فرستاده او را به حضور نپذیرفت لیکن نامه را تحویل گرفت. گفتند بختیار در این نامه از امام خواسته است که رفتن به ایران را برای مدتی به تأخیر اندازد و قانون اساسی را نیز فعلا رد نکند.

۵۷/۱۱/۵

آخرشب دیشب به دفتر امام در نوفل لوشاتو تلفنی شد، چون گوینده با زبان عربی سخن می‌گفت گوشی را به من دادند تا با او گفتگو کنم. گوینده خود را عراقی معرفی کرد لیکن لهجه لبنانی داشت. او ادعا کرد که نقشه ترور امام و لیست کسانی از همراهان او را که بنا است ترور شوند در نامه‌ای دربسته در دستشویی

رستورانی در پاریس گذاشته‌ام (نام رستوران یادم نماند) می‌توانید بروید بردارید. جریان به پلیس فرانسه اطلاع داده شد.

امروز هزاران نفر از ایرانیان مقیم اروپا و دانشجویان که خبردار شده‌اند امام به زودی عازم ایران هستند در نوفل لوشاتو اجتماع کردند و به تظاهرات خیابانی دست زدند و نسبت به امام اعلام پشتیبانی کردند.

یکی از مجلات فرانسه به نام اکسپرس عکس امام را در پشت جلد چاپ کرده و ایشان را مرد سال ۱۹۷۹ معرفی کرده و نوشته است: مردی که غرب را به لرزه درآورده است.

۵۷/۱۱/۶

امروز یک باره در اقامتگاه امام شایع شد که بختیار قرار است برای دیدار امام به پاریس بیاید گفتند قطب‌زاده نیز طی مصاحبه‌ای با تلویزیون

فرانسه اعلام کرده است که امام او را بدون اینکه استعفا دهد به حضور می‌پذیرد.

امام طی مصاحبه‌ای رسما اعلام کرد که بختیار را تا از سمت غیر قانونی خود استعفا ندهد و از جنایاتی که در دوران دولت غیر قانونی خود مرتکب شده است استغفار نکند به حضور نمی‌پذیرم.

گفتند نقشه‌ای از سوی قطب‌زاده و یزدی طرح شده بود که بختیار را با امید اینکه امام او را بدون استعفا به حضور می‌پذیرد به فرانسه بکشانند و آن‌گاه که او را در مقابل عمل انجام شده قرار دادند دور او را بگیرند و او را مجبور کنند که برای اینکه آبروریزی برای او به بار نیاید از سمت خود استعفا دهد و با امام ملاقات کند. لیکن امام اهل خدعه حتی با دشمن نیست.

این روزها علاوه بر اینکه تلفن‌های مشکوک و تهدیدآمیز به دفتر امام در نوفل لوشاتو می‌شود، چهره‌های مرموز، غیر عادی و به ظاهر روانی نیز فراوان در محوطه اقامتگاه امام دیده می‌شوند. امروز جوانی که در محوطه باغ سیب ایستاده بود و به ظاهر ایرانی بود، هنگامی که یک نفر از اهالی نوفل لوشاتو برای اظهار پشتیبانی از امام وارد باغ شد و با اطرافیان امام سرگرم گفتگو بود، این جوان به او نزدیک شد و سیلی محکمی به او زد و پا به فرار گذاشت. چند نفر همراه او دویدند نمی‌دانم توانستند او را دستگیر کنند یا نه.

۵۷/۱۱/۷

گفتند سرکرده منافقین مسعود رجوی و همدست‌های او به اصطلاح پیام پشتیبانی از امام فرستاده‌اند و قطب‌زاده و یزدی و دیگر دار و دسته «نهضت آزادی» تلاش زیادی کردند که امام را بر آن دارند که به پیام آنان پاسخ دهد، لیکن موفق نشده‌اند.

امام پس از نماز مغرب و عشا چند لحظه‌ای در جمع نمازگزاران نشستند یکی از حاضران پرسید: «شنیده‌ام شاه می‌خواهد به ایران برگردد، در این مورد نظر شما چیست؟» امام پاسخ داد: «شاه سابق اگر می‌توانست برگردد، چرا رفت! او دیگر جرأت نمی‌کند به ایران بیاید.» یک دانشجوی لبنانی پرسید: «انقلاب شما محدود به ایران است یا همه کشورهای اسلامی را در بر

می‌گیرد؟» امام پاسخ داد: «ان شاءالله با آشنایی همه مسلمانان در کشورهای اسلامی به وظایف دینی‌شان انقلاب اسلامی جهانی می‌شود.»

۵۷/۱۱/۸

از مهدیشهر دار و دسته هژبر یزدانی با دفتر امام در نوفل لوشاتو تماس گرفتند و از من خواستند که وساطت کنم نامبرده از زندان آزاد شود. گفتند او به اسلام گرویده و مسلمان است. گفتم گناه هژبر یزدانی تنها این نیست که وابسته به فرقه بهاییت بوده است بلکه جرم‌های دیگری هم دارد اکنون لیستی جلوی من است که یک قلم از پول‌هایی که از ایران خارج کرده است پانصد میلیون تومان است علاوه بر این گزارشی در دست است که نامبرده مبالغ هنگفتی به رژیم صهیونیستی کمک کرده است. گفتند دروغ است، گفتم دروغ و راست آن باید در دادگاه محرز شود.

در سخنرانی که امام پس از نماز ظهر و عصر داشتند صریحا اعلام کردند که بختیار را در صورتی می‌پذیرم که اولا از مقام غیر قانونی خود استعفا کند و ثانیا از خیانت‌های خود توبه کند. از مردم ایران نیز خواستند به مبارزه ادامه دهند و مراقب توطئه‌ها باشند.

امام همین مطالب را درباره بختیار در مصاحبه با خبرنگارها نیز بازگو کرد.

۵۷/۱۱/۹

از تهران خبر می‌رسد که هجوم مردم از شهرستان‌ها به تهران برای استقبال از امام به حدی ترافیک را سنگین کرده است که وسایل نقلیه نمی‌توانند وارد تهران شوند و ناگزیر مسافرین را چند کیلومتر پیش از رسیدن به تهران پیاده می‌کنند.

به دنبال اعتصاب گسترده علما و دانشمندان در دانشگاه تهران و مبارزه خونینی که ملت ایران برای باز کردن فرودگاه مهرآباد تهران دنبال کردند، سرانجام بختیار را ناگزیر به عقب‌نشینی کرد. بختیار اعلام کرد که فرودگاه باز است و امام هر وقت بخواهد می‌تواند به ایران بیاید منتهی دولت مسئول امنیت جانی او نخواهد بود.

شرکت ایرفرانس برای پرواز به سوی تهران ۲٤ ساعت مهلت خواست تا اوضاع فرودگاه مهرآباد را مورد ارزیابی دقیق قرار دهد و به ایمنی آن اطمینان یابد.

۵۷/۱۱/۱۰

کارتر طی مصاحبه‌ای از بازگشت امام به ایران ابراز نگرانی کرد و اظهار داشت ورود ایشان به ایران ممکن است کشور را به هرج و مرج داخلی بکشاند!

تا کنون بیش از چهارصد نفر از ایرانیان و خبرنگاران برای همراهی با امام در سفر او به ایران ثبت نام کرده‌اند، لیکن شرکت ایرفرانس اعلام کرده است که بیش از ۲٤۰ نفر سرنشین نمی‌تواند داشته باشد.

امام در پاسخ سؤال خبرنگاری که پرسید در سفر شما به ایران چه کسانی از شما محافظت خواهند کرد اظهار داشت: «حافظ من خداست و حفظ امنیت نیز بر عهده مردم ایران است.» از امام درباره مخالفت ارتش سؤال شد، پاسخ داد که ارتش با ماست، بخش عمده‌ای از ارتشیان هم اکنون به ملت پیوسته‌اند و با رفتن من به ایران دیگر ارتشیان نیز در صف ملت قرار خواهند گرفت.

۵۷/۱۱/۱۱

نوفل لوشاتو امروز حال و هوای دیگری داشت.

بسیاری از ایرانیان تلاش می‌کردند که در پرواز انقلاب، امام را همراهی کنند و از اینکه در هواپیما دیگر جایی برای آنها نبود چشمان اشکباری داشتند.

مقامات محلی و انتظامی یکی پس از دیگری به حضور امام می‌آمدند و مراسم تودیع به جا می‌آوردند. رئیس ژاندارمری نوفل لوشاتو همراه با پرسنل خویش به حضور امام آمد. امام از اینکه قریب ۱۲۵ روز از اقامتگاه او مراقبت کردند تشکر کرد.

اهالی نوفل لوشاتو چند تن از معتمدین شهر را همراه با بسته‌ای از خاک وطنشان به رسم هدیه به حضور امام فرستادند و نسبت به امام اظهار ارادت کردند. امام از میهمان‌نوازی آنها

تشکر کرد.

یکی از جوانان آلمان غربی یادداشتی به خدمت امام نوشت. در نامه او آمده است:

آقای خمینی عزیز

نمی‌خواهم با تقاضای خود مزاحم شما بشوم، اما تا دیروز مشکلی داشتم می‌خواهم با مساعدت شما حل کنم. امیدوارم با محبتی که دارید کمکم کنید. نامزدم به زودی هدیه سالروز تولدش را دریافت می‌کند، هدیه‌ای که از قلب من به او تقدیم می‌شود. او مشتاقانه دستخط بزرگان را گردآوری می‌کند و کلکسیونی از این دستخط‌ها دارد. چقدر خوشحال می‌شود که سلامی از شما دریافت کند.

امام در پاسخ نوشت:

بسمه تعالی

سعی کنید برای جامعه فرد مفیدی باشید. سعی کنید تحت تأثیر قدرت‌های شیطانی واقع نشوید. سعی کنید متعهد باشید ان شاءالله سلامت باشید. روح الله الموسوی الخمینی

امام پس از به جا آوردن نماز مغرب و عشا چند کلمه‌ای با حاضران و نمازگزاران سخن گفت و اظهار داشت چون ممکن است در سفرم به ایران خطراتی وجود داشته باشد، دوست ندارم هیچ کسی در این سفر با من همراه باشد. این گفته امام ضجه و ولوله‌ای برپا کرد، صدای گریه و شیون از همه جا برخاست، حاضران یک‌صدا فریاد برآوردند که ما شما را تنها نمی‌گذاریم. شب عاشورا در ذهن آنها تداعی کرد.

امام هنگام حرکت به سمت فرودگاه طی اعلامیه‌ای از ملت فرانسه تشکر کرد.

۵۷/۱۱/۱۲

امام حدود ۱۲/۳۰ به وقت فرانسه و ۳/۳۰ بعد از نیمه شب به وقت تهران به سمت فرودگاه حرکت کرد. صدها خبرنگار در برابر اقامتگاه امام در نوفل لوشاتو اجتماع کرده و از آخرین لحظه‌های اقامت امام در آن محل و حرکتش به سمت فرودگاه عکس و فیلم تهیه می‌کردند. ده‌ها دستگاه ماشین پلیس و سرویس امنیتی امام را تا فرودگاه

اسکورت کردند. هزاران نفر از ایرانیان در فرودگاه اجتماع کرده بودند و در پشتیبانی از امام و بر ضد شاه و بختیار شعار می‌دادند.

امام پس از پرواز به طبقه دوم هواپیما رفتند و پس از تهجد به استراحت پرداختند. یکی از میهمانداران از آرامش امام در آن شرایط حساس و خطرناک شگفت‌زده شده بود می‌گفت من چندین بار از بالاسرشان رد شدم تا مطمئن شوم که به خواب رفته‌اند یا نه با کمال تعجب دیدم که با آرامش کامل در خواب به سر می‌برند.

آن‌گاه که هواپیما در ساعت ۹/۳۰ بامداد در فرودگاه مهرآباد بر زمین نشست، آقای حاج سید مرتضی پسندیده نخستین کسی بود که در استقبال امام وارد هواپیما شد. او می‌خواست امام را هنگام پایین آمدن از هواپیما همراهی کند، لیکن امام نپذیرفت و از او درخواست کرد که پیش از ایشان از هواپیما بیرون بیاید، آقای مطهری نیز برای استقبال از امام وارد هواپیما شد.

همزمان با بازگشت امام به ایران نیروهای نظامی شاه و سربازان گارد شاهنشاهی در تیراندازی‌های خود ده نفر را در تهران به شهادت رسانیدند. در اطراف و اکناف کشور نیز شماری به دست دژخیمان شاه شهید شدند.

در سمنان نیز دو نوجوان به نام‌های محمود بلوری ۹ ساله و علی همتیان ۱٤ ساله از اهالی مهدیشهر به شهادت رسیدند. آنان به همراه جمعی از اهالی مهدیشهر به یمن بازگشت امام به خاک میهن با پنجاه دستگاه کامیون و سواری در حالی که چراغ‌های خود را روشن کرده و با بوق‌های ممتد شادی می‌کردند وارد سمنان شدند. نیروی انتظامی سرسپرده به رژیم شاه در سمنان به این کاروان شرف و شعف یورش برد که به شهادت محمود بلوری، علی همتیان و مجروح شدن علی طالب منجر شد.

امام پس از سخنرانی تاریخی در بهشت زهرا (س) با هلی‌کوپتر از آن محل بیرون برده شد. این هلی‌کوپتر در بیمارستان یک‌صد تختخوابی فرود آمد و امام با وسیله‌ای به منزل خواهرش واقع در بلوار کشاورز رفت و تا پاسی از شب در آنجا به سر برد.

۵۷/۱۱/۱۳

امام حدود ساعت ۱۲ نیمه شب وارد مدرسه رفاه شد و مورد استقبال جمعی از علما، مردم و کمیته استقبال که ساعت‌ها بود از امام بی‌خبر و نگران بودند قرار گرفت. امام در لحظه ورود به اتاق استراحت خود، روی پله ایستاد و خطاب به حاضران سخنانی ایراد کرد و این نکته را یادآور شد که آنچه تحقق یافت از توان بشر خارج بود. عنایت خداوند شامل حال این ملت شد و این دودمان شر و فساد را از میان برد و ملت را از شرشان آسوده ساخت. بنابراین، همه ما باید شکرگزار او باشیم و قدر این نعمت را که او به ما ارزانی داشته است، بدانیم. امام در ملاقات با جمعی از نیروی هوایی به بختیار هشدار داد که اگر یک نفر از این همافران دستگیر شده به دست جلادان از بین بروند همه آنان را به کیفر اعمالشان می‌رسانم.

اهالی سبزوار زودتر از دیگر هموطنان ما توانستند سخنرانی امام در بهشت زهرا(س) را بگیرند و به آن گوش فرادهند. یک جوان سبزواری سخنرانی امام را در بهشت زهرا(س) ضبط کرد و تلفنی به سبزوار فرستاد. از ساعت ٤ تا ٨ بعد از ظهر سخنرانی امام در سبزوار چندین بار به وسیله فرستنده محلی که پنجاه کیلومتر برد داشت پخش شد. این فرستنده به ابتکار یک جوان سبزواری ساخته شد که پیام‌های انقلابی را در شهر پخش می‌کرد.

۵۷/۱۱/۱۴

امام پس از ورود به ایران نخستین مصاحبه مطبوعاتی خود را برگزار کرد. امام در این مصاحبه هشدار داد که دولت غیر قانونی بختیار اگر بخواهد با کمک امریکا و انگلیس در برابر ملت بایستد ممکن است حکم جهاد بدهد.

امام در ملاقات با جمعی از پرسنل ارتش، دیدم که به سلام نظامی ایستاد. این برنامه به مدت ده دقیقه که پرسنل ارتش از برابر امام عبور کرد ادامه داشت.

برنامه ملاقات امام با مردم این گونه است که طرف‌های صبح آقایان به ملاقات امام می‌آیند و بعدازظهرها خانم‌ها با امام دیدار دارند.

شنیدم که امام اعضای شورای انقلاب اسلامی را برای تعیین دولت موقت به نشست

فراخوانده است و در این نشست اکثریت اعضای شورا، آقای مهندس بازرگان را برای انتصاب به سمت دولت موقت به امام پیشنهاد کرده‌اند.

۵۷/۱۱/۱۵

این روزها در هر کوی و برزن سرود **بختیار، بختیار سنگر تو منقل و وافوره** به گوش می‌رسد او در یک سخنرانی رجزخوانی کرده است که من در سنگر خود ایستاده‌ام، من مرغ توفانم و از موج نمی‌ترسم و... مردم در پاسخ سروده‌اند

نه مرغ توفانی، نه مرد میدانی، اسیر وافوری و...

امام طی حکمی مهندس بازرگان را به عنوان رئیس دولت موقت تعیین و مأمور تشکیل کابینه کرد و از عموم ملت ایران خواست طی تظاهرات و راهپیمایی‌ها نظرشان را درباره دولت مهندس بازرگان اعلام کنند.

شهردار تهران از سمت خود استعفا داد و به صف مردم پیوست. استعفای او شاهپور بختیار را تا آن حد خشمگین و ناراحت کرد که اعلام داشت او را دستگیر و مجازات خواهد کرد!

آیت‌الله حاج سید محمدباقر صدر طی نامه‌ای به امام نوشته است:

بسمه تعالی

حضرت آیت‌الله العظمی الإمام المجاهد الخمینی دام ظله

این نامه را به حضرت‌عالی در یکی از حساس‌ترین لحظات تاریخ اسلام می‌نویسم تا بدین وسیله اعتماد و اعتزاز بی‌نهایت خود را نسبت به پیروزی‌های غرورآفرین ملت مسلمان ایران اظهار کنم.

پیروزی‌های پی در پی و چشمگیری که با رهبری خردمندانه آن حضرت صورت گرفت و برنامه نجات‌بخش اسلامی را به جای دو تمدن و ایدئولوژی متقابل شرق و غرب به بشریت عرضه داشت، پیروزی شکوهمندی که با همت عظیم ملت مسلمان ایران به رهبری حکیمانه آن حضرت تحقق پیدا کرد و این سرزمین اسلامی را از لوث شبح طاغوت پاک کرد و رأفت و

کرامت ملت مسلمان ایران را که جریحه‌دار شده بود از نو احیا و زنده کرد، پیروزی تاریخی بزرگی که با سعی و مجاهدت روحانیت بیدار و آزاد اسلامی به رهبری آن حضرت صورت گرفت و با همبستگی و همفکری تمام نیروهای فکری و علمی جامعه روحانیت به ثمر رسید که در باب خود در تاریخ مجاهدات جامعه روحانیت شیعه کم‌نظیر است و همین وحدت و یکپارچگی و همبستگی بود که این پیروزی بزرگ اسلامی را برای جامعه مسلمان ایران تضمین نمود.

در این هنگام که ما با امید و دعای فراوان از درگاه الهی چشم به راه مراحل بعدی پیروزی این نهضت عظیم اسلامی هستیم، همه وجود و امکانات خود را در خدمت آن وجود بزرگ و نهضت مقدس اسلامی می‌گذاریم و از خداوند متعال خواستاریم که بر عمر و عزت آن حضرت بیفزاید و آرزوی دیرینه و بزرگ ما را در سایه مرجعیت و رهبری آن حضرت محقق فرماید. ان شاء الله.

٦ ربیع الاول ۱۳۹۹[1]
محمدباقر الصدر

اهالی قائم‌شهر طی اجتماع باشکوهی نام شهرشان را که شاهی بود، به قائم‌شهر تغییر دادند.

۵۷/۱۱/۱۶

کیسینجر وزیر خارجه پیشین امریکا از سرایت انقلاب اسلامی به دیگر کشورهای خاورمیانه هشدار داد و گفت از هم‌اکنون امریکا باید به فکر پیشگیری باشد. رهبر مسلمانان اهل تسنن در ملاقات با امام پشتیبانی خود و دیگر برادران اهل تسنن را از امام و انقلاب اسلامی ایران اعلام کرد.

یکی از روحانیان در ملاقات با امام در حضور جمعی از روحانیان و دوستان به امام پیشنهاد داد که ملاقات با خانم‌ها را تعطیل کنید. اینها در اینجا جمع می‌شوند و بر اثر شدت

---

۱. ۱۵ بهمن ۱۳۵۷

جمعیت و ازدحام فوق العاده برخی از آنان از خود بی‌خود می‌شوند و از حال می‌روند، چادر از سرشان می‌افتد، سر و گردنشان پیدا می‌شود که صورت خوشی ندارد. امام نگاه تندی به او کرد و اظهار داشت: «آیا فکر می‌کنی اعلامیه من و شما شاه را از ایران بیرون کرد؟ همین‌ها بودند که شاه را بیرون کردند.»[1]

۵۷/۱۱/۱۷

امام در جمع علما و روحانیان تهران و دیگر شهرستان‌ها، آقای

---

۱. این پیشنهاد از جانب آقای شیخ حسینعلی منتظری مطرح شد. پاسخی که امام به او داد شاید به نظر برسد که با پیشنهاد چندان همخوانی ندارد، لیکن نکته‌ای در آن نهفته است امام با ژرف‌نگری خود دریافت که مسئله از خود بی‌خود شدن خانم‌ها در میان اجتماع زنان و اینکه سر و گردنشان پیدا می‌شود بهانه است، انگیزه اصلی این است که قرم قرم برای بیرون راندن زنان از صحنه در همان روزهای نخستین ورود امام به ایران که هنوز انقلاب به درستی به پیروزی نرسیده بود، آغاز شده بود، از این رو، امام با آن برخورد کرد.

فلسفی واعظ را به حضور فراخواند و از او خواست در آن جمع سخنرانی کند. آقای فلسفی پس از هفت سال ممنوع المنبر بودن امروز برای نخستین‌بار در حضور امام به سخنرانی پرداخت.[۱] در این سخنرانی از خفقان دوران رضاخان و محمدرضا سخن گفت و این خاطره شیرین را بیان کرد:

«در دوران رضاخان خفقان به حدی شدید بود که حتی برای تجدید چاپ کتاب حافظ هم باید از دستگاه سانسور رضاخانی اجازه می‌گرفتند و سانسورچی‌ها هم تا آن حد وحشت داشتند که هر جا در کتاب نام یا عنوان «رضا» را می‌دیدند برای اینکه بعدا دچار دردسر نشوند آن را اساسا حذف می‌کردند. ناشری کتاب حافظ را به اداره سانسور مطبوعات و انتشارات برد و اجازه تجدید چاپ آن را تقاضا کرد به او گفتند برو هفته دیگر بیا. هفته بعد وقتی که مراجعه کرد دید به همه صفحه‌های کتاب حافظ مهر **مجاز است** خورده است، جز یک صفحه که به او گفتند در این صفحه آمده است: «رضا به داده بده وزجبین گره بگشا». گفتند این اسم «رضا» را باید حذف کنی. ناشر گفت این یک مصرع از شعر حافظ است چگونه آن را بردارم و ثانیا اگر کلمه «**رضا**» را بردارم چه چیز جای آن بگذارم. سانسورچی بی‌سواد دوران رضاخانی پاسخ داد من چه می‌دانم! بنویس تقی به داده بده، نقی به داده بده، علی به داده بده!! از نقل این داستان توسط آقای فلسفی حضار به شدت خندیدند.»

شنیدم که اهالی کردستان طی راهپیمایی باشکوهی از امام و دولت مهندس بازرگان پشتیبانی کردند و این شعار را می‌دادند:

سنی و شیعه فرقی نیه　　رهبر ما خمینیه

در تهران نیز صدها هزار نفر به خیابان‌ها ریختند و پشتیبانی خود را از دولت موقت مهندس بازرگان اعلام کردند.

در زاهدان چماق به دستان با اتومبیل وارد صف تظاهرکنندگان شدند و چند تن را شهید و

۱. آقای فلسفی در تاریخ ۱۰ بهمن ۱۳۵۰ ممنوع المنبر شد.

بیش از ٦٠ تن را مجروح کردند و بیش از یکصد دستگاه وسیله نقلیه مردم را منهدم کردند.

۵۷/۱۱/۱۸

اطلاعیه «نهضت آزادی» مایه شگفتی من شد. این گروه در پی سالیان درازی دنباله‌روی از تز استعماری «اسلام منهای روحانیت» با ۱۸۰ درجه چرخش اعلام کرد:

بسمه تعالی

اکنون که رهبر بزرگ و زعیم عالی‌قدر، امام خمینی بنا به حق شرعی و قانونی خویش، در این موقعیت حساس و تعیین‌کننده و تاریخی، جناب آقای مهندس بازرگان را بدون در نظر گرفتن وابستگی حزبی، به ریاست دولت موقت انقلابی، شرعی و قانونی برگزیده‌اند، ما این انتصاب انقلابی و تاریخ‌ساز را به ملت شریف و فداکار ایران تبریک می‌گوییم و از آنجا که به فرمان آیه شریفه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» اطاعت از این امر را وظیفه شرعی و عقیدتی خود به شمار می‌آوریم.

و از آنجا که بر طبق اصول والای اسلامی و به خصوص مذهب شیعه که مرجعیت عالی آن به عنوان نیابت از امام، حق عزل و نصب دارد، وظیفه خود می‌دانیم که به برادر ارجمند آقای مهندس بازرگان اطمینان دهیم که هر چه بیشتر در جهت رسالت مکتبی و تشکیلاتی که نهضت آزادی ایران بر دوش دارد، بر تلاش‌های خود بیفزاییم تا ایشان با فراغ خاطر و بدون نگرانی به مأموریت خطیری که بر عهده دارند بپردازند و توفیق او را در این امر مهم از پروردگار بزرگ خواستاریم.

نهضت آزادی ایران

یکی از دوستان از قم زنگ زد که ساعت ١٠/٤٥ صبح امروز (۵۷/۱۱/۱۸) هزاران تن از طلاب در حالی که دو پیراهن آغشته به خون دو شهید را بر سر دست داشتند به تظاهرات خیابانی دست زدند، مردم نیز سیل‌آسا به آنان پیوستند. کماندوهای شاه با حمله به تظاهرکنندگان با آنان درگیر شدند از تعداد تلفات هنوز خبری نرسیده است.

۵۷/۱۱/۱۹

امروز نیز مردم تهران در یک راهپیمایی میلیونی بـه دولـت بازرگـان رأی اعتماد دادند.

بختیار طی نطقی گفته است در یک کشور نمی‌شود دو دولت و دو قانون حاکم باشـد. مـردم در پاسخ به او، امروز شعار دادند: یک قانون، یک دولت اما به رأی ملت

دولت‌های لیبی و شوروی دولت بازرگان را به رسمیت شناختند.

وزارتخانه‌های دارایـی، بهـداری، امـور خارجـه، دادگـستری، آبـادانی و مـسکن، آب و بـرق وفاداری خود را به دولت بازرگـان اعـلام کردنـد. کارمنـدان برخـی از وزارتخانـه‌هـا از ورود وزرای کابینه بختیار به وزارتخانه جلوگیری کردند و با مشت‌های گره کرده و با شعار «مـرگ بر بختیار نوکر بی‌اختیار» وزرای کابینه قلابی او را فراری دادند.

آیت‌الله حاج سید احمد خوانساری به ملاقات امام آمد. جعفر[1] نیز او را همراهی می‌کرد. آن‌گاه که به امام خبر رسید آیت‌الله خوانساری برای دیدار ایشان وارد اقامتگاه شده‌اند و جعفر نیز بـا ایشان همراه است. امام اعـلام کـرد، جعفـر نبایـد بـه ملاقـات مـن بیایـد. از ایـن رو، جمعـی از محافظان در راهرویی که به اتاق امـام منتهـی مـی‌شـد صـف کـشیدند و پـس از ورود آیـت‌الله خوانساری راه را بر جعفر بستند و از ورود او به محل اقامت امـام جلـوگیری کردنـد. ملاقـات آقای خوانساری با امام بیش از چند دقیقه‌ای نپایید.

ساعت ده صبح امروز که در دفتر آقای ربانی شیرازی نشسته بودم یکـی از محافظـان وارد شد و خطاب به ایشان اظهار کرد شخـصی کـه خـود را از فرمانـدهان ارتـش معرفـی مـی‌کنـد درخواست ملاقات با شما را دارد، آقای ربانی پرسیدند که نـام او چیـست؟ پاسـخ داد کـه نـام خود را نمی‌گوید آقای ربانی گفتند او را بیاورید. چند دقیقه بعد مرد میان‌سالی که لباس سـویل بر تن داشت وارد شد و چون نگارنده و چند تن از میهمانان آقای ربانی که از شهرستان آمـده بودند در آنجا حضور داشتند، از نشستن خودداری کرد و به آقـای ربـانی گفـت بـا شـما کـار

---

۱. فرزند آیت‌الله خوانساری.

خصوصی دارم. آقای ربانی او را به یکی از اتاق‌های مجاور بردند. پس از مدتی آقای ربانی آمدند، گفتند این شخص خود را سرهنگ عزلتی معرفی کرد و گفت من در محاکمه شما در دادگاه نظامی عضو هیأت دادرسان بودم، آقای ربانی گفتند لیکن قیافه او برای من آشنا نبود. سخن خصوصی و محرمانه او این بود که امریکایی‌ها با همدستی عوامل خود می‌خواهند انقلاب ایران را به شکست بکشانند و هایزر به دو منظور به ایران آمده بود نخست اینکه اگر امام یک چهره چپی و ضد آمریکایی را بر سر کار آورد، به بهانه حمایت از دولت بختیار به کودتا دست بزنند و در برابر امام و مردم بایستند حتی اگر ایران به ویتنام دیگری بدل شود، دوم اینکه برخی از سلاح‌های پیشرفته و تجهیزات پیچیده نظامی از جمله هواپیماهای اف ـ ۱٤ را پیش از آنکه به دست عوامل شوروی بیفتد و اسرار آن فاش شود از ایران خارج کند. او در ادامه گفته بود وقتی امام بازرگان را به عنوان رئیس دولت موقت تعیین و منصوب کرد، خیال هایزر و امریکا کاملا راحت شد، چون از نظر امریکا مهندس بازرگان با بختیار تفاوتی ندارد، بلکه بازرگان از نظر کاخ سفید از بختیار معقول‌تر و مورد اعتماد بیشتری است. ولهذا هایزر به

فرماندهان ارتش ایران سفارش کرد که از پشتیبانی بختیار دست بردارند و به شما بگویم که بختیار در ظرف امروز و فردا سقوط می‌کند.

درباره وسایل پیچیده نظامی و هواپیماهای اف ـ ١٤، هایزر توانست با دار و دسته بازرگان به توافق برسد که این تجهیزات را از ایران خارج سازد و هایزر با آسودگی خاطر چند روز پیش ایران را ترک کرد. او به آقای ربانی گفته بود اگر امام می‌خواهد انقلاب ایران با شکست مواجه نشود، به دولت چین نزدیک شود! و من نیز به سهم خود می‌توانم در ایجاد ارتباط میان انقلاب ایران و دولت چین نقشی ایفا کنم! آقای ربانی گفتند به او پاسخ دادم انقلاب اسلامی ایران به اسلام و ملت ایران متکی است و به کمک این و آن نیازی ندارد. آقای ربانی گفتند نامبرده با نگرانی و اضطراب سخن می‌گفت و حالت عادی نداشت و می‌گفت به زودی از ایران خارج می‌شود. آقای ربانی دیدگاه‌ها و نظریات او را بر پایه تحلیل مارکسیستی و مائوئیستی برداشت کردند و با وجود این گفتند حرف‌های او را برای امام بازگو می‌کنم.

۵۷/۱۱/۲۰

آقای بازرگان طی نطقی اظهار داشت:

«... می‌پرسم آیا از حکم خدا که از زبان مراجع تقلید و حکام شرع و از اراده و خواسته اکثریت قریب به اتفاق ملت در منطق توحیدی‌اش و دموکراسی‌اش بیرون آمده باشد، آیا قانونی والاتر هست؟ درباره این شعارهای مردمی که می‌گویند شعار ما حسینی است رهبر ما خمینی است ـ الله اکبر خمینی رهبر. باید بگویم چهارده قرن گذشت و در این مملکت شیعه به حسین توجه نمی‌شد... پس از طی چهارده قرن ملت ایران کار مردم کوفه را نکرد. وفاداری نشان داد، با آغوش باز حسین زمانش را پذیرفت و کشته‌ها داد. حالا من می‌گویم همان‌طور که ملت ایران کار مردم کوفه را نکرد، شما هم کار ابن‌زیاد را نکنید عمل ابن‌سعد را نکنید. ارتش ما، سربازان ما، افسران ما شمر نباشند. این تقاضای بزرگی نیست که جناب دکتر شاپور بختیار لر، دکتر بختیار حر شود... »!

گفتند در اصفهان برای نخستین‌بار پس از احیای رژیم کاپیتولاسیون در ایران (از سال

۱۳۴۳) یک مستشار نظامی امریکا را که یک راننده تاکسی را مضروب کرده است دستگیر و در یک دادگاه مردمی محاکمه کردند و او را ناگزیر ساختند که از راننده عذرخواهی کند و به او دیه بپردازد. این برخورد انقلابی با یک تبعه امریکایی موجب غرور و سربلندی مردمی شده است که سالیان درازی به وسیله یانکی‌های بی‌ادب و فرهنگ تحقیر شده‌اند.

۵۷/۱۱/۲۱

در مدرسه علوی بودم. یکباره خبر دادند که گاردی‌ها به همافرانی که به امام و انقلاب اسلامی پیوسته‌اند حمله کرده‌اند، فورا از مقر بیرون آمدم دیدم سیل جمعیت با فریاد الله اکبر و با شتاب و هیجان به سوی پادگان نیروهوایی واقع در فرح آباد در حرکت است. ماشینی مرا سوار کرد، لیکن راه‌بندان شدیدی وجود آمده بود. بیش از ساعتی در ترافیک بودیم. وقتی به نزدیک‌های پادگان رسیدیم شب از نیمه گذشته بود، ازدحام عظیمی از مردم در خیابان‌های اطراف پادگان به چشم می‌خورد، اما درگیری و تیراندازی قطع شده بود، مردم به شدت تظاهرات می‌کردند، شعارهایی مانند: برادر همافر! مقاومت، مقاومت، برادر همافر حمایتت می‌کنیم، پرسنل هوایی تو نور چشم مایی و...

در لابه‌لای تظاهرکنندگان به یکی از دوستان دیرینه که بیش از ۱۵ سال بود او را ندیده بودم، برخوردم با اصرار او به خانه‌اش رفتم...

امروز خبردار شدم که نیروی نظامی نیمه شب به مردمی که در اطراف پادگان گرد آمده بودند حمله کرده و با آنان درگیر شدند و شماری را دستگیر و تعدادی را زخمی و یا شهید کرده‌اند. مردم به مقاومت برخاستند و درگیری ادامه یافته و مردم یک کلانتری را خلع سلاح کرده‌اند.

فرماندار نظامی تهران طی اعلامیه‌ای از ساعت ٤ بعد از ظهر امروز حکومت نظامی اعلام کرد. امام بی‌درنگ طی اعلامیه‌ای از مردم خواست که به حکومت نظامی اعتنا نکنند. مردم هم به خیابان‌ها ریختند و تظاهرات سنگینی سراسر تهران را فراگرفت. یکی از شعارهای مردم این بود: حکومت نظامی لغو شد، بختیار عزل شد.

در مقر امام شایع است که نقشه کودتا در کار است و ممکن است امشب به اقامتگاه امام حمله شود. این خبر موجب نگرانی کسانی شد که در آن محل حضور داشتند. قرار شد چند نفر امشب نخوابند و از اقامتگاه امام حفاظت و مراقبت کنند!! من و محمد منتظری و چند تن از دوستان تا سحر بیدار ماندیم و شب‌زنده‌داری کردیم.

جالب اینکه مهندس بازرگان، ابراهیم یزدی، قطب‌زاده و دار و دسته آنها با اینکه احتمال حمله به اقامتگاه امام می‌دادند، شب را در محل اقامت امام نماندند، با اینکه محلی برای استراحت آنها در نظر گرفته شده است، گذاشتند و رفتند.

۵۷/۱۱/۲۲

دیشب تهران از بام تا شام بیدار بود. مردم فداکار شب را در خیابان‌ها گذراندند و در خیابان‌ها سنگربندی کردند و با آتش زدن لاستیک‌ها و ایجاد موانع و دست‌اندازها کوشیدند که از ورود سلاح‌های سنگین مانند تانک و توپ به خیابان‌ها پیشگیری کنند. شایع است که دولت بختیار ارتش قزوین را با توپ و تانک به سوی تهران حرکت داده است. درگیری و صدای تیراندازی دیشب و امروز حتی برای لحظه‌ای قطع نشد. بسیاری از کلانتری‌ها به وسیله مردم تصرف و خلع سلاح شد.

ساعت ۸/۳۰ صبح از اقامتگاه امام به طرف خیابان بوذرجمهری و میدان ارک حرکت کردم در مسیر مردم فداکار و جان برکف را می‌بینم که با خشم و خروش و دلاوری به هر سو در حرکتند و با مشت‌های گره کرده شعارهای انقلابی سر می‌دهند. صدای تیراندازی و آژیر آمبولانس نیز پیوسته به گوش می‌رسد. آن‌گاه که به میدان ارک رسیدم جمعیت زیادی برای تصرف اداره رادیو اجتماع کرده بودند. نگهبانان اداره رادیو نمی‌دانم چه تعدادی از نیروهای نظامی هستند با سرسختی مقاومت می‌کنند و با شلیک پیاپی مردم را از ورود به ساختمان رادیو بازمی‌دارند.

به پیشنهاد جمعی از مردم از طریق ساختمان وزارت کشور به بالای ساختمان رادیو رفتم تا با نگهبانان ساختمان که مرتب تیراندازی می‌کردند گفتگو و آنان را نصیحت کنم و به تسلیم در

برابر خواست مردم وادارم. نگهبانان به محض اینکه متوجه شدند که مردم از بالای ساختمان رادیو برآنها اشراف دارند، سنگر خود را رها کردند و به زیرزمین رفتند و در آنجا گارد گرفتند. مردم وارد محوطه اداره رادیو شدند. مسئولان اداره دست به دامان من شدند و خواستند که تظاهرکنندگان را از ورود به ساختمان و آسیب رسانیدن به تأسیسات بازدارم در برابر در ورودی ساختمان ایستادم و طی سخنانی مسئولیت عموم توده‌های مسلمان را در قبال بیت‌المال یادآور شدم و بدین‌گونه از ورود مردم به ساختمان پیشگیری کردم. آن‌گاه به سراغ نگهبانانی که در زیرزمین ساختمان سنگر گرفتند رفتم. آنها از زیرزمین به سوی هر کسی که می‌خواست از پله‌ها پایین برود تیراندازی می‌کردند. برخی از جوانان نظرشان این بود که نارنجک به زیرزمین بیندازند که من با این کار مخالفت کردم. به مقابل در زیرزمین رفتم و خطاب به نگهبانانی که در زیرزمین پنهان شده بودند گفتم شما اگر فکر می‌کنید در این زیرزمین مقاومت کنید شاه برمی‌گردد و شما را پاداش می‌دهد، اشتباه می‌کنید، گفتند گور پدر شاه، کی شاه را می‌خواهد؟ گفتم پس چرا تسلیم نمی‌شوید؟ گفتند اگر تسلیم شویم مردم ما را تکه تکه می‌کنند! گفتم من به شما تعهد می‌دهم مردم نه تنها به شما آسیبی نرسانند بلکه از شما استقبال خواهند کرد! گفتند: «شما کی هستید» گفتم: «تیراندازی نکنید بیایم پایین تا مشخص شود چه کسی هستم.» پایین رفتم برخی از مردم خواستند با من بیایند پایین، آنها فریاد زدند کسی با شما نیاید. به زیر زمین رفتم دیدم سه سرباز و یک استوار است با آنها رو بوسی کردم و دستشان را به گرمی فشردم سه قبضه ژ. س و یک کلت را به من تحویل دادند و همراه با من از زیرزمین بیرون آمدند. مردم با دیدن آنها صلوات فرستادند و آنها را به دوش کشیدند و به تظاهرات پرداختند. پس از فتح اداره رادیو به بالای تانکی که در آنجا بود رفتم و این پیروزی را به مردم تبریک گفتم.

هنگام بیرون آمدن از اداره رادیو مسئولان اداره، راه را بر من بستند، گفتند شما اگر بروید نگران این هستیم که مردم به ساختمان یورش بیاورند و به تأسیسات آسیب برسانند، گفتم وقتی مردم می‌بینند عکس امام را بر در و دیوار ساختمان زده‌اید و همراه با مردم شعارهای

انقلابی می‌دهید دیگر به ساختمان حمله نخواهند کرد رشد مردم بالاتر از حرکت‌های شوونیستی است.

به اقامتگاه امام خبر آوردند که پادگان‌ها یکی پس از دیگری به دست مردم سقوط می‌کند و عده‌ای به پادگان‌ها می‌ریزند و سلاح‌ها را غارت می‌کنند. از طرف امام مقرر شد که جمعی از برادران به پادگان‌ها بروند و مردم را از غارت اسلحه‌ها منع کنند. با ماشینی که مجهز به بلندگو بود، به پادگان دوشان تپه رفتیم. سیل مردم را دیدم که هر یک چند قبضه اسلحه، مواد منفجره و جعبه‌های فشنگ در دست داشتند و از پادگان بیرون می‌آمدند. آن‌گاه که با بلندگو اعلام کردم امام بیرون بردن سلاح‌ها و مهمات از پادگان‌ها را منع کرده‌اند و هر کسی کوچک‌ترین چیزی از پادگان بیرون ببرد خلاف شرع کرده است، مردم هر چه را که در دست داشتند زمین گذاشتند، لیکن عناصری که وابستگی گروهکی داشتند، نه تنها به این هشدار من بهایی ندادند، بلکه سلاح‌هایی را که مردم زمین گذاشته بودند، آنها برمی‌داشتند و می‌بردند.

الحمدالله الذی یؤمن الخائفین و ینجّی الصالحین و یرفع المستضعفین و یضع المستکبرین و یهلک ملوکا و یستخلف آخرین.

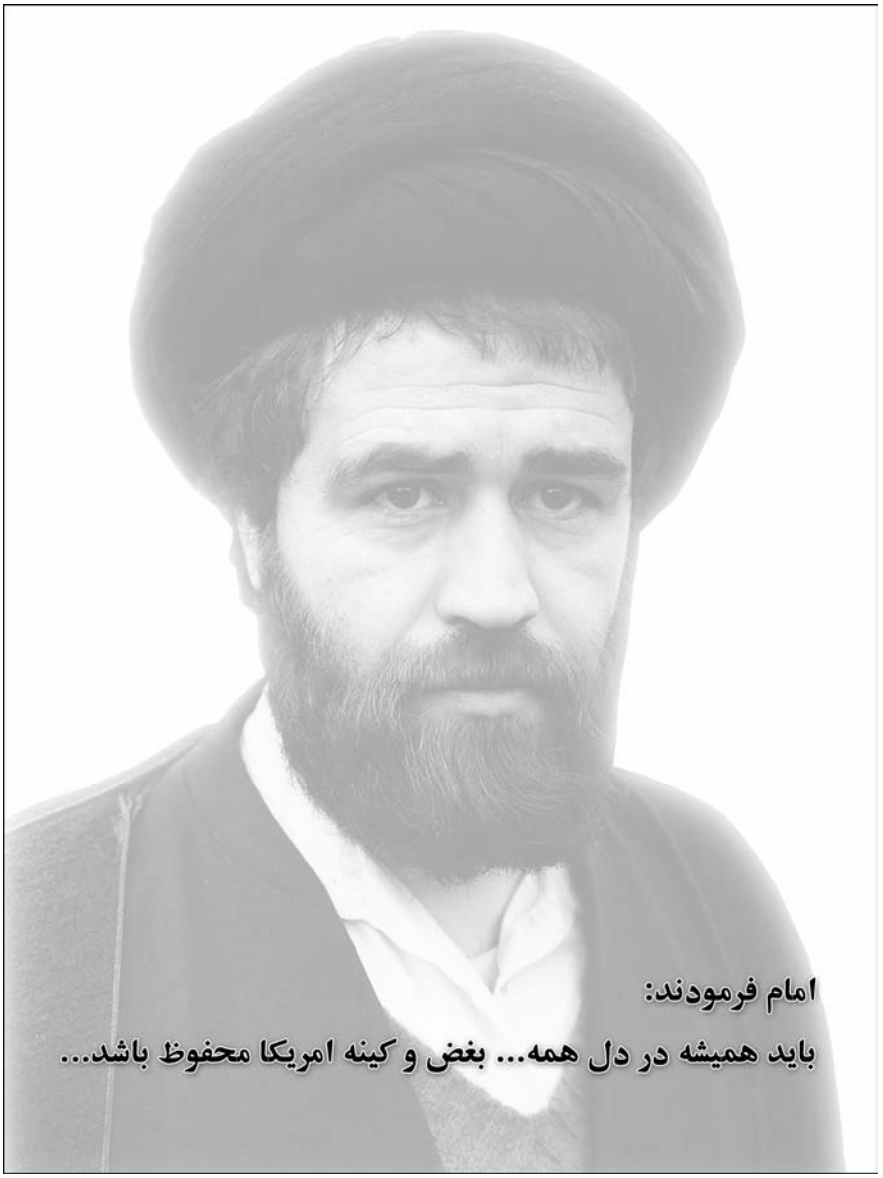

۲۵ اسفند

سالروز رحلت مرحوم حجت‌الاسلام سید احمد خمینی

پنجاهمین سال شهادت نواب صفوی و یارانش گرامی و راهشان پررهرو باد.

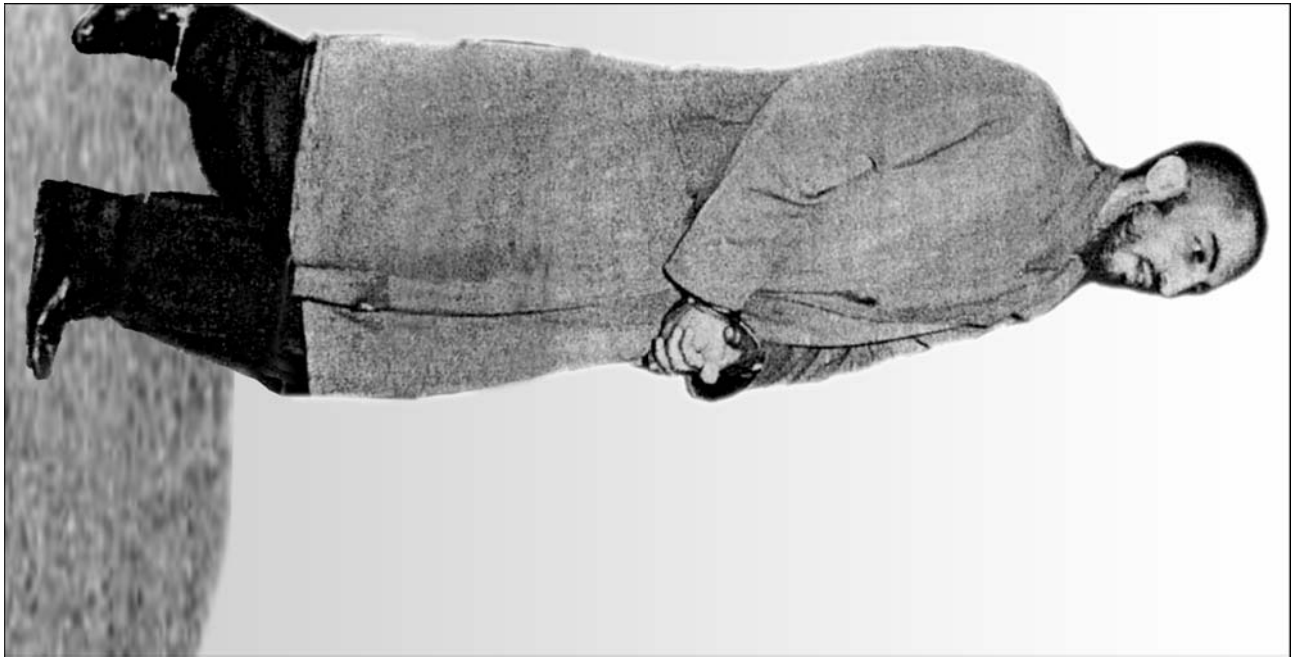

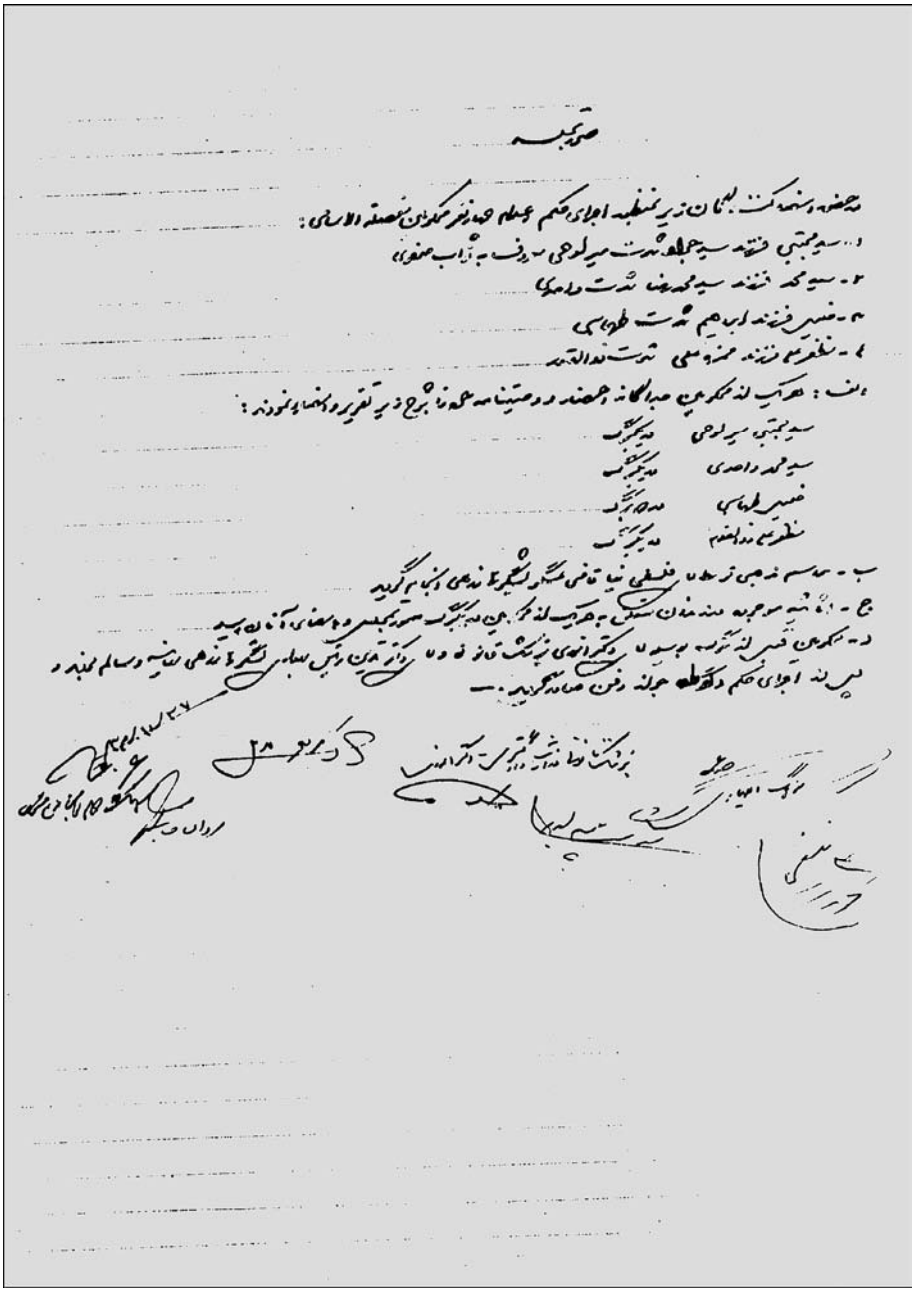

صورتجلسه

در جلسه دیروز که کمیسیون زیر نظر به اجرای حکم اعدام صادر شده بود تشکیل شد الاسامی:

۱- سید مجتبی فرزند سید جواد به شهادت میرلوحی معروف به نواب صفوی

۲- سید محمد فرزند سید محمدرضا به شهادت واحدی

۳- خلیل فرزند ابراهیم به شهادت طهماسبی

۴- منوچهر فرزند حمزه علی به شهادت ذوالقدر

الف: هر یک از محکومین جداگانه حضور و صحت امضاء محکومان ذیل را تصدیق نمودند:

سید مجتبی میرلوحی — دیگر نگفت

سید محمد واحدی — دیگر نگفت

خلیل طهماسبی — دیگر نگفت

منوچهر ذوالقدر — دیگر نگفت

ب- حداکثر مدتی که در سلول انفرادی نیاز قانونی تشکیل شده بود بنابراین گردید

ج- اگر شب موجود مدت زندان مستقل به هر یک از این محکومین دیگر سوء رفتاری و مضاری آنان پیدا

د- محکومین قبل از نگرفته بوسیله دکتر انجام نپذیرفت قانونا و ... زندان رئیس بعلاوه لشکر ... و سالم نمایند و

پس از اجرای حکم دکتر ... جواز دفن صادر گردید.

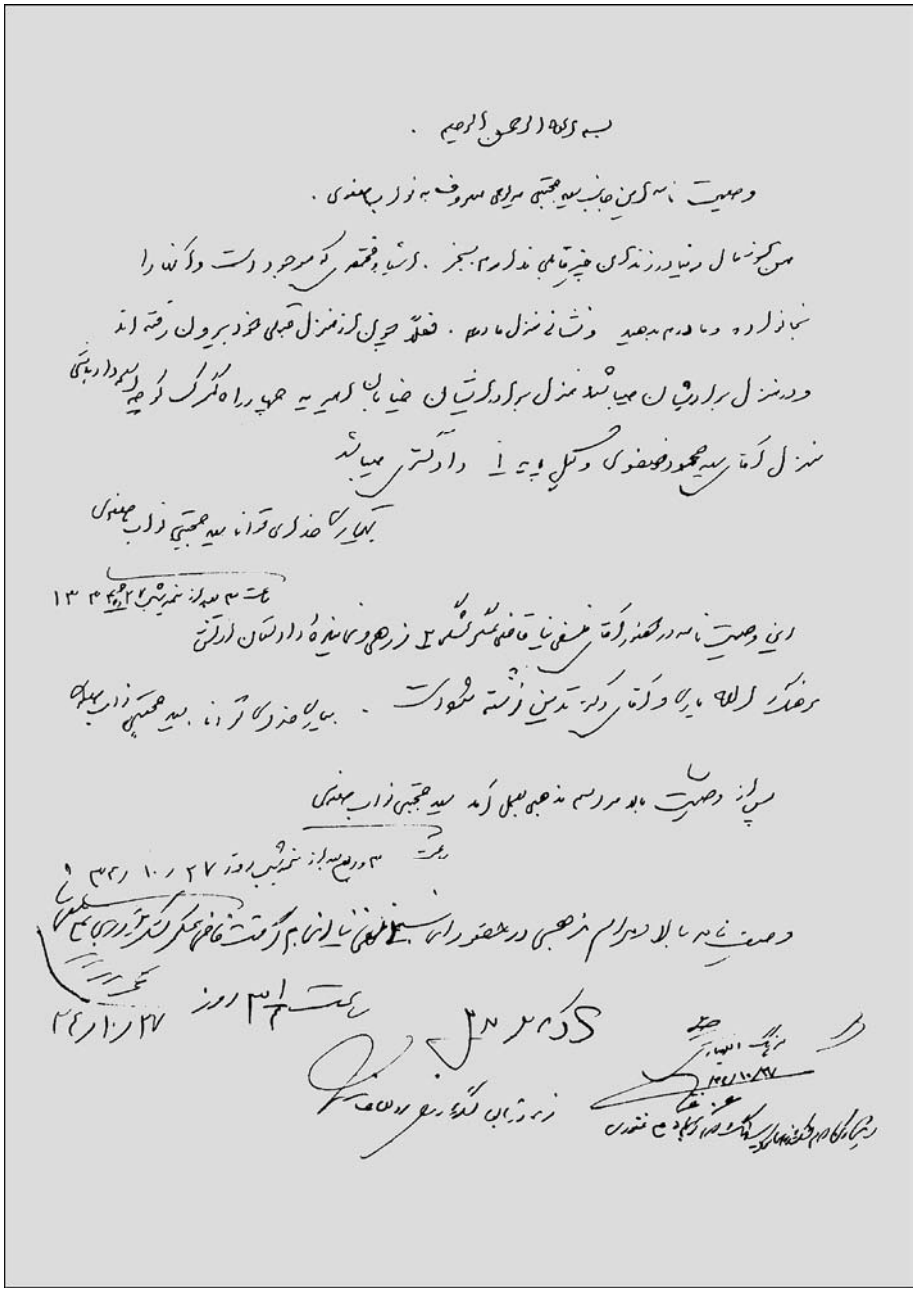

بسم الله الرحمن الرحیم

وصیت نامه کوچک جناب سید مجتبی مرتضوی معروف به نواب صفوی

من که سال دنیا در زندگی چیز قابلی ندارم بجز . گناه و قصور که موجود است و آنها را
نیاورده و نیاورم بعد وقت از منزل مادرم . فعلاً چون که منزل قبلی خود بیرون رفته اند
و در منزل برادرانم میباشند منزل برادرکشان خیابان کلمه یه چهار راه کمرک که چهار دانگی
منزل آقای سید محمود مصطفوی وکیل پایه یک دادگستری میباشد

بیاری خدای توانا سید مجتبی نواب صفوی

ساعت ۳ بعد از نیمه شب ۲۲ دی ۱۳۳۴

این وصیت نامه در حضور آقای مصطفی نیاقاضی شکر شده و زهره و نماینده دادستان ارتش
مرحوم الله یاری و آقای رکن الدین نوشته شود . بیاری خدای توانا سید مجتبی نواب صفوی

پس از وصیت باید مراسم مذهبی عمل آید سید مجتبی نواب صفوی

ساعت ۳ و ربع بعد از نیمه شب روز ۲۷ / ۱۰ / ۳۴

وصیت نامه بالا و مراسم مذهبی در حضور اینجانب مصطفی نیاقاضی گرفت قاضی عسکر شد و در دادگاه نظامی

ساعت ۳ ۱/۲ روز ۲۷ / ۱۰ / ۳۴

زهره نواب گلوی سید مرتضوی

نواب صفوی

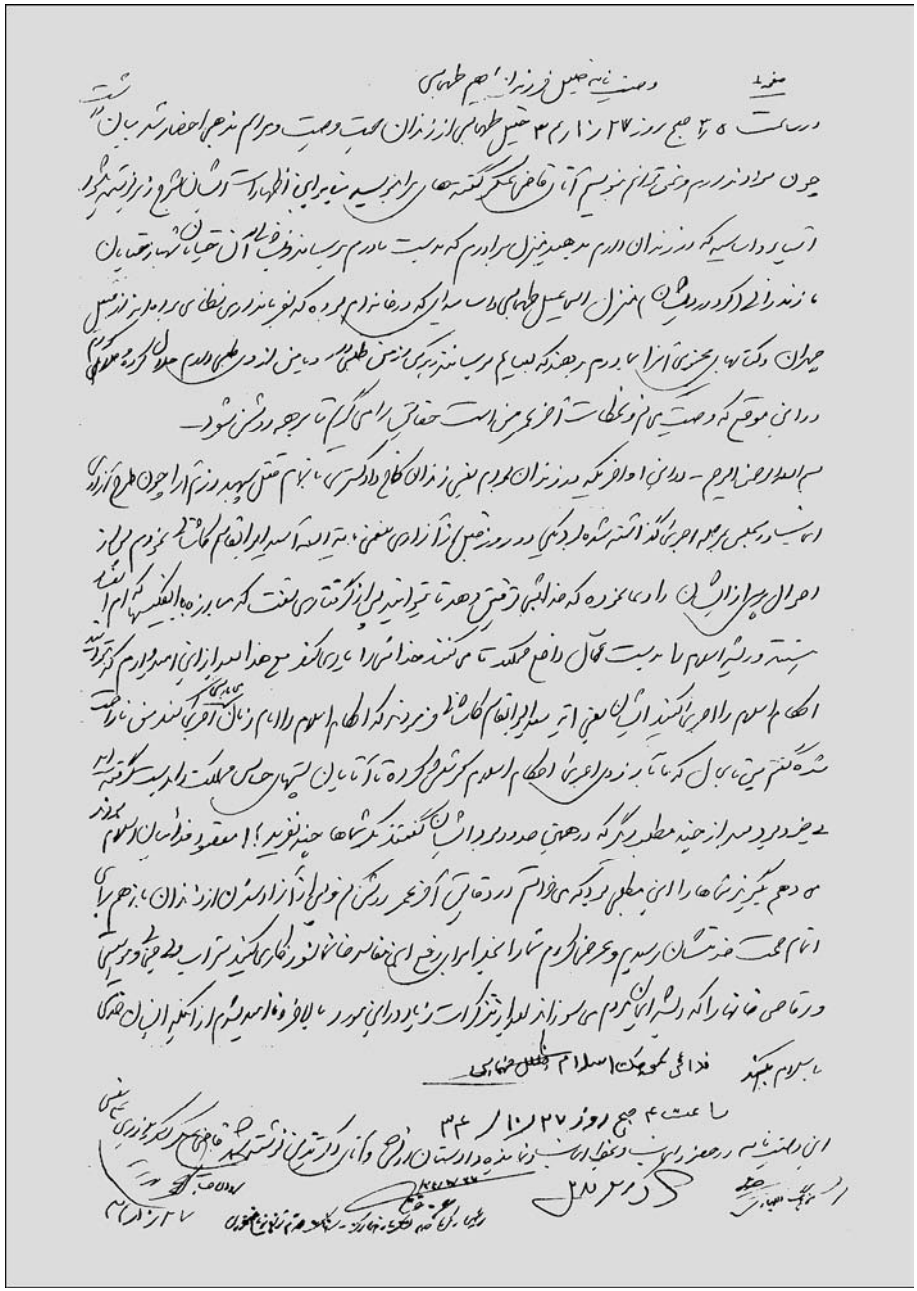

وصیت نامه خلیل فرزند ابراهیم طهماسبی

در ساعت ۵ ۱/۲ صبح روز ۲۷ ر ۱ ر ۳۴ خلیل طهماسبی از زندان محبت وصیت و مرام مذهبی احضار شده بیان داشت
چون مرا فرزند رسم و نمی توانم بنویسم آقای قاضی عسکر گفته های مرا بنویسید منهم برای اظهار آن اشخاص فرزند شرم
آب و دار است که در زندان دارم بدهید بمنزل برادرم که به بست مادرم برسانند و خواهش آن تحیات آنها بتحیات
زندانی اگر در دنیا منزل اسماعیل طهماسبی داماد ایرانی که در خانه دارم مرده که نوه بازاری نظامی برادر من خلیل
حیران و گنجه ای بخوبی آنرا بدهید که بدست برسانند بدیگری نمیشود طلبی دارم حلال کرده معلوم
در این موقع که وصیت می نمایم نظامات آخری من است حقایق را می گویم تا برجه روشن شود.

بسم الله الرحمن الرحیم - در این اواخر که در زندان بودم یعنی زندان کاخ دادگستری با انجام قتل سپهبد رزم آرا چون طرح آزادی
اسلحه و بعضی برحسب اجبار که گذاشته شده بود که در روز قبل از آزادی منفی به اسلحه آسیب و اقدام کمک نمودم می خواهم
احوال بر از آن را بنمود که خدا بیامرزد که خدا بیامرزد تا بتوانند پس از گفتار من نقت که مبارزه با انگلیسها که ام
نشسته و ریشه اسلام را به دست محال داخل مملکت تا می کنند خدا شما را یاری کند من خدا بیامرزد از این امر و مرام که در آنند
اعلام اسلام را اجرا کنند آن یعنی اتر سلاح و اقدام کمک نمود و نمودند که اعلام اسلام را اعلام زنان آخر بلند شده
شده گفتم من با بال که تا بر زدی اجرای اعلام اسلام کوشش کرده تا آنان بتهای حس مملکت را به دست گرفته
بی خبر در دید مرا از چند مطلب دیگر که در همین صدد در دادگاه گفتند که شاها چند نفر بود! مقصود فدائیان اسلام بودند
من دعم بگیر شاها را این مطلبی بود که می خواستم در دقایق آخر عمر روشن نمایم و آزادی از زندان با هم برای
اتمام محبت خدمتگزاران رسیدیم و عرض کردم شما را بخدا برای رفع این خفاسر خانه نمودن کاری کنید تراب و حیاتی و سیاسی
در قاصی خانه را که ریشه ایران گردم می سوزاند لطفا بتذکرات زیاد در این مورد بالاخره امیدوارم از آنکه این ایران خدمتی
باسلام بکنند فدائی تمامیت اسلام خلیل طهماسبی

ساعت ۴ صبح روز ۲۷ ر ۱ ر ۳۴
این وصیت نامه در حضور اینجانب و حضور اینجانب نماینده دادستان ارتش و آقای دکتر متین نوشته شد قاضی عسکر دیلمی

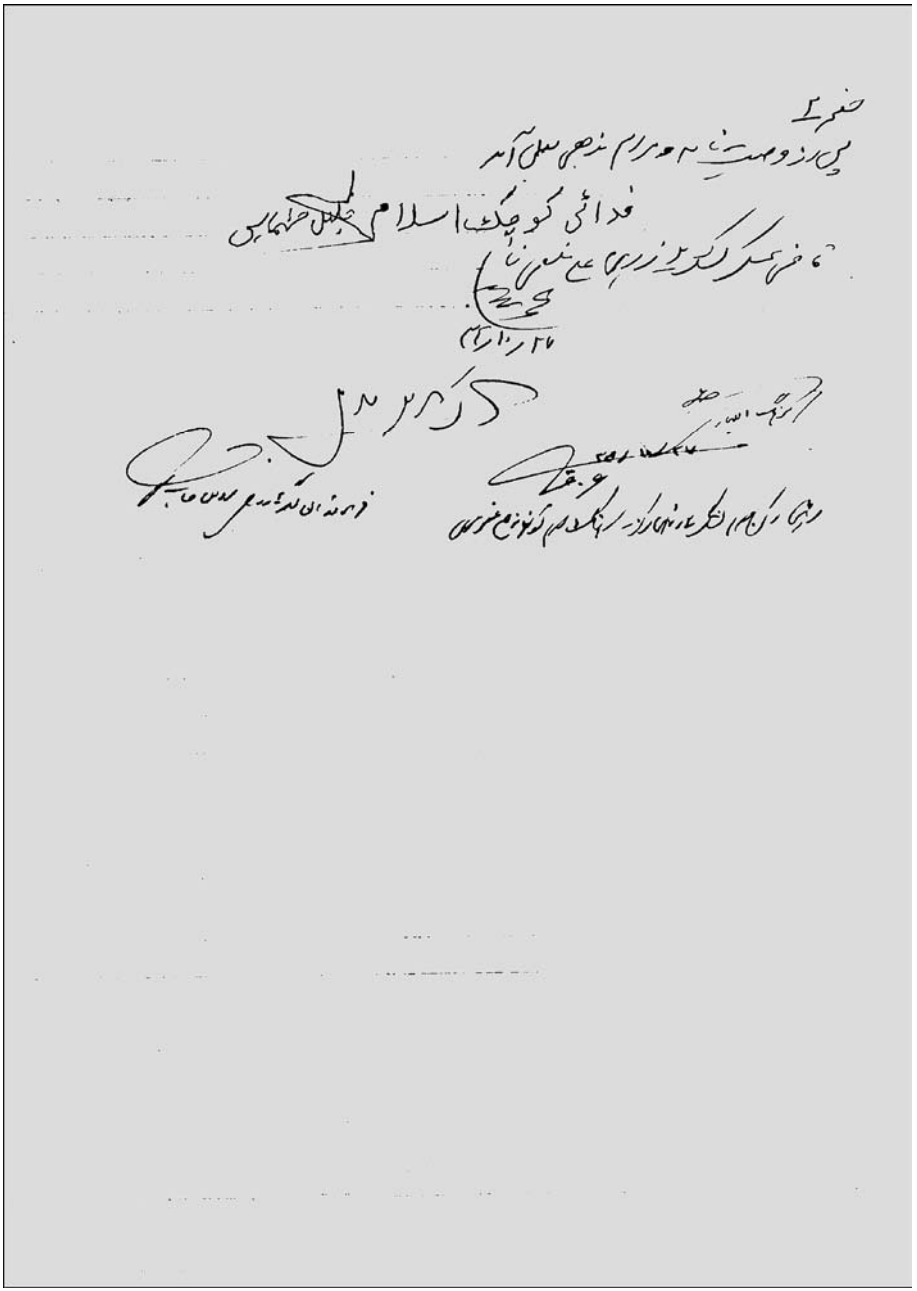

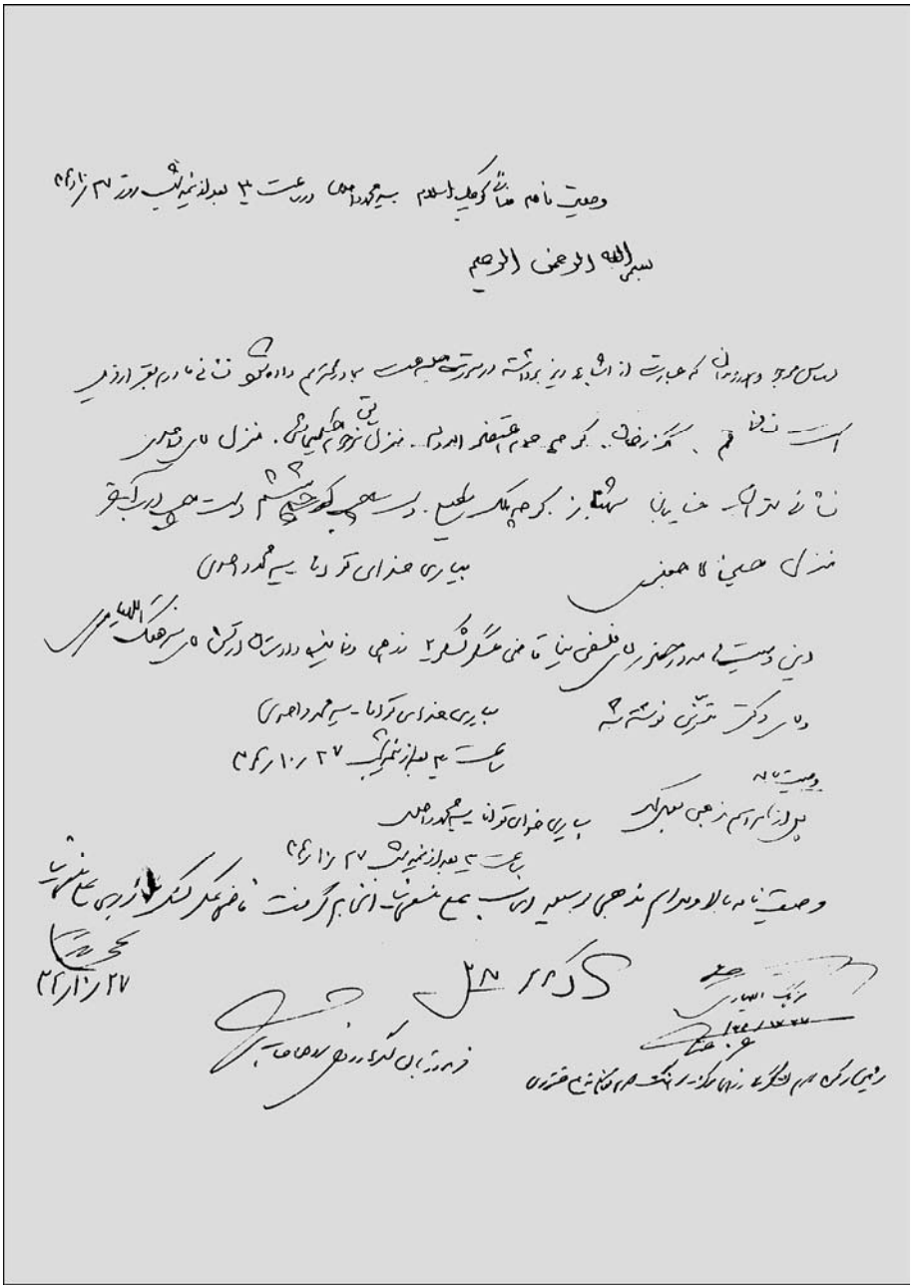

وصیت نامه شهید کوچک اسلام سید محمد واحدی در ساعت ۳ بعد از نیمه شب روز ۲۷/۱۰/۴۴

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

منزل حسین لاهجی — بیاری خدای توانا — سید محمد واحدی

[illegible]

وصیت نامه

بیاری خدای توانا — سید محمد واحدی

ساعت ۳ بعد از نیمه شب ۲۷/۱۰/۴۴

وصیت نامه [illegible]

[illegible]

۲۷/۱۰/۴۴

وصیت نامه زندان فرزند خردمند شهید ذوالقدر

در ساعت ۵ و ۴ جمع روز ۲۷ ر ۱ ر ۳۴ مظفر ذوالقدر از زندان جهت وصیت و مراسم مذهبی
احضار شدیان داشت چون سواد ندارم و نمی‌توانم بنویسم آنچه که گفته‌ام را بنویسند بنابراین اظهارات
ایشان بشرح زیر نوشته می‌شود -

اساسیه که در زندان باقی دارم به برادرم به نشانی ۳ راه سرپل بر در جهت قضایا کاری عملی مظفر ذوالقدر
داده شود و رضایت از زندان ندارم غیر از این هم وصیتی ندارم

اثر انگشت مظفر ذوالقدر

این وصیت نامه در حضور نماینده دادستان ارتش و دادستان ارتش و کارشناس و خطاط ها نوشته شده است و بنشانی
نامه بسر لشکر ... در تاریخ ۲۷ ر ۱ ر ۳۴

پس از وصیت نامه برای مراسم مذهبی بسالن آمد اثر انگشت مظفر ذوالقدر

فرمانده زندان ارتش